تالیف : علامه سید حسن تقی زاده

از پرویز تا چنگیز

از پرویز تا چنگیز

تألیف

سید حسن تقی زاده

حق چاپ دایم این کتاب برای ناشر محفوظ است

دوهزار نسخه ازاین کتاب به سرمایهٔ انتشارات فروغی ازتاریخ ۱۵ آذرماه ۱۳۳۸ در چاپخانهٔ شرق شروع شدودرتاریخ اول مهرماه ۱۳۴۹ درچاپخانهٔ نسرین به پایان رسید.

پیش گفتار

کتابی که اکنون در دست شما خوانندهٔ ارجمند است بیش از دوازده سال تحت طبع بود. شاید تصور شود کتابی بدین کم حجمی چرا باید دوازده سال تحت طبع باشد، اما به علت اشکالات فنی و صدها علل دیگر، طبع این کتاب تا این اندازه طولانی شد. ولیکن اکنون شادمان و خرسند هستیم که زحمات و رنجهای ما به نتیجه رسید و سرانجام این کتاب نفیس

کـه بسیاری از اصحاب تاریخ و دوستداران ادب درانتظار آن بودند به‌زیورطبع آراسته گردید ودر اختیار همگان قرار گرفت.

امـا دراینجا لازم می‌دانیم شمه‌یی از طرز طبع کتاب ازپرویز تاچنگیز را بازگو کنیم:

الف- اصل این کتاب با حروف هیجده نازك چیده‌شده، ولیکن‌همراه حروف‌هیجده‌نازك؛ازحروف دوازده‌سیاه، دوازده‌نازك،ده‌سیاه، حروف گوناگون لاتین، وحروف دیگر استفاده شده است.

ب- همهٔ‌این‌حروف‌را،تاآنجاکه‌امکان‌داشته است، مشکول یامعرب طبع کرده‌ایم.

کلمات مشکول یامعرب ازآن جمله‌کلماتی هستندکه لازم وواجب می‌نمودکه معرب باشند.

اهل فن وارباب ادب خود آگاهی‌دارندکه این‌گونه اعراب یاتشکیل ، چه‌اندازه خرج گزاف وصبروتحمل زحمت لازم دارد. برای اعراب‌همین کتاب، ناچار، بیش‌ازپنج چاپ‌خانه عوض‌شده است وچون برای آنان مشکل می‌نمود ، پس‌ازطبع‌یك هشت صفحه (یایك فورم)،آن‌را واپس‌می‌فرستادند وبالاخره کار طبع‌را به تعویق می‌انداختند.

ج- برای این‌کتاب فهارسی تهیه و تدوین

شده است که مطالعهٔ آن‌را بسیار آسان و یافتن مطالب متنوع آن‌را سودمندتر می‌گرداند. علاوه بر فهارس پنجگانه، کوشش کرده‌ایم که با کاغذ خوب و چاپ ممتاز و جلد زیبا و صحافی اعلا، آن‌را به بازار عرضه بداریم.

اصل کتاب دویست و بیست و هفت صفحه است. فهارس آن، هشتاد و هشت صفحه، و مطالب آغاز آن هشت صفحه، و مجموعاً سیصد و بیست و چهار صفحه است. فهارس آن عبارتند از:

۱ـ فهرست اساسی اشخاص و قبایل و طوایف.

۲ـ فهرست اساسی جایها.

۳ـ فهرست کتابها و رساله‌ها و مجله‌ها و مقاله.

۴ـ فهرست مطالب.

۵ـ فهرست تصحیحات و صوابنامه.

د ـ غلط‌گیری و تصحیح چاپخانه به‌عهدهٔ استاد محترم دانشگاه آقای **احمد افشار شیرازی** بوده است و فهارس پنجگانه و مطالب مقدمهٔ آن‌را آقای **محمد حسین تسبیحی** تهیه و تنظیم کرده است که بدین وسیله از زحمات آنان سپاسگزاری می‌شود.

امیدواریم این کتاب و کتاب‌های دیگر **انتشارات فروغی** مورد توجه همگان بویژه ارباب فضل و ادب قرار گیرد و پیوسته ما را مشوق و مددکار باشند.

مدیر کتابفروشی فروغی

حاج سبزعلی علی‌پناه

اول مهرماه ۱۳۴۹

فصل اوّل

اَوْضاعِ ایران و مَمالکِ مُجاورِ آن

دَرْ اَوانِ ظهورِ اسْلام

معنی ظهور اسلام عبارتست از آنچه باصطلاح دینی اسلامی بعْثت حضرت **محمدبن‌عبدالله** صلعم نامیده میشود که علی‌المشهور درحدود۱۳سال قبل‌ازهجرت آن‌حضرت از**مَکّه** به**مَدینه** که مبدأتاریخ‌ما است‌وقوع‌یافته‌یعنی‌در آن‌وقت آن‌حضرت در **مَکّه** اظهارِ رسالت کرده و بدعوتِ مردم بدین خود که اسلام نامیده شد شروع فرمود(۱). تاریخ این واقعه بنا برقول مشهور مذکور در فوق مطابق میشود ب سال ۴۳۷۰ از تاریخ خلقت بقول **یهود** و سال ۹۲۱ (یا ۹۲۲) ازتاریخ اسکندری (سلوکی) و ۶۰۹ از تاریخ مسیحی و سال ۲۰ سلطنت **خُسرُوپرْویز**.

---

(۱) تعیین تاریخ مبدأ بعْثْت خالی از اشکال نیست چه روایات در باب ابتدای آمدن وحْی مختلف است وظاهراً اعلان رسالت سه سال بعداز اوّلین وحْی بوده ودرحدود ۶۱۲ مسیحی واقع شده است .

اواخر دولت ساسانیان

مملکت **ایران** در زیر ادارهٔ أخلاف **اردشیر بابکان** بتدریج شکل مخصوصی ازحکومت پیدا کرده بود که همهٔ قدرت وقوای مملکتی دردست پادشاهان ساسانی تمرکز یافته وسلطنت نیز منحصراً در آن خاندان استقرار یافته بود . این وضع یعنی‌هم طرزحکومت وهم‌دودمان سلطنتی درچهارصد سال‌متوالی‌چنان ریشه دوانیده بود که حتّی با طرز حکومت سایر سلاطین دنیا در آن زمان هم کمتر قابل مقایسه بود یعنی مرکزیّت قدرت و حکومت در آن پادشاهان رفته رفته مملکت **ایران** را بشکل یك طایفه یا خانواده با یك رئیس سرپرست یا پدر درآورده بود که نه تنها همهٔ کارها ازجزئی وکلّی دردست او بود ووی میگردانید بلکه در واقع دین ودولت و مملکت تاحدّی ازپادشاه ساسانی غیرمنفك و باوی متلازم بودند ولی اگروی از میان میرفت بیم آن بود که فوراً تمام خانواده بی‌سروسامان و پراکنده و پریشان گردد یعنی حتّی استقلال مملکت دستخوش زوال و انقراض شود .

چنانکه درفصول بعد ملاحظه خواهدشد مشاورین‌خلیفهٔ‌ثانی **عُمَر بن‌الخَطّاب** این نکته را دریافته و این کیفیّت أساسی دولت **عَجَم** را بخلیفه فهمانیدند که تا پادشاه برپااست دنبالهٔ مجادلات منقطع نمی‌شود واگر اورا برطرف‌نمودندداستان تمام میشود راست است که **موبدان** و خاندانهای بزرگ اشراف و **دهقانان** ونجباء مقام محترم و نفوذی داشتند ولی برخلاف وضع حکومت **اشکانیان** و طرز ادارهٔ مملکت **روم** قدرت سلطنت در **ایران** بحدّی‌بود که‌نفوذهای دیگر درجنب آن ضعیف بود مخصوصاً اعتقادعامهٔ **ایرانیان** باینکه سلطنت موهبت‌الهی‌است وجز بافرهٔ ایزدی بکسی نصیب نمی‌شود مقام سلطنت ساسانی‌را که حامی دین‌پاك و مظهر فرّکیانی شمرده میشد استحکام عمده‌ای می‌بخشید باین‌جهت همان اندازه که وجود پادشاهان عاقل و عادل باعث قوّت و عظمت مملکت واستواری بنیان استقلال آن بود سلطنت

پادشاهی ظالم وبی کیاست در خرابی بنیاد وضعف استقلال مؤثر بود و چون تغییر شخص چنان پادشاهی گذشته از آنکه کار آسانی نبوده وپرازخطر برای متصدّیان آن خیال بود جز بانتقال سلطنت بیکی دیگر ازهمان خاندان امکان نداشت و این کار نیز أوّلاً متضمن اطمینان از تبدیل باحسن نبود چه ممکن بود خلف در اخلاق و لیاقت بدتر از سلف خود باشد و ثانیاً غالباً موجب خطر ازطرف پادشاه تازه برای آنان که پدر یا برادر خود اورا از تخت برانداخته‌اند بود و ثالثاً موجب تسلسل و بجهاتی که ذکرشد باعث تزلزل کلّی أساس مملکت میشد و علاقه‌مندی **ایرانیان** باستقلال وعظمت مملکت خویش مانع ازارتکاب چنان عمل بود لهذا بعضی‌ازسلاطین ساسانی و مخصوصاً بعداز **انوشروان** ازهمین موجبات استحکام تخت وتاج استفاده نموده و بقدری در بی اعتدالی وبدکرداری و ظلم و طمع افراط کردند که مایهٔ ثروت اخلاقی مملکت‌را تاحدی تباه نمودند . سلب أمنیت جانی و مالی و فقدان عدالت وگاهی اقدامات دور ازعقل و سیاست بعضی ازآنان لطمهٔ بزرگی بربنیان مملکت وارد میآورد **خسرو**دوم **(پرویز)** دروصول بقایای مالیاتی که بدوا بخشیده بود بحدّی سختگیری کرد که قاطبهٔ رعایا را در زجر وزحمت انداخته وبسیاری را بی‌پا ساخت نه تنها قریب ۲٤ سال جنگ متوالی یا متناوب با **روم شرقی** ولشکر کشیهای پرخرج بارسنگینی بردوش رعیّت‌بود بلکه علاوه برآنچه ازغنائم ممالك مفتوحه جمع‌آوری میکرد ویابرسبیل غرامت ازمغلوبین وباج ازتابعین وحتّی‌بقول معروف گنج بادآورازهرطرف به **طیسفون** می‌آمد وی‌حرص غریبی بذخیره کردن مال در خزانه داشت در سال هجدهم سلطنت او اضافه برعایدات جاری سال قریب هفتصد ملیون درم (قریب ۲٤ملیون ونیم لیرهٔ طلای انگلیسی) (۱) و در سال آخر

(۱) تبدیل درهم بپول‌طلای‌فعلی برطبق تحقیق **نولدکه** *(Nöldeke)* در**ترجمهٔ تاریخ طبری** است‌البتّه این‌نکته‌راهمیشه‌بایددرنظرداشت‌که یك‌ملیون‌لیرهٔ طلا یعنی‌معادل هفت‌هزار

بقیّهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

سلطنت نزدیك بدوهزار وسیصدملیون درم (یعنی هشتاد ملیون لیرهٔ طلای انگلیسی) در خزانه اندوخته بود (۱). محبوسین را بسیار آزار میداد وحتّی درموقعی بفرماندهٔ افواج خاصّهٔ خود فرمان داد همهٔ محبوسین را که عدّهٔ آنها بسی وشش هزار نفر بالغ میشد بکشد (۲).

یاغیگری **بهرام چوبین** درسال ۵۸۹ مسیحی وجنگهای او با **هرمز** وبعدها با **خسروپرویز** و اغتشاشات حاصلهٔ در نتیجهٔ این تزلزل دولت یکی از صدمات عمدهٔ بسلطنت **ساسانیان** و مملکت **ایران** بود خلع **هرمز** ازسلطنت و کور کردن و کشتن او (سال ۵۹۰ مسیحی) با اطلاع پسرش **خسروپرویز** وخلع این یکی و

بقیّهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

وکسری کیلوگرام طلا درآن عهد بمراتب بیش از یك ملیون لیرهٔ طلای امروزی باید شمرده شود واهمیّت مقدار پول باید با قیاس بعصر سنجیده شود وشاید درعصر یك شخص فرق فاحش محسوس میشود اگر کسی امروز بگوید که یکی از وزرای فرانسه درصد سال قبل یعنی در سنهٔ ۱۸۶۳ مسیحی میخواست عایدات دولت را بهزار ملیون فرانك طلا برساند که معادل چهل ملیون لیرهٔ طلای انگلیسی باشد بدون توجّه بمیزان قیمت پول درآن زمان کسی تعجّب نمیکند زیرا که سال قبل ازجنگ عمومی یعنی درسنهٔ ۱۹۱۳ مسیحی، یعنی ۵۰ سال بعداز تاریخ فوق ، عایدات فرانسه معادل ۵۰۶۶ ملیون فرانك طلا شده بود ولی آنانکه بقیمت پول در ازمنهٔ مختلفه توجّه دارند چنان وزیری را که در صدسال قبل چنان خیالی گزاف و فوق گنجایش وخارج از حدّ امکان کرده بود خیال پرست می‌پندارند.

(۱) جمع وذخیره کردن نقدینه در خزانهٔ مملکت بطور معتدل وبی‌اجحاف مفرط خودعیب نبوده بلکه تدارك اندوخته‌ای برای پیش‌آمد های ناگهانی مملکت ستوده است ولی آنچه از تاریخ استنباط میشود **پرویز** در این امر راه افراط پیموده‌بود شرح پیغامهای مناقشه و مجادله آمیزی که نسبت داده شده که بین **خسرو** در زندان و **شیرویه** در تخت سلطنت درین باب ردّ و بدل گردیده در**تاریخ طبری** مذکور وبسیار خواندنی‌است. ازمبالغات **سوروس (ابن‌المُقفّع)** درکتاب **سیرُ البطارکةُ الاسْکَنْدرانیّین** که گوید **خسرو** از شدّت طمع بمال هرآدمی را برای یك دینار تاسه دینارمیکشت (چاپ **هامبورك** ۱۹۱۲م. صفحهٔ ۹۵) نیز حرص **پرویز** بمال استنباط میشود .

(۲) **تاریخ طبری** چاپ **لیدن ا** صفحهٔ ۱۴۰۳ .

قتل او بحکم پسرش **قُباد** دوم **(شیرویه)** درسنهٔ ۶۲۸ مسیحی مقام سلطنت را که قائمهٔ مملکت بود نا استوار ساخته بود .

بطور کلّی از مطالعهٔ تاریخ عهد ساسانی دیده میشود که دولت **ایران** بعد از سلطنت **انوشروان** (۵۳۱ ــ ۵۷۹ مسیحی) رو با نحطاط وضعف واختلال گذاشت ازطرفی جنگهای صد سالهٔ **ایران** و **روم** که از موقع جنگ **قُباد** أوّل (پدر **انوشروان**) با **یوستینیان** (۱) درسنهٔ ۵۲۷ مسیحی تا آخر سلطنت **خسروپرویز** (۶۲۸ مسیحی) با فاصله های کم اشتعال داشت هردو دولت را و مخصوصاً **ایران** را که پایتخت آن بدبختانه بعرصهٔ جنگها نزدیك بود از هرحیث و خاصّه از جهت آبادی و اقتصاد بسیار ضعیف ساخته بود وازطرف دیگر پیدا نشدن پادشاه با عُرضه ومقتدر وعادلی بعداز **أنوشروان** وضعف اراده وأخلاق وبی لیاقتی سلاطین أخیر أمور داخلی مملکت را مختلّ نموده بود اگرچه **خسروپرویز** درجنگهای خود با دولت **روم** فتوحات نمایانی کرد ونه تنها از **فُرات** تاسواحل **سوریّه** و **فِلَسْطین** و **مصر** تاحدود **لیبی** (۲) وجنوب **آسیای صغیر** و **کیلیکیه** (۳) (ولایت **آطنهٔ** حالیّه) و **قَیْصَریّه** را فتح کرد بلکه لشکر او تاساحل **بوسفور** (۴) و **کالْسدون** یا **کالْکدون** (۵) (**خَلْقدونیّه ــ قاضی**

(۱) **یوستینیان** أوّل (*Justinien 1er.*) امپراطور **روم شرقی** که ازسال ۵۲۷ تا سال ۵۶۵ م. امپراطوری کرده است .

(۲) در **فَیّوم** (واحه ایست درمشرق صحرای **لیبی** ومغرب **مصر**) بسیاری ازآثار حکومت **ایرانیان** ازعهد **پرویز** ومخصوصاً دِرْهم های سکّهٔ آن پادشاه از سنهٔ ۶۱۷ــ۶۱۸ مسیحی و قریب صد فقره أسناد بزبان پهلوی پیدا شده است که حالا در موزه‌های **برلین** است. مرکز ومقرّ حکومت **فَیّوم** شهر **آرسینوئه** بوده است که باسم **مدینة فارس** نیز نامیده میشد [رجوع شود به **أساس فقه اللغة ایرانی** جلد دوم صفحهٔ ۵۴۳ بقلم **یوستی** (*H. Justi*)].

(۳) *Cilici*

(۴) *Bosphore*

(۵) *Chalcedon* یا *Chalchedon*

کوی امروز) نیز رسید ولی درین أمر ضعف سلطنت **روم شرقی (بیزانس)** ومنفور بودن **فوکاس** (۱) پادشاه آن مملکت واختلافات داخلی ومذهبی شدید در آن‌جا نیز دخالت کلی داشت و چون پایهٔ کشورستانی **پرویز** برمبانی استوار مملکت‌داری و نظم و عدالت و قوّت داخلی متکی نبود(۲) بواسطهٔ شکست فاحشی که متعاقب این فتوحات پیش آمد سستی ویأس و اختلال وانحطاط در اخلاق عمومی وقوای‌معنوی وروحی‌حالت مملکت را بدرجاتی برتر ازموقع جلوس آن‌پادشاه تنزّل داد چنانکه

(۱) *Phocas*

(۲) **پرویز** شخصاً ضعیف و بی‌شجاعت وکم‌عقل وباقساوت بود و بیشتر مایل بدبدبه وجلال و خودستائی بود و خزانه را پُر ومملکت را فقیر میساخت .

لابورت (*J. Labourt*) در کتاب‌خودموسوم به**مسیحیّت‌درامپراطوری‌ایران‌در زمان ساسانیان** (*Le Christianisme dans l'empire Perse sous la dynastie Sassanid*) طبع **پاریس** ، سنهٔ ۱۹۰٤م. ص۲۰۸ ببعد در بارهٔ **پرویز** چنین‌آورده‌است:

پرویز درتحت‌نفوذ زنهای‌مسیحی‌خود**مریم** رومی [دختر**موریسیوس** (*Maurice*)] و**شیرین** آرامی به‌کلیساها بخششها کرد وی یك ارادتی به**سرجیوس** شهید (*Saint Sergius*) داشت وچندین مشهد (*Martyria*) برای او در **ایران** بناکرد ویك‌صلیب طلا به‌کلیسای **رُصافه** هدیه کرد معتقدبودندکه **سرجیوس** درپیشوائی قشون**روم**برای استردادتاج‌وتخت جنگ‌کرد **شیرین** أوّل نسطوری بود وبه **خسرو** ازکرامات جاثلیق نساطره **سبریشوع** [*Sabbrishō* (یا **سوریشوع**)] درکمك روحانی به**خسرو** میگفت خود **شیرین** برای این جاثلیق یك دیر بناکرد .

وقتیکه**خسروپرویز** برسدّ**روم**در۶۰۳-۶۰٤ آغازجنگ کردجاثلیق**پیراسبریشوع** که ۸۰ سال داشت شخصاً باقشون **ایران** رفت و در أثنای محاصره **دارا** مُرد (۶۰٤ م.)

گابریل‌شیگازی (*Gabriel*) **درُستبد** (*Irchiatr Drustbadh*) **پرویز** که نفوذ خیلی فوق‌العاده پیش**پرویز** داشت و **مونوفیزیت** (*Monophysite*) بود و ظاهراً این نفوذ ازیك قصدی ناشی شدکه به**شیرین**کردکه تا آن وقت عقیم بود وبعد پسری‌باسم **مردانشاه** زائید ونظر بروایات**خسرو** این‌کارراهم‌بکرامت **سرجیوس**شهید نسبت داد،**شیگاز** یکی ازمراکز**مونوفیزیت**ها بود، **گابریل** برای‌تقرّب‌بدربارکه درآنجا مذهب (*Dyophysism*)

بقیّهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

.....

بقیهٔ حاشیهٔ ۲ صفحهٔ قبل

مذهب رسمی نصارای ایرانی محسوب میشد ونیز بواسطه ازدواج با یك دختر نَسطوری، از خاندان بزرگ، نَسطوری شده بود ولی بعدها باز بمذهب **یَعاقبَه** برگشت. **گابریل** عیّاش بود و زن خودرا طلاق داده وزن غیرمسیحی گرفت و بدین‌سبب براثر مجادله باجاثلیق تکفیرشد ولهذا بمذهب **یَعاقبَه** برگشته کینهٔ **نَساطره** رادردل گرفت. **شیرین** در *(Prot de Maisan)* در یك ناحیهٔ کاملاً نَسطوری تولّدیافته و نَسطوری بود ولی بعدگویا بتشویق **گابریل** یَعقوبی شده برضدّ **نساطِره** اقدام کرد .

گابریل از **پرویز** خواست که به جاثلیق حکم کند تکفیر اورا مستردّ دارد **پرویز** حکم کرد ولی جاثلیق قبول نکرد وکمی بعد مُرد. پس‌از مرگ **سَمْریشوع** وقتیکه **پرویز** به پایتخت برگشت حکیم‌باشی به جاثلیق جدید امرکرد مجمع روحانی بسرعت منعقدشود حتّی نمایندگان مراکز روحانی ولایات را با چارپایان دولتی و مجّاناً به پایتخت نقل کردند ودرنیسان ۶۰۵ **گریگور** جاثلیق انتخاب شد ولی برخلاف میل‌عمومی بلکه باصرار **شیرین** چه **مونوفیزیت**ها از کاندیدهای دیگرمخالف هراس داشتند. در ۶۰۹ جاثلیق **گریگور** مُرد ودولت **ایران** اجازه‌نداد جانشین اوراتعیین کنند واین‌کاررا بتحریك **گابریل** و **شیرین** دانسته‌اند. اگرچه **گابریل** طبیب‌گویا درحدود ۳۱۲ یا۶۱۳ مُرد ولی از۶۰۹ کرسی جاثلیق خالی ماند وشاه اجازهٔ انتخاب جدید نداد .

قشون **ایران** در۶۰۹ **نَصیبین** راگرفتند در۶۱۱ **قَیْصَریّه** را ـ آتش‌زدن کلیسای **آناستازیوس** *(Anastasie)* ـ احساسات مسیحی‌هارافوق‌العاده مجروح کرد. **اسکندریّه** در۶۱۴ فتح شد بعدازپیشرفت **هِرَقْل** **پرویز** خیلی برضدّ مسیحیان برگشته وبنای تعصّبات را گذاشت .

یَزْدین *(Yazden)* نَسطوری پس‌ازمرگ **گابریل** در دربار نفوذ پیداکرد و به نَسطوریها کمك زیاد میکرد . مشارالیه پولدار بزرگی بود وبشاه هدایای زیاد میداد و ریاست خالصجات سلطنتی *(? Dime)* باو واگذار شده بود وپول کلّی به خزانه میرسانید در أواخر أیّام **پرویز** او هم گرفتار و مورد زجر شد و پس از مرگش أموال او را ضبط کردند وزنش‌را برای بروز دادن گنجهائی که میگفتند شوهرش مخفی کرده شکنجه‌دادند. پسران او **شَمْتا** *(Shamta)* و**نیوهُرمُزد** انتقام‌کشیدند وعلم عصیان‌بلندکرده **شیرویه** را بسلطنت دعوت‌کردند و **خسرو** فرارکرد وگرفتارشد. واین دوپسر از **شیرویه** حکم‌قتل **خسرو**را گرفته بزندان رفتند أوّل **شَمْتا** خواست اورا بکشد ولی‌درمقابل التماس او عقب رفت و**نیوهُرمُزد** **خسرو**راکشت وبعدبابعضی أشراف مملکت‌همدست‌شد. همه أولاد**خسرو**

.....

بقیهٔ حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ٦

را و از آن‌جمله **مرْدانشاه** پسر ملکهٔ یعقوبی (**شیرین**) را کشتند. بعد **شیرویه** آن هردو برادر را کشت . در کتاب **ایران درزمان ساسانیان** *(L'Iran sous les Sassanides)* تألیف **آرتور کریستین** *(Arthur Christensen)* طبع سال ۱۹٤٤ م. ص ٤۸۷ ومابعد در بارهٔ **پرویز** و أوضاع **ایران** در أواخر دورهٔ **ساسانیان** چنین آمده است :

خسرو پرویز بواسطهٔ روابط صمیمی خودش باامپراطور **موریس** *(Maurice)* وازدواج وی دختر اورا **ماریا** *(Maria)* ونفوذ **شیرین** که مسیحی بود نسبت بدین مسیحی خوش معامله بود بدرجه‌ایکه **اوتیکیوس** *(Eutychius)* مدّعی است که وی نصرانی شده بود. وی شخصاً پیرو ومعتقد خرافات عوامانه *(Superstitution)* وعلاوه بر خرافات زردشتی به خرافات مسیحی نیز معتقد شده بود . غیب‌گویان وجادوگران ومنجّمین در دربار او پُربودند جلوس او بتخت سلطنت برای مسیحیان **ایران** بدواً مثل دورهٔ آزادی بود برای اجرای آئین خود (نه برای تبلیغ بین **زردشتیان**) خروج ازدین رسمی برای **زردشتیها** جزای قتل داشت او خود را خیلی نسبت به کلیساها با سخاوت نشان داد و چندین مشهد بنا کرد برای قدّیس **سرْجیوس** که باو در اقدام برای بدست‌آوردن تاج وتخت مدد غیبی داده بود وحتّی یك چلیپای طلا برای کلیسای **سرْجیوپولیس** *(Sergiopolis)* == **رُصافهٔ‌شام**) در **سوریّه** فرستاد بنا برمیل او درسنهٔ ۵۹۵ قسّیسین مسیحی مملکت او **سَبْریشوع** (یا **سَوْریشوع**) که دشمن مبتدعین بود جاثلیق انتخاب کردند .

منازعهٔ بین **نسطوریان** و **مونوفیزیت**ها شدّت یافت واین آخریها دست بالا گرفتند **دُرُستبد** (طبیب) پادشاه طرفدار حدّی اینان بود این مرد أوّل نسطوری و چون جاثلیق **سبْریشوع** اورا بجهت أعمال ناسزای وی تکفیر کرده بود وی دشمن نسطوریان بود و بسیار مقرّب پیش پادشاه بود خصوصاً بعداز آنکه بوسیله طبابت خودرا بامدد غیبی **سرْجیوس شیرین** را از عقیم بودن شفا داد وفرزندی پیدا کرد که **مرْدانشاه** بود وچون **شیرین** نیز مذهب یعقوبی را پذیرفت دیگر کار **بعاقبه** خیلی رونق یافت وقتیکه **سبْریشوع** مُرد **شیرین** از پادشاه خواهش کرد که **گریگوار** *(Grégoire)* را که استاد مدرسهٔ **سلوکیّه** بود جاثلیق کند ومجمع اساقفه بنا بمیل پادشاه اورا انتخاب کردند و پس از آنکه وی درسنهٔ ۵۰۸ یا ۵۰۹ پس از ۲ سال خلیفه‌گری مُرد و پادشاه ثروت هنگفت اورا برای خود ضبط کرد در تحت نفوذ **شیرین** و **گابریل** دیگر پادشاه اجازهٔ انتخاب جاثلیق نداد و سالها کرسی خلیفه اعظم خالی ماند .

.....

بقیهٔ حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ٦

پس از **گابریل** **یَزْدین** نامی که نسطوری بود و منصب **واستریوشان سالار** داشت تقرّب تمام یافت ولی معذالك تمام مساعی او برای کسب اجازه از پادشاه جهت انتخاب خلیفه بی‌نتیجه ماند چه ظاهراً **شیرین** مخالف بود .

روحانیان زردشتی بسیار فاسد و دنیاپرست و بی‌قُدس شده بودند وبمقام عالی رسیدن یك مسیحی مانند **یَزْدین** علامت آنست که نفوذ آنها تاحدّی ضعیف شده بود معذلك **خُسْرُوْ** یك شرح جدیدی برای **أوستا** بدست روحانیان لایق بوجود آورد .

وقتیکه **هرَقْل** درْ جنگ با **ایران** پیشرفتی حاصل کردکار برعیسویان **ایران** چه نسْطوری وچه یَعْقوبی سخت شد و بشدّت مورد تضییقات شدند و دراین أوان **یَزْدین** بحکم پادشاه کشته شد و زنش را أنواع شکنجه ها داده و أموال او را ضبط کردند پسرهمین **یَزْدین** **شَمْتا** بعدها در قتل **خُسْرُوْ** دخالت داشت .

در این اوْقات سَدّ **دجْله** شکست این سَدّ در زمان **قُباد** أوّل شکستی یافته وأراضی زراعتی را آب گرفته بود در حوالی **مَیْسان** ولی چند سال بعد **أنوشروان** سَدّ را تعمیر کرد درحدود سنهٔ ٦٢٢-٦٢٨ م. مجدّداً آب **فُرات** و **دجْله** طغیان عظیمی کرد ودرچندجا سَدّ ها را شکست گویند **خُسْرُوْ** در یك روز چهل سدّ ساخت. (ص٤٩٣) در ظرف قریب چهار سال **ایران** اَقلاً ده پادشاه داشت یکی از أسباب عمدهٔ ضعف **ایران** درمقابل استیلای **عرب** انحلال **ایران** بود در نتیجهٔ چندین سال اختلال . مخصوصاً سیاست **أنوشروان** بتدریج و مرور زمان مملکت را تحت استیلای لشکریان آورده بود و هرسپهبد یا والی ایالتی را که درتحت حکم او بود مثل تیول ارثی خود می‌پنداشت ولذا سرداران و وُلات قوی‌تر و سلطنت ضعیف‌تر میشد .

از زمان **فیروز** ممالکی که در مشرق **مرْوْرود** واقعند خارج از حوزهٔ متصرّفات **ایران** بودند **هرات** هم دیگر تعلّق به **ساسانیان** نداشت و این ممالك مشرقی وهمچنین ممالك واقعه در ماورای سَرْحدّ شمالی **ایران** سلاطین وأمرای محلّی خودرا با لقب مخصوصی داشتندمانند : **نسا** [**وَراز** یا **براز** (در متن کتاب **المسالك والممالك ابن خُرْدادبه** ص ۳۹ **أبراز** آمده است که بعقیدهٔ **نولدکه** ممکن است همان **براز** یا **وزار** باشد)] **اَبیوَرْد** (**وَهْمنه** یا **بَهْمنه**) **خوارزْم** (**خُسْرُوْخوارزْم**) **بُخارا** (**بُخاراخُدا**) **وَرْدانه** (**وَرْدان شاه**) **سمرقَند** (**طَرخان**) **اُسروشنه** (**افْشین**) **سُغْد**

بقیهٔ حاشیهٔ در صفحه بعد

کامیابی سپاه **روم** که بعداز جلوس **هراکلیوس** (**هرقْل**) (۱) پیش رفته ودر اوایـل سنهٔ ٦۲۸ مسیحـی تا **دَسْتگِرْدْ** (۲) مقرّ خود **پرویز** و حوالـی **طیسفون** (**مدائن**) رسیدند ضعف باطنی **ایران** را آشکار ساخت(۳) .

بقیّهٔ حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ٦

(اخْشید) فرْغانه (اخْشید) خُتّل (خُتّلانْشاه یا شیرخُتّلان) ترْمذ (ترْمذْ شاه) جوزجان (گوزگانخداه) روب (روبخان) تالقان (شهْرقْ) هرات (وَرازان یا **برازان) غرْجِسْتان (براز** یا **وراز) سیستان (رُتْبیل) کابُل (کابُلْشاه)** [اسامی ممالک مزبور با ألقاب أمراء و سلاطین آنها در کتاب **المَسالك و المَمالك ابن‌خُرْدادبه** ، طبع **لیدن** سنهٔ ۱۳۰٦ه.(= ۱۸۸۹ م.) ، ص ۳۹ ـ ٤۱ مندرج است] در **طُخارستان یبْغو** سلطنت داشت .

(۱) *Héraclius* ، از سنهٔ ٦۱۰ تا ٦٤۱ م. امپراطور **روم شرقی** بوده است .

(۲) در حوالی **بغْداد** کنونی و نزدیك قریهٔ **شهْرآبان** حالیّه که خرابهٔ آن حالا بـه **اسکی بغْداد (بغْداد** کُهنه) معروف است این محل که با **طیسفون** سه روزمسافت داشت از ۲٤ سال باین طرف یعنی بعد از سنهٔ ٦۰٤ مسیحی مقرّ **خسروپرویز** بود .

(۳) **دراپیرون** (*Drapeyron*) در کتاب‌خود موسوم **امپراطورهرقْل و امپراطوری بیزانس** درقرن هفتم (*L'Empereur Héraclius et L'Empire Bisantin à l'VII siècle*) طبع **پاریس** سنهٔ ۱۸٦۹ م. در بارهٔ جنگ **نینْوی** که میان قشون **ایران** و **هرقْل** واقع شده است چنین میگوید :

جنگ **نینْوی** میان قشون **ایران** و **هرقْل** که در آن اُردوی **ایران** مغلوب شد در ۱۲ دسامبر ٦۲۸ م . واقع شد . **هراکلیوس** در روزهای أوّل ژانویهٔ ٦۲۸ م . وارد **دسْتگِرْدْ** شد . وقتیکه شنید **پرْویز** فرارکرده است ، بعد به **تبریز** رفت وفوریه و مارس را آنجا بود که برف عظیمی که لاینقطع از ۲٤ فوریه تا ۳۰ مارس می بـارید اورا مجبور به نشستن در **تبریز** کرد خبر جلوس **شیرویه** و مرگ **پرویز** را سفرای **شیرویه** در ۳ آوریل در **تبریز** به **هرقْل** رسانیدند چه راهها پُراز برف بود ومسافرت سول کشید . **هرقْل** همهٔ ماه آوریل را در **تبریز** ماند و در ۱۸ مه از راه **ارْمنیّه** براه

بقیّهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

.....

بقیّهٔ حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ٦

پس از **گابریل** **یَزْدین** نامی که نَسطوری بود و منصب **واستریوشان سالار** داشت تقرّب تمام یافت ولی معذالك تمام مساعی او برای کسب اجازه از پادشاه جهت انتخاب خلیفه بی‌نتیجه ماند چه ظاهراً **شیرین** مخالف بود .

روحانیان زردشتی بسیار فاسد و دنیاپرست وبی‌قُدس شده بودند وبمقام عالی رسیدن یك مسیحی مانند **یَزْدین** علامت آنست که نفوذ آنها تاحدّی ضعیف شده بود معذلك **خُسْرُوْ** یك شرح جدیدی برای **أوستا** بدست روحانیان لایق بوجود آورد .

وقتیکه **هِرَقْل** دَرْ جنگ با **ایران** پیشرفتی حاصل کردکار برعیسویان **ایران** چه نَسْطوری وچه یَعْقوبی سخت شد و بشدّت مورد تضییقات شدند و دراین أوان **یَزْدین** بحکم پادشاه کشته شد و زنش را أنواع شکنجه‌ها داده و أموال او را ضبط کردند پسرهمین **یَزْدین** **شَمْتا** بعدها در قتل **خُسْرُوْ** دخالت داشت .

در این اَوْقات سَدّ **دِجْله** شکست این سَدّ در زمان **قُباد** أوّل شکستی یافته وأراضی زراعتی را آب گرفته بود در حوالی **مَیْسان** ولی چند سال بعد **أنوشروان** سَدّ را تعمیر کرد درحدود سنهٔ ٦٢٢-٦٢٨ م. مجدّداً آب **فُرات** و **دِجْله** طغیان‌عظیمی کرد ودرچندجا سَدّ ها را شکست گویند **خُسْرُوْ** در یك روز چهل سَدّ ساخت. (ص٤٩٣) در ظرف قریب چهار سال **ایران** اَقلاً ده پادشاه داشت یکی از أسباب عمدهٔ ضعف **ایران** درمقابل استیلای **عرب** انحلال **ایران** بود در نتیجهٔ چندین‌سال اختلال . مخصوصاً سیاست **أنوشروان** بتدریج و مرور زمان مملکت را تحت استیلای لشکریان آورده بود و عرسپهبد یا والی ایالتی را که درتحت حکم او بود مثل تیول ارثی خود می‌پنداشت ولذا سرداران و وُلات قوی‌تر و سلطنت ضعیف‌تر میشد .

از زمان **فیروز** ممالکی که در مشرق **مَرْوْرود** واقعند خارج از حوزهٔ متصرّفات **ایران** بودند **هرات** هم دیگر تعلّق به **ساسانیان** نداشت و این ممالك مشرقی‌وهمچنین ممالك واقعه در ماورای سَرْحدّ شمالی **ایران** سلاطین وأمرای محلّی خودرا با لقب مخصوصی داشتندمانند : **نسا** [**وَراز** یا **براز** (در متن کتاب **المسالك والممالك ابن خُرْدادبه** ص ۳۹ **أبراز** آمده است که بعقیدهٔ **نولدکه** ممکن است همان **بَراز** یا **وزار** باشد)] **اَبیوَرْد** (**وَهْمَنه** یا **بَهْمَنه**) **خوارزْم** (**خُسْرُوْخوارزْم**) **بُخارا** (**بُخاراخُدا**) **وَرْدانه** (**وَرْدان شاه**) **سَمَرْقَنْد** (**طَرْخان**) **اُسْرُوشَنه** (**افْشین**) **سُغْد**

بقیّهٔ حاشیهٔ در صفحه بعد

کامیابی سپاه **روم** که بعداز جلوس **هراکلیوس** (**هرقْل**) (۱) پیش رفته ودر اوایل سنهٔ ۶۲۸ مسیحی تا **دَسْتگِرْدْ** (۲) مقرّ خود **پرویز** و حوالی **طیسفون** (**مدائن**) رسیدند ضعف باطنی **ایران** را آشکار ساخت(۳) .

بقیّهٔ حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ۶

(اُخشید) فرْغانه (اُخشید) خُتّل (**خُتّلانْشاه** یا **شیرخُتّلان**) **تِرْمذ** (**تِرْمذْ شاه**) **جوزجان** (**گوزگانخداه**) **روب** (**روبخان**) **تالقان** (**شَهْرقْ**) **هَرات** (**وَرازان** یا **برازان**) **غَرْجِسْتان** (**براز** یا **وراز**) **سیستان** (**رُتْبیل**) **کابُل** (**کابُلْشاه**) [اسامی ممالک مزبور با ألقاب أمراء و سلاطین آنها در کتاب **المَسالك و المَمالك ابن خُرْدادبه** ، طبع **لیدن** سنهٔ ۱۳۰۶ ه. (= ۱۸۸۹ م.) ، ص ۳۹ ـ ۴۱ مندرج است] در **طُخارستان یبْغو** سلطنت داشت .

(۱) *Héraclius* ، از سنهٔ ۶۱۰ تا ۶۴۱ م. امپراطور **روم شرقی** بوده است .

(۲) در حوالی **بغْداد** کنونی و نزدیك قریهٔ **شَهْرآبان** حالیّه که خرابهٔ آن حالا بـه **اسکی بغْداد** (**بغْداد** کُهنه) معروف است این محل که با **طیسفون** سه روزمسافت داشت از ۲۴ سال باین طرف یعنی بعد از سنهٔ ۶۰۴ مسیحی مقرّ **خسروپرویز** بود .

(۳) **دراپیرون** (*Drapeyron*) در کتاب خود موسوم **امپراطورهرقْل و امپراطوری بیزانس** درقرن هفتم (*L'Empereur Héraclius et L'Empire Bisantin à l'Il ieele,*) طبع **پاریس** سنهٔ ۱۸۶۹ م. در بارهٔ جنگ **نینْوی** که میان قشون **ایران** و **هرقْل** واقع شده است چنین میگوید :

جنگ **نینْوی** میان قشون **ایران** و **هرقْل** که در آن اُردوی **ایران** مغلوب شد در ۱۲ دسامبر ۶۲۸ م . واقع شد . **هراکلیوس** در روزهای أوّل ژانویهٔ ۶۲۸ م . وارد **دَسْتگِرْدْ** شد ، وقتیکه شنید **پرْویز** فرارکرده است ، بعد به **تبریز** رفت وفوریه و مارس را آنجا بود که برف عظیمی که لاینقطع از ۲۴ فوریه تا ۳۰ مارس می بارید اورا مجبور به نشستن در **تبریز** کرد خبر جلوس **شیرویه** و مرگ **پرویز** را سفرای **شیرویه** در ۳ آوریل در **تبریز** به **هرقْل** رسانیدند چه راهها پُرْاز برف بود ومسافرت طول کشید . **هرقْل** همهٔ ماه آوریل را در **تبریز** ماند و در ۱۸ مه از راه **اَرْمنیّه** براه

بقیّهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

بقیّهٔ حاشیهٔ ۳ صفحهٔ قبل

افتاد ، در ۱۵ مه **سرجیوس** در **قُسْطَنْطینیّه** نامهٔ **هرَقْل** را برای مردم میخواند روز عید پنجماهه *(Pentecôte)* بود **هرَقْل** برادرش **تئودور** را در **ایران** گذاشت که کار عهدنامهٔ صلحرا با **ایرانیان** انجام دهد وخود به **قُسْطَنْطینیّه** رفت **تئودور** باسرداران و مأمورین به **طیسفون** رفتند و صلیب مقدّس و أسرای **روم** را خواست . صلیبرا پیدا نمیکردند عاقبت **شَهْرْبَراز** جای آنرا نشان داد و با **رومیها** گرم گرفت و باطناًطرح دوستی و اتّحاد میریخت که خودش بسلطنت برسد . پیدا کردن اُسرای **روم** خیلی طول کشید در تمام اَنحاءِ مملکت از **مِصْر** و **فِلَسْطین** تا اَقاصی **ایران** پراکنده شده وبطور غلام میزیستند خیلی ها تلف شده بودند . **هرَقْل** پس از رسیدن به **قُسْطَنْطینیّه**واردنشده و در **کالْسدون** در قصر **هِر** *(Hérée)* مانده تا اینکه **تئودور** با صلیب به **کالْسدون** پیش **هرَقْل** آمد آنگاه در ۱٤ سپتامبر ٦۲۸ سوار کشتی شده به **غَلَطه** گذشت وپائیز و زمستان را در **قُسْطَنْطینیّه** مانده ودر أوائل بهار ازآنجا روبطرف **فلَسْطین** حرکت کرد تاصلیب را بجای خود برگرداند ولی چندی در **آسیای صغیر** برای‌تعمیر خرابیها و بازدید آنها و تسلیت مردم توقّف‌کرد یعنی بتأنّی از **آسیای صغیر** و **سوریه** و أراضی **اُرْدُنْ** تا **طَبَریّه**رفته و در آنجا اَنْدکی اقامت کرده به **اورشلیم** رسید و صلیب را به پاتریاك **زَکَریّا** داد [۱٤ سپتامبر ٦۲۹] **هرَقْل**درسوریهمدّتی‌ماندمدیدوولایات راگردش میکردو به‌تنظیم‌وتشکیل‌واصلاح‌أمور می‌پرداخت‌ابتدا به**هییراپولیس** *(Hiérapolis)* بعدبه **حِمْص** و **ادسا** (در**مُعْجَمُ‌البُلْدان** : **أذاسا** = **اورفه** ــ **رُهاء** یا **رُها**) رفت در همانجا یعنی‌در**اورفه** باپسرش**قُسْطَنْطین‌جدید** وبرادرش **تئودور** وزنش **مارتین** قرارگرفته‌بود که‌دریك‌روز (۷ نوامبر ٦۳۰) عم‌اووهم‌پسرش **قُسْطَنْطین** پسری‌پیدا کردندپسر **هرَقْل داود جدید**نامیده شد ظاهراً در ٦۲۹ از **اورْشَلیم** حرکت‌کرد زیرا بمجرّد حرکت از آنجا و رسیدن به **هییراپولیس** **آثاناسیوس** خلیفه (رئیس **یعاقبه**) را بآنجا خواست و اورا راضی برفع اختلاف با کلیسای مَلْکانی نموده پاتریارك **اَنْطاکیه** نمود و **سیروس** را نیز در سنهٔ ٦۲۹ ــ ٦۳۰ به خلیفه‌گری **اسکندریّه** که خالی شده بود منصوب کرد. (ازاین‌قرائن **هرَقْل** تقریباً ازسپتامبر ٦۲۹ تاأواخر سال در**اورْشَلیم**بود. **تقی زاده**)

همچنین واقعهٔ **ذوقار** که در أوایل قرن هفتم مسیحی(۱) درمیان قبیله عربی **بَکْر** بن **وائل** و اُردوی **ایران** و عربهای تابع **ایران** در محلّی در جنوب **حیره** و

بقیهٔ حاشیهٔ ۳ صفحهٔ ۱۰

کید (*Kidd*) درکتاب خود موسوم به - (*The Churches of Eastern Christendom from 451 to the Present Time*) طبع **لندن** سنهٔ ۱۹۲۷ م . در بارهٔ **پرویز** و جنگهای او با **هرقْل** چنین آورده است:

استیلای بر ممالك و بلاد **روم** از طرف **خسروپرویز** قریب ۲۵ سال دوام‌داشت در ۶۰۶ **دارا** را گرفتند ودر ۶۰۸ جلو **کالسدون** رسیدند ودر ۶۰۹ **قیْصریّه** را فتح کردند و در ۶۱۲ به **سوریه** داخل شدند و **انطاکیه** و **حمْص** و بلاد ضمیمهٔ دیگر بدست آنها گذشت . **شهر براز** در ۶۱۳ **دمشق** را و در ۶۱۴ **فلسْطین** را گرفت و در ۶۱۶ **مصر** را گرفتند . **شاهین** در۶۱۵ به **آسیای‌صغیر** هجوم برد تا **کالسدون** و در ۶۱۹ **انْقره** را مستحکم کرده و قلعه ساخت در این بین **آوار** ها از شمال ومغرب جلو **قُسْطنطینیّه** ظاهر شدند و **لومبارد** ها **ایطالی** را گرفتند . وبین ۶۲۱ و ۶۳۱ دست **روم** از **اسپانی** کوتاه شد .

اختلاف و نفاق أشراف و خرابی مالیّه و عدم انتظام قشون کار **هرقْل** را سخت کرده بود وعاقبت بکمك **سرْجیوس** پاتریارك **قُسطنطینیّه** که خزائن کلیسارا باختیار **هرقْل** گذاشت و شوق و ذوق مردم برای بدست آوردن أراضی مقدّسه و صلیب حرکتی کرد و در پنج جنگ کم‌کم پیشرفت حاصل‌کرد و در ۶۲۳ **آذربایجان** را گرفت و در ۶۲۴ **ارْمنستان** را و در ۶۲۵ **کیلیکیه** را و در ۶۲۶ بر قوای متّحده و **آوار** ها و **ایرانیان** که **قُسْطنْطینیّه** را محاصره کرده بودند غلبه کرد در جنگ پنجم در ۶۲۷ **نینوی** را گرفت و در ۶۲۸ **مدائن** را . در ۶۳۰ **هرقْل** **کوروش** را پاتریارك **اسکندریّه** کرد .

(۱) این واقعه چون اندکی بعداز مرگ **نُعمان** بن **الْمُنْذرْ** بوقوع پیوست باید در هر حال دردههٔ أوّل قرن هفتم مسیحی بوده باشد و وقوع آن در عهد **پوران دخت** چنانکه دربعضی مآخذ عربی آمده (**البدْءُ والتّاریخ مقدسی** ، چاپ **هوارت** جلد ۳ صفحهٔ ۱۷۳) بعید است .

.....

بقیّهٔ حاشیهٔ ۳ صفحهٔ قبل

افتاد ، در ۱۵ مه **سرجیوس** در **قُسْطَنْطینیّه** نامهٔ **هِرَقْل** را برای مردم میخواند روز عید پنجماهه *(Pentecôte)* بود **هِرَقْل** برادرش **تئودور** را در **ایران** گذاشت که کار عهدنامهٔ صلحرا با **ایرانیان** انجام دهد وخود به **قُسْطَنْطینیّه** رفت **تئودور** باسرداران و مأمورین به **طیسفون** رفتند و صلیب مقدّس و أسرای **روم** را خواست . صلیبرا پیدا نمیکردند عاقبت **شَهْرْبَراز** جای آنرا نشان داد و با **رومیها** گرم گرفت و باطناًطرح دوستی و اتّحاد میریخت که خودش بسلطنت برسد . پیدا کردن اُسرای **روم** خیلی طول کشید در تمام اَنحاءِ مملکت از **مِصْر** و **فِلَسْطین** تا اَقاصی **ایران** پراکنده شده وبطور غلام میزیستند خیلی ها تلف شده بودند . **هِرَقْل** پس از رسیدن به **قُسْطَنْطینیّه**واردنشده و در **کالْسدون** در قصر **هِر** *(Hérée)* مانده تا اینکه **تئودور** با صلیب به **کالْسدون** پیش **هِرَقْل** آمد آنگاه در ۱٤ سپتامبر ٦۲۸ سوار کشتی شده به **غَلَطه** گذشت وپائیز و زمستان را در **قُسْطَنْطینیّه** مانده ودر أوائل بهار ازآنجا روبطرف **فِلَسْطین** حرکت کرد تاصلیب را بجای خود برگرداند ولی چندی در **آسیای صغیر** برای‌تعمیر خرابیها و بازدید آنها و تسلیت مردم توقّف کرد یعنی بتأنّی از **آسیای صغیر** و **سوریه** و أراضی **اُرْدُنْ** تا **طَبَریّه** رفته و در آنجا اَنْدکی اقامت کرده به **اورشلیم** رسید و صلیب را به پاتریاك **زَکَریّا** داد [۱٤ سپتامبر ٦۲۹] **هِرَقْل** در**سوریه**مدّتی‌ماندمدیدوولایات راگردش میکرد و به‌تنظیم‌وتشکیل‌واصلاح‌أمور می‌پرداخت‌ابتدا به**هییراپولیس** *(Hiérapolis)* بعدبه **حِمْص** و **ادسا** (در**مُعْجَمُ‌البُلْدان** : **أذاسا** = **اورفه** = **رُهاء** یا **رُها**) رفت در همانجا یعنی‌در**اورفه** باپسرش**قُسْطَنْطین‌جدید** و برادرش **تئودور** وزنش **مارتین** قرارگرفته‌بود که‌دریك‌روز (۷ نوامبر ٦۳۰) عم‌اووعم‌پسرش **قُسْطَنْطین** پسری‌پیدا کردندپسر **هِرَقْل داود جدید**نامیده شد ظاهراً در ٦۲۹ از **اورْشَلیم** حرکت‌کرد زیرا بمجرّد حرکت از آنجا و رسیدن به **هییراپولیس** **آثاناسیوس** خلیفه (رئیس **یعاقبه**) را بآنجا خواست و اورا راضی برفع اختلاف با کلیسای مَلْکانی نموده پاتریارك **اَنْطاکیه** نمود و **سیروس** را نیز در سنهٔ ٦۲۹ ـ ٦۳۰ به خلیفه‌گری **اسکندریّه** که خالی شده بود منصوب کرد. (ازاین‌قرائن **هِرَقْل** تقریباً ازسپتامبر ٦۲۹ تاأواخر سال در**اورْشَلیم**بود. **تقی زاده**)

همچنین واقعهٔ **ذوقار** که در أوایل قرن هفتم مسیحی(۱) درمیان قبیله عربی **بَکْر** بن **وائل** و اُردوی **ایران** و عربهای تابع **ایران** در محلّی در جنوب **حیره** و

بقیهٔ حاشیهٔ ۳ صفحهٔ ۱۰

کید (*Kidd*) در کتاب خود موسوم به - (*The Churches of Eastern Christendom from 451 to the Present Time*) طبع **لندن** سنهٔ ۱۹۲۷ م . در بارهٔ **پرویز** و جنگهای او با **هرَقْل** چنین آورده است:

استیلای بر ممالك و بلاد **روم** از طرف **خسروپرویز** قریب ۲۵ سال دوام‌داشت در ۶۰۶ **دارا** را گرفتند ودر ۶۰۸ جلو **کالسدون** رسیدند ودر ۶۰۹ **قَیْصَریّه** را فتح کردند و در ۶۱۲ به **سوریه** داخل شدند و **انطاکیه** و **حمْص** و بلاد ضمیمهٔ دیگر بدست آنها گذشت . **شهر براز** در ۶۱۳ **دمشق** را و در ۶۱۴ **فلسْطین** را گرفت و در ۶۱۶ **مصر** را گرفتند . **شاهین** در۶۱۵ به **آسیای‌صغیر** هجوم برد تا **کالسدون** و در ۶۱۹ **انْقره** را مستحکم کرده و قلعه ساخت در این بین **آوار** ها از شمال ومغرب جلو **قُسْطَنطینیّه** ظاهر شدند و **لومبارد** ها **ایطالی** را گرفتند . وبین ۶۲۱ و ۶۳۱ دست **روم** از **اسپانی** کوتاه شد .

اختلاف و نفاق أشراف و خرابی مالیّه و عدم انتظام قشون کار **هرَقْل** را سخت کرده بود وعاقبت بکمك **سرْجیوس** پاتریارك **قُسطَنطینیّه** که خزائن کلیسارا باختیار **هرَقْل** گذاشت و شوق و ذوق مردم برای بدست آوردن أراضی مقدّسه و صلیب حرکتی کرد و در پنج جنگ کم‌کم پیشرفت حاصل کرد و در ۶۲۳ **آذربایجان** را گرفت و در ۶۲۴ **ارْمنستانْ** را و در ۶۲۵ **کیلیکیه** را و در ۶۲۶ بر قوای متّحده و **آوار** ها و **ایرانیان** که **قُسْطَنْطینیّه** را محاصره کرده بودند غلبه کرد در جنگ پنجم در ۶۲۷ **نینوی** را گرفت و در ۶۲۸ **مدائن** را . در ۶۳۰ **هرَقْل** **کوروش** را پاتریارك **اسکندریّه** کرد .

(۱) این واقعه چون اندکی بعداز مرگ **نُعمان** بن **الْمُنْذرْ** بوقوع پیوست باید در هر حال دردههٔ أوّل قرن هفتم مسیحی بوده باشد و وقوع آن در عهد **پوران دخت** چنانکه دربعضی مآخذ عربی آمده (**البَدْءُ والتّاریخ مقدسی** ، چاپ **هوارت** جلد ۳ صفحهٔ ۱۷۳) بعید است .

نزدیك **فُرات** بنام **ذوقار** واقع شد و قصّهٔ آن مشهور است و در این کتاب بیاید نه تنها ازلحاظ اینکه شکست سپاه **ایران** کمابیش علامت ضعف قوای آن دولت بود قابل توجه بود بلکه عمده أهمیّت تاریخی آن بواسطهٔ وهنی بود که به سَطوت و ابهت **ایران** وارد آورده و انعکاس آن در میان قبایل **عرب** تأثیر جرأت بخشی بأعراب بادیه کرد و هیمنت و عظمت **ایران** را در نظر آنان تاحدّی ضعیف ساخت و آنها را بتجاوز از حدود خویش جسارت بخشید این نکته از لحاظ فتوحات آیندهٔ **عرب** در **ایران** نیز خیلی مهمّ است ورنه خود واقعه ازلحاظ ایرانی که آنرا جنگ مهمی نمی شمردند و مقارن این جنگ لشکرهای **ایران** در خاك **روم** پیشرفت عظیمی کرده بود حادثهٔ مهمی نباید شمرده شود لکن در حکمت تاریخ بدخالت عوامل روحی سهم مهمی درجریان وقایع و پیشرفتها و شکستها داده میشود چنانکه برای تأثیر هیمنت و سطوت دولت و هراسی که در قلوب ملل دیگر از وی وجود داشته در فتوحاتیکه قدرت مادّی درآن مهمّ نبود یا بالعکس أثر آوازهٔ سستی دولت درجرأت خصم وضعف قوای روحی سپاهیان خودش حمله یك سردارایرانی با ششصد نفر زندانی و با چند کشتی از دریا به **یَمَن** در مسافت قریب چهار هزار و پانصد کیلومتر(۱) از **ایران** و غلبهٔ آنان بر دولت حبشی **یَمَن** درعهد **أنوشروان** از یك طرف وشکست اُردوی **ایران** از یك قبیلهٔ بدوی عربی درنزدیکی پایتخت درجنگ **ذوقار** درعصر **پرویز** از طرف دیگر خود دو مثال نمایانی است گو اینکه در فتح **یَمَن** أشراف وأمیرزادگان **(اقیال)** بومی آن مملکت نیزمؤیّد وعامل عمده بودند معذلك رُعبی که از **ایران** دردلها بود شاید تأثیر کمی درپیشرفت أمر نداشت .

یکی از بدترین أسباب اختلال أمور و هرج و مرج أوضاع **ایران** قتل عام شاهزادگان ساسانی بود بدست **قُباد** دوم **(شیرویه)** در سنهٔ ۶۲۸ مسیحی(سال هفتم

(۱) مسافت تقریبی خطّ سیر برّی و بحری اُردو از پایتخت تا **عَدَن** مسافت بخطّ مستقیم هم بیش از دو هزار کیلومتر است .

هجرت) این پادشاه سخت دل هم پدر خود وهم تمام برادران خود را که باختلاف از ۱۵ تا ٤۰ نفر نوشته اند (بنا برقول أقوی ۱۸ نفر) و در واقع غالب مردان جوانی را از شاهزادگان که ممکن بود بسلطنت برسند کشت و این فقره یکی از بدبختیهای بزرگ این مملکت بود چه در آن عهد مملکت بی سر مانند قشون بی سردار بود خاصّه در **ایران** که چنانکه اشاره شد مردم آن سلطنت و تاج و تخت را حقّ خانوادهٔ ساسانی میدانستند و هر کسیرا که از آن خاندان نبوده و بتخت سلطنت می نشست غاصب میشمردند و با او یك دل نبودند پس وقتیکه **شیرویه** أولاد ذکور خانوادهٔ سلطنت را ازمیان برده وخود نیز پس ازشش ماه و کسری سلطنت مُرد (۱) أمر سلطنت طوری مشوّش گردید که درعرض چهارسال أقلاً ده پادشاه (۲) از مَرد و زن وهر کدام از چند روز تا چند ماه بتخت نشستند و درنتیجهٔ شورش یاسوء قصد کشته یا معزول شدند و در همین أوقات دامنهٔ فتوحات **عرب** تا حدود **ایران** بسط پیدا میکرد .

بعضی أسباب وعوامل طبیعی نیز که در همان أوقات دست بهم داده و مزید برعلّت شدند وخالت مهمی در برافتادن و درهم شکستن دولت **ایران** داشتند مانند طاعون هولناکی که درسال ٦۲۸ مسیحی (سال هفتم هجرت) در **ایران** ومخصوصاً درحوزهٔ پایتخت چنان کشتار وحشت انگیز کرد که بقولی نصف و بقول دیگر ثُلث

(۱) مصداق گفتهٔ شاعر سخنور شد که گفته :

« پدرکُش پادشاهی را نشاید وگر شاید جزاز شش مَه نپاید »

شیرویه در ۲۵ ماه فوریه ٦۲۸ مسیحی (۸ آذر ماه ایرانی) بسلطنت رسیده ودرسپتامبر همان سال (شاید در أوّل تیرماه) مُرد .

(۲) بقول **یوستی** در **اساس فقهُاللغهٔ ایرانی** ۱۲ پادشاه ـ هرج و مرج و بی حسابی بعمل تحت اللفظی درعدهٔ سلاطین (از بامداد تاچاشت) این دورهٔ پرآشوب و بی سامان طوری است که فهرستهای مختلف ازشماره ونامهای پادشاهان بین **شیرویه** و **یزدگرد** دردست است.

نزدیك **فُرات** بنام **ذوقار** واقع شد و قصّهٔ آن مشهور است و در این کتاب بیاید نه تنها ازلحاظ اینکه شکست سپاه **ایران** کمابیش علامت ضعف قوای آن دولت بود قابل توجه بود بلکه عمده أهمیّت تاریخی آن بواسطهٔ وهنی بود که به سَطوت و ابهت **ایران** وارد آورده و انعکاس آن در میان قبایل **عرب** تأثیر جرأت بخشی بأعراب بادیه کرد و هیمنت و عظمت **ایران** را در نظر آنان تاحدّی ضعیف ساخت و آنها را بتجاوز از حدود خویش جسارت بخشید این نکته از لحاظ فتوحات آیندهٔ **عرب** در **ایران** نیز خیلی مهمّ است ورنه خود واقعه ازلحاظ ایرانی که آنرا جنگ مهمی نمی شمردند و مقارن این جنگ لشکرهای **ایران** در خاك **روم** پیشرفت عظیمی کرده بود حادثهٔ مهمی نباید شمرده شود لکن در حکمت تاریخ بدخالت عوامل روحی سهم مهمی درجریان وقایع و پیشرفتها و شکستها داده میشود چنانکه برای تأثیر هیمنت و سطوت دولت و هراسی که در قلوب ملل دیگر از وی وجود داشته در فتوحاتیکه قدرت مادّی در آن مهمّ نبود یا بالعکس أثر آوازهٔ سستی دولت درجرأت خصم وضعف قوای روحی سپاهیان خودش حمله یك سردار ایرانی با ششصد نفر زندانی و با چند کشتی از دریا به **یَمَن** در مسافت قریب چهار هزار و پانصد کیلومتر(۱) از **ایران** و غلبهٔ آنان بر دولت حبشی **یَمَن** درعهد **أنوشروان** از یك طرف وشکست اُردوی **ایران** از یك قبیلهٔ بدوی عربی در نزدیکی پایتخت درجنگ **ذوقار** درعصر **پرویز** از طرف دیگر خود دو مثال نمایانی است گو اینکه در فتح **یَمَن** أشراف وأمیرزادگان (**اقْیال**) بومی آن مملکت نیزمؤیّد وعامل عمده بودند معذلك رُعبی که از **ایران** دردلها بود شاید تأثیر کمی درپیشرفت أمر نداشت .

یکی از بدترین أسباب اختلال أمور و هرج و مرج أوضاع **ایران** قتل عام شاهزادگان ساسانی بود بدست **قُباد** دوم (**شیرویه**) در سنهٔ ۶۲۸ مسیحی(سال هفتم

(۱) مسافت تقریبی خطّ سیر برّی و بحری اُردو از پایتخت تا **عدن** مسافت بخطّ مستقیم هم بیش از دو هزار کیلومتر است .

هجرت) این پادشاه سخت دل هم پدر خود وهم تمام برادران خود را که باختلاف از ۱۵ تا ٤۰ نفر نوشته اند (بنا برقول أقوی ۱۸ نفر) و در واقع غالب مردان جوانی را از شاهزادگان که ممکن بود بسلطنت برسند کشت و این فقره یکی از بدبختیهای بزرگ این‌مملکت بود چه در آن‌عهد مملکت بی‌سرمانند قشون بی‌سردار بود خاصّه در **ایران** که چنانکه اشاره شد مردم آن سلطنت و تاج و تخت را حقّ خانوادهٔ ساسانی میدانستند و هر کسیرا که از آن خاندان نبوده و بتخت سلطنت می‌نشست غاصب میشمردند و با او یك‌دل نبودند پس وقتیکه **شیرویه** أولاد ذکور خانوادهٔ سلطنت را ازمیان برده وخود نیزپس‌ازشش ماه و کسری سلطنت مُرد (۱) أمر سلطنت طوری مشوّش گردید که درعرض چهارسال أقلاً ده پادشاه (۲) از مَرد و زن وهر کدام از چند روز تا چند ماه بتخت نشستند و درنتیجهٔ شورش یاسوء قصد کشته یا معزول شدند و در همین أوقات دامنهٔ فتوحات **عرب** تا حدود **ایران** بسط پیدا میکرد .

بعضی أسباب وعوامل طبیعی نیز که در همان أوقات دست بهم داده و مزید برعلّت شدند وخالت مهمّی در برافتادن و درهم شکستن دولت **ایران** داشتند مانند طاعون هولناکی که درسال ٦۲۸ مسیحی (سال هفتم هجرت) در **ایران** ومخصوصاً درحوزهٔ پایتخت چنان کشتار وحشت‌انگیز کرد که بقولی نصف و بقول دیگر ثُلث

(۱) مصداق گفتهٔ شاعر سخنور شد که گفته :

« پدرکُش پادشاهی را نشاید وگر شاید جزاز شش مَه نپاید »

شیرویه در ۲۵ ماه فوریه ٦۲۸ مسیحی (۸ آذر ماه ایرانی) بسلطنت رسیده ودرسپتامبر همان سال (شاید در أوّل تیرماه) مُرد .

(۲) بقول **یوستی** در **اساس فقهُاللغهٔ ایرانی** ۱۲ پادشاه ـ هرج و مرج وبی‌حسابی بمعنی تحت‌اللفظی درعدهٔ سلاطین (از بامداد تاچاشت) این دورهٔ پرآشوب وبی‌سامان طوری است که فهرستهای‌مختلف ازشماره ونامهای پادشاهان نیز **شیرویه** و **یزدگرد** دردست‌است.

نفوس مملکت را فانی نمود(۱) و صد هزاران مردم را بخاك هلاك انداخت و بر حسب بعضی‌روایات خود **شیرویه** نیز ازهمین طاعون در گذشت(۲) وهمچنین طغیان عظیم **دِجْله و فُرات** درسال ۶۲۷ مسیحی (سال‌ششم هجرت) که درتاریخ آن خطّه نظیر نداشته و پس‌ازشکستن سدّها خاك **عراق** را چنان فرو گرفت که أکثرأراضی مملکت زیر آب رفت ومخصوصاً میان‌موقع حالیّهٔ **بَصْره و کوفه** باطلاق وسیعی بوجود آورد که بعدها باسم **بَطیحه** معروف شد وچند قرن بهمان حال باقی‌ماند. مخصوصاًشکست سد **دِجْلهٔ عَوْراء** یعنی‌شاخهٔ **دِجْله** که از محلّ‌قدیم **بَصْره** میگذشت خرابی فوق‌العاده وارد‌آورد و **خسرو** آنچه ممکن بود کردومخارج بسیار هنگفت برای تعمیر سدّها نمود و نظر بداستانها پول روی بساط ریخت و عمله را تشویق نمود و در یك روز چهل سدّ ساخت(!) ولی فایده نکرد و در چندین روز سدّها باز شکست این سیل خرابی زیاد بمملکت وارد آورد و رخنهٔ حاصل از آن بقدری بزرگ بود که دولت از تدارك آن و احداث سدّهای جدید عاجز ماند خصوصاً که بلایای پی در پی بعداز ۲۵ سال جنگ متوالی مملکت را از تاب وتوان انداخته و حالت اقدامات بزرگ و پُرخرج(۳) برای آن نگذاشته بود.

در نتیجهٔ بی‌سامانی و گسیختگی شیرازهٔ مملکت و توالی بلایا و خستگی و فرسودگی مملکت ازجنگ ممتدّی که قوای آنرا مستهلك وتباه ساخته و عاقبت بی‌نتیجه شده وبا از دست دادن همهٔ متصرّفات جدید و أراضی مفتوحه خاتمه یافته

(۱) حتّی بعضی مآخذ عربی نُه عشر نیز نوشته اند (**البدءُ و التّاریخ مقدسی** ج ۳ ص ۱۷۳).

(۲) در کتب اسلامی این طاعون باسم « **طاعون شیرویه** » معروف شده است (رجوع شود به **مفاتیح‌العلوم خوارزمی** طبع **لیدن** سنهٔ ۱۸۹۵ م . ص ۱۲۷).

(۳) در زمان **ولید** خلیفهٔ أموی مخارج تعمیر سدّهای خراب شدهٔ **فُرات** و **دِجْله** را بسه‌ملیون درهم تخمین کردند وخلیفه بواسطه سنگینی مخارج حاضر نشد باین‌کار اقدام‌کند.

و مُلك را فقیر و دولت را ضعیف ساخت و از همه بدتر آشفتگی أوضاع درپایتخت و بی ثباتی حکومت مرکزی أقوام نیمه وحشی مجاور مملکت بتاخت وتاز شروع نموده و مخصوصاً **خزرْ** ها به **ایران** هجوم و خرابی زیاد وارد آوردند (در عهد **اردشیر** سوم پسر **شیرویه**)(۱) یکی دیگر از جملهٔ أسباب تیره شدن روزگار **ساسانیان** و بر آشفتگی کار **ایران** خبط عظیم سیاسی بود که **پرویز** در برانداختن سلطنت عربی **حیره** نمود(۲) .

این دولت که پادشاهان آن از **بنی لَخْم** بوده و بدین جهت سلسلهٔ **لَخْمیها** خوانده می‌شود و گاهی هم بعلّت تعدد پادشاهانی که اسم **مُنْذر** داشتند **مناذره** نامیده می‌شود بیشتر ازسه قرن درمملکت وسیعی که درمغرب **کَلْده** ازساحل غربی **فُرات** تا **بادیهٔ شام** و **صحرای عربستان** ممتدّ بود حکمرانی میکرد و در زیر حمایت دولت **ایران** بود مخصوصاً در جنگهای **ایران** با **روم** همواره کمك مهمّی به **ایران** میداد وبالاتر ازهمه آنکه سدّ (۳) حائلی میان **ایران** و **صحرای عربستان**

(۱) این پادشاه آخرین سال قریب شش هفته در بهار سنهٔ ۶۳۰ مسیحی صاحب تخت بود (بقول **پوستی** در **فقْهُ اللغهٔ ایرانی** از ۲۷ آوریل تا ۹ ژوئن) . **خزرْ** ها که در بدو أمر با **بُلْغار** های شمال شرقی (ساحل **وُلْگا**) ظاهراً از یك ناحیه بودند از نیمهٔ دوم قرن‌ششم مسیحی در **قفقاز** شمالی بشکل یك دولت یاقوم مستقلّی دیده می‌شوند وقدیمترین خبر از آنها در این حطّه از ۵۸۵ مسیحی است . ظاهراً وقتی که مدّ استیلا و انبساط دولت بزرگ قدیم **ترك** بعد ازوفات **ایستمی** خاقان در **قفقاز** شمالی روبه خزر گذاشت دولت **خزرْ** دراین نواحی ظهورکرد وکم‌کم مایهٔ زحمت برای‌دولت **ایران** شد. **هرمز** پسر **أنوشروان** جنگهای سختی با این قوم کرد و بعدها با دولت **روم** برضدّ **ایران** هم آهنگ شدند چنانکه در ۶۲۷ مسیحی درموقع محاصرهٔ **تفلیس** به قیصر **هرقْل** کمك نمودند و **دربنْد** را گرفتند .

(۲) همانطورکه‌یکی ازمقدّمات استیلای **مغول** به **ایران** خبط‌سلطان **محمد خوارزمشاه** در برانداختن دولت **قراختائیان** بودکه بین ممالك اسلامی و **مغول** و **چین** حائل‌بود.

(۳) باصطلاح امروزهٔ فرنگی *tampon tat*

نفوس مملکت را فانی نمود(۱) و صد هزاران مردم را بخاك هلاك انداخت و بر حسب بعضی‌روایات خود **شیرویه** نیز ازهمین طاعون در گذشت(۲) وهمچنین طغیان عظیم **دجْله و فُرات** درسال ٦٢٧ مسیحی (سال‌ششم هجرت) که درتاریخ آن خطّه نظیر نداشته و پس‌ازشکستن سدّها خاك **عراق** را چنان فرو گرفت که أکثرأراضی مملکت زیر آب رفت ومخصوصاً میان موقع حالیّهٔ **بَصْره و کوفه** باطلاق وسیعی بوجود آورد که بعدها باسم **بَطیحه** معروف شد وچند قرن بهمان حال باقی‌ماند. مخصوصاًشکست سد **دجْلهٔ عَوْراء** یعنی‌شاخهٔ **دجْله** که از محلّ‌قدیم **بَصْره** میگذشت خرابی فوق‌العاده وارد آورد و **خسرو** آنچه ممکن بود کردومخارج بسیار هنگفت برای تعمیر سدّها نمود و نظر بداستانها پول روی بساط ریخت و عمله را تشویق نمود و در یك روز چهل سدّ ساخت(!) ولی فایده نکرد و در چندین روز سدّها باز شکست این سیل خرابی زیاد بمملکت وارد آورد و رخنهٔ حاصل از آن بقدری بزرگ بود که دولت از تدارك آن و احداث سدّهای جدید عاجز ماند خصوصاً که بلایای پی در پی بعداز ۲۵ سال جنگ متوالی مملکت را از تاب وتوان انداخته و حالت اقدامات بزرگ و پرخرج(۳) برای آن نگذاشته بود.

در نتیجهٔ بی‌سامانی و گسیختگی شیرازهٔ مملکت و توالی بلایا و خستگی و فرسودگی مملکت ازجنگ ممتدّی که قوای آنرا مستهلك وتباه ساخته و عاقبت بی‌نتیجه شده وبا از دست دادن همهٔ متصرّفات جدید و أراضی مفتوحه خاتمه یافته

(۱) حتّی بعضی مآخذ عربی نُه عشر نیز نوشته اند (**البدءُ و التّاریخ مقدسی** ج ۳ ص ۱۷۳).

(۲) در کتب اسلامی این طاعون باسم « **طاعون شیرویه** » معروف شده است (رجوع شود به **مفاتیح‌العلوم خوارزْمی** طبع **لیدن** سنهٔ ۱۸۹۵ م . ص ۱۲۷).

(۳) در زمان **ولید** خلیفهٔ أموی مخارج تعمیر سدّهای خراب شدهٔ **فُرات** و **دجْله** را بسه‌ملیون درهم تخمین کردند وخلیفه بواسطه سنگینی مخارج حاضرنشد باین‌کار اقدام‌کند.

و مُلك را فقیر و دولت را ضعیف ساخت و از همه بدتر آشفتگی أوضاع درپایتخت و بی ثباتی حکومت مرکزی أقوام نیمه وحشی مجاور مملکت بتاخت وتاز شروع نموده و مخصوصاً **خزرّ** ها به **ایران** هجوم و خرابی زیاد وارد آوردند (در عهد **اردشیر** سوم پسر **شیرویه**)(۱) یکی دیگر از جملهٔ أسباب تیره شدن روزگار **ساسانیان** و بر آشفتگی کار **ایران** خبط عظیم سیاسی بود که **پرویز** در برانداختن سلطنت عربی **حیره** نمود(۲) .

این دولت که پادشاهان آن از **بنی‌لَخْم** بوده و بدین جهت سلسلهٔ **لَخْمیها** خوانده می‌شود و گاهی هم بعلّت تعدد پادشاهانی که اسم **مُنْذر** داشتند **مَناذره** نامیده می‌شود بیشتر ازسه قرن درمملکت وسیعی که درمغرب **کَلْده** ازساحل غربی **فُرات** تا **بادیهٔ شام** و **صحرای عربستان** ممتدّ بود حکمرانی میکرد و در زیر حمایت دولت **ایران** بود مخصوصاً در جنگهای **ایران** با **روم** همواره کمك مهمّی به **ایران** میداد و بالاتر ازهمه آنکه سدّ (۳) حائلی میان **ایران** و **صحرای عربستان**

(۱) این پادشاه خرد سال قریب شش هفته در بهار سنهٔ ۶۳۰ مسیحی صاحب تخت بود (بقول **پوستی** در **فِقْهُ اللغهٔ ایرانی** از ۲۷ آوریل تا ۹ ژوئن) . **خزرّ** ها که در بدو أمر با **بُلْغار** های شمال شرقی (ساحل **وُلْگا**) ظاهراً از یك ناحیه بودند از نیمهٔ دوم قرن‌ششم مسیحی در **قفقاز** شمالی بشکل یك دولت یاقوم مستقلّی دیده می‌شوند وقدیمترین خبر از آنها در این حطّه از ۵۸۵ مسیحی است . ظاهراً وقتی که مدّ استیلا و انبساط دولت بزرگ قدیم **ترك** بعد ازوفات **ایستمی** خاقان در **قفقاز** شمالی روبه جزر گذاشت دولت **خزرّ** دراین نواحی ظهورکرد وکم‌کم مایهٔ زحمت برای‌دولت **ایران** شد. **هرمز** پسر **أنوشروان** جنگهای سختی با این قوم کرد و بعدها با دولت **روم** برضدّ **ایران** هم آهنگ شدند چنانکه در ۶۲۷ مسیحی درموقع محاصرهٔ **تفلیس** به قیصر **هرقْل** کمك نمودند و **دَرْبَنْد** را گرفتند .

(۲) همانطور که‌یکی ازمقدّمات استیلای **مغول** به **ایران** خبط‌سلطان **محمد خوارزمشاه** در برانداختن دولت **قراختائیان** بودکه بین ممالك اسلامی و **مغول** و **چین** حائل‌بود.

(۳) باصطلاح امروزهٔ فرنگی *Tout tampon*

بود و بواسطهٔ هم‌جنسی بآسانی ازعهدهٔ رام کردن ومطیع نگاهداشتن **اَعْراب** برمیآمد. منقرض ساختن این دولت باجگذار شاید درسنهٔ ۶۰۲ یا ۶۰۱ مسیحی باقتل **نُعْمان** ابن**مُنْذر** آخرین أمیر **حیره** بحکم **خسروپرویز** (یا وفات او در حبس) **ایران** را از سمت جنوب غربی بی‌مدافع گذاشته ومعرض هجوم **اَعْراب** بَدوی ساخت.

بدبختی دیگر آنکه پایتخت **ایران** هم ازجنوب وسطی یعنی **فارس** بحوالی سرحدّات جنوب غربی مملکت یعنی خاك قدیم **بابِلْ** منتقل شده بود و باین جهت هم بخطر **روم** و هم بتاخت و تاز **عَرَب** نزدیك بود واضح است که در آن زمان از دست رفتن پایتخت وفرار پادشاه چقدرموجب پریشانی ویأس مملکت می‌شد. اگر پایتخت درداخلهٔ **ایران** بود شاید انقراض دولت باین سهولت‌ممکن نبود ومخصوصاً این نزدیکی پایتخت بحدود **روم** در **آسیای‌صغیر** و **شامات** واشتغال‌دائمی بزد و خورد با **روم** و عطف توجّه عمده بآن طرف أغلب باعث غفلت ازحدود شرقی نیز می شد و بهمین جهت در مجادلات با **هَیاطِله** و بعد با **تُرْکها** غالباً قدرتی که سزاوار **ایران** بود دیده نمی‌شد (۱).

(۱) قوم **تُرْك** که بزعم بعضی باسم أوّلین پادشاه ومؤسّس‌دولتشان **تَئومِنْ** بنام **تُرْك** معروف شده اند أصلاً ساکن شمال غرب **چین** (ایالت **کانسو**) بوده تابع **ژوان‌ژوان**ها یعنی **آوار**های *(les Avars)* أصلی وحقیقی‌بودند **تَئومِنْ** برضدّ **آوار**ها برخاسته‌دولت مستقلّ تُرکی برپاکرد. أوّلین خاقان‌تُرْك همان **تَئومِنْ** بودکه خودرا **ایل‌قاغان** نامیده و بعدها بواسطهٔ اختلاط اسم او با اسم پسر دوم وی **موکان** باسم **بُومین‌قاغان** معروف شده. ولی وی و برادرش **ایستمی** در واقع حکمران دو شعبهٔ مستقلّ دولت جدید تُرْکی بودندکه أوّلی درقسمت شمال و دومی در قسمت مغربی حکمرانی داشت. **تَئومِنْ** در سال ۵۵۲ مسیحی مُرد وپسرش **موکان** ظاهراً تاسنهٔ ۵۷۲ درمرکزحکومت پدرش سلطنت‌داشته وآن دولت تُرکی‌را بدرجهٔ عالی‌قدرت رسانید. **ایستمی** که بعداز برادرش معروفترین خاقان تُرك است دائرهٔ تسلّط وقدرت خود را رو بمغرب بسط داده وبا **هَیاطِله** که در

بقیّهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

.....

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

ماورای سرحدّ شمال شرقی **ایران** دولتی داشتند مجاورشد و بزودی با آن قوم تصادم پیدا کرد . **هَیاطله** نیز قبلا تابع **آوارها** بوده و در ایالت **کانسو** از مملکت **چین** ساکن بودند ولی از أواسط قرن پنجم مسیحی بطرف مغرب روآورده و در نواحی **جیْحون** و **افغانستان** کنونی (**طُخارِسْتان**) دولتی مستقلّ تشکیل‌داده ومکرّر با مملکت **ایران** زد و خورد داشتند **ایستمی** با دولت **ایران** عقد اتّحاد بسته و دختر خود را به **خسرو أنوشروان** داد (که **هُرْمزِ تُرْکزاد** خَلَف **أنوشروان** از آن دختر بود) و چون وی به **هَیاطله** حمله برد وقدرت آنهارا شکسته وآن دولت را ضعیف‌ساخت **أنوشروان** نیز از فرصت استفاده‌کرده خواست انتقام شکست سختی‌راکه جدّ وی **فیروز** در سنهٔ ٤٨٤ از **هَیاطله** خورده بود بکشد او نیز از طرف دیگر بآن مملکت هجوم کرد پس **هَیاطله** بین٥٦٣ و٥٦٧ مسیحی بدست **تُرْکها** وبکمك **ایران** برانداخته‌ومملکت**ایران** با**تُرْکها** همسایه‌شد و **جیْحون** ومعبرمشهور **بزغاله** (بین **سَمَرْقَنْد** و **بَلْخ**) سرحدّ **ایران** و **تُرْك** گردید . **تُرْکها** درشمال غربی **قَفْقاز** شمالی نیز پیش رفته ودرسنهٔ ٥٧٦ به **قریم** ودر ٥٨١ به تنگهٔ بین **دریای سیاه** و **دریای آزُفْ** رسیدند دولت جدید **تُرْك** بزودی آغاز دشمنی با **ایران** نمود .

در سنهٔ ٥٦٠ مسیحی **ایستمی** سفارتی بریاست **مانیاخ** سُغدی برای‌مذاکرهٔ تجارت ابریشم بدربار **أنوشروان** فرستاد ولی آن سفارت و یکی دیگر که بعد فرستاده شد کامیاب نشده و با دولت **ایران** موافقت حاصل‌نکردند چه دولت **ایران** میخواست تجارت ابریشم‌را ازدریا ببنادر **ایران** سوق داده بدست **ایرانیان** منحصر کند و **تُرْکها** سعی بلیغ داشتندکه بدلالت وکمك سُغدیها واسطهٔ حمل (ترانزیت) أبریشم از **چین** بممالك مغربی و مخصوصا **روم** باشند وقتیکه از **ایران** مأیوس شدند بخیال افتادند این تجارت را از راه شمال و **قَفْقاز** تا **دریای سیاه** و **روم** بجریان بیندازند بنابراین سفارتی بریاست همان **مانیاخ** درسنهٔ ٥٦٨ به **قُسْطَنْطینیّه** فرستادند و درهمان سال یاسال بعد با **زَمَرْخوس** (*Zemarchus*) سفیر **بیزانس** بدربار**ایستمی** برگشتند. سفیر**روم** بادولت **تُرْك** داخل‌مذاکره برای‌اتّحاد برضدّ **ایران** ولشگرکشی به**ایران** شد واگرچه عهد اتّحادپایداری سرنگرفت

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

و علاوه براین از حیث استحکام داخلی دولت نیز مقرّ سلطنت نا موافق بود چه نقل پایتخت از کانون أصلی و زادبوم قوم پارسی یعنی **فارس** و **اسْتَخْر** بـه **کَلْده** وشهر **سلوکیه** (۱) دروسط أقوام بیگانه (**آرامی** و **بابلی** و **سوری** و **عَرَب** و غیره) بر خلاف أصول سیاست مملکتداری ومایهٔ خطر بوده است و نظیرش در

بقیّهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

ولی **تُرْکها** که ازمشرق **ایران** واندکی بعدازشمال آن (**قَفْقاز** شمالی) مجاور **ایران** شده بودند باعث زحمت کُلّی برای **ایران** شدند و **أنوشروان** مجبور شد سدّ **باب‌الابواب** را تعمیر ومحکم‌تر نماید .

ایستمی که در کتب عربی **سنجبو** نامیده‌شده درسنهٔ ۵۷۶ مُرد و پسرش **تاتئو** جانشین او شد که در سنهٔ ۵۹۸ بقیصر **روم موریکیوس** نامه‌نوشت. درسنهٔ ۵۸۱ مسیحی دودولت شرقی وغربی **تُرْك** کاملًا از همدیگر مجزّا شدند واگرچه چندی بعد هردو دولت به تحت حمایت و باجگذاری **چین** درآمده قریب نیم قرن تابع **چین** ماندند لکن باز دولت تُرکی غربی درسنهٔ ۶۳۰ یعنی‌درهمان أوان انقلاب أوضاع **ایران** و دولت شرقی در۶۸۲ استقلال کامل خود را استرداد نمودند و تا ۷۴۴ برپا وبرجا بودند و در آن تاریخ یا سال بعد بدست **اویغور**ها و سایر أقوام **تُرْك** (**قارلوق** = **خَرْلُخْ** و **بَسْمل**) منقرض‌شدند و دولت **اویغور**ها درشمال نیزدرسنهٔ ۸۴۰ بدست **قِرْقیز**ها انقراض‌یافت و **قِرْقیز**ها هم در أوائل قرن دهم مسیحی مغلوب مؤسّس دولت **قَراختای** شدند .

این نظر اجمالی بآغاز تاریخ **أتراك** برای فهم وقایع قرون بعد لازم و مفید بنظر آمد و در تحریر این خلاصه بکتاب « **ایرانشهر** » از**مارکوارت** و مقالهٔ **بارْتولد** در **دائرة المعارف اسلامی** در بارهٔ **تُرْك** و رسالـهٔ « **ایرانیـکا** » تألیف « **شِدِر** » مراجعه شد .

(۱) این تغییر پایتخت البتّه بر أثر استقرار **سلاطین سلوکی** در **بابل** وتبعیّت **أشکانیان** از آنها و پیروی **ساسانیان** از اینها بوده ولکن **سلاطین ساسانی** علاقه‌خود را از **فارس** قطع نکرده **اسْتَخْر** را نیز درحکم پایتخت أصلی شمرده غالباً تاجگذاری پادشاهان را درآنجا بعمل‌می‌آورند ولی بتدریج شکوه وجلال خودرا به **طیسفون** انتقال داده وآنجا را مرکز حقیقی خود قراردادند .

تاریخ نادر است مانند دولت **اُمویان** در **اَنْدُلُسْ** که نام و نشانی از آن نمانده و مـانند **عُثمانیهای** سابق در **استانبول** که پس‌ازجنگ أخیر یکی از أسباب تغییر پایتخت همین نکته بود لهذا این فقره نیز مُمدّ اِدبار بوده ودخالت کم درسرعت گسیختن شیرازهٔ دولت **ساسانیان** و ازدست رفتن پایتخت نداشت .

أوضاع روحانی مملکت نیز بهتر از أوضاع سیاسی‌و نظامی واقتصادی وصحّی آن نبود ضعف باطنی أمر **دولت ساسانی** تا حدّی ناشی ازشدّت تعصّب واستبداد بود و از آن جمله آزادی أفکار وجود نداشت و پیروان عقـاید مذهبی غیر از **مذهب زردشتی** از طرف **موبدان** ودولت متعصّب بسختی تعقیب می‌شدند وحکومت مُجری أحکام علمای روحانی بود (۱) این تعصّب چه برضدّ أدیان دیگر مانند دین عیسوی و یهودی(۲) و چه بأعلیٰ درجه بر ضدّ مذاهب و طریقه‌های منشعب از**دینِ‌زردشتی** کمتر از تعصّب **خلفای عباسی** و **سلاطین سلجوقی** بر ضدّ **أهلِ‌بِدْعَت** نبود . واضح است که وقتی که جمعی از مردم مملکت در خفا دین دیگری داشته و در ظاهر مجبور به تقیّه باشند و بوسیلهٔ قتل وزجر تعقیب شوند وطن دوستی آنها خیلی ضعیف شده و با دولت خود یکدل نمی‌شوند وبلکه در عهد قدیم خصومت باطنی نیز پیدا می کردند و این کینه در موقع جنگ بـا خارجه مورث ضرر سیاسی برای مملکت می گردد در واقع‌چنان مملکتی مزاج سالم ندارد و پُر از عِلَل و أمراض باطنی است ومخصوصاً اگر عدّهٔ مردمی که از أهل مملکت مذهب دیگری غیر از مذهب رسمی دارند زیاد باشد ومقهور ومظلوم شوند ضعف باطنی آن مملکت بأعلیٰ درجه می‌رسد و بحقیقت دولت در داخله صد هزار دشمن کینه جو دارد که مترقّب

(۱) برحَسَب قوانین مملکت جزای خروج ازدین رسمی قتل بود .

(۲) از **مسیحیان** و **یهود** یك نوع گزیت (جزیه) أخذ میشد .

فرصت برای قیام هستند برای چنین دولتی جنگ باخارجه خطرناك است .

در زمان سلطنت **ساسانیان** از طرفی **دین مسیحی** در میان **ملّت ایران** رخنه کرده بود و **ایرانیان عیسوی مذهب** در داخله کم نبودند (۱) و چون **موبدان** و أعیان‌دولت وأغلب خودسلاطین بأنواع شکنجه‌ها أشخاصی را که باین دین گرویده

---

(۱) ازانعقاد مجمع روحانی عالی **(سینود) مسیحیان** ممالك **ایران** درسنهٔ ۳۱۵ خبر داریم . دین مسیحی نُخست از طرفی بواسطهٔ **سُریانیهای** شرقی، که در **بین‌النّهرین** و شمال شرقی **سُوریَه** ساکن بودند، والبتّه در حوزهٔ پایتخت **ایران** نیز عدّهٔ‌معتدّبهی‌داشتند، و از طرف دیگر بتوسّط اُسرای رومی، که بعدّهٔ کُلّی در **ایران** برقرارکرده‌شده بودند، و مهاجرت کُلّی اجباری سکنهٔ مسیحی قلمرو **روم** در **سُوریَه** و غیره به **ایران**، که شهرهای رومی‌نشین برای آنها بنا شده بود ، در **ایران** راه یافت وبدواً **مسیحیان ایران** غالباً عبارت ازهمین‌أقوام خارجی مقیم قلمرو **ایران** بودند لکن طولی نکشیدکه بواسطهٔ‌تبلیغات دینی دین مزبور دربین بومیان ایرانی نژاد نیزانتشارگرفت ودر أواخر دورهٔ **أشکانیان** **مبشّرین مسیحی** در ولایات غربی **ایران** در کار بودند .

مرکز دینی این**مسیحیان** شرقی شهر **ادسا** (**رُها** یا **اورفهٔ** حالیّه) در ماوراء سرحدّ **ایران** بود و آنجا مرکز « تعلیمات ایرانی » خوانده میشد . پس‌از وسعت انتشار **دین عیسوی** درقلمرو **ایران** مرکزداخلی **مسیحیّت** در **سلوکیه** استقرار یافت‌که باز تابع **ادسا** و این مرکز آخرش هم رسما یا اسماً تابع **انطاکیه** و پاتریارك آنجا بود و در أواخر قرن سوم و أوائل قرن چهارم مسیحی عدّهٔ **مسیحیان درایران** بقدری‌تزاید گرفته بود که خبر از **أُسْقفهای** مُتعدّد می‌شنویم لکن ایجاد یك رئیس روحانی مرکزی فقط از أوائل قرن چهارم است . أخبار و آثار این کلیسای شرقی که زبان آن سُریانی‌بود ازآن زمان ببعد مضبوط و مفصّلا تدوین شده است . یکی از بزرگترین و معروفترین علما و **روحانیّون مسیحی** شرق درقرن چهارم مسیحی **فرهاد** *(Afroates)* دانشمندایرانی (حکیم **فارس**) بود که کُتُب یا خُطَب ۲۲ گانهٔ او معروف است و متن أصلی سُریانی و ترجمهٔ آلمانی آن طبع شده است و آن خُطَبْ و مَواعظ را در بین ۳۳۷ و ۳۴۵ مسیحی نوشته است .

ومرتد شمرده می‌شدند دنبال می کردند (۱) .

دل این جمع که آزادی در کیش خود نداشته و در فشار بودند با دولت مسیحی **روم** بود و بهمین جهت هم بسا أوقات دولت **ایران** آنها را دوست دشمن خارجی شمرده بر شدّت معامله می‌افزود (۲) و شاید یکی ازأسباب انقراض سلطنت

(۱) شرح تعقیب **مسیحیان** در **ایران** درروایات شُهداء **نصرانیّت** یا **مَقتلهای سُرْیانی** معروف به *(Actes des martyres)* بتفصیل ثبت‌است ولی باید گفت که سختگیری أغلبی از **سلاطین ساسانی** نسبت به **عیسویان** مخصوصاً درأوائل أمر تنها ناشی‌ازخصومت بدین‌مسیحی نبوده بلکه آنهارا متمایل بدولت **روم** وبلکه آلت‌دست آن دولت همکیش شمرده ازاین جهت بآنان بدگمان بودند چنانکه **شاپور** دوم (**ذُوالأَکْتاف**) در أوّلین اعلامیّه خود برضدّ **مسیحیان** گفت که « آنها در خاك ما سُکْنیٰ دارند و شریك أفکار دشمن‌ما قیصر هستند» و**موبدان** بپادشاه‌می گویند که «سِرّی نیست که **شمعون (سیمون)** جاثلیق **نَصاریٰ** بقیصر ننوشته وخبر ندهد» . درزمان **فیروز** مراسله‌ای ازجاثلیق **بوواى** بدست‌آمد که بامپراطور **زنون** *(Zenon)* نوشته و درآن شکایت کرده بود که « خدا ما را بدست پادشاه کافری داده‌است » و حتّی **فرهاد** حکیم‌ایرانی سابق‌الذّکر **رومیها** را «**قوم‌خدا**» خوانده‌غلبهٔ آنها را بتلویح آرزو می کند .

(۲) مادامی‌که دولت **روم** مسیحی نشده بود در **ایران** ضدّیّت مخصوصی با **مسیحیّت** و **مسیحیان** نبود (مگر نسبت به **زردشتیان** ایرانی‌که تغیرمذهب داده و مسیحی‌شده‌بودند یا بارشادکنندگان‌آنها) و بلکه بالعکس وقتی‌که دولت مُشرِك **روم** **مسیحیان**را دنبال کرده و آزار میداد خاك **ایران** برای آنها ملجأی بود ولی‌وقتی‌که نصرانیّت مذهب رسمی **روم** شد دولت **ایران** برضدّ آن دین و پیروان آن در **ایران** برخاست .

قبل از **شاپور** دوم در **ایران** تعرّضی به **عیسویان** نمی‌شد و درآسایش بودند وحتّی‌کم‌کم **دین عیسوی** بآرامی طوری رو بانتشار گذاشته بود که **قُسْطَنْطین** امپراطور **روم** به **شاپور** نوشت که « خوشوقتم از اینکه می‌شنوم که همهٔ شهرهای عمدهٔ **ایران** با وجود **مسیحیان** مُزیّن است » ولی **شاپور** سختگیری فوق‌العاده نسبت به **نَصاریٰ** شروع کرد و قریب ۴۰ سال طوری آنهارا با شکنجه و قتل دنبال کرد که تاریخ مسیحی این دوره‌زَجر

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

.....

بقیّهٔ حاشیهٔ ۲ صفحهٔ قبل

را بدترین کُلّ تضییقات درروی‌زمین قلمدادمی‌کند **وشاپور** را **دَقْیانوس** ثانی (**دکیوس** ۲۰۱ ـ ۲۵۱ مسیحی) شمرده ولی تضییقات او را بدتر از آنچه در **روم** بود میداند . نُخست مالیّات مضاعَف بر **مسیحیان** بست وبعدبیك‌سلسله ایذاء وکشتار شروع‌کرد جزای نَصرانی شدن ایرانی را قتل شمرد پنج نفر خلیفهٔ **نَصارٰی** را باصدنفرکشیش درجلو چشم جاثلیق **شَمْعون‌بارصبّاعی** بقتل رسانید و دست آخرِ اورا نیز در روز جمعهٔ **صَلَبوت** (جمعهٔ مقدّس) از سال ۳۳۹ مسیحی‌کشتند. جانشین او **شاهدوست** را هم در ۳۴۲ و خَلفِ او **باربعشمین** را نیز در ۳۴۶ کشتند و پس‌از آن ۲۰ سال‌کرسی جاثلیق خالی ماند . **سوزومن** از مورّخین عدّهٔ معلوم **شُهدای‌نَصرانیّت** را دراین‌عهد (شاید باقدری مبالغه) ۱۶۰۰۰ می‌نویسد. پس‌از **شاپور** در عهد **أردشیر** دوم باز این تعقیبات مداومت داشت ولی بعداز او قدری سکون یافت وحتّی در عهد **یَزْدْگَرْدِ** أوّل نسبت به **مسیحیان** خوش رفتاری نیز می‌شد و مجمع عالی روحانی (**سینود** و باملای کتب عربی **سنوذس**) مانند مجامع **روم** در **سلوکیه** پایتخت **ایران** منعقد گردید که یکی از مقرّرات آن مجمع برقرار کردن رسمی کرسی مستقلّ جاثلیق (کاتولیکوس) **نَصارای ایران** بودکه بعدها از طرف پادشاه **ایران** در مقام خود مقرّر می‌شد . درقرن پنجم مسیحی **مبشّرین کلیسای ایران** در مشرق **ایران** در کار بودند و در مجامع روحانی این زمان امضای «خلیفهٔ **نَصارای‌هَرات** و **خراسان** وچادرگردها» دیده می‌شد . درأواخرأیّام **یَزْدْگَرْد** باز سختگیری تجدید شد و درعهد **بهرام** پنجم (**بهرام‌گور**) شدّت یافت تا پس از عهدنامه صلح **ایران** و **روم** در سنهٔ ۴۲۲ باز بالنّسبه آزادی دین در دو مملکت تعهّد و بدین وسیله چندی اندك سکونی حاصل‌گردید . بعدها باز حکایات تعقیبات تا آخر عهد **ساسانیان**خبرازدوام سختگیری میدهد. سختگیری به**مسیحیان** در**ایران** مستقیماً باخصومت و آشتی با **روم** ارتباط داشت و تاحدّی ناشی از تبلیغ بین **ایرانیان** بود ورنه **یَهود** اگرچه بهمان اندازه مورد بُغض **موبدان** بودند چون خطر سیاسی بدولت نداشتند ودعوت بدین خود نمی‌کردند کمتر مورد مزاحمت بودند .

بقیّهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

ملوك حیره بدست **ایران** تنفّر پادشاه أخیر آن مملکت بود که شاید هم بهمین‌جهت اطمینان دولت **ایران** از مقاومت او در مقابل **روم** سلب شد و همچنین عصیان پی در پی **اَرْمَنْستان** وهمدستی آن ملّت با **روم** در جنگهای **ایران و روم** سببی جز دشمنی دولت **ایران** با **دین‌مسیحی** نداشت خصوصاً درعهد **خسرو پرویز** که دولت **ایران** درسنهٔ ٦١٤ بوسیلهٔ اقدام بسیارتند خود درخراب کردن‌معابد **بیتُ‌الْمُقَدّس** وضبط صلیب مقدّس و آوردن آن با **زاخاریا** خلیفهٔ بزرگ نصاری در آن شهر (٦٠٩ ـ ٦٣١) غیظ و نفرت تمام عالم مسیحی را بأعلی درجه تحریك کرد و توهین عظیمی به **دین عیسوی** وارد آورده بود (۱).

بقیّهٔ حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ۲۲

برای شرح مفصّل تاریخ **مسیحیّت و مسیحیان** درقلمرو **ایران** بکتب ذیل رجوع شود :

J. Labourt, Le Christianisme dans l'Empire Perse sous la dynastie Sassanide, Paris, 1904.

Adrian Fortesene, The lesser Eastern churches, London, 1913.

Bedjan, Acta martyrum et sanctorum, Leipziq, 1890.

George Hoffmann, Auszuge aus Syrichen Akten Persischer Martyrer, Leipziq, 1880.

(۱) مورّخین مسیحی این داستان را با آب و تاب زیاد و شاید با مبالغه نقل کرده اند. برحسب آن روایات لشکریان **ایران** پس از۱۹ روز محاصره در روز ۲٦ ماه مه به **اورشلیم** دست یافته و شمشیر بدست سکنهٔ شهر را هلاك کردند پس‌از آنکه بیست روز در شهر ماندند خارج‌شده وشهررا آتش زدند ۵۷۰۰۰ نعش‌شمردند. بعضی‌نوشته‌اند۱۷۰۰۰نفر کشته و۳۵۰۰۰ نفرأسیر کردند (**ماکلر** تاریخ **هِرَقْل**) . در **دائرة‌المعارف کاتولیك** در لغت **اورشلیم** گوید ۲٦۰۰۰ نفر یهودی در اُردوی **شَهْربَراز** سپهسالار **ایران** بود که انتظار فتح شهر را می‌کشیدند تا **نَصاری** را قتل عام کنند وقریب ۹۰۰۰۰ نفرازأهل شهر پس از فتح کشته شدند و أماکن مقدّسه و از آن جمله مزار **آناستازیاس** را سوزاندند.

بقیّهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بدیهی است که پس‌از سرزدن چنین‌عملی از دولت **ایران** **عیسویان ایرانی** ممکن نبود با آن دولت یکدل باشند(۱) . و شایـد نهضت **رومیها** در زیر ادارهٔ **هِرَقْل** و جان فشانی آنها درجنگهای بعد که سبب فتح آنها و شکست **خسرو** شد هم بیشتر از این هیجان شدید تعصّب‌آمیز گردید(۲) و نیز شاید درخلع و گرفتاری **خسروپرویز** بدست **شیرویه** پسر او و زنش **مریم** که دختر **موریسیوس** امپراطور

بقیّهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

درکتاب سابق‌الذّکر **ابن‌المُقفّع** (غیراز**عبدالله** بن**المُقفّع**معروف‌است) نیزشرح مُشبعی از تخریب دَیْرها و قتل کشیش‌ها و کشتار نفوس در **مصر** که **ایرانیان** در زمان استیلای خود بعمل آوردند مندرج است .

(۱) اگرچه‌میان**فرقه‌های مسیحیان** ومخصوصاً **اُرتودُکس**های **روم**یعنی پیروان مذهب رسمی **بیزانس** و تابع کلیسا و پاتریارك (بِطْریق کُتُب قدیمهٔ عربـی و بطریرك کتب‌معاصر) **قُسْطَنْطینیّه** (که درمیان **مسلمین** به **مَلْکانیّه** معروف بودند) و **یَعاقِبه** (**مونوفیزیتها**) که‌تابع پاتریارك **اسکندریّه** و **أنطاکیه** بودند و **نَسْطوریان** که تابع **کلیسای ایران** یا **کلیسای شرق** و جاثلیق (کاتولیکوس) **طیسفون** بودند نفاق و اختلاف شدیدی بود که موجب تفرقه و خصومت در بین این طوایف میشد و نیز اگرچه آوردن‌صلیب به **ایران** شاید جهت‌جلب قلوب **مسیحیان شرقی** وباتغییر مرکز **نصرانیّت** از **فِلَسْطین** به**ایران** بوده لکن‌تخریب**کلیسای قبرمقدّس اورشَلیم** ونقل صلیب درهر حال چنان‌لطمهٔ أساسی بر**دین‌مسیحی**بود که همهٔ **فِرَقِ مسیحی** درنفرت ازآن همداستان بودند وچون این کار بدست پیرو یك دین خارجی بعمل آمـد در واقع تأثیر آن عمل در قلوب **نَصاری** بدتر ازتأثیر نقل **حَجَرُالأَسْوَدِ کَعْبَه** بدست **قِرْمَطیان** در **مسلمین** دنیا بوده است .

(۲) تهی بودن خزانه و اختلال مالیّه أسباب ضعف‌کار **رومیها** بود ولی برأثرشور وشوق برای بدست‌آوردن أراضی مقدّسه وصلیب چنان جنبش عمومی درمردم حاصل شدکه **سِرْجیوس** بِطْریق (پاتریارك) **قُسْطَنْطینیّه** بسائقهٔ غیرت دینی خزائن‌کلیسارا باختیار **هِرَقْل** گذاشت ومخارج لشکرکشی فراهم شد .

روم بود بهمدستی یکی از ملاّکین متموّل سُریانی **شَمْتا** (۱) نام نیز أصلاً علاوه بر عوامل وأسباب مهمّ دیگر تا اندازه‌ای هم همین اشتداد کینه میان **مسیحیان** و آن پادشاه بی‌تأثیر نبوده است (۲) .

(۱) برحَسب روایات **مسیحیان** **شَمْتا** پسر **یَزْدین** نام شخص متموّل ورئیس مالیّهٔ مملکتی بود **یَزْدین** سالیان دراز در دربار نفوذ داشت و چون خود نَسْطوری مذهب بود به **نَساطِره** مَدد میکرد درأواخر أیّام **پرویز** وی بحکم پادشاه گرفتار ومحبوس وشکنجه شد (شاید برأثر سوءظنّ ارتباط وی با **رومیان** ؟) و پس‌از مرگ او همه أموالش را ضبط و زنش را برای اینکه ذخایر شوهرش را بروز دهد شکنجه نمودند . علیهذا دوپسر او **شَمْتا** و **نیُهرمَزْد** قیام‌کرده ودرآوردن **شیرویه** بتخت سلطنت وخلع **خسرو** دخالت عمده داشتند حتّی نظر ببعضی روایات پس از کسب اجازه از **شیرویه** بمحبس رفته و **نیُهرمَزْد** بدست خود **خسرو** را کشت . مآخذ دیگر اسم برادر **شَمْتا** را **کُرْتَکْ (قُرْطَه)** ضبط کرده‌اند . ظاهراً دخالت اینها در شورش برضدّ **پرویز** بآن حدّکه**مآخذِ مسیحی**جلوه میدهند نبوده وقتل**خسرو** نیز بقول**طبری** بدست کسی‌دیگر بوده ولی**طبری** نیز کشتار **شاهزادگان ساسانی** را بتشویق **شَمْتا** نسبت میدهد.

(۲) **پرویز** در ده‌سال أوّل سلطنت‌خود نسبت به**مسیحیان** خوش‌معامله‌بود . بودن او زیرمنّت **موریکیوس** قیصر **روم** و ازدواج او با **ماریا (مریم)** دختر قیصر و عقیدهٔ قلبی که بمَدَد باطنی **سِرْجیوس** قدّیس معروف **سوریَه** و **أعراب مسیحی** درپیشرفت‌کار خودش و عودت بتخت سلطنت داشت دراین سیاست او دخیل بود . همچنین نفوذ عظیم زن عیسوی آرامی او **شیرین** و طبیب مخصوص (**دُرُسْتَبَد**) وی **گابریل (جبرئیل)** عیسوی البتّه أثر عمده‌داشت بحدّی‌که بعضی‌از**مورّخین‌مسیحی** ادّعا کرده‌اندکه وی مسیحی‌شده بود (که ألبتّه بی‌أساس‌است) نسبت‌به**کلیساهای مسیحی**خیلی‌سخاوت نشان داد وچندین مشهد (زیارتگاه) برای **سِرْجیوس** مزبور بناکرد . چلیپای طلائی برای مزار او در **رُصافه (سِرْجیوپولیس)** فرستاد ومخصوصاً برحَسب میل او **سَوْریشوع** که دشمن **أهلِ بِدْعَت** بود ازطرف أساقفه مسیحی قلمرو **ایران** جاثلیق شرق انتخاب شد (۵۹۵ مسیحی)

بقیّهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

از طرف دیگر **مانویان** که مؤسّس مذهبشان در سنهٔ ۲۷۷ مسیحی بحکم **بهرام** أوّل بوسیله زَجْر زیاد درمحبس مُرد بغایت ناراضی بودند . مخصوصاً **مؤبدان زردشتی** این فرقه را بشدّت دنبال می کردند بطوریکه بهیچوجه آزادی در مذهب خود نداشتند **مانویان** دردورهٔ اسلامی ومیان **مسلمین زنادقه** (جمع زندیق) نامیده میشدند و از تضییقاتی که در آن دوره (شاید باز تاحدّی بتحریك **زردشتیان**) بر

بقیّهٔ حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ۲۶

بعدها درمناظرهٔ بین **نَساطِره** و **یَعاقِبه** (**مونوفیزیتها**) برخلاف عقل و سیاست **فرقهٔ یَعقوبی** راکه درقلمرو **ایران** در عدد کمتر ونسبت به **ایرانیان** بیگانه تر بودند و ظاهراً تازه قدم به **ایران** بازکرده بودند برضدّ **نَسطوریان** تقویت کرد واین کار ناشی ازعقیدهٔ **سِرْجیوس** و نفوذ **دُرُسْتَبَد** مزبور بود . این طبیب که بسیار زیرك بود وبواسطهٔ مخاصمت با جاثلیق (ظاهراً درباب طلاق زنش) ازمذهب **نَسْطوری** برگشته ویَعْقوبی شده بود تقرّب زیاد پیش پادشاه داشت و مخصوصاً بعد از آنکه باحَذاقت خود و مَدَد غیبی **سِرْجیوس شیرین** را که تاآن وقت عقیم بود معالجه کرد و وی فرزندی پیدا کرد (که **مَرْدانشاه** نامیده شد) شیرین نیز **مذهب یَعقوبی** را پذیرفت دیگرکار **یَعقوبیان** رونق زیاد یافت و حتّی تعصّب برضدّ **نَسطوریان** در تحت نفوذ **شیرین** و **گابریل** بجائی رسید که پس از **سَوْریشوع** (۵۰۴ مسیحی) بنابمیل **شیرین گریگوار** أستاد **مدرسهٔ سلوکیه** جاثلیق انتخاب شد و پس از وفات او در ۵۰۸ یا ۵۰۹ مسیحی **پرویز** ثروت هنگفت او را ضبط کرد ودیگر اجازهٔ انتخاب جاثلیق نداد وکرسی خلیفهٔ أعظم سالها خالی ماند . از وقتی که **هِرَقْل** درجنگ با **ایران** پیشرفتی حاصل کرد کار بر **عیسویان ایرانی** چه نَسطوری چه یَعقوبی سخت شد و بشدّت مورد تضییقات شدند و درین موقع بود که **یَزْدین** که پس از مرگ **گابریل** در پیش شاه تقرّب تمام یافته بود بحکم **پرویز** بقتل رسید [برای شرح مُشبع این أوضاع بکتاب سابق الذّکر **لابورت** مراجعه شود. قسمتی از مطالب این حاشیه ازکتاب **کریستنسن « ایران درزیرحکومت ساسانیان »** اقتباس شد (مطالب دوکتاب مزبور در این باب بطور مفصّل تر درحاشیهٔ ۷ صفحهٔ ۵ نیز ذکر شده است .)]

آنها وارد می‌آمد میتوان قیاس کرد که حال آنها درعهد **ساسانیان** متعصّب وحامی **مذهبِ زردشتی** چه بوده است عدّهٔ **مانویان** در **ایران** شاید ازهر فرقهٔ دیگرمذهبی بیشتر بود(۱) .

۱ـ **مانویّه** یا **مَنانیّه** که پیروان دین **مانی** بودند بزرگترین فرقهٔ مذهبی **ایران** بعداز مذهب رسمی بودند و اگرچه مورد زَجْر و تضییقات شدید بودند وأغلب بایستی تقیّه کنند کثرت عدّهٔ آنان از ظهور وانتشار آنها بعداز غلبه **مسلمین** ورفع خطر ازآنها نمایان است . شاید تعصّب مجدّد وسختگیری که پس‌ازاستقرار **خلافت‌عباسی عراق** دوچارشدند بیشتر بر أثر تحریکات **زردتشتیان** بعمل‌آمد . اگرچه عقیدهٔ **ثنویّه** آنها بصراحت تام نیز دراین أمر بی‌دخالت نبوده است . مؤسّس **دین مانی** در ۲۱۶ مسیحی متولّد و در ۶۰ سالگی (سنهٔ ۲۷۷) مقتول‌شد. درعهد **شاپورأوّل** و **هرمز** أوّل ساسانی بتبلیغات وسیعی درمشرق و مغرب از **آسیای مرکزی** تا **مصر** پرداخته و دین وی رواج مهمّی‌گرفت . این‌دین که بیشتر درتحت تأثیر**دین‌مسیحی**ومخصوصاً طریقهٔ **مَرْقیونی** و **دَیْصانی** و**دینِ صابئه (ماندائی)** وتا اندازه‌ای **دینِ زردشتی** بوجودآمده بود دین مستقلّی بود مانند أدیان عمدهٔ دیگر ولی ظاهراً افراط در زهد و ترك دنیا واجتناب مطلق از کشتن انسان و حیوان ازنظر سلاطین عهد و دولتیان غیرعملی و مضرّ بسیاست و موجب اختلال نظم مَدنی شمرده شده ازطرف‌آنان مردودگردیده وچون بعدها قیام **مَزْدك** و**مزدکیان** که مذهب آنها درمنشأ مربوط به **دین‌مانی**بود منجرّبانقلاب خونین‌گردید خصومت نسبت به **مانویّه** نیز زیادت‌گرفت وبطورکلّی عقیدهٔ ظاهری و تقیّهٔ شدید بنصّ صریح **أوسْتا** و تفسیر رسمی و مُجاز آن (مانند افراط **اَشاعره** و **ظاهریّون**در**اسلام**) **أهلِ‌تأویل‌وتفسیر برأی** را، که بعقیدهٔ بعضی‌محقّقین معنی‌کلمهٔ **زَنْدیك** (**زندیق** عربی) همان‌است،مورد تعقیب ومعاملهٔ **أهلِ‌بدْعت**نمود و**مانویان**را مهمترین **أهلِ‌تأویل‌دین‌زردشت** شمرده و **زندیق**نامیدند.

معذلك **مانویان** خلیفهٔ مذهبی و روحانیّون وجماعات عمده داشته‌اند و انتشار آن مذهب در **مصر** و قلمرو **روم** و **تُرکستان** وحمایت **عمرو** بن **عدیّ** دومین أمیر **حیره** (در حدود ۳۰۰ مسیحی) و شفاعت او درپیش **نرسی** پادشاه ساسانی نسبت به **مانویان** (که ازأسناد قبطی **مانویان** معلوم شده) دلایلی برقوّت‌ریشه درقلمرو **ایران** تواندبود .

مَزْدکیان که زخم دلشان در آن عصر یعنی ظهور **اسلام** تازه‌تر بود وقرنی بیش از قتل عام همکیشان آنها وخود **مَزْدك** در **ایران** نگذشته بود نیز ازمخالفان دولت بودند . این‌فرقه که ظاهراً درعدد کم نبودند مذهب خودرا درخفا نگاهداری میکردند بطوریکه حتّی پنج قرن بعد هم در بعضی نواحی **ایران** وجود داشتند و در کُتُب اسلامی هم از آنها سخن میرود(۱) علاوه براینها وجود **فرقِ زَرْدُشتی** دیگر که با مذهب رسمی توافق نداشته باشند بعیدنیست اگرچه أخبار راجع ببعضی فرقه‌ها که‌باسم **کیومرثیّه** وغیره در کتب مِلَل و نِحَلِ اسلامی‌ذکرشده‌معلوم‌نیست برأساس‌صحیحی مبتنی بوده باشد ودرهرحال مسلّم نیست(۲) و نیز ازمجادلهٔ مذهب رسمی‌بافِرَق احتمالی دیگر ویا با **یَهود** و **بودائیان** و **صابئین** (۳) اطّلاع زیادی

---

(۱) مثلا **سَمْعانی** در **کتاب‌الأنْساب** گوید که از آنها بقیّه‌ای موجود است که باو (یعنی به **مَزْدَك**) منسوبند بعضی ازنهضتهای دینی‌گوناگون که درقرون‌دوم وسوم در **ایران** پیدا شد مثل **خُرّم‌دینان** و **جاودانیّه** و **بابکیّه** وغیره ممکن است ارتباط غیرمستقیمی با بقایای **مَزْدکیان** داشته باشد اگرچه حکم قطعی دراین باب سهل نیست (برای تفصیل این‌نهضتها رجوع شود بکتاب‌نفیس‌آقای **صدیقی** موسوم به « **نهضتهای دینی ایران درقرن دوم وسوم** » که بزبان فرانسه در**پاریس** درسنهٔ ۱۹۳۸ مسیحی طبع شده) .

۲ـ مثلا فرقه هایی از **مَجوس** که درکتاب **المِلَل والنِّحَل شهرستانی** ذکرشده بعضی در واقع از**فِرَقِ مسیحی**است وبعضی مستحدث در دورهٔ اسلامی است .

۳ـ **صابئین** که باصطلاح أصلی وقدیمی‌خودشان **نَصوری** وبأسم معروفتر **ماندائی** نامیده میشوند همان قومی است که حالا در **عراق** یعنی در**مَیْسان مشکنی‌وماندائی** ودرشمال **بین‌النّهرین نَصوری ودوستی**نامیده می‌شوند از أوائل عهد **ساسانیان** در **بین‌النّهرین** عموماً ودر **مَیْسان** بالخصوص مقیم بودند . این قوم که بظنّ قوی از حدود **فِلَسْطین** بآن نواحی آمده‌بودند ظاهراً فرقهٔ مذهبی منشعب از **یَهود** بوده که بواسطهٔ زَجْر و سختگیری **یَهودیان** متشرّع نسبت بآنها ومخصوصاً بعدازخرابی **بیت‌المقدس** در

بقیّهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

در دست نیست وظاهراً با **بودائیان** بیش‌از دیگران مماشات در کار بود (۱) .

بقیهٔ حاشیهٔ ۳ صفحهٔ قبل

دست **رومیها** بسرزمین **بابل** و **میسان** مهاجرت نموده و درآنجا مستقرّشده‌اند وپیروان حضرت**یحیی** بن **زکریا** می‌باشند. این فرقه باخصومت شدیدی که نسبت به**یهود** و **مسیحیان** و**مسلمین**داشتند با **دین‌زرتشتی** مخالفت وعداوتی‌نشان نمی‌دهند بلکه غالب‌آداب ورسوم ملّی ومذهبی و مقداری از عقاید دینی‌آنها توافق تامّی با **مذهب‌زردشتی** دارد (برای تفصیل‌کامل رجوع شود بمقالهٔ مؤلّف در**مجلهٔ مدرسهٔ مطالعات شرقی**مجلّد ۹ قسمت ۳ صفحهٔ ۶۰۳-۶۱۹) .

۱- **یهود** در همهٔ بلاد **ایران** ومخصوصاً در شهرهای **بین‌النّهرین** و خطّهٔ **بابل** وشهر **سلوکیه** و **طیسفون** زیاد بوده وظاهراً مانند جماعت **یهود اصفهان** و **همدان** دراین زمان **مراکز یهودی‌نشین** داشتند رئیس روحانی‌آنها در**ایران** **رأس‌الجالوت** در **طیسفون** مقیم بوده وانتخاب او بایستی بتصدیق پادشاه ساسانی باشد واگرچه این طایفه نه‌مانند **مسیحیان** مورد شبههٔ خطرخارجی بوده ونه مثل **مانویان** باعث خطرداخلی شمرده می‌شدند معذلك ألبتّه چندان مورد عطوفت نبوده و معرض تحقیر بودند مخصوصاً **اردشیر بابکان** نسبت باین‌طایفه نظر خوش نداشته وازاینکه **أشکانیان** نسبت بدانها خوش معامله بودند متأسّف بود لکن رویهمرفته کمترمورد مزاحمت بودند واین فرقه با جماعت **بودائی** که در **مشرق ایران** منتشر بودند بهتر ازسایر طوایف مذهبی غیرزردشتی آسوده بودند و ظاهراً بهمین جهت **یهودیها** نسبت به **ایران** همیشه متمایل و وفادار بوده و در جنگهای **ایران** با **روم** ازهمراهی آنها به **ایران** شنیدهٔ می‌شود شاید حُسن معاملهٔ دائمی داستانی **هخامنشیان** و **أشکانیان** بـه **یهود** و ذکر احسان **کورش** و **داریوش** و **خشایارشا** و **أردشیر** أوّل هخامنشی در**کتاب مقدس‌یهود** دراین دلگرمی آنها بی‌أثر نبوده است در سنهٔ ۵۱ مسیحی وقتیکه **رومیها** شهـر **کَرْك** را در **ماوراء اُرْدُن** فتـح کردند سی‌هزار یهودی را که از **أشکانیان** طرفداری‌کرده بودند بأسیری فروختند .

دین بودائی در مشرق **ایران** مثـلا در **بَلْخ** و **خـراسان شرقی** و ولایـات **أفغانستان** کنونی انتشار داشته ولی ظاهراً با **دین‌زردشتی** تصادم زیادی‌نداشته چنانکه **معبد نوبهار** (**نوو وَهار** = بُتْخانـهٔ جدید) که معبد بودائـی بوده ظاهراً در نظر

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

این اختلاف و نفاق باطنی که نتیجهٔ استبداد و تعصّب بود هم در ضعف بنیهٔ مملکت کمتر ازسایرعوامل تأثیر نداشت وهم مزید برضعف سیاسی و نظامی وخستگی از جنگ طولانی و پریشانی اقتصادی و بلایای طبیعی از طاعون و سیل و انحطاط أخلاقی وافسردگی برأثر هدر رفتن فداکاریهای بی‌قیاس ۲۵ ساله و ازدست رفتن نتایج همهٔ فتوحات جنگ طولانی وشکست خوردن ازحریف شده وعرصه را برای حملات خارجی صاف نمود (۱) .

درچنین حالتی بود که مجاهدین پرشور وجان نثار و سخت‌جان و قناعت‌کار و فقیر ودلیر **عَرَب** بحدود **جنوب غربی ایران** حمله‌ور شدند .

البتّه در غلبهٔ **عَرَب** بر **ایران** گذشته ازعواملی که ذکرشد و شاید بد ترین

بقیّهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

زردشتیان محترم بوده‌است و **دقیقی** آن را معبد وحجّ‌گاه زمان **گُشتاسب** می‌خواند و **بَرْمَکیان** در دورهٔ اسلامی هنوز متولّی این معبد بوده‌اند . درسکّهٔ **فیروز** پسر **أردشیر بابکان** معروف به **کوشان شاه** فرمانفرمای **مشرق ایران** که درآن این شاهزاده خود را ستایشگر **مَزْدا** می‌نامد تصویر **بودا** نقش‌شده . معلوم‌است تقریباً قسمت‌أعظم **أفغانستان** و بطور کلّی ممالك واقعهٔ در **مشرق ایران** از **پَنْجاب** تا **تُرکستان چین** پُراز **بودائیان** بود .

(۱) جنگ **نَیْنَوی** میان اُردوی **ایران** و**هِرَقْل** قیصر **روم** و شکست قطعی **ایران** در۱۲ دسامبر ۶۲۷ مسیحی درواقع زمینه را برای شکست **قادسیّه** مهیّا کرد علاوه براین دولت **ساسانیان** که أوائل بجز یك دشمن عمده یعنی **روم** حریفی در مقابل نداشتند و قوای عمدهٔ لشکری آنها معطوف **سرحدّات غربی** بود ازعهد **فیروز** درمشرق نیز دشمن قوی پیدا کرد (أوّل **هَیاطله** وبعد **اَتْراك**) که باعث‌ازدست رفتن **ولایات شرقی** تانزدیك **مرورود** و حتّی **هَرات** ونیمه مستقل‌شدن بسیاری از **ولایات‌شرقی** وشمالی شد درشمال نیز **تُرکها** و **خَزَرها** قدرت زیاد یافتند و چون **عَرَبها** از جنوب غربی حمله‌ور شدند مملکت **ایران** که بی‌سرحدّات محکم طبیعی و از تاب وتوان رفته بود حالت مدافعه برضدّ این‌همه دشمن وبنیهٔ قوی برای مقاومت نداشت .

ومؤثّر ترین آنها درطرف **ایران** اختلال أمر سلطنت و بی‌سامانـی تاج وتخت بود. علل اجتماعی طبیعی مربوط بقوانین عمومی تاریخی وأسباب و معدّات دیگری نیز دخیل بوده که شرح کامل آن جمله ازحدود موضوع این کتاب خارج می‌شود تنعّم و عیش‌طلبی وجاه وجلال وزندگی پرمدّعی و راحت وثروت و اِنهماك در تمتّع از لذایذ عیش و تجمّلات و خوشگذرانی مفرط همیشه و در این مورد نیز مانند نظایر تاریخی آن یکی از أسباب عمدهٔ سرنگونی بوده خصوصاً درمقابل حریفی کم‌مدّعی و قانع و حقیرشمرندهٔ زندگی و شتابنده بسوی بهشت جاودانی وزندگی أخروی. ودر واقع ما **ایرانیان** که نامهٔ **رستم** بن **فرّخ زاد** را به **سَعدْبن أبی‌وَقّاص** وأشعار موافق احساسات ملّی خودمان را در **شاهنامه** ازبر داریم و در مقام تفاخر و حقیر شمردن فاتحین **ایران** با کمال میل وشوق میخوانیم که گوید:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار **عَرَبْ** را بجائی رسیده است کار
که تاج کیانـی کند آرزو تفو برتو ای‌چرخ گردون تفو

باید اندکی نیز درمقام عبرت و پندگرفتن بفلسفهٔ معکوس همین مباهات و رَجَزخوانی توجّه کنیم که قومی بی‌نیاز وبیك شتر راهوار وشیر اوخرسند ناچار در جنگ پادشاهی که:

سگ ویوز و بازش دو و ده هزار که با زنگ و زارند وبا گوشوار

شکیباتر و تاب آور واُستوارتر می‌شوند وهمان «برهنه سپهبد برهنه سپاه» و مخاطب:

بنانی تو سیری و هم گُرسنه نه پیل و نه تخت و نه بار وبُنه

بقول منسوب بپیشوای خودشان «کنوز کسری وقیصر» را با سخت‌جانی و قوت ایمان تصاحب می‌نماید وباید دنبالهٔ کلام سخندان طوسی را راجع بجواب **سَعْد** نیز بخوانیم که گوید:

« ز دیبا نگویند مردانِ مَرد ز زرّ و ز سیم و ز خواب و ز خورد
شما را بمردانگی نیست کار همان‌چون‌زنان‌رنگ و بوی‌و نگار
هنرتان بدیباست پیراستن دگر نقش بام و درْ آراستن »

چه درس حکمت و عبرتی که از تاریخ گرفته می‌شود برای پیشروان قومی همان اندازه مفید و لازم است که تحریك احساسات خودستائی ملّی برای طبقهٔ عامّه . بنابروایت **طَبَری خُسْرُوْپَرویز** در قصر خود (بروایت حدّ أقل) سه هزار همخوابه و هزاران دخترِ خدمتکار و سازنده و نوازنده و غیره وسه‌هزار پیشخدمت مردانه و ۸۵۰۰مرکب سواری وخاصّه و ۷۶۰ فیل و ۱۲۰۰۰ أستر برای حَمْلِ أسباب خود داشت (۱) .

منظورازاین حکمت تاریخ ألبتّه آن نیست که ملّتی برای جنگ وغلبه فقط ازهمهٔ نعمتهای دنیا چشم پوشیده وخود را بیش ازحدّ ساده وازتمتّعات مدنی محروم نگاهدارد و بدیهی‌است که مملکت متمدّنی نمی‌تواند و نباید هم آن قدر از عیش دنیا بی‌بهره شود که چادر نشینهای صحرا بودند وألبتّه تمدّن مقتضی تمتّع ازخوشیهای زندگی است ولی درعین ردّ تفریط خودداری ازافراط هم شرط دوام عزّت ورونق دولت وبقای قدرت است ورعایت اعتدال موجب مزید سعادت واقبال است .

جلورفتن **ایران** در داخلهٔ **جزیرةالعرب** و ایجاد وحشت و خصومت در دل **أعْراب** و رفتار خشونت و تکبّرآمیز با قومی که بآزادی خود خوی کرده بودند نیزمایهٔ حدوث أسباب تصادم بود (۲) . **مشرقِ عربستان** و گاهی حتّی جنوب‌شرقی

۱ــ بروایت دیگر **طَبَری** ۱۶۰۰۰ نفر زن و کنیز و۹۹۹ فیل و ۵۰۰۰۰ رأس چهارپا از أسب وأستر و خر وجود داشت .

۲ ــ سیاست **رومیها** نسبت به **عَرَب** بالعکس سیاست جلب قلوب واتّحاد وهمدستی برضدّ **ایران** بود وچون تسلّط آنها خصوصاً درأواخر کمتربود بوسایل سیاسی‌متوسّل میشدند ومحبوبتر بودند .

تا حدود **حَضْرَمَوْت** در زیر حکومت یا نفوذ **ایران** بود و **مَنْشأ** وقایعی مثل واقعهٔ **مُشَقَّر** می‌شد (۱) بعدها جنوب غربی یعنی تمام **یَمَن** نیز بدست **ایرانیان** افتاد و از اینکه در قرون أولای اسلامی در نقاط شمال شرقی **یَمَن** در أراضی **باهله** هزاران ایرانی در معدن نقره و مس کار می کرده‌اند و دو آتشکده داشتند مشهود می شود که چه اندازه رو بداخله رانده بودند (۲) .

بواسطهٔ برانداختن سلطنت **حیره** از شمال شرقی با داخلهٔ **عربستان** مجاور شده و بر اثر استیلای بمملکت **غسّانیها** و منقرض ساختن آن امارت عربی از شمال غربی نیز بآن قطعه پیوسته و درواقع **حجاز** و **نَجْد** را احاطه کرده بودند (۳) و بهمین علّت مجاورت از هر طرف و اصطکاك در سرحدّات بروز منازعات و زد و خورد

۱ـ حاکم **ایران** در **بَحْرَیْن** (یعنی **الاحساء** و **ولایات عربستان در ساحل شرقی خلیج فارس**) موسوم به **آزاد فیروز** پسر **جَشْنَس** معروف به **مُکَعْبِر** قبیلهٔ **بنی تَمیم** را بامر **أنوشروان** در قلعهٔ **مُشَقَّر** (نزدیك **هَجَر**) قتل عام کرد (**طَبَری** چاپ **لیدن** قسمت أوّل صفحهٔ ۹۸۵ ـ ۹۸۷) .

۲ ـ **هَمَدانی** در کتاب **صِفَةُ جزیرة العرب** (چاپ **لیدن** صفحهٔ ۱٤۹) گوید در **شَمام** (قریهٔ عظیمی بوده درزمین **باهله**) مَعْدن نُقره و مِس بوده که هزاران نفر از **مَجوس** در آنها کار می کرده‌اند شکّی نیست که مقصود از **مَجوس ایرانیان** بوده‌اند .

۳ـ **گلازر** (*Glaser*) گوید که از روی استنباط از جمع بین نوشتجات **هَمَدانی** و **پلین** مورّخ رومی و کتاب **پریپلوس** موسوم به **ماری اریترا** معلوم می‌شود که تمام **ساحل شرقی عربستان** و **عُمان** و حتّی **یَمامه** و مغرب آن ناحیه تا حوضهٔ وسط و پائین **وادی دَواسیر** و کوهستان **النیّر** در عهد **أشکانیان** متعلّق به **ایران** بوده و **قَلَمْرو ایران** از سواحل شرقی بداخله بسیار بسط یافته بود و غالباً نصف **شبه جزیره** را در تحت حُکم خود داشتند .

احتراز ناپذیر بود علاوه بر آنکه بی میلی **اَعْراب** مُشْرِك بـه **ایرانیان** در نتیجهٔ تباین أخلاق و عادات(۱) و **اَعْراب** مُسْلِم بعلّت مباینت أصول عقاید(۲) [چنانکه بیاید] و همچنین خطرناك شمردن **ایران** وهراسان بودن ازاو موجب سهولت اشتعال نائرهٔ جنگ وستیز بین دوقوم بود (۳). تصادمهای متفرّقه بین **عَرَبْها** وقوای دولتی

۱ـ ازآن‌جمله ازدواج بامَحارم وعزیز داشتن سگ و عَدَم دفن أموات وغیره چنانکه **اَوْس** بن **حَجَرْ** ازشعرای **عرب** قبل‌ازاسلام درهَجْو دشمنان‌خود (**بَنی‌سَعْد** بن **مالك** بن **ضُبَیْعَة** و **عَوْف** بن **مالك** و **عَمْرو** بن **مالك**) چنین دشنام میدهد :

والفارِسیَّةُ فیکُمْ غیرُ مُنْکَرَةٍ فَکُلُّکُمْ لِأبیه مُبْغِضٌ شَنِفُ

(این بیت کـه درضمن قصیده‌ای است در **کَنْزُ الحُفّاظ** فی **تهذیب‌الألفاظ** طبع **بیروت** ۱۸۹۵م. ص۳۱ چنین آمده است ولی در**دیوان أوْس** بن**حَجَرْ**،طبع **بیروت** سنهٔ ۱۹۶۰م.، ص ۷۵ ، باین‌ترتیب :

والفارِسیَّةُ فیهِمْ غیرُ مُنْکَرَةٍ فَکُلُّهُمْ لِأبیـه ضَیْزَنٌ سَلِفُ

میباشد). و أطوارآنهارا « **فارسیّه** » می‌خواند که ظاهراً اشاره بازْدواج با أقارب است (**گولد زیهرْ** درمقالهٔ خود **اسلام و دین زردشتی**) .

۲ـ تَبایُنِ **اسلام** و**نصرانیّت** ألبتّه باندازهٔ تناقض‌عقیده‌وحدانیّت‌خدا با**دین‌زردشتی** قائل بدو أصل **خیر** و **شَر** نبود .

۳ـ استیلاء ونفوذ **ایران** در **عربستان** قبل از ظهور **اسلام** تنها منحصر بتَصرّف نظامی وتسلّط مادّی نبوده بلکه ازآنجا که آن دولت ازعهد **هَخامَنشیان** در شمال‌غربی و شرقی آن قطعه جـانشین **آشوریـان** شده و در مشرق در طول مدّت تـاریخ **ایران** **سواحل‌خلیج‌فارس** تاآخرخاك **عُمان** وحدود **حَضْرَمَوْت** وقسمتی ازماورای ساحل‌را درزیر اطاعت‌خود داشت نفوذ معنوی وی نیزکُلّی بوده وبحدّی که قسمتی ازقبیلهٔ **بَنوعِجْل**

بقیّهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

ایران از أوائل دورهٔ **ساسانیان** از گاهی بگاهی جاری بود گذشته از جنگ **أُذَیْنَه** أمیر **تَدْمُر** با **شاپور** أوّل وشکست اُردوی **ایران** از وی و روایاتی که از لشکر کشی **شاپور** دوم (**ذوالأَکْتاف**) بر ضدّ **أعراب** بوقایعی مانند تاخت وتاز **أیاد** در خاك **ایران** در أوائل قرن ششم مسیحی و کُشتن اُردوی سوار ایرانی وقُبّه ساختن از کَلّهٔ آنها درمحلّی نزدیك **کوفه** حالیّه که به **دَیْرُالجَماجِم** معروف شد و گُسیل شدن یك اُردوی دیگر ایرانی ازشصت هزار نفر برای کشیدن انتقام ومغلوب ساختن آنها(۱) وغیره در کُتُب عربی جَسْته جَسْته برمیخوریم .

مملکت روم شرقی

روم شرقی که ازطرف **آسیای صغیر** و **سوریَه** و **قَفْقاز** و **اَرْمَنِسْتان** با **ایران** همسایه بود یگانه حریف ورقیب بزرگ مملکت **ایران** بود. این دودولت بزرگترین

(کهشعبهای ازقبایل **بَکْر بن وائِل** بودند) بواسطهٔ اختلاط با **مهاجرین ایرانی** که از **اِسْتَخْر** به **بَحْرَین** آمده بودند مستهلك و ایرانی شدند (**مُعْجَمُ البُلْدان** در مادّهٔ **جیلان**) و بقول **مُقدّسی** در **اَحْسَنُ التَّقاسیم** حتّی درقرن چهارم بعداز **اسلام** هنوز زبان أهل **صُحار** مرکز خطّهٔ **عُمان** و مهمترین بندر وآبادترین شهر سواحل **أقیانوس هند** و **دریای عُمان** فارسی بوده است از طرف دیگر بقول همان مؤلّف **اَهْلِ عَدَن** و **جُدّه** ایرانی بوده ولی زبانشان عربی شده بود. از کمك **عَرَبْها** بأردوی **کَمْبوجیه** و **داریوش** أوّل دردورهٔ **هَخامَنشیان** و ازبعضی روابط **عَرَبْها** با **أشکانیان** مانند أمیری که در تواریخ رومی باسم *Alchodnius* در اَواسط قرن أوّل (ق. م) با پادشاه اَشْکانی **پاکوروس** برای کمك بیك سردار رومی که بقیصر یاغی شده بود رفتند جَسْته جَسْته درتواریخ سخن میرود .

۱ــ **طَبَقاتُ الشُّعَراء ابن قُتَیْبه** چاپ **لیدن** ص ۹۸ .

دُوَلِ دنیای تاریخی آن عهد بوده و بدبختانه دائماً باهم درجنگ وجدال بودند و این جنگها هردوطرف را ضعیف نموده وناتوان کرد مخصوصاً أوضاع **روم** ازجهت مالیّه بسیارمختلّ گشته بود .

یوستینیان (۵۲۷ ــ ۵٦۵ مسیحی) که معاصر **أنوشروان** بود امپراطور نامداری بود ولی اقدامات بی‌تناسب وپرمدّعای اومملکت را زیر بارمخارج سنگین و مالیّات طاقت فرسا زبون ساخته بود و پس از او بلافاصله ضعف مملکت نمودار گردیده و ازهرطرف معروض‌هجوم مِلَلِ خارجه شد **لُمْبارْدْها** **ایطالی** را گرفتند **آوارْها** از شمال ومغرب جلو **قُسْطَنْطینیّه** رسیدند و **اِسْلاوْها** (در عربی **صَقالِبَه**) بر**ولایات بالْکان** استیلا یافته مملکتی بنا نمودند ودربین‌سالهای ٦۲۱ و ٦۳۱ مسیحی دست **روم** از **اِسپانی** نیز کوتاه‌شد **ایران** نیزازطرف مشرق‌حمله‌آورد وباستثنای دورهٔ صلح کوتاه وناپایداری که میان **خُسْرُوْ پَرْویز** و پدر زن و پُشتیبانِ او قیصر **موریکیوس** (**موریسیوس**) پیش‌آمد جنگ‌میان دودولت منقطع نمیشد ومخصوصاً جنگ ممتدّی که پس‌ازقتل **موریکیوس** مزبور بدست **فوکاس** درسنهٔ ٦۰۲ مسیحی وبهانه جوئی **خسرو پرویز** ازاین راه در گرفت بیش از ۲٤ سال طول کشید و در آن میان **ولایات روم** خراب وپریشان ودولت ناتوان گردید (۱) و بمجرّد اینکه جنگ با **ایران** خاتمه یافت و **هِرَقْل** (**هِراکْلیوس**) قیصر با کفایت جدید دست بکارجبران وتعمیر خرابیها و اصلاحات داخلی پرداخت اُردوی مسلمین به **سوریَه**

۱ــ قشون **ایران** در ٦۰٦ مسیحی شهر **دارا** راگرفته ودر ٦۰۸ نزدیك **قُسْطَنْطینیّه** رسیدند ودر ٦۰۹ **قَیْصریّه** را فتح ودر ٦۱۲ داخل **سوریَه** شده و **اَنْطاکیَه** و **حِمْص** وبلاد مُهِمّ دیگرراگرفتند ودر٦۱۳ **دِمَشْق** و در ٦۱٤ **فِلَسْطین** و در ٦۱٦ **مِصْر** بدست آنها افتاد ودر٦۱۵ **آسیای صغیر** را استیلا نموده تا **کالْسِدون** (**خَلْقَدونیّه**) پیش‌رفتند و در ٦۱۹ شهر **اَنْقِره** (پایتخت‌کنونی **عثمانیها**) را مستحکم ساختند .

هجوم آورده آن مملکت وهمچنین **مِصْرْ** را تصرّف نموده واز دست **روم** گرفتند مخصوصاً سوء ادارهٔ **فوکاس** وخرابی مملکت در نتیجهٔ سیاست او و تاخت و تاز **آوارْها** وتعهّد باج سنگینی نسبت بآنها واستیلای بیست سالهٔ **ایران** به **ولایات روم** شیرازهٔ مملکت را تا حدّی پاشیده ساخته بود .

حالت روحی مملکت نیز مخصوصا بر أثرِ منازعات ومجادلات مذهبی دوچار بدترین وضع بود نفاق و خصومت و کشمکشهای فرقه‌های مذهبی مسیحی و تعصّب شدید رؤسای روحانی بقدری شدّت یافته بود که فرقه‌های مقهور مقاومتی در مقابل دشمن خارجی نمی کردند بحث‌های فلسفی دینی در بعضی أمور موهوم و گاهی بی‌معنی ملیونها مردم را بضدِّ هم انگیخته ودشمن جانی یکدیگر ساخته بود. اختلاط **فلسفهٔ یونانی** با **تعالیم سادهٔ مسیحی** و تصرّفات عقلی **علما و حکمای عیسوی** در آن وسعی در حلّ مسائل دینی بوسیلهٔ أصول و نکات غامضهٔ **فلسفه بیزانس و قُسْطَنْطینیّه** را بحالتی بدتر از حالت **ممالك اسلامی** و **بغداد** در بحبوحهٔ مباحثات شدیدهٔ **حکما** و **مُتکلّمین مُعْتَزلی** و **جَبْری** و نزاع مخلوق بودن و نبودن **قرآن** در أوائل قرن سوم هجری در آورده بود. هر بحث جدیدی در أمری از أمور دینی موجب شدّت منازعه وصف آرائی ودسته بندیها شده وعاقبت مجمعی عالی روحانی از بزرگان روحانیّون مسیحی أقطار مختلفه برای حلّ آن دعوت می‌شد ودر نتیجهٔ حکم آن مجمع یکی از دو قول تصدیق وتثبیت و دیگری مردود و بدعت شمرده میشد و « **أهلِ بِدْعَت** » که گاهی قاطبهٔ **مسیحیان** یك مملکت یا یك ناحیه بودند تعقیب و تکفیر می‌شدند مجمع **نیقیّه** (۱) درسنهٔ ۳۲۵ ومجمع **قُسْطَنْطینیّه** در ۳۸۱ و مجمع **اُفَسُسْ** (۲) در ۴۳۱ و

۱ــ اسم حالیّهٔ این شهر **اَرْتیق** است و در بین **استانبول** و **بروسه** واقع است .

۲ــ بفرانسوی *Éphèse* و بانگلیسی *Ephesus* ، یکی از شهرهای قدیم **ای یونی** *(Ionie)* در ساحل **دریای اژه** ظاهراً همان **اُفْسوسِ مُعْجَم البلدان** و **مَراصدُ الاطلاع** است .

مجمع **خَلْقدونیّه** (۱) در ۴۵۱ و مجمـع دوم **قُسْطَنْطینیّه** در ۵۵۳ مسیحی هریك عقایدی بر أصول دین أفزوده یاتفسیرهائی از آن کردند که منکر آنها « **بِدْعتی** » و باصطلاح عوامانهٔ معروف مُرتَدّ ومستحقّ هر نوع تعقیت شمرده میشد .

از آن جمله مجمع أوّلی موجب افتراق فرقهٔ **آریانی** ومجمع سوم باعث تعقیب فرقهٔ **نَسْطوری** ومجمع چهارم منشأ اختلاف بین **مونوفیزیت** ها (که بعدها یعقوبی نامیده شدند) با **ملکائیّه** (یا **مَلْکانیّه** یا **مِلْکیّه** یا **مَلَکیّه** یعنی مذهب رسمی **امپراطوری روم**) وجداشدن أوّلیها از کلیسای رسمی وهمچنین باعث افتراق **أرامنه** گردید .

مِصْر و **فِلَسْطین** و **سوریَهٔ مغربی** وجنوبی و **ایالت عربستان رومی** (مملکت **غَسّانیان**) مخصوصاً مراکز عمده و در حکم قِلاع **مذهبِ یَعْقوبی** بوده و غالب **نَصارای** این ممالك پیرو این طریقه بودند . در **بین النّهرین** (**عراق** و **الجزیره**) وشمال **سُوریَه** **نَساطِرَه** زیاد بودند واین فرقه بحدّی ازطرف **کلیسای روم** دنبال شده بود که أصلاً مرکز روحانی خود را در **ایران** و متصرّفات وی قرار داده بود [**نَصیبین** و **طیسفون** و **جندیشاپور** وغیره(۲)] .

بالجمله این أوضاع بعلاوهٔ نتایج مغلوبیّت **روم** از **ایران** وازدست رفتن بسیاری از ممالك **روم** (واز آن جمله **مِصْر** و **سوریَه** و **فِلَسْطین**) وحتّی قسمتی از **آسیای صغیر** تاحوالی پایتخت ودوام این أحوال سالیان دراز و آشفتگی أمر سلطنت وتسلّط **فوکاس** که حکم غاصب داشت واختلاف ونفاق بین أشراف مملکت وبالخاصّه خرابی

۱ـ *Chalcedon* یا *Chalchedon* (= **قاضی کوی** امروز)

۲ـ آغاز کلیسای **مَدائن** ازأواخر قرن سوم وأوائل قرن چهارم مسیحی است. **طیسفون** در ساحل چپ **دِجْله** مقابل **سلوکیه** بود واین دوشهر توأم در اصطلاح **عَرَبْها** **مَدائن** نامیده میشد .

مالیّه نه چنان رشتهٔ انتظام واتّحاد **ممالك روم** را گسیخته بود که لیاقت وکاردانی **هِرَقْل** بزودی آن‌را تعمیر وجبران نماید وبنابراین سرکار آمدن این پادشاه مثل جلوس **یَزْدْگَرْد** سوم بدبختانه ابتدا و انتهای نظم مملکت بی‌تاب و توان و جمع پراکندگیهای آن بود .

سوریه ومصر

این دو مملکت وخصوصاً أوّلی در أوایل قرن هفتم مسیحی یعنی چند سالی قبل‌از هجرت وبعداز آن میدان محاربات **ایران** و **روم** بود . هردو مملکت که در قلمرو حکومت **روم شرقی** بود در آن زمان چندسالی در تصرّف **ایران** ماندند یعنی **سوریَه** و **فِلَسْطین** قریب دوازده سال الی چهارده سال و **مِصْر** قریب ده سال جزو مستملکات **ایران** بوده و فقط در حدود سال ۶۲۷ مسیحی (سال ششم هجرت) باز بتصرّف **روم** درآمده و بزودی بدست **مُسْلمین** افتاد .

درمردم **مِصر** مخصوصاً بعلت تعصّب در **مَذهب یَعْقوبی** و کشمکش آنها ازاین حیث بامذهب رسمی **روم** (**مَلْکائیّه ــ اُرْتودُکْس**) وپاتریارك **قُسْطَنْطینیّه** خصومت شدیدی نسبت به **روم** پیدا شده بود بطوریکه أثر آن در استیلای **عَرَب** به **مِصْر** (که تقریباً بی زدوخورد مهمّی صورت گرفت) وپیشرفت اُردوی **عمروبن‌العاص** بخوبی نمایان بود (۱).

۱ــ اگرچه **هِرَقْل** در سنهٔ ۶۳۹ و ۶۳۰ مسیحی که خود در **سوریَه** و **فِلَسْطین** بود سعی بلیغ در رفع اختلافات بین **یَعاقِبه** و **مَلْکائیّه** کرد و **آثاناسیوس** پیشوای **یَعاقِبه** را که برفع اختلاف راضی شد بطْریق (خلیفهٔ أعظم) **أنطاکیه** و **کورش** را بطْریق **اسکندریّه** کرد (**دراپیْرون** « *Drapeyron* » ــ کتاب « **امپراطور هِرَقْل و امپراطوری بیزانس درقرن هفتم** [مسیحی] » طبع **پاریس** ۱۸۹۶ م .)

مشرق ایران

دولت **تُرکهای غربی** در موقع ظهور **اسلام** از میان رفته و در تابعیّت یعنی تحت حمایت دولت **چین** (**خاندان تانك**) در آمده بودند و اگرچه در حدود ٦٣٠ مسیحی چنانکه گفته شد استقلالی یافتند ولی بزودی بزیر تابعیّت دولت **تُرْك شَرْقی** که آن هم در حدود سنهٔ ٦٨٢ از تحت حمایت **چین** خارج و مستقلّ شد در آمدند باوجوداین این دولت هم دوامی نکرد و فقط یکی از قبائل **تُرْك** معروف به **تَرْکش** قدرت واستقلالی پیدا کرد و دولتی برپا کردند که درسنهٔ ١٢١ هجری بدست **نصر بن سَیّار** منقرض شد .

پس از برافتادن دولت **تُرْکهای مغربی** در همسایگی **شرقی ایران** از حدود **خُراسان** (بمعنی عامّ کلمه در آن زمان) تا **سرحَدّات شرقی چین** دولت و مملکت مقتدری وجود نداشت اُمرای هرخطّه از **نجبای دَهاقین** (ملاّکین) آنجا بوده و أوضاع ملوك الطّوایفی برپا بود نه قشون دائمی و نه مرکز عمومی و نه مذهب رسمی وجود داشت واگرچه أمرای **ماوراءالنّهر** و **سِنْد** و **خوارِزْم** و غیره زردشتی بودند معذلك فرقه‌های مطرود مذهبی در **ایران** مانند **مانویان** در این نواحی فراغت و آسایش یافته و مستقرّ می‌شدند همچنین **بودائیان** و **مسیحیان نَسطوری** . ظاهراً وُلات **ولایات شرقی ایران** و **اسپهبدان خراسان** نیز تسلّطی در آن نواحی نداشتند. درمواقع ضرورت مانند لزوم اتّحاد برای جنگ با **اَعْراب** در موقع حملات آنها و رفع اختلافات داخلی اُمراء و رؤسای ممالك آن سامان همه‌ساله دریکی ازشهرهای حوالی **خوارِزْم** گرد آمده و باهم پیمان مودّت وعهداتّحاد می بستند فتح این ممالك برای اُردوهای **مُسلمین** بسبب همین انقسام بحکومتهای خُرد صعوبتی نداشت جز اشکالات آب‌وهوا برای **اَعْراب** و غالباً از خود أهالی آن ممالك قشون معاون برای

جنگ با آنها تدارك میکردند(۱).

نفوذ معنوی **ایران ساسانی** البتّه کم یا بیش در تمام آن صفحاتی که بین **ایران و چین و هند و تبّت و مغولستان و دریاچه بلْکاش و دشتهای (اِسْتِپْها) شمالی ماورای سَیحون عُلیا** و دریاچه‌های **اُورال** و شمال شرقی **بَحْرِ خَزَر** که در قرون أخیره باسم عامّ **آسیای مرکزی روسی و ترکستان چینی و افغانستان** نامیده میشد و شامل **مَرْو و خوارزم و بُخارا و سَمَرْقَنْد و تاشْکَنْد و فَرْغانه و کاشْغَرْ** و غیره بود(۲) بسط داشته و علاوه بر ملل و **أقوام ایرانی نژاد** (بمعنی أعمّ زبانی یا نژادی) که قسمت مهمّی از سکنهٔ آن ممالك را تشکیل میداد از خود **ایرانیان** هم انبوهی در آن نواحی مقیم بودند. آداب مدنی در بسیاری از شعب با **ایران** مشترك بود مثلاً دین طبقات و أقوام متمدّن‌تر گذشته از بودائی یا زردشتی یا مانوی بود و البتّه ریشهٔ این دو دین أخیر در قلمرو **ایران** بود خلیفهٔ **زردشت** در **ری** یا **پارس** و خلیفهٔ **مانی** (قبل از انقسام پیروان آن دین و جدا شدن **دیناوریّه**) در **بابل** بود. مخصوصاً **دین مانی** نه‌تنها در بین **عناصر ایرانی نژاد آسیای مرکزی** مانند بعضی از **سُغْدیها** رواج داشت بلکه در میان بعضی **أقوام تُرْکی نژاد** مانند **اویغور** ها انتشار داشت و در سنهٔ ۶۲ **مذهب مانی** داخل **مملکت اویغور** شده دین رسمی آن مملکت شد (۳).

---

۱ ـ کتاب **تُرْکستان** تألیف **بارْتُولد** ترجمهٔ انگلیسی صفحهٔ ۱۸۰ـ۱۸۱ .

۲ ـ این صفحهٔ وسیع یا صفحات اکنون اسم عامّ مشترکی ندارند و جز **ترکستان چینی** و **افغانستان** باقی جزو **ممالك جماهیر شوروی** است و هر قطعه باسم جمهوریت جداگانه‌ای مانند **تُرْکَمَنستان** و **اُزْبَکستان** و **تاجیکستان** و **جمهوری قرقیز** وغیره نامیده می‌شود .

۳ ـ چنانکه در صفحات سابق اشاره شد هرچند **مانی** خود در بین **کَلدانیان** نشؤونما یافته و کُتب خود را غالباً **بزبان آرامی** نوشته و در تحت تأثیر **صابئهٔ عراق (ماندائی)**

بقیّهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

زبان پهلوی هم درمحافل‌عالیهٔ کشوری و روحانی‌ظاهراً مفهوم‌بوده (چنانکه از **نوشتجات‌پهلوی** که در **تورفان** کشف شده استنباط میشود) سکّه‌هـای **سُغْد** و **بُخارا** درقرن پنجم وششم مسیحی بتقلید سکّه‌های **بهرام‌گور** وحتّی باحفظ تصویر آن پادشاه درسکّه ضرب شده(۱). حساب سال وماه نیز بترتیب سال وماه ایرانی بـا بعضی فرقهای‌جزئی و بأسامی سُغدی و خوارزمی بوده . بنا براین ظاهراً حملات **عَرَب** باین نواحی پس‌ازفتح **ایران** در واقع دنبالهٔ فتوحات آنها در **خراسان** بود و سیل‌هجوم آنها تا بحدود دُوَل بزرگ **چین و هند** نرسید متوقف نشد وشایدعقب‌نشینی **یَزْدَگَرْدْ** بسوی مشرق تا **مَرْو** وسعی **شاهزادگان ساسانی** بعدها باستعانت از **أمراء وملوك ماوراء النّهر** وحتّی‌از **چین** برضدّ **عَرَبْها** ازطرفی‌وفقدان یك‌دولت مرکزی درآن سامان ممدّ توسعهٔ تدریجی دامنهٔ استیلای **عَرَبْ** در شرق گردید .

بقیّهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

و **دین‌مسیحی** بار آمده و تعلیماتش تاحدّی برأساس **دین‌مسحیی** بود معذلك ظاهراً پدرش ایرانی‌بود وحتّی‌بظنّ بعضی مادرش نیز ازخانوادهٔ **أشکانیان** بود و **زبان پهلوی** را ألبتّه خوب میدانسته ویکی‌ازکُتُب خودرا (**شاپورگان**) درآن زبان برای **شاپور** أوّل نوشته و**دین‌أصلی‌زردشتی**راحقّ‌میدانست **وعقیدهٔ ثَنویّه** را ازآنجا أخذ وداخل دین نموده ودرآن افراط ورزیده است .

۱ـ **تُرْکِسْتان** تألیف **بارْتولْد**، ترجمهٔ انگلیسی، صفحهٔ ۲۰۶ و۲۰۷ ـ نظیر این تقلید سکّه‌هائیست که **عَرَبْها** در**ایران**عیناً بشکل‌سکّه‌های**خسروپرویز**وتصویراو درسوریَه بتقلید سکّه‌های رومی ضرب می‌کردند .

فصل دوم

عَرَبِسْتانْ و عَرَبْهـا

جغرافیای این قطعه و تاریخ قدیم آن

عربستان شِبْه‌جزیره‌ایست که آن را خود **عَرَبْها** ، **جَزیرةُالْعَرَبْ**، می نامند وفقط از طرف شمال بقطعهٔ **آسیا** و **آفریقا** اتّصال دارد و از طرف مغرب به **دریای سُرْخ** (**قُلْزُمْ**) واز طرف جنوب به **خلیج فارس** و **دریای عُمان** محدود است . در طرف شمال سرحدّ طبیعی نداشته و بهمین جهت حدود آن برحسب مُقتضیات زمان در ادوار مختلف جلوتر یاعقب تر میرفت ولی بطور کُلّی **شِبْه‌جزیرهٔ سینا** را از حیث طبیعی جزو **عَرَبِسْتان** باید شمرد و بنابراین سرحدّ شمالی از **تُرْعهٔ سویس** و منتهی الیه شمالی **خلیج عَقَبه** و**فِلَسْطین**و کویر بزرگ **بادیةُ الشّام** (که آنرا در واقع میتوان جزو **عربستان** محسوب داشت) تا **عراق عَرَب** ممتدّ است(۱). در زمان بسط

۱ــ دراینجانظری بجغرافیای سیاسی امروزه نیست بلکه بیشتر بجغرافیای تاریخیست و بهمین‌نحو نژاد و سَکَنهٔ یك ناحیه هم دراین مورد دخالت أساسی ندارد چنانکه **بَلْقاء** و **حَوْران** (**ایالت عربستان رومی**) وقسمتی از **عراق** با آنکه درعهد قدیم سَکَنهٔ **عَرَبْ** داشته اند ازحیث جغرافیائی جزو **عربستان** شمرده نمیشوند .

سرحدّات شمالـی هم هیچ‌وقت **عربستان** شامل **ماوَرای فُرات** (یعنی مشرق آن) محسوب نشده است.

این شبه‌جزیره از شمال غربی بطرف جنوب شرقی بشکل ذُوذَنَقهٔ غیر منظّمی ممتدّ میشود و میان ١٢ درجه و ٤٥ دقیقه و ٣٤ درجه و ٣٠ دقیقه عرض شمالی و ٣٢ درجه و ٣٠ دقیقه و ٦٠ درجه طول شرقی (از **گرینویچ**) واقع ومساحت آن نزدیك بسه میلیون کیلومترمربّع است یعنی بیش از یك ربع تمام **اروپا** ست. سواحل این قطعه نسبةً آباد است ولی در قسمتهای داخلی چندین کویر بزرگ ازشمال تا جنوب امتداد دارد ازاین‌قرار که دراَقْصای شمال مرکزی و درشمال دائرهٔ‌عرضی ٣٠ درجهٔ **بادیةُ الشّام** از حدود **فلَسْطین** تا جنوب غربی **عراق** کشیده می‌شود. این‌صحرا بین جنوب **فلَسْطین** (**اَدوم** و **مُؤاب**) و **جَوْف شمالی عربستان** و **وادی سَرْحان** است. این نواحی أخیر نسبةً دارای آب وواحه‌های آباد مانند **دَوْمةُالجَنْدل** است (که حالا **جَوْف** نامیده میشود). کمی درجنوب این **جَوْف** کویر موسوم به **نَفود بزرگ** یا **نَفود شمالی** شروع میشود که ازمغرب بمشرق‌قریب ٦٤٠ کیلومتر و ازشمال بجنوب قریب ٣٢٠ کیلومتر وسعت دارد وبین **جَوْف** و **جَبَل شَمَّر** و **نَجْد** واقع است. از انتهای جنوب شرقی این کویر صحرای دیگری باسم **نَفود کوچك** یا **دَهْناء** واقعهٔ بین **نَجْد** و **کُوَیْت** و **الاَحْساء** از شمال‌غربی رو بجنوب شرقی ممتدّ است باطولی بیشتر از ٦٠٠ کیلومتر وعرضی قریب ٥٠ کیلومتر. در قسمت جنوبی مرکزی **عربستان** کویر بسیار وسیع **الرُّبعُ‌الخالی** است که تمـام قسمت جنوب مرکزی وشرقی **عربستان** را باستثنای سواحل **عُمان** شامل واز شمال **مَهَره** (بقول عوامّ «مَهْرَه») و **حَضْرَمَوْت** تا حدود **نَجْد** وشمال **یَمَن** و از مملکت ساحلی **عُمان** تا حدود مشرقی **یَمَن** را دربردارد. درقسمتهای جنوبی این‌صحرا نزدیك بآبادیها

بعضی قسمتها أسامی مخصوصی دارند مانند **اَحْقاف** (در شمال شرقی **حَضْرَمَوْت**) و **صَیْهَد** (درمشرق **یَمَن** وشمال غربی **حَضْرَمَوْت**) و **وَبار** یا **دَهْناء** (درشمال **مَهْرَه**). علاوه براینها نیز کویرهای کوچکتری درسایر صفحات **عربستان** موجود است که أهمیّت شایان شرح ندارند مانند صحراهای بین **نَجْد غربی** و **حِجاز** وغیره.

آبادیهای عمدهٔ **عربستان** گذشته از **نَجْد** و **یَمامَه** که در مرکز **عَرَبِسْتان** از شمال غربی بسوی جنوب شرقی ممتدّ است غالباً در سواحل وماورای سواحل است. دو خطّهٔ مرکزی فوق مانند جزیره با کویرها احاطه شده‌اند و **نَجد** قدری نزدیکتر بشمال و **یَمامَه** درجنوب شرقی آن واقع است و اکنون این آخری در واقع جزو مملکت **نَجْد** است. نواحی آباد نزدیك بسواحل بقرار ذیل است: نخست **شِبْه جزیرهٔ سینا** میان **خلیج عَقَبه** و **فلَسْطین** از مشرق و **تُرْعهٔ سُوئِزْ** ازغرب که فعلاً بمملکت **مصر** تعلّق دارد. درمشرق همین شبه جزیره و **خلیج عَقَبه** أراضی **نَبَطیان** قدیم که ازشمال تا **وادی العَرَبه** و مملکت **اَدوم** قدیم (که خارج از **عَرَبِسْتان** بمعنی خاصّ بوده وجزو **فلَسْطین** است) وازجنوب تا **حِسْمی** (۱) ممتدّ میشود وشهر **مَعان** وخرابه های پایتخت قدیم **نَبَطیان** که **مآخذ رومی ویونانی** آن را **پِتْرا** مینامیدند (اسم امروزی **وادی موسی** است) در آن واقع است که امروز جزء مملکت **ماوَراء الأُرْدُنْ** و **شَرْق الأُرْدُنْ** است. درمنتهی الیه **خلیج عَقَبه** بندر **اَیْلَه** واقع بود که گاهی خلیج هم بهمان اسم نامیده میشد و درساحل شرقی خلیج مزبور آبادی موسوم به **مَقْنا** بوده که أهل آنجا درزمان قدیم ظاهراً یهودی بودند ودرسال نهم هجرت با **حضرت**

۱ــ این أراضی مملکت و مسکن أصلی **نَبَطیان** بمعنی خاصّ و حوزهٔ محدود بوده ولی در زمان اوج عظمت آنها بسط وقدرت و وسعت مملکتشان رو بجنوب تا نزدیکیهای **العُلا** میرسید و **حِجْر** را نیز شامل بودکه یکی‌ازمراکز عمدهٔ آنها شده بود.

رسول عهد مُصالحه بستند . جنوبی‌تر از آن بندرمعروف **اَلْوَجْه** بود که تقریباً در۲۶ درجه‌ونیم عرض شمالی وتقریباً درموازات شهر **حِجْر** (**مَداینْ صالِح**) واقع بود. ماورای این‌ساحلْ روبداخله درحدود ۲۷ و ۲۸ درجه‌عرض‌شمالی خطّهٔ **مَدْیَنْ** است که خرابه‌هائی از آبادی قدیم در آنجا هنوز باقیست و نیز درهمان ساحلْ بندرقدیم **الحَوْراء** (۱) واقع‌بوده که بعقیدهٔ بعضی(۲) **لوکه‌کوم** (۳) قدیم‌همانست. درمشرق **مَدْیَنْ** واز نقاط واقعه درشمال **تَبوك** خطّهٔ **حِسْمیٰ** شروع‌میشود که اسم قسمت‌شمالی قطعهٔ **حِجازْ** است وروبجنوب تا **اَلْعُلا** وبلکه قدری جنوبی‌تر از آنجا ممتدّمیشود. درمشرق **حِسْمیٰ** خطّ راه از **شام** به **مدینه** امتداد دارد که از **مَعان** و **تَبوك** و **حِجْر** و **اَلْعُلا** و **وادی القُریٰ** (که نقطهٔ مهمّ آن درزمان قدیم **قُرْح** بوده) عبورمیکند(۴). اندکی درمشرق این‌راه‌ودرجنوب شرقی **تبوك** و شمال شرقی **حِجْر** (**مَداینْ صالِح**) و درحدود غربی **کَویرنَفود** قصبهٔ **تَیْماء** در واحه‌ای واقع‌است که سابقاً درسر راه **شام** و **مَدینه** بوده و درمغرب خطّ راه مزبور وتقریباً درموازات **تَیْماء** ودر مُنتهای جنوب‌غربی **حِسْمیٰ** **غَوافَه** یا **رَوافه** در **حَرَّةُالعُوَیْرِضْ** یا **غُوَیْرِظْ** واقع بوده که یکی‌ازمراکزعمدهٔ **قومِ‌ثَمود**بود. قدری‌جنوبی‌تر ازاین نقاط‌درهمان‌خطّ‌راه مزبور **حِجْر** (یا **مَداینِ‌صالِح**) واقع‌است که بازمرکز **قوم ثَمود** بود. درجنوب شرقی **حِجْر** باندك مسافتی آبادی **اَلْعُلا** واقع است که ظاهراً **دَیْدَنْ** یا **دَیْدان** قدیم است

۱ـ **الحَوْراء** حالیّه قریب سی‌کیلومتر دور از ساحل است .

۲ـ **شپرنگر** (*Sprenger*) .

۳ـ *Leukekome*

۴ـ این راه تقریباً همانست‌که حالا خطّ راه **دِمَشْق** و **مَدینه** ازآن عبور می‌کند.

ومرکز شمالی کولونی (مهاجرنشین) **معین**های جنوبی بوده. این قسمت که شرح داده شد باستثنای شمالی‌ترین نقاط آن (یعنی **پِتْرا** و **مَعان** وغیره) که چنانکه ذکر شد حالا جزو **ماوَراءالاُرْدُنْ** (ودرعهد قدیم جزو **اَدوم** و بعدها **ایالت عربی رومی** بود) درواقع قسمت شمالی **حِجاز** است که از **خَلیج عَقَبه** و حدود مغربی **صحرای نَفود** شروع وروبجنوب ممتدّ میشود(۱).

قطعهٔ **حجاز** که ازحوالی ۳۰ تا نزدیکیهای ۲۰ درجه عرض شمالی ازشمال غربی بجنوب شرقی درموازات ساحل و از **بَحْرِاَحْمَرْ** تا **هَضْبهٔ نَجْد** وحدود کویر جنوبی بسط یافته ازلحاظ تاریخ **اسلام** مهمترین قطعات **عَرَبِسْتان** است. قسمت عمدهٔ **حِجاز** در **تِهامه** یعنی اراضی پست بین ساحل و کوههای شرقی **حِجاز** و **هَضْبهٔ نَجْد** است. درحدود ۲۴ درجه عرض شمالی در ساحل **بَحْرِاَحْمَرْ** بندر **یَنْبُعْ** واقع است که بندر **مَدینه** است ودرقرون أخیره جای بندر **اَلْجار** را گرفته. درمشرق این بندر و دور از ساحل در داخله شهر **مَدینه** یا **یَثْرِب** قدیم است. **مَکّه** در قسمت جنوبی‌تر **حِجاز** نزدیک بساحل واقع و بندر آن **جُدّه** است که آن نیز بندر قدیم **شُعَیْبَه** را از کار انداخته ومتروك ساخت. **طائِفْ** شهر ییلاقی درجنوب شرقی **مَکّه** واقع است. اندکی در جنوب **طائِفْ** و باز درامتداد وموازات ساحل غربی ولایت کوچك **عَسیر** (تقریباً بعرض دودرجه) واقع است که در زمان سابق گاه جزو **حِجاز** و گاهی جزو **یَمَنْ** بوده و حالا تابع **حِجاز** است. درجنوب **عَسیر** و باز درموازات ساحل تقریباً از ۱۸ درجه عرض شمالی گرفته تاسواحل جنوبی **اوقیانوس هند** خطّهٔ **یَمَنْ** واقع است که آن هم

۱ـ أغلب بتمام این قسمت شمالی تاسواحل **خَلیج عَقَبه** ازمغرب و **صحرای نَفود** و **نَجْد** ازمشرق **حِسْمی** اطلاق میشود.

مثل **حجاز** دارای قسمت **تهامه** (درمغرب و بالنسبه نزدیك بسواحل) وقسمت مرتفع کوهستانی (درمشرق خود ودور ازسواحل) دارد. **یَمَنْ** ازمشرق بکویر **الرُّبْعُ الخالی** محدوداست. قدیم‌ترین مراکز تمدّن **یَمَنْ** هم در قسمت شرقی بوده که حالا **جَوْف** نامیده میشود. پایتخت حالیّهٔ **یَمَنْ صَنْعاء** است که‌در قسمت جنوبی آن‌مملکت واقع است و بندر آن **حُدَیْده** است. دراقصی جنوب شبه جزیره ودر امتداد ساحل **اُقیانوس هند** و **دریای عَرَبْستان** از مغرب بمشرق نُخُسْت ناحیهٔ کوچك ساحلی **عَدَنْ** است که درحقیقت جزوخاك **یَمَنْ** است وفعلاً در تصرّف **دولت انگلیس** می باشد. درمشرق آن ناحیه ومشرق مملکت **یَمَنْ** خطّهٔ **حَضْرَمَوْتْ** و در مشرق این‌خطّه أراضی ساحلی **مَهَرَه** است. این‌أراضی‌ساحلی همه‌جا از جنوب‌غربی‌رو بشمال‌شرقی ممتدّمی‌شود(۱) بعدساحل‌رو بشمال ومشرق‌پیچیده وپس‌ازاحداث **شبه‌جزیرهٔ عُمان** اندکی‌رو بمغرب وجنوب متمایل‌شده و داخل **خلیج‌فارس** می‌شود. درسواحل **شبه‌جزیرهٔ عُمان** و جنوب و شمال آن خاك **عُمان** واقع است که شهر و بندر **مَسْقَطْ** در آنجاست. سواحل **عُمان** در شمال تا شبه جزیرهٔ کوچك **قَطَرْ** امتداد دارد که حالا باصطلاح فرنگیها بسواحل **سِلْمی** معروف است(۲). از این‌جا که بگذرید درساحل غربی **خلیج‌فارس** ازجنوب شرقی رو بشمال غربی ولایت‌ساحلی **اَلْاَحْساء** واقع است که سابقاً باسم **خطّهٔ**

۱ـ در کُتُب **جغرافی وتاریخ‌اسلامی** ازساحل **بَحْرِ اَحْمَر** تاخاك **عُمان** جزو **یَمَنْ** شمرده میشود و **حَضْرَمَوْتْ** و **مَهَرَه** را ازقسمتهای **یَمَنْ** می‌دانند.

۲ـ بانگلیسی *Trucial Coasts* یا *Trucial Oman*، سابقاً این‌سواحل‌راانگلیسیها *Pirate Coast* یعنی سواحل دزدان دریائی مینامیدند.

بَحْرَیْن معروف بود که آبادیهای عمدهٔ آن (یعنی **بَحْرَیْن**) **عُقَیْر** و **قَطیف** و **هَفّوف** (باصطلاح عامّه **هَفْهوف**) است و فعلاً جزو قلمرو پادشاه **نَجْد** است. مرکز این نواحی درقرون اُولای اسلامی **هَجَر** بود که نزدیك قصبهٔ **اَلْاَحْساء** که بعدها جانشین آن شد (ازموقع تسلّط **قَرامطه**) واین قصبهٔ اخیرهمان **هَفّوف** کنونی است. درشمال این ولایت وجنوب **بَصْره** باز درامتداد ساحل ناحیهٔ **کُوَیْت** با بَنْدَری بهمان اسم است که تاولایت **بَصْره** در **عراق** ومُنْتَهی الیه **خلیج فارس** میرسد (قریب ۳۲۰ کیلومتر طول أراضی **کُوَیْت** است).

محض مزید توضیح باید گفت که **نَجد** مرکزی نُخست بدو قسمت منقسم بود یکی **جَبَل شَمَّر** با پایتخت آن **حائِل** در شمال غربی آن وجنوب **نَفود بزرگ** شمالی و در شمال شرقی **مَدینه** و **خَیْبَر** وشمال غربی **صحرای نَفود کوچك** که تاسنهٔ ۱۳۰۰ هجری شمسی **امارت ابن الرَّشید** را تشکیل میداد ودیگری مملکت و **امارت ابن سُعود** درجنوب وجنوب شرقی. قسمت أوّل تاحدود **اَلْاَحْساء** باپایتخت آن **ریاض** (که این قسمت **یَمامه** را نیز شامل بود). در تاریخ مزبور **دولت وَهّابی جَبَل** و تمام **نَجْد** را بحیطهٔ تصرّف آورد وچون هفت سال قبل از آن ولایت **اَلْاَحْساء** را نیز تسخیر کرده بود از **خَلیج فارس** تا **حجاز** را در دست داشت. از سنهٔ ۱۳۰٤ هجری شمسی باین طرف **حجاز** را نیز گرفته و بعدها **عَسیر** را هم ضمیمهٔ مملکت خود نمود ودر نتیجهٔ **مملکت فعلی عربی سُعودی** از **خَلیج فارس** تا **بَحر اَحْمَر** و از حدود **فلَسْطین** و **ماوراءُ الاُرْدُن** تا **یَمن** و **عُمان** تسلّط پیدا کرده است.

برای سهولت تعیین نقاط تاریخی وفعلی که ذکر آنها گذشت یا در ذیل بیاید عرض وطول جغرافیائی بعضی از این نقاط بطور تقریبی دراینجا ثبت میشود:

نقاط	عرض شمالی		طول شرقی از گرینویچ		توضیحات
	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	
مَعان	۳۰	۱۵	۳۵	۴۰	مهاجرنشین قدیم معینی.
پِتْرا (وادی موسی)	۳۰	۱۹	۳۵	۳۱	پایتخت قدیم **نَبَطیان** .
دَوْمَةُ الجَنْدَل (جَوْف حالیّه)	۲۹	۵۰	۴۰		
مَدْیَنْ (اَلْبِدْع حالیّه)		۳۲	۳۵	۵	خرابهٔ قصر **مَدْیَنْ** ـ **مَدْیَنْ** درشمال غربی **حجاز**، وجنوب **خَلیج عَقَبَه** . نزدیك بساحل واقعست (قسمت شمالی **تَهامهٔ حجاز شمالی** تا **خَلیج عَقَبَه**).
تَبوك	۲۸	۲۰	۳۶	۲۵	درموازات مدخل **خَلیج عَقَبَه** درمشرق **حِسْمی** واقع است .
غُوافه (یارُوافه)	۲۷	۴۸	۳۶	۵	خرابهٔ مرکز قدیم قوم **ثَمود**
تَیْماء	۲۷	۴۰	۳۸	۳۵	اندکی درجنوب شرقی **تَبوك**
حائِلْ	۲۷	۳۰	۴۲		
حِجْر (مَداینْ صالِح)	۲۶	۴۵	۳۷	۵۵	درقریب ۳۷ فرسخی ازساحل **بَحْرِ اَحْمَرْ** واقع است (در جنوب غربی **تَیْماء** تقریباً در ۱۴ فرسخی آن) .

نقاط	عرض شمالی		طول شرقی از گرینویچ		توضیحات
	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	
اَلْعُلا	۲۶	۳۵	۳۸	۵	درجنوب **حِجْر** بااندك فاصله واقع است .
اَلْوَجْه	۲۶	۳۰			درساحل دریا و موازی **حِجْر** است .
خَیْبَرْ	۲۶		۳۹	۵۰	
اَلْحَوْراء	۲۴	۵۵			درساحل بوده وحالیّه قریب ۳۰ کیلومتر دور ازساحل **خَلیجِ عَقَبَه** است .
مَدینه (یَثْرِبْ)	۲۴	۳۴	۳۹	۵۵	
رِیاض	۲۴	۳۰	۴۷		پایتخت مملکتِ **نَجْدْ**.
یَنْبُعْ	۲۴				
جُدّه	۲۱	۳۰			
مَکّه	۲۱	۲۸	۳۵	۵۴	
تُمْنَه (تُمْنَعْ)	۱۷	۱۵	۷۹		(شاید از **جزیرهٔ خالدات**).
صِرْواح	۱۵	۴۱	۴۵	۴۰	تقریباً در۹۷ کیلومتری شمال شرقی **صَنْعاء** .

نقاط	عرض شمالی		طول شرقی از گرینویچ		توضیحات
	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	
صَنْعاء	۱۵	۲۳			پایتخت کنونی یَمَنْ .
مأْرِبْ	۱۵	۲۶	۴۳	۱۶	پایتخت دولت قدیم سَبَأ، قریب ۱۴۰ کیلومتر درشمال شرقی صَنْعاء.
بَراقِشْ					تقریباً ۸۸ کیلومتر درشمال مأْرِبْ اندکی متمایل بغرب.
مَعین					تقریباً در ۱۱۰ کیلومتر در شمال مأْرِبْ بخط مستقیم یا اندکی متمایل بشرق.
سَوْداء					در شمال غربی مَعین است.
ظَفارْ (پایتخت قدیم حِمْیَرْ)	۱۴	۱۱	۴۴	۱۲	یك درجه و ۱۲ دقیقه درجنوب صَنْعاء وتقریباً در همان طول واقع است .
ظَفارْ (درساحل مَهَرَه)	تقریباً	در	۵۵		در نزدیك ساحل اُقیانوس هِنْد.
شَبْوَه					پایتخت حَضْرَمَوْت بین شِبام حالیّه و قَتَبان واقع بوده .

دُوَل قدیمهٔ عَرَبْ

در **شبه جزیرهٔ عَرَبْستان** از زمان بسیار قدیم وعهد قبل التّاریخی شعبه‌ای از **أقوام سامی غربی** ساکن بود. این قوم که باسم عمومی **عَرَب** خوانده میشود أغلب صحرانشین و نیمه وحشی بوده‌اند و بجز در نواحی نزدیك بسواحل آن قطعه وحدود **شام و عراق** تمدّنی وجود نداشته است.

ظاهراً قدیمترین خبر تاریخی از ممالك وأقوام **عَرَبْستان** داستان لشگر کشی سلاطین **بابلْ** به **مَگان** یا **مَغان** است که پادشاهان بومی (در واقع باصطلاح کنونی شیخ) آنجا را مغلوب ساخته و آن نواحی را تحت نفوذ خود آورده و برای مجسمه‌ها و کتیبه‌های خود از آنجا چوب میآوردند.

داستان این لشکر کشی‌ها در **کتیبه‌های بابلی** از أوائل هزارهٔ سوم (۱) قبل ازمیلاد باین طرف ثبت‌شده. **سلاطین بابلی** مخصوصاً **سارْگُنْ** پادشاه **اَکَّد** و **نَرْمسین** و**گودا** که هرسه در طیّ هزارهٔ مزبور سلطنت کرده اند با این نواحی **عَرَبْستان** سروکار داشته‌اند. **نَرْمسین** در یك کتیبهٔ خود که در **شوش** پیدا شده از پادشاهی در **مَگان** باسم **مانیوم** واز غنائمی که از آن سرزمین بدست آورده حرف میزند. **گودا** از **مَگان** سنگ و چوب و فلزّات وارد میکرد در بعضی **کتیبه های دیگر بابلی** که باز ازهزارهٔ سوم قبل از **مسیح** است از یك پادشاه **مَگان** باسم **منّودنّو** سخن میرود. این **مَگان** یا **مَغان** بظنّ بعضی ازمحقّقین درمشرق **عَرَبْستان** یعنی **اَلْأَحْساء** و **یَمامه** و**عُمان** بوده و بعقیدهٔ بعضی دیگر درشمال **حجاز** ولی درهرحال عموماً تصوّر میکنند

(۱) منظور از هزاره یك مدّت هزار ساله است.

که **مَغان کتیبه های بابلی** همان **مَعان** است که بعدها اسم مملکت **مَعین** در **جَوْف** جَنوبی **عَرَبْستان** بود واز این قرار مهد ومنشأ آن قوم متمدّن در زمان قدیمتر در شمال بوده و از آنجا بجَنوب مهاجرت کرده‌اند .

دیگر ازهمان زمان در **کتیبه‌های بابلی** از قوم دیگری در **عَرَبْستان** سخن میرود باسم **مَلوخا** که بظنّ قوی همان **عمْلاق** (جمع آن **عَمالقه**) **تورات** و کُتُب عربی است و ظاهراً در شمال غربی **عَرَبْستان** بین **فِلَسْطین** و **مصر** بوده اند (۱) (بعقیدهٔ بعضی در **شبه جزیرهٔ سینا**) .

عَمالقه ازقرن شانزدهم قبل ازمیلاد یعنی ازوقتی که **مصریها** قوم خارجی معروف به **هیکسوس** یعنی شبانان (۲) را از **مصر** اخراج کرده بفتوحات خارجی پرداختند تابع **فَراعنه** بوده‌اند ودر کتیبه‌ها دیده میشود که این قوم درقرن ۱۴ قبل از**مسیح** یکی از مهمترین سپاهیان امدادی خارجی **دولت‌مصر** بودند و گویا بهمین علّت ارتباط آنها با **مصریها** بَنی‌اسرائیل با این قوم خصومت ورزیده و در فانی کردن آنها کوشیدند ولی کامیاب نشدند چنانکه برحَسب **کتیبه های آشوری** در زمان **سارْگُنْ** پادشاه **آشور** درقرن هشتم قبل از**مسیح** هنوز در **دره‌های‌سینا** ساکن بودند ویك فراری سیاسی را ازقوم**اَسْدود** که بآنها پناه برده بود درسنهٔ ۷۱۱ق . م. بپادشاه مزبور تسلیم کردند وباز ذکر جنگ **مَلوخا** (**عَمالقه**) باتّفاق **اَعْراب** دیگر

---

(۱) باحتمال قوی درمغرب و شمال‌غربی **پِتْرا** پایتخت **نَبَطیان** .

(۲) **هیسکوس** کلمهٔ یونانیست و برخاندان ۱۵ و ۱۶ **فَراعنهٔ مصر** که از **آسیا** آمده وبر **مصر** دست یافته وقریب صدسال سلطنت کرده‌اند اطلاق میشود . تاریخ این سلسله ومدّت سلطنت آنهاروشن نیست ودرصفحات آینده بازسخن ازآنهاخواهدرفت .

بر ضدّ **سنّاخریب** پادشاه **آشور** در ۷۰۱ در موقعیکه بحملات **آشوریها** به **مصر** حائل شده بودند آمده است . **اَسَرْحَدّون** پادشاه دیگر **آشور** (۶۸۰–۶۶۹ ق . م.) بأسیر گرفتن پادشاه **مَلوخا** افتخار میکند و **آسورپانی پال** از پادشاهانی که بر **فلَسْطین** و **مَلوخا** گماشته است سخن میراند بعد از این تاریخ دیگر ذکری از آنها نیست .

محلّ دیگری از **عَرَبْستان** که ذکر آن باز بسیار قدیم است **اوفیر** مذکور در **تورات** است که کشتیهای حضرت **سُلَیْمان** از آنجا طلا آوردند و ظاهراً مرادف **اَپیر** است که در **کتیبه های قدیم بابلی** ذکر شده و باحتمال قوی در سواحل شرقی **عَرَبْستان** وشاید **جزایر بَحْرَیْن** حالیّه بوده است .

کلمهٔ **سَبو** در **کتیبهٔ سومری پَتْسی** (یعنی أمیر ورئیس روحانی) شهر **لاگاش** و همچنین کلمهٔ **سَبوم** یا (**سابوم**) که در **کتیبه‌های سلاطین اور** از أواسط هزاره سوم قبل از **مسیح** آمده بحدس بعضی اشاره به قوم **سَبأ** یعنی أسلاف آن قوم در عهد بدویّت آنهاست (شاید در شمال **عَرَبْستان**) . **ملکهٔ سَبأ** هم که در **تورات** ذکر شده بعقیدهٔ بعضی باید از زمانی باشد که **سبائیها** هنوز بجنوب هجرت نکرده ودر آنجا مستقرّ نشده و ظاهراً درشمال **عَرَبْستان** بودند چنانکه أسامی وأخبار چندین **ملکهٔ عَرَبْ** درشمال غربی و **جَوْف شمالی** ازقرن هشتم وهفتم قبل از **مسیح** در **کتیبه‌های آشوری** بدست آمده. در **کتیبه‌های قدیم مصری** از أواسط هزاره سوم ق . م. نیز سخن از مملکتی میرود باسم **پونت** که بعقیدهٔ بعضی **یَمَن** و **حَضْرَمَوْتْ** است (و بحدس بعضی دیگر **سواحل سومالی آفریقا**) ازطرف دیگر بعقیده بسیاری ازعلماء قوم خارجی که درقرن ۱۸ ق.م. بر **مصر** دست یافته وتخت سلطنت آنجارا چندین صد سال تصرّف نمود (بین سلسلهٔ ۱۲ و ۱۸ **فراعنهٔ مصر**) و درپیش **یونانیها**

باسم **هیکسوس** یعنی‌شبان معروفند از نژادِ **عَرَبْ** بوده‌واز **عَرَبِسْتان** آمده بوده‌اند. ظنّ **عَرَبْ** بودن سلسلهٔ **حَمورابی** از **ملوکِ بابِلْ** قوی است و مخصوصاً أسامی سلاطین عربی‌است و نظیر آنها أغلب عیناً در **کتیبه‌های یَمَنی** پیدا شده مثلا «**حَمورَبی**» یعنی «برادرزن‌خداخواجهٔ من‌است» و «**عَمّی‌صَدوق**» یعنی «عموی اِلٰهی من عادل‌است» و «**سُموأَبی**» یعنی «پدرمن نام خدائی‌است» و «**اَبی‌اَشوم**» یعنی «پدراِلٰهی من یاری میکند» و «**سُمولا ایلو**» یعنی «نام خدائی برای خدای حقیقی است» و در مراسله‌ای از **حَمورَبی** ذکر از **اَعْراب** غارتگر در **عانه**(۱) میشود و أسامی بعضی از آنها عیناً مثل أسامی سلسلهٔ **حَمورَبی** است. ظنّ قوی براین میرود که این‌سلسله خود نیز **عَرَب** بوده و از **حَوْران** به **بابِلْ** آمده‌اند(۲). آنچه در **تورات** از **بَنی‌اسمعیل** ذکرشده نیزهمه راجع به **عَرَبِسْتان** شمالی است و **اَسْباطِ سیزده‌گانهٔ اسمعیلی** در آن‌صفحه در **جَنوب فلَسْطین** تا **حجاز** و **نَجْدْ** منتشر بوده‌اند که أخبار راجع بآنها نیز ازعهد قبل‌التّاریخی است.

(۱) **عانه** شهر قدیمی‌است درکنار **فُرات** در ۳۴ درجه و ۲۸ دقیقه عرض شمالی و ۴۱ درجه و۵۸دقیقه طول‌شرقی که هنوزهم برپاست وجزو مملکت **عراق** است. این‌شهر از مراکز **آموریهای** قدیم بود.

(۲) بعضی‌ازمورّخین‌عقیده دارند که قومی که مؤسس‌**دولت بابِلْ** بودند از**آموریها** یعنی‌قوم سامی‌ساکن **نواحیِ‌وُسطای‌مَجرای فُرات** بوده‌اند و **حَمورَبی** قریب صدسال بعد از استقرار این قوم در **بابِلْ** وجنگهای متوالی باسکنهٔ قدیم بسلطنت رسیده و بر تمام **بین‌النّهرین** تسلّط یافته ودرحدود ۲۱۰۰ ق.م. مملکت بزرگی تأسیس کرد. در زمان **حَمورَبی** دراین أواخر مکرّر تجدیدنظر شده ومحقّقین أخیر تاریخ زمان اورا دیرترقرار داده‌اند وبلکه نزدیك بأوائل قرن نوزدهم قبل‌از **مَسیح** دانسته‌اند.

علاوه براین **آثار متفرقهٔ کتیبه‌ها** و **تورات** که دلالت (ولو غیر صحیح) بر **أخبار عَرَبْ** و **عَرَبْستان** در أزمنهٔ تاریك وقبل‌ازتشکیل دُوَل متمدّنه در آن قطعه دارند روایات **عَرَبْ** که درأفواه جاری‌بوده ودر دورهٔ اسلامی تدوین شده از **قبائل** و **طوایف‌قدیمهٔ عربی** و قصص آنها یاد میکنند مانند **عاد** و **ثَمود** و **طَسْم** و **جَدیس** و **عَمالقه** و **جُرْهُم قدیم** و **جاسم** و **وَبار** و **صُحار** و **اَمیم** وغیره .

واگرچه **روایات عَرَب** که سینه‌بسینه آمده این‌حکایات را با افسانهای‌زیادی مخلوط نموده و بزمانهای بسیار قدیم نسبت میدهد ظاهراً آنچه أصلی‌دارد أغلب مربوط بقرون بلافاصله قبل‌از **اسلام** است غیرازقصّهٔ **عَمالقه** که ظاهراً از **یَهود** آمده وقدیمتر است. **قوم‌ثَمود** کاملاً تاریخی‌است وهم در **کتیبه‌های‌آشوری** وهم در **کُتُب مورّخین یونان و روم** ذکر شده است ظاهراً مرکز آنها در **حِجْر** و **غُوافه** وحوالی آنها بوده ولی در تمام خطّهٔ شمال‌غربی در جنوب‌مسکن **نَبَطیان** تا حوالی **اَلْعُلا** منتشر بودند وشرح آن بیاید .

قوم‌عاد اگر مُراد همان **عادیهای** مذکور در کتاب **بَطْلَمْیوس** (۱) باشد درحوالی **کوه‌سَرات** درشمال غربی **جَبَل شَمَّرْ** ساکن بوده وشاید بعد ها به **شمال شرقی حَضْرَمَوْت** و **صَحْرای اَحْقاف** منتقل شده‌اند . حکایات **شَدّاد** و **هود** پیغمبر و قصّهٔ **اِرَمْ** که در **قُرْآن** بآنها اشاره شده در **روایات‌اسلامی** تفصیلاً شرح داده شده است از **طَسْم** و **جَدیس** هم که نظر بروایات محلّ آنها در **یَمامَه** بود بازداستانهائی در أفواه **عَرَبْ** مانده است .

---

(۱) *Oadits*

ازاین اشارات و کتیبه‌های بسیار قدیم و حدسها و همچنین **روایات عَرَبی** پرافسانه و کم‌مغز وخالی ازتحقیق درزمان ومکان و آمیخته بحکایات أقوام دیگر ودارای غلط در آنچه هم که أساسی دارد که بگذریم بزمینهٔ تاریخی محکم و مسلّم میرسیم که در آغاز آن **مملکت مَعین** از **عَرَبْستان جَنوبی** دیده میشود. **دُوَل متمدّنهٔ قدیم عَرَبی** در قسمت **جَنوب عَرَبْستان** بوده که حالا **یَمَنْ** نامیده میشود.

قدیمترین دُوَل عَرَب

در قطعهٔ **عَرَبْستان** از قرون بسیار قدیم وشاید از هزار سال یا بیشتر قبل از میلاد **مَسیح** برای تجارت **هِنْدوستان** و **سواحل شرقی آفریقا** وخود **یَمَنْ** که مرکز بَخورات مُعَطَّر بود با **مِصْر** و **سوریَه** و **فِلَسْطین** و **فِنیقیّه** و **بابِلْ** وحمل أمتعه از **سواحل اُقیانوس هِنْد** و **نواحی جَنوبی** و **جَنوب غربی عَرَبْستان** بممالك مزبور دو شاهراه عمده برقرارشده بود. ممالك متمدّن مزبور و شاید مملکت **خَتّیهای آسیای صغیر** و **بَحْرالجزایر یونان** (۱) و خود **یونان** نیز برأثر رونق تمدّن و ازدیاد ثروت وشوکت وتجملاتشان أمتعهٔ ممالك دوردست را بسوی خود جلب میکردند و بدین طریق أدویهٔ مُعَطَّر وحَیَوانات کمیاب وپُرقیمت ازطاوس وبوزینه وهمچنین طلا

(۱) درکتیبه‌ای که درجزیرهٔ **دلوس** (از جزایر واقعهٔ در **بَحْرالجَزایِر یونان**) بزبان مَعینی پیداشد که ظاهراً از **تُجّارمَعینی** مُقیم آنجاست و در زیر آن شرحی بیونانی درسنهٔ ۱۲۵ ق. م. ثبت شده ودونفرتاجرمَعینی موسوم به **هانی** و **زَیْدایل** محرابی برای **وَدّ** وخدایان دیگر **مَعین** درآنجا برپامیکنند قطعاً **تُجّارمَعینی** این جزیره بَخورات یَمَنی برای مصرف درمَعابد **یونان** وارد میکردند.

از **هندوستان** از راه دریا به **عُمان** در **جنوب شرقی و مشرق عَرَبْستان** حمل شده و از آنجا یا با أمتعهٔ **جنوب غربی عَرَبْستان** مخصوصاً بخور به **اَلْاَحْساء** و **بابِلْ** و **تَدْمُرْ** و **فلَسْطین** و **صور** (پایتخت **فنیقیّه**) میرسید و یا از **عُمان** ازراه خشکی به **حَضْرَمَوْت** و **سواحل جنوبی یَمَنْ** و از این نقاط هم که خود مرکز کُلّی وأصلی محصول وتجارت مهمّی از بخورات (کُنْدُرْ و مُرّ و غیره) وشاید طلا نیز بود از راه **مَغْرِبْ** و **شمال غربی عَرَبْستان** تا بندر **اَیْله** (= **عَقَبه**) و از آنجا به **شبْه جزیرهٔ سینا** و **مصْر** یا بندر **غَزّه** در ساحل **بحر الرّوم** و از آنجا به **سوریه** و **فلَسْطین** و **فنیقیّه** و **بابِلْ** و **آسیای صغیر** حمل میشد (۱) این تجارت و خاصّه حمل بخورات و مُرّ از **حَضْرَمَوْت** و سایر **ممالك یَمَنْ** از طریق **شاهراه تجارتی غربی عَرَبْستان** هم مایهٔ أساسی تمدّن و ثروت **ممالك جنوب غربی عَرَبْستان** و هم موجب ایجاد مراکز مدنی وبلکه دُوَل صغیر و ممالك کوچکی درخطّ راه بود که واسطهٔ این تجارت بودند مانند مملکت **لحْیان** و **نَبَطیها** و **تَدْمُرْ** و نواحی آباد **تَیْماء** و **مَدْیَنْ** و **حِجْر** وشهرهای **مَعان** و **بُصری** و بنادر **اَیْله** و **غَزّه** وغیره. مخصوصاً در **جنوب** و **جنوب غربی عَرَبْستان** درعصر قدیم وحتّی مدّتها قبل از تأسیس دولت **هخامنشیان** در **ایران**

(۱) بوسعت این تجارت وأهمّیّت آن و ثروت حاصلهٔ از محصولات **جنوب عَرَبْستان** مانند أدویه‌جات وأحجار کریمه وطلا درباب ۲۷ از **کتاب حِزْقیال** نبی در **تورات** اشاره شده وچون **کتاب حِزْقیال** از أواخر قرن ششم قبل از **مسیح** است لهذا دلیل برقدیم بودن این تجارت است .

دُولی متمدّن **عَرَبْ** نژاد تشکیل شده بود مانند **سلطنتهای مَعین و قَتَبان و سَبا و حَضْرَمَوْت** .

این ممالك ومخصوصاً **مَعین** که مرکز عمدهٔ تجارت بخورات شده بود برای تأسیس راه تجارت شمالی درخطّ تجارت خود نفوذی پیدا کرده و حتّی در مراکز عرض راه چنانکه ذکر خواهد شد مستعمراتی تأسیس و مراکزی مهاجرنشین و پاسبان قوافل ازخود برقرار نموده بودند(۱). این تجارت مادامیکه راه **دریای سُرْخ** برای کشتیرانی مستقیم هنوز دایر نشده بود از راه خشکی و بموازات **ساحل غربی اَرْقان (حِصن غُراب)** و **ظَفار** (بندر **مَهَره**) و **شَبْوه** (پایتخت **حَضَرمَوْت**) و **تِمْنَع** (پایتخت **قَتَبان**) و **وادی خَریب** و **مَأْرِبْ** (پایتخت **سَبا**) و **جَوْف مَعینی** و **نَجْران** و از آنجا با طیّ مراحلی معیّن که در **کُتُب جغرافیائی عَرَبی** ثبت است تا **مَکّه** و **یَثْرِب** و **فَدَكْ** و **خَیْبَرْ** و **اَلْعُلا** و **تَیْماء** و**تَبوك** و **مَدْیَنْ** و **پِتْرا** (پایتخت **نَبَطیان**) و **غَزّه** جاری بود(۲) وچنانکه ذکرشد عبورومرور این کاروانها موجب پیداشدن آبادیها در نقاط عرض راه و منازل شده بود. مُنتَهی الیه این خطّ سواحل **فنیقیّه** و **دِمَشْق** و **مِصْر** وبالخصوص بندرمهمّ **غَزّه** بود واین بندر درتجارت **عَرَبِسْتان** باندازه‌ای أهمیّت داشت که میتوان آن نقطه را رگ جان **ممالك جَنوبی عَرَبی** شمرد. دراین شهر ۴۴ نوع سکّه ضرب شده بود که از آنجا بداخلهٔ **عَرَبِسْتان** منتشر میشد.

(۱) مانند **دَیْدان (اَلْعُلا)** و **مَعان** .

(۲) أسامی منازل عمده بترتیب در**دائرة المعارف اسلامی** درمادّهٔ **مَأْرِبْ** درج است.

دولت معین

مملکت معین (یا **معان**) در قسمت شرقی **یمن** و **جوف** جنوبی **عربستان** و در مشرق آن در شمال شرقی **صنعاء**، پایتخت حالیهٔ **یمن**، واقع بود. **سلطنت معینی** تا آنجا که معلوم است قدیمترین **دول متمدن عربستان** بود و از **أوائل** هزارهٔ **أول** قبل از **مسیح** تمدنی کافی داشته و دولت مهمی تأسیس کرده بود که کتیبه ها و آثار زیادی از آن باقی مانده . پایتخت این دولت **قرناو** (**قرنه**) بود که بعدها باسم **معین** معروف شد و شهرهای عمدهٔ آن **یثیل** (**براقش**) و **نشان** (**السوداء**) و **نشق** (**البیضاء**) و **کمینهو** (**کمنه**) و **حریم** (یا **هریم**) و **روثان** بود .

در ابتدا و انتهای این دولت بسیار بحث شده و بعضی آنرا بسیار قدیم و بعضی دیگر معاصر **سبا** دانسته اند . فرقهٔ أولی مبداء آن دولت را از قرن ۱۳ و انتهای آن را در قرن هفتم ق.م. قرار میدهند .

ظاهراً **دولت معین** که در عهد أول مهمترین دولت **یمن** بود در **حضرموت** نیز نفوذ داشت و با دولت **حضرموت** روابط نزدیك داشت(۱) و حتی بعقیدهٔ بعضی هردو قوم از یك أصل هستند. ضعف و انقراض این دولت بر أثر تشکیل **دولت سبا** در سمت جنوب آن و قدرت یافتن وی و حملاتش بر **خاك معین** پیش آمد. نخست در نتیجهٔ جنگهائی بتدریج نواحی سرحدی ومخصوصاً شهر **نشق** و بعد **حریم** و **کمنه** را تصرف نموده و بعدها **سبائیها** باز قویتر شده و با دول مجاور جنگهائی کردند

(۱) بعضی عقیده دارند که در **حضرموت** همیشه یك **جماعت مهاجر معینی** مستقر و مقیم بوده .

که أخبار آنها در کتیبه ها ثبت شده و در نتیجهٔ این جنگها که در آنها گاهی دُوَل دیگر یَمَن (**قَتَبان** و **حَضْرَمَوْت** وغیره) با **مَعین** و گاهی با **سَبا** متّحد دیده‌میشوند **مملکت‌مَعین** بدست **سَبائیها** افتادوپس‌از آن **دولت قَتَبان** درجَنوب **مَعین** و **دولت حَضْرَمَوْت** درمشرق آن با **دولت سَبا** برضدّ سلطنت کوچك ولی قوی وخطرناکی که در قسمت جَنوبی **قَتَبان** (ظاهراً جَنوب غربی) باسم **اَوْسان** (یا **اَوْطان**) پیدا شده و باملوك دوسه ناحیهٔ دیگر اتّحاد کرده بود همپیمان شد و اورا شکست داده وخاك اورا **قَتَبان** و **حَضْرَمَوْت** بین‌خودتقسیم کردند(۱)واز این‌قرار **مَعین** بتصرّف **سَبا** و سایر ممالك کوچك بدست **قَتَبان** و **حَضْرَمَوْت** گذشت. انقراض کلّی **دولت مَعین** [و یا أقلّاً زوال أهمیّت آن وافتادنش بحال یك امارت تابعه(۲)] بهرحال در بین دوحدّ انتهائی ۷۰۰ و ۵۵۰ ق. م. باید واقع شده باشد .

مَعینیها در زمان قدرت خود خَطّ شاهراه تجارتی‌شمال را تا آنجا که بخاك یك دولت مقتدری میرسید درتحت نفوذ وبلکه تصرّف نظامی‌خود داشته ودسته های **مهاجرین‌مَعینی** در طول خَطّ برقرار کرده بودند(۳) از آن جمله در **اَلْعُلا** (که

(۱) بعقیدهٔ بعضی قسمت بزرگی از خاك **اَوْسان** بتصرّف **سَبا** درآمد و بدین وسیله خاك **سَبا** رو بجَنوب وطرف سواحل أقیانوس پیش رفت .

(۲) چون بعضی بدلیل ذکر **مَعین**جزو**دُوَل‌یَمَن** درنوشتجات **اراسْتوثن**یونانی از اَواخرقرن‌سوم قبل‌از**مَسیح** عقیده دارندکه **مَعین** بعدازعظمت یافتن **دولت‌سَبا** هنوز برپا و با **سَبا** معاصر بوده لهذا درصورت صحّت این‌عقیده باید آن را درآن دوره بشکل دولت غیرمُعتَدّبه شمرد ولی أغلب **دولت مَعین** را در دورهٔ «**سَلاطین‌سَبا**» منقرض میدانند .

(۳) ظاهراً پس‌ازآنکه نفوذ **دولت‌مِصْر**از **عَرَبِسْتان شمالی** زایل شد .

دَیْدان قدیم باشد) و **مَدْیَنْ** (**مَعینیها** آن‌را **مُصْران** یا **مَعین مُصْران** و **آشوریها مُصْرو** می‌نامیدند) و **مَعان** (که حالا نیز باسم **مَعان** است). درمهاجر نشین **مُصْران** که خود ایالت متمدّن مهمّی بود ازطرف مملکت أصلی یعنی **دولت مَعین** یك والی باسم « **کبیر** » اقامت داشت و گمان میرود درسایر **مراکزمهاجرین شمالی** نیز **کبیری** متوقّف بوده. أهمّیّت **مُصْران** از کتیبه ها معلوم است وحتّی بعقیدهٔ بعضی قسمتی از آنچه در **تورات** راجع به **مصْر** ذکر میشود راجع بهمین **مُصْران** است نه مملکت **مصْر**(۱) مخصوصاً رفتن حضرت **موسی** به**مَدْیَنْ** پیش **ییترو** (**شُعَیْب** أخبار اسلامی) و دامادی اورا مربوط بهمین ولایت **مَعینی** دانسته‌اند(۲). این خطّه اگرچه أصلاً اسم‌حوزه محدودی در**ساحل شمال غربی بَحْراَحْمَرْ** و یا**خلیج عَقَبه** بوده در زمان وُسعت قدرتش ظاهراً ازحدود **فلَسْطین** تاجنوب **اَلْعُلا** و شاید تا حوالی **یَثْرِبْ** هم ممتدّبوده و **کتیبه‌های مَعینی** (۲۱۳عدد) که در **اَلْعُلا** و حوالی آن پیدا کرده‌اند دلیل بیّن **تمدّن مَعینی** این ولایت مهاجر نشین شمالی است. تسلّط **دولت مَعین** دراین نواحی شمالی درأوایل و أواسط أیّام آن دولت بوده و در کتیبه های سلاطینی که در دست است فقط تا پادشاه شانزدهمی سخن از **مُصْران** دیده میشود و بعدها دیگر خبری نیست وظاهراً بعدها روابط این مهاجر نشین باممملکت أصلی ضعیفتر وبلکه منقطع شده واین ولایت نیمه مستقلّ گردیده است.

از قرائن چنان استنباط می‌شود که تا دولت معظمی در ماورای **سرحدّات**

---

(۱) مملکت **مصْر** را بعبرانی **مصْریم** می‌نامند.

(۲) درصورتیکه **مدْیان تورات** و**مَدْیَن قُرآن** و **کُتُب اسلامی** یکی بوده باشد.

شمال غربی عَرَبِسْتان تسلّط نیافته بود **شمال غربی عَرَبِسْتان** و حتّی **مَعان** و شاید نقاط شمالیتر نیز به **دولت مَعین** تعلّق داشته و با **ملوك سرزمین کَنْعان و فِلَسْطین و سوریَه و فِنیقیّه** نیز قراردهای تجارتی بمنفعت طرفین و بر أثر نفوذ کُلّی **مَعین** بسته شده ودرواقع **غَزّه** بندر آزادی برای مَخرج تجارت **مَعین** بود لکن پس از آنکه **آشوریها** به **سوریَه** و **فِلَسْطین** رسیدند (قرن هشتم قبل از **مَسیح**) و بتدریج به **نواحی شمالی عَرَبِسْتان** استیلا یافتند نفوذ سیاسی و اقتصادی **مملکت مَعین** از شمال زایل شده وشاید بهمین جهت رو بضعف نهاده وحتّی شاید ارتباط خودرا با مهاجرنشینهای خود ازدست داده و نیز شاید ظهور **سَبائیها** درجَنوب هم (که بعقیدهٔ بعضی از **نَجْد شمالی عَرَبِسْتان** بآنجا کوچیدند) بر أثر همین لشکرکشیهای **آشوریها** در **شمال عَرَبِسْتان** پیش آمد.

چنانکه بطور کلّی ملاحظه خواهد شد وجود قدرت و ضعف وانقراض و تبدیل مراکز قدرت دُوَل جَنوبی و تشکیل دُوَل جدید در آنجا همه درتحت تأثیر عوامل اقتصادی بوده و این دولتها با تجارت زنده بوده و قوامشان باسوداگری بود و در واقع **دُوَل جَنوبی عَرَبِسْتان** رامیتوان دُوَل بَخورات نامید که عمده مایهٔ تجارت آنها بود.

مَعینیها تا آنجا که اطّلاع داریم از بدو أمر پادشاهانی داشته اند که أسامی قریب ۲۸ یا ۲۹ نفر (و درحدّ أقلّ ۲۵ نفر) از آنها بوسیلهٔ کتیبه‌ها بما رسیده است وگویا برخلاف **سَبا** و **قَتَبان** قبل از دورهٔ سلطنت **حکومت کَهَنَه** نداشته اند (و اگر داشته اند اطّلاعی بما نرسیده). تاریخ و ترتیب تَسَلْسُل این سلاطین دقیقاً معلوم نیست

ولی از ۲۰ پادشاه بطور تحقیق چند سلسلهٔ مرتّب (یعنی پدر بر پسر) استخراج میشود وچه اینها وچه باقی سلاطین باستثنای سه نفر قطعاً بهم مربوط هستند (۱). سلسلهٔ بزرگی از اینها که ظاهراً قدیمترین **ملوک مَعین** هستند ایالت **مُصران** را درشمال در زیر حکم خود داشتند وچون تعلّق این ایالت به **مَعین** درعصر ۱٦ پادشاه معلوم شده پس **أقلاً** ۳۰۰ سال درتحت حکومت مستقلّ **مَعین** بوده است. أسامی ۹ **پادشاه مَعینی** در **کتیبه‌های مهاجر نشینهای مَعینی** در **شمال عَربستان** پیدا شده که فقط یکی از این أسامی تازگی دارد ودر کتیبه‌های جَنوبی بدست نیامده است. چون عدّهٔ سلاطینی که أسامی آنها برحَسَب اتّفاق وجسته جسته از کتیبه‌ها بدست آمده (**أقلاً** بیست و پنج پادشاه) باحتمال قوی منحصر باینها نبوده و برای سلطنت همین ۲۵ نفرهم بطور تخمین طبیعی أقلاً ۷۰۰ سال مدّت باید فرض کرد وچون غلبهٔ کامل **سَبا** بر **مَعین** و انقراض یازوال استقلال کامل آن بظنّ قوی درهرحال بعداز ۵۵۰ ق.م. نیست لهذا جمعی از محقّقین بر آنند که آغاز این دولت ممکن است حتّی مدّتی قبل از قرن ۱۳ ق.م. بوده باشد ودرهرحال دیرتر از آن تاریخ نیست (۲).

(۱) برای تفصیل رجوع شود بکتاب **نیلسن** *D. Nilsen* وهمکاران او.

(۲) این مسأله یعنی ابتدا وانتهای **دولت مَعین** از بیشتر از ۵۰ سال باین طرف وهنوزهم مایهٔ نزاع ومناقشهٔ شدیدی بوده وهست که آن را **مسألهٔ مَعینی** میخوانند. بسیاری از **علمای آلمان** ابتدای آن را درهزارهٔ دوم قبل از **مَسیح** وانتهای آن را درقرن هفتم یا مُنتهی ششم ق.م. دانسته‌اند ولی جمعی از **علمای اُطْریش و فرانسه** برخلاف ابتدا را در قرن هشتم ق.م. و انتها را اندکی قبل یا حتّی بعداز میلاد **مَسیح** شمرده اند. بطورکلّی دراین موارد عموماً خودداری از پیروی تمایل طبیعی بمبالغه درقدم تواریخ شرط حزم علمی است.

قَتَبان

مملکت قَتَبان در **جَنوب مَعین** و **سَبا** و **شمال غربی حَضْرَمَوْت** واقع و تا نزدیك سواحل **اُقیانوس هند** ممتدّ و شاید قسمتی از سواحل أقصای جَنوب غربی را نیز شامل بود. این مملکت یکی از دُوَل عمدهٔ متمدّن **عَرَبِستان جَنوبی** بوده و **خاك سلطنت قدیم اَوْسان** (یا قسمت أعظم آن) نیز که در جَنوب غربی آن واقع و شهر معروفش **دَثینَه** بود جزو این مملکت بود و همچنین نواحی که مملکت **حِمْیَرْ** و قلمرو خداوندان **قصر** و **قلعهٔ رَیْدان** در آنجا برپا شد.

آغاز تاریخ این دولت هم از **سَبا** قدیمتر و با **مَعین** معاصر است یا قدری بعد از ابتدای این دولت اخیر است و انقراض آن در قرن دوم ق.م. و بظنّ قوی در حدود ۱۱۵ ق. م. که مبدأ تاریخ دورهٔ جدیدی در مملکت **سَبا** است (چنانکه بیاید) بوده است. **گلازرْ** از کاشفین عمدهٔ آثار **یَمَنْ**(۱) صورت قریب صد فقره **کتیبهٔ قَتَبانی** را بدست آورده و از آنها أسامی ۲۰ پادشاه **قَتَبان** را پیدا کرده است ولی قبل از دورهٔ سلاطین دورهٔ **فرمانروایان کاهن** بود که به **مُکَرِّبْ** (یا **مَکْرِبْ**؟) معروف بودند و اسم ۸ نفر از آنان نیز بدست آمده است. **قَتَبان** قبل از اقتدار **دولت سَبا** مملکتی قوی و نخست متّحد **مَعین** بود و با **سَبا** جنگ کرد ولی بعدها متّحد **سَبا** شده متّفقاً **مَعین** را منقرض ساخته باتّفاق

(۱) راجع بکشف **آثار یَمَنْ** بیش از همه دو نفر خدمت مهمّ کرده‌اند که یکی **هالوی** (*J. Halevey*) و دیگری **گلازرْ** (*Glaser*) است و بیش از ۱۶۰۰ کتیبه همین دو نفر آورده‌اند. تاریخ کشفیّات و فحص آثار **یَمَن** خود بسیار دلکش است.

دولت حَضْرَمَوْت هر سه (چنانکه گذشت) بر ضدّ **اَوْسان** جنگیده او را مغلوب ساختند.

پایتخت این مملکت **تِمْنَعْ** در جنوب شرقی **مَأْرِبْ** پایتخت **سَبا** واقع بوده و در تعیین نقطهٔ تحقیقی آن بحث زیاد شده بعقیدهٔ بعضی **کُحْلان** حالیّه است و از شهرهای عمدهٔ آن **ناجیه** (یا **نَجیّه**) بود که **مورّخین رومی** از آن سخن میراندند.

مملکت **جَباء** هم که در **مآخذ رومی** یکی از **ممالك جنوب غربی عَرَبِسْتان** شمرده میشود و أمرای آنجا از کاروانهای تُجّار بَخور باج راه میگرفتند جزو **قَتَبان** بوده و **جَبْعان** کتیبه‌هاست که ظاهراً در دورهٔ استقلال **قَتَبان** جزو امارتهای تابعهٔ آن بوده و بعد از انقراض **قَتَبان** چندی معروفیّت پیدا کرده بعد جزو قلمرو **حِمْیَرْ** شده است.

حَضْرَمَوْت

سلطنت حَضْرَمَوْتْ نیز با **مَعین** هم‌عصر و در مملکتی که حالا نیز به **حَضْرَمَوْتْ** معروف و در **أقصی جَنوب عَرَبِسْتان** در **جَنوب شرقی یَمَنْ** میان ۱۵ و ۱۹ درجه عرض شمالی و ۴۷ و ۵۳ درجه طول شرقی (از **گرینویچ**) واقع بود قلمرو حکومت آن ظاهراً بیش از وسعت مذکور را نیز شامل بوده است. پایتخت این مملکت شهر **شَبْوَه** مرکز أصلی محصول بَخور بود.

آغاز **دولت حَضْرَمَوْت** را بتحقیق نمیتوان تعیین کرد ولی ظاهراً در هر حال قبل از تشکیل **دولت سَبا** یکی از سه دولت عمدهٔ جَنوبی بود و با **قَتَبان** و **مَعین** خاك و ثروت و تمدّن و تجارت آن قطعه را صاحب بودند. انقراض این دولت در حدود ۳۰۰ مسیحی است که همهٔ ممالك **یَمَنْ** جزو یك **مملکت بزرگ سَبائی و حِمْیَری** گردید.

حَضْرَمَوْتْ هم‌مثل **سَبا** و **قَتَبان فرمانروایان کَهنه و مُکَرِّبْ** وسلاطین داشته أسامی ۱۸ پادشاه ویك **مُکَرِّبْ** بدست آمده ولی عجب اینجاست که **حکومت مُکَرِّبْها** درأواخر دولت واقعست .

مَعینیها و حَضْرَمَوْتیها چنانکه‌اشاره‌شد باهمدیگر روابط نژادی واقتصادی وسیاسی بسیار نزدیك داشته‌اند وشاید حتّی گاهی درتحت سلطنت یك خانواده بوده‌اند ولی باوجود این هریك تمدّن مستقلّ جداگانه داشته‌است .

بدبختانه‌پای **علما ومحقّقین اروپائی** تااین‌أواخر به **حَضْرَمَوْتْ** نرسیده‌مگر نادراً وآثار و کتیبه های قدیم آن خطّه جمع آوری نشده مگر بعضی‌از **کتیبه‌های حَضْرَمَوْتی** که درسایر نقاط بدست آمده‌ومعدوداست وبنا براین اطّلاعات راجع باین مملکت بسیار محدود است (۱).

سَبا

مهمترین و معروفترین **دُوَل وممالك عربی دولت و مملکت سَبا** بود که در **جَنوب مَعین و شمال قَتَبان و شمال‌غربی حَضْرَمَوْت** واقع بوده‌و بتدریج‌اسم‌وشهرت آن برسایر ممالك مجاورغلبه نمود . آغاز تشکیل این‌دولت بظنّ‌قوی ازقرن نهم

(۱) بعداز نوشتن‌سطور فوق دراین‌سالهای أخیر (یعنی بین‌سنهٔ ۱۳۱٤هجری شمسی‌وحالا کهاین‌کتاب طبع‌میشود ومقارن سنهٔ ۱۳٤۳ هجری شمسی‌است) بعضی سیّاحان دررسیدن بداخلهٔ **حَضْرَمَوْت** اقدام کرده‌اند .

قبل از **مسیح** است(۱). از این زمان تا انقراض **دولت مستقل یَمَن** در دست **حَبَشیها** در ۵۲۵ مسیحی تاریخ **سلطنت سَبا** بچهار دوره منقسم می‌شود که در واقع دو دورهٔ **اوّل** آن

۱ ـ مُراد از تشکیل دولت ابتدای تشکیلات مدَنی وسیاسی وایجاد مملکت ودولتی است نه ابتدای برقرار شدن **قوم سَبائی** در آن نواحی که ممکن است آغاز ورود آنها برفرض آمدن ازخارج که أغلب حدس زده‌اند چندی پیشتر واقع شده باشد. بعقیدهٔ جمعی **سَبائیها** ازمرکز اصلیشان در **جَوْف شمالی عَرَبِسْتان** به **یَمَن** آمده‌اند ومهاجرت کلّی آنها درقرن نهم و هشتم ق.م. بوده و شاید در نتیجهٔ استیلای **آشوریها** در شمال این مهاجرت سرعت گرفته واگر قبلاً قسمتی ازاین طائفه بجَنوب رفته بوده‌اند شاید دراین زمان باقی ماندهٔ آنها بآنها ملحق شده‌اند . بعضی تشکیل **دولت سَبا** را از أوائل قرن دهم دانسته‌اند . در یکی **کتیبه‌های معینی** سخن از حملهٔ **سَبائیهای** بدوی به **کاروان معینی** بین **رَجْمَه** (در **شمال یَمَن**) و **مَعان** (در **أقصی شمال غربی عَرَبِسْتان**) میرود و بعضی از مؤلّفین ازین معنی حدس زده‌اند که در آن زمان هنوز **سَبائیها** درشمال بودند وتمدّنی نداشتند ونیز تصوّر کرده‌اند که **ملکهٔ سَبا** که داستان اوبا حضرت **سُلَیْمان** معروفست ودر **قُرآن** نیز اشاره بآن شده درشمال بوده چنانکه ازچندین **ملکهٔ عَرَبْ** درنواحی مختلف **شمال عَرَبِسْتان** درزمان قدیم از **کتیبه‌های آشوری** خبر داریم ولی تاحال اسم ملکه‌ای درجَنوب بدست نیامده معهذا ممکنست که کشفیّات بعد این مسأله را روشنتر سازد. اسم پادشاهی که در **تورات** بنام «**ملکهٔ شبا**» ذکر شده، وپایتخت او **کیتور** بود، در بین **مُسلمین** به **بلْقیس** معروف است ومنشأ آن معلوم نیست وشاید تصحیف **نیقالیس** (یا **نیقااولیس**) باشد که مورّخ یهودی **یوسفیوس** درقرن أوّل مسیحی به **ملکهٔ سَبا** آن اسم را میدهد. دربعضی **کُتُب اسلامی** مانند **طَبَری** در کتاب تاریخ خود و **ابن عبدربّه** در **العِقْدُ الفَرید** و **ابْنُ الجَوْزی** در **مِرْآةُ الزّمان** [این دو کتاب آخری بنقل

بقیّهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

دولت سَبا بمعنی خاص بوده ودردودورهٔ بعدا گرچه اسم دولت عنوان **سَبا** داشت بیشتر نفوذ وحکومت دردست أقوام دیگر **یَمَن** بود حدس قوی میرود که این چهاردوره با چهارواقعهٔ مهمّ توأم است یعنی انتهای **أوّلی** و آغازدومی باانقراض کامل (یا از دست رفتن موقع مهمّ) **دولت مَعین** وابتدای سومی باازمیان رفتن **دولت قَتَبان** وبالا گرفتن نفوذ **رَیْدانیها** و **حِمْیَریها** و ابتدای چهارمی بااستیلای **أوّلی حَبَشه** و انقراض **دولت حَضْرَمَوْتْ** مقارن است .

دورهٔ **أوّل حکومت کَهَنَه** که باسم **مُکَرِّبْ** نامیده میشدند ازابتدای أمر **دولت سَبا** تاحدود قرن ششم قبل از **مَسیح** (یاأواسط قرن هفتم) فرمانروای **مملکت سَبا** بودند(۱). أسامی قریب ۱۵ **مُکَرِّب سَبا** از کتیبه‌ها بدست آمده که رویهم رفته پنج اسم می‌شود (یعنی أسامی مکرّر می‌شود) و باحتمال قوی ۱۳ نفر از آنها یك سلسله را تشکیل میدهند که پشت بر پشت در آنجا حکمرانی کرده‌اند . چند نفر از آنها اسم **ایتعَمَر** [یا **یَتْعَمَر**

بقیّهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

گروهمان (*A.Grohmann*) در **دائرة المعارف اسلامی** درمادهٔ **مَأْرِبْ**] اسم **ملکهٔ سَبا** **یَلْمَقَه** یا **یَلْمَقَه** یا **یَلْقَمَه** ضبط شده که شباهت کاملی به **یَلْمَقُه** و **اَلْمَقُه** اسم یالغت خدای معروف **سَبائیها** و جفت **هَوْبُس** دارد. حرا بمعبد **اَلْمَقُهْ** (یا **اَلْماقُهُ**) در **صِرْواح** هنوز به **عَرْش بِلْقیس** معروف است. **طَبَری** اورا دختر **ایلیشَرَح** پادشاه **سَبا** میخواند که شخص تاریخی بوده که در قرن أوّل قبل از **مَسیح** پادشاه **سَبا** بوده. دراین باب **آلْفرِدْ کرمر** (*A. Kremer*) ازروی **روایات عَرَب** و **گلازَرْ** ازروی اطّلاعات حاصله از کتیبه‌ها وغیره تحقیقات مشروحی کرده‌اند.

(۱) آخر دورهٔ **مُکَرِّبْها** وابتدای دورهٔ **سلاطین سَبا** را بعضی درحدود ۶۵۰ و بعضی در ۵۵۰ ق.م. و برخی دربین این دوتاریخ دانسته‌اند .

یا **یَثْعَمَرْ** یا **یَثمَرْ** (۱)] دارند ویکی از آنها (ظاهراً **مُکَرِّب** نهم از سلسلهٔ مذکور) **ایتعَمَر بَیِّنْ** که ظاهراً در اواخر قرن هشتم ق.م. حکومت داشته بنای **سَدّ مأرِبْ** را که پدرش شروع و اندکی کار کرده بود پرداخته و بانجام رسانید و در جنگ با **دولت مَعین** آن دولت را شکست داده و ۴۵۰۰۰ نفر از **مَعینیها** را کُشت و این حکمران نامدار ظاهراً همان **ایتَمَر سَبائی** است که **سارْگُنْ** پادشاه **آشور** در کتیبهٔ خود در ۷۱۵ ق.م. از باج گرفتن از او سخن میراند(۲). نوهٔ او **کَرْبِلْ وَتَر** (یا **کَریمائیل وَتَر**) از مقتدرترین

(۱) شاید شکل یَمَنی همان **یَعْمَر** عربی است.

(۲) چنانکه قبلا اشاره شد بعضی بملاحظهٔ اینکه فتوحات **پادشاهان آشور** از **شمال عَرَبْستان** یعنی **جَوْف** و **جَبَلْ شَمَّرْ** و **مَدْیَنْ** و **مُنْتَهی** تا **اواسط خاك حجاز** تجاوز نکرده بود **قوم سبا** را که **آشوریها** از باجگزار کردن آنان در ضمن لشکرکشیهای خود به **عَرَبْستان** حرف میزنند در آن تاریخ در شمال فرض کرده **و ایتعَمَر سَبائی** را هم رئیس **قوم سَبائی شمالی** دانسته و حدس زده اند که **سَبائیها** بعدها به **یَمَنْ** مهاجرت کرده اند خصوصاً که **سارْگُنْ** در تعداد ملوك باجگزار **ایتعَمَرْ** را عنوان پادشاه نمیدهد لکن اگر بخاطر بیاوریم که اوّلا **ایتعَمَر جَنوبی** هم پادشاه نبوده و **مُکَرِّبْ** بوده و در واقع رئیس **سبائیها** بوده و ثانیاً **دُوَل جَنوبی یَمَنْ** بجهت علاقمندی شدیدشان به **بندر غَزّه** و بستگی سرنوشت آنها به مخرج تجارتی خود در **فلَسْطین** و **سوریه** ناچار بودند با هر دولت قوی که آن بندر و نقاط مُنْتَهی الیه شاهراه تجارتی آنها را که رگ حیاتشان بوده در دست داشته باشند ساخته و اظهار انقیاد و باجگزاری نموده یا اقلاً باب دوستی گشوده و هدایا تقدیم نمایند استبعاد یکی بودن **ایتَمَر کتیبه‌های آشوری** و **ایتَعَمَر کتیبه‌های یمنی** زائل میشود.

حکمرانان سَبا بود که **دولت مَعین** را که از بدو تأسیس **دولت سَبا** بحال انحطاط بوده ورو بانحلال میرفت بالمرّه مغلوب ومقهور نموده و با **قَتَبان** و **اَوْسان** نیز جنگها کرد و ازاین تاریخ **حکمرانان سَبا** لقب پادشاه برخود گرفتند. اسم **کَریبلو** از **ملوك سَبا** هم که در **کتیبهٔ سنّاخریب** پادشاه **آشور** از ۶۸۵ ق. م. آمده ظاهراً اشاره بهمین حکمران است که بَخورات وسنگهای قیمتی برای او فرستاده بود. پایتخت **سَبا** دراین دوره ظاهراً **صِرْواح** بوده (که در **مشرق صَنْعاء** واقع بوده و حالا خرابه های آن موجوداست) بعد پایتخت به **مَأْرِبْ** که شهر عمده بود انتقال یافت.

بعداز **کَرْبِلْ وَتَر** مزبور تا أواخر قرن دوم قبل از **مَسیح** دورهٔ **«ملوك سَبا»** است یعنی دورهٔ دوم تاریخ آن مملکت. این پادشاهان که أسامی ۲۳ نفر از آنها بدست آمده(۱) قدرت کامل درمملکت خودداشته ولی دولت آنها نه جنبهٔ جهانگیری نسبت بخارجه و نه رویّهٔ مرکزیّت وقهّاریّت مطلقه درقلمرو خودداشت وحتّی درخود **سَبا** پادشاهان کوچك نواحی مختلفه بسلطنت خود مداومت داشتند مانند **ملوك هَریم** (یا **حَریم**) و **سَما** (۲) و **اَرْبوودَهْس** وغیره(۳). پایتخت **سَبا** دراین دوره شهر **مَأْرِبْ** بود که داستان سَدّ آن معروف است واین شهر آباد و پُرثَروت در **مشرق صِرْواح** وقریب

(۱) شش نفر ازاینها ازیك سلسله با ۶ نفر دیگر ازسلسلهٔ دیگرعموزادگان متوازیاً سلطنت داشته ومعاصر بودند وگویا هر کدام دریك سمت قدرت داشته ومدّعی تاج وتخت **سَبا** بودند.

(۲) **سَماءَة** در **مُعْجَمُ البُلْدانْ** اسم محلّی در **یَمَنْ** آمده است.

(۳) شاید ارباب **قصر وقلعهٔ رَیْدان** که بعدها کارشان بالا گرفت نیز درهمین دوره حکومتی محلّی و نیم مستقلّ داشته اند.

۱۲۰ کیلومتر در **مشرق صَنْعاء** اندکی مایل بشمال واقع بوده و هم اکنون درهمان نقطه قریه‌ای باسم **مَأْرِبْ** وجود دارد که مقرّ امارت **مَأْرِبْ** ودارای معادن نمك است.

سَدّ مَأْرِبْ که مایهٔ أساسی عُمران **شهر مَأْرِبْ** وحوالی آن بود تاریخ مفصّلی دارد. آغاز بنای آن از دورهٔ **مُکَرِّبهای سَبا** بوده و بواسطهٔ جمع و تدارك آب **ناحیهٔ مَأْرِبْ** را که قریب یك فرسخ با سدّ فاصله داشت معمور ساخته بود ولی خرابی آن بتدریج باعث انحطاط آبادی و تنزّل مقام **مَأْرِبْ** شد. این سدّ چنانکه بیاید چندین بار رخنه یافته ومحتاج تعمیر شد عاقبت خرابی قطعی آن در قرن ششم مسیحی باعث برخاستن سیل عظیم بنیان کنی شد که **مَآخِذ عَرَبی** آن را همان **سَیْلُ الْعَرِم** مذکور در **قُرآن** دانسته‌اند و **عَرِمْ** اسم یکی از قسمتهای سدّ بود که خراب شد (چنانکه **هَمدانی** در **کتابُ الإکْلیل** گوید).

ظهور قَوْمِ حِمْیَرْ

در أواخر قرن دوم قبل از **مَسیح** منازعات داخلی و انقلابات شدیدی در **یَمَنْ** پیدا شد از طرفی علاوه بر دُوَل موجود (یعنی **سَبا** و **قَتَبان** و **حَضْرَمَوْت**) چند عامل جدید در **یَمَنْ** ظهور میکند که یکی از آنها رؤساء یا اُمرای **قلعه** و **قَصْرِ رَیْدان** [واقع در **ظَفار** (۱)] و دیگری **قوم حِمْیَرْ** (۲) در **مَغْرِب یَمَنْ** و سومی **حَبَشهٔ یَمَنْ** [که

---

(۱) محلّ این قصر وقلعهٔ مشهور در **مِخْلافِ عُلْوَیْحِصْبْ** از **مَخالیف** (ولایات) **یَمَن** بوده و **عُلْوَیْحِصْبْ** ظاهراً همان **ظَفار** بوده که در بعضی کُتُبْ أوّلی ناحیه ودومی شهر مرکزی

بقیّهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

ظاهراً در **ساحل غَرْبی یَمَنْ** بوده(۱)] بود و جنگهائی میان این أقوام در گرفت که گاهی بگاهی دسته بندیهای مختلف و متناقض پیدا میشد یعنی گاهی **سَبا** و **حَضْرَمَوْت** بر ضدّ **رَیْدانیها** و گاهی **حِمْیَرْ** و **حَضْرَمَوْت** بر ضدّ **سَبا** جنگ میکنند . پادشاه **حَبَشَه** **جَدَروت** (که معلوم نیست پادشاه **اَکْسوم** یا پادشاه **حَبَشهٔ یَمَنْ** بوده) گاهی با این

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

آن و در بعضی بالعکس ثبت شده وخداوندان این قلعه أهمیّت و قدرتی پیدا کرده عامل مهمّی در دورهٔ انقلابات قرن دوم قبل از **مَسیح** شدند . **ظَفار** مزبور در جَنوب **صَنْعاء** واقع است و غیر از **ظَفار** دیگریست که در ساحل **مَهَره** بر **اُقیانوسْ هِند** واقع بوده است .

(۲) **حِمْیَرْ** اسم طایفه ایست و این طایفه در **مَغْرِب یَمَنْ** منتشر بوده و دارای قدرت بودند و در دورهٔ انقلابات قرن دوم قبل از **مَسیح** سهم مهمّی در منازعات آن خطّه داشتند با آنکه ظاهراً عاقبت در مملکت متّحد **سَبا** و **رَیْدان** داخل و با **سَبائیها** و **رَیْدانیها** یك دولت واحد تشکیل دادند معذلك در **کتیبه‌های یَمَنی** اسمی از **حِمْیَرْ** نیست و در **تواریخ** و **روایات عَرَبی** آنچه هست همه اسم آنهاست و از **سَبا** یا **رَیْدان** در قرون أخیرهٔ قبل از **اسلام** سخنی در میان نمیآید .

(۱) این **مملکت حَبَشَه** غیر از **حَبَشهٔ آفریقا** است و بعقیدهٔ بعضی دولتی بوده در **ساحل غَرْبی یَمَن** (حوالی **زَبید**) و بعضی دیگر در **مَشْرِق حَضْرَمَوْت** و **ساحل اُقیانوس هِنْد** دانسته‌اند و نیز بعضی آن را **دولت أصلی حَبَشه** و **حَبَشهٔ آفریقائی** (**اَکْسوم**) را از مهاجرین آن تصوّر کرده و برخی دیگر **حَبَشهٔ یَمَنْ** را یك مهاجرنشین **حَبَشهٔ آفریقا** و از متصرّفات آن دولت در **یَمَنْ** و مرکز قشونی برای مداخلات در **عَرَبِسْتان** و حراست منافع وی در آنجا شمرده‌اند و حتّی عقیده دارند که **دولت حَبَشه** در بعضی نقاط داخلی شمالی **یَمَنْ** مثل **نَجْران** وغیره نیز دست داشته است .

دسته‌است و گاهی با آن دسته . در **کتیبه‌های یَمَنی** گاهی از اتّحاد **قبیلهٔ رَدْمان** (که ظاهراً ساکن **قطعهٔ قَتَبان** و گاهی جزو **حَضْرَمَوْت** بود) با **حِمْیَریها** و جنگ آنها با **سَبا** و گاهی از جنگ **قبیلهٔ حاشِدْ** بر ضدّ **حِمْیَرْ** و گاهی برضدّ **حَبَشَه** سخن میرود و گاهی از جنگ **حَضْرَمَوْت** با **رَیْدانیها** و گاهی از جنگ **سَبا** و **حَضْرَمَوْت** برضدّ **حِمْیَرْ** و گاهی از محاربات و خصومت **حَبَشیها** با **حِمْیَرْ** و بعد اتّحاد این دو قوم و گاهی از جنگ **بَتَعیها** برضدّ **حِمْیَرْ** و بالاخره از جنگ **دولت سَبا** و **زیردستان هَمْدانی** او برضدّ **حِمْیَریها** و **بارِقیها** و متّحدین حَبَشی آنها و غلبهٔ بر آنها سخن میرود. داستان این انقلابات و جنگها چنانکه از کتیبه‌ها بدست میآید مفصّل و بسیار پیچاپیچ است و خلاصه آنکه نُخُست جنگهائی بین **سَبا** و دُوَل مجاور یعنی **قَتَبان** و **حَضْرَمَوْت** در گرفت و یکی از **رؤسای قبایل هَمْدان** واسطهٔ صلح شده و این کار را انجام داد و بدین وسیله کارش بالا گرفت و سلسلهٔ سلطنت رقیبی در **سَبا** تأسیس کرد که وی و أولاد او مدّتی متوازیاً با خانوادهٔ أصلی سلطنت کرده و هر دو سلسله خود را پادشاه **سَبا** می نامیدند این رقابت سبب شد که هر طرف برای خود متّحد می جست مثلاً پادشاه **حَضْرَمَوْت** متّحد **خانوادهٔ هَمْدانی** شد. **سلسلهٔ هَمْدانی** ظاهراً چندی خود را قوی دیده و بقصد تأسیس دولت بزرگی به **خاك قَتَبان** نیز که بواسطهٔ تسلّط قبایل دیگر مانند **رَیْدانیها** و **حِمْیَریها** رو بضعف گذاشته بود دست اندازی نموده و آن مملکت را تصرّف کردند ولی با **رَیْدانیها** و **حِمْیَریها** که قویترین قبائل **مملکت قَتَبانی** بودند بجنگ افتادند و اگرچه گویا بدواً **حَبَشیها** با **رَیْدانیها** متّحد بوده‌اند پادشاه **حَبَشَه جَدَروت** که با خانوادهٔ سلاطین أصلی **سَبا** خصومت داشت با **هَمْدانیها** اتّحاد بست و **دولت هَمْدانی سَبا** با اتّحاد با

حَبَشَه و **حَضْرَمَوْت** برضدّ **حِمْیَریها** و **رَیْدانیها** که برای همهٔ **دُوَل یَمَن** بزرگترین خطرشده بودند جنگ نموده و عاقبت آنها را مغلوب ساخته و خودرا پادشاه **سَبا** و **ذُورَیْدان** نامیدند ودرواقع سلطنت متّحدهٔ **سَبا** و **رَیْدان** و **حِمْیَر** را داشته‌اند بطوریکه ظاهراً **رَیْدان** و **حِمْیَر** مقهور وتابع **سَبا** نبوده بلکه این قبایل همه در دولت شرکت داشتند . این تشکیلات که آغـاز دورهٔ سوم تاریخ **سَبا** است با لقب سلاطین یعنی « **ملوك سَبا** و **ذورَیْدان** » با از میان رفتن **دولت قَتَبان** و انقراض آن (۱) و أهمیّت عظیم **حِمْیَریها** و دخالت آنها درأمر دولت (بطوریکه **تواریخ عَربی** چنانکه ذکر شد **دولت سَبا** را دراین‌دوره **دولت حِمْیَر** مینامند) توأم است (۲) و بظنّ قوی مبدأ این

(۱) ظاهراً دربدوأمر **خاك قَتَبان** بین **سَبا** و **حَضْرَمَوْت** تقسیم‌شد ولی گمان میرود بعدها أکثرأراضی آن مملکت جزو **قلمرودولت حِمْیَری سَبا** و **ذورَیْدان** شده‌است .

(۲) موقع‌صحیح **حِمْیَریها** دراین أوضاع وارتباط آنها با **رَیْدان** و **رَیْدانیها** کاملا روشن نیست از کلّیهٔ وقایع مذکور درکتیبه‌ها خداوندان **قلعهٔ رَیْدان** (**ذورَیْدان**) خود طایفه وخانوادهٔ مستقلّی بنظر میرسد و اسم آنها همیشه درطیّ نقل وقایع می‌آید وجداگانه از **حِمْیَر** ذکر می‌شود حتّی در **کتیبهٔ سلاطین حَبَشَهٔ آفریقا** درموقع تصرّف **یَمَن** عنوان آنها **پادشاه اَکْسوم** و **سَبا** و **رَیْدان** و **حِمْیَر** و ..... است که دلیل برجدابودن این دو میباشد ولی از طرف دیگر **کُتُب جغرافیّون اسلامـی رَیْدان** را قلعه و قصری در **ظَفـار شمالی یَمَن** (در **عُلْو یَحْصِب**) شمرده و **ظَفار** را هم پایتخت **حِمْیَریان** میدانند و نیز درکتاب رومی مجهول المؤلف « **دریانوردی دریای اریتره** » که درقرن أوّل مسیحی

بقیّهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

دوره با مبدأ تاریخ مخصوصی که باسم مجهول‌الحقیقهٔ **مبهودبن‌ابهد** (**یامبحودبن ابحد**) موسوم و پس ازاین عهد در **کتیبه‌های یَمَنی** مذکوراست توأم است . این

بقیّهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

تألیف شده چنین گوید که **حِمْیَریها** (*Homérite*) درقسمت أعظم **عَرَبِسْتان** تسلّط داشته وعلاوه بر **داخلهٔ یَمَنْ** وسواحل غربی و جَنوبی آن تا حدود **حَضْرَمَوْتِ ساحل شرقی آفریقا** را نیز در تصرّف داشته و پادشاه آنها **کَریبائِل** پادشاه مشروع **حِمْیَریها** و **سَبائیها** در **ظَفار** مقیم بوده و با **رومیها** روابط دوستانه داشت واین **کَریبائِل** ظاهراً همان **کَریبائِل وَ تَرْیُنْعِم** (یا **یُهَنْعِمْ**) است که پادشاه **سَبا** و **رَیْدان** بوده و درکتیبه ها ذکر شده. **پلین** نویسندهٔ رومی نیز درموقع حکایت از لشکرکشی **رومیان** به**یَمَنْ** گوید که **حِمْیَریها** درعدد برهمهٔ **طوایف یَمَنی** تفوّق داشتند وازهمهٔ این‌قراین میتوان‌حدس زد که **قلعهٔ رَیْدان** أمرای محلّی‌داشته وشهرت وأهمیّت‌زیادی کسب کرده وشاید درأواخر مرکز قدرت**مملکت‌قَتَبان**بود وبعدها **طایفهٔ حِمْیَرْ** بدان قلعه دست یافته ددر واقع‌خود **ذورَیْدان** شده‌اند. وچون **سَبا** و **قَتَبان** (که شامل **رَیْدان** و **أراضی‌قومِ‌حِمْیَرْ**هم بود) یك مملکت شد و**حِمْیَریها** بزرگترین طوایف این مملکت واحده‌بودند درنزد ملل‌خارجه مثل **رومیها** و همچنین **عربهای** شمالی **مملکت حِمْیَریها** نامیده شدکه **ایرانیان** نیز آن حِطّه را **هاماوران** خواندندکه در واقع همان کلمهٔ **حِمْیَران** است ولی خود دولت‌آن مملکت بخود اسم **سَبا** و **رَیْدان** و بپادشاهان خود «**ملوك سَبا و رَیْدان**» میداده چنانکه امروز مملکتی‌که ما آن را **انگلیس**نامیده واغلب ملل دیگر بمناسبت اسم قومی‌که ساکن پایتخت وقسمت معروف‌آن مملکت است همین اسم را باومیدهند خود **انگلیسها بریطانی کبیر** و **سلطنت متّحدهٔ انگْلَنْد واسْکوتْلاند** مینامند . **استرابون** نویسندهٔ یونانی نیز درموقع ذکر حملهٔ **رومیها** اسم‌پادشاه‌را که درمَرْیَب (**مارِبْ**؟) مقیم است **ایلاساروس** ثبت میکندکه قطعاً همان **ایلیشرَح یَحْضُب** پادشاه **سَبا** و **رَیْدان** کتیبه‌ها است .

تاریخ ازسنهٔ ۱۱۵ ق. م. (یا ۱۱۸ ق. م.) شروع میشود .

سلسلهٔ **ملوك قدیم (أصلی) سَبا** ازپا ننشستندو برای دفاع ازحقّ خودمقاومت کردند ومخصوصاً گویا اتّحاد **هَمْدانیها** با بدترین دشمن **دُوَلِ یَمَنْ** یعنی **حَبَشَه** موقع آنها رادر **یَمَنْ** ضعیف ساخت عاقبت پس ازفوت پادشاه **حَضْرَمَوْت** که متّحد **سلسلهٔ هَمْدانیها** بود پسرش با این سلسله (**ملوك أصلی**) متّحد شده و پادشاه وقت **فارِعْ یَنْهَب** ودو پسرش برضدّ **سلسلهٔ هَمْدانی** ومتّحد وفادار آنها **حَبَشهٔ یَمَنْ** جنگیده و هم آنهارا و هم **حِمْیَریها** و **رَیْدانیها** را که مقاومت بخرج میدادند مغلوب ساخته و همهٔ متصرّفات **هَمْدانیها** را که از آن جمله قسمت بزرگی از **مملکت قَتَبان** بود ضمیمهٔ قلمروخود کرده وعنوان «**پادشاه سَبا و ذورَیْدان**» را بخود منحصر نمودند. ظاهراً سرنوشت **حَبَشیهای یَمَنْ** (یا **متصرّفات یَمَنی حَبَشهٔ آفریقا** برفرض آفریقائی بودن آن امارت) با سرنوشت **هَمْدانیهای** متّحد آنها ارتباط تامّ داشت واز اینجا میتوان بمنشاء خصومت حاصلهٔ بین **حَبَشهٔ آفریقا** (که در هرحال با **حَبَشهٔ یَمَنْ** متّحد وهم نژادبوده) و این **دولت سَبائی** یعنی سلسلهٔ سلاطین قدیم که حالا مالك تمام **سَبا** و **أراضی حِمْیَرْ** و **رَیْدان** و غیره (یعنی **مملکت قَتَبان**) و **مملکت حَبَشی یَمَنْ** شده بود پی برد . بعداز برقرار شدن بی‌منازع سلسلهٔ قدیم بر **تخت سَبا**(۱)

(۱) این منازعات بقدری درهم وپیچیده است که در نتیجهٔ آن اتّفاق حاصل نیست چه بعقیدهٔ بعضی جنگ عمده بین **سلسلهٔ ملوك هَمْدانی سَبا** و **طوایف حِمْیَری و رَیْدانی** بوده و عاقبت **هَمْدانیها** غالب آمدند و نیز بعضی عقیده دارند که **رَیْدانیها** با اتّحاد **حَبَشیهای عَرَبِسْتان** برضدّ **سلسلهٔ قدیم ملوك سَبا** جنگ میکردند و برخی برآنند که عاقبت **حِمْیَریها** غالب شدندو آنچه بنظر أقرب بصحّت میآید همان است که درمتن ذکر شد.

باتوسعهٔ قلمروخود بر **قَتَبان (رَیْدان و حِمْیَرْ** وغیره) که ظاهراً در قرن **أوّل قبل** از **مَسیح**، وشاید درأواخر آن، انجام‌یافت از **«ملوك سَبا و ذورَیْدان»** که **سلاطین دورهٔ سوم** باشند یعنی از حدود ۱۱۵ ق. م. تا قریب ۳۰۰ مسیحی أسامی ۳۷ نفر از کتیبه‌ها بدست آمده(۱) که ظاهراً بعضی متوازیاً با بعضی دیگر در آن واحد سلطنت کرده‌اند. چنانکه ذکرشد **سلطنت سَبا و رَیْدان** دراین‌دوره درواقع سلطنت متّحده بوده و **حِمْیَریها و رَیْدانیها** دخالت وسهم عمده در دولت وسلطنت داشتند. بتدریج مرکز ثقل دولت بطرف **حِمْیَریها** متمایل شده و نه تنها أصلا بتدریج اقتدار سلطنتی از **مَأْرِبْ** به **ظَفار** و ریاست از **سَبائیها** به **حِمْیَریها** انتقال یافت بحدّیکه **مورّخین عَرَبْ** این دولت را **دَوْلتِ حِمْیَری** اسم میدهندبلکه درعهد این پادشاهان بمرور زمان‌پایتخت مملکت‌هم رسماً به**ظَفار** [که‌بخطّ‌مستقیم‌تقریباً ۱۳۳ کیلومتر در **جَنوب صَنْعاء** واقع بود(۲)] منتقل گردید .

سبب أصلی این انقلابات که درقرن دوم قبل‌ازمیلاد در **یَمَنْ**پیش آمد وتغییر أساسی که‌در نتیجهٔ آن‌درشکل‌دولت وتقسیم‌قُوی‌وتبدیل‌مرکزحکومت وزوال أهمّیّت **مَأْرِبْ** و **سَبا** وحوادث و صدمات بعد که برأثر آن پیش آمد درست معلوم‌نیست ولی پنج واقعهٔ مهمّ که آنها هم نسبت بهمدیگر بی ربط نبوده‌اند حتماً دخالت عمده در حالت اقتصادی و اجتماعی و بالتّبع سیاسی **یَمَنْ** داشته‌اند. چنانکه گفته شد أساس

(۱) بعضی أسامی دیگرهم از سکّه‌هائی‌که در **رَیْدان** ضرب شده بدست‌آمده‌که در کتیبه‌ها نیست .

(۲) خرابهٔ این‌شهر در۱۷ کیلومتری جَنوب غربی قصبهٔ **یَریم** حالیهٔ واقع‌است.اسم قدیمتر این شهر ظاهراً **شَوْحَط** بود .

مدنیّت وعمران و ثروت و رونق **ممالك جنوبی عَرَبِسْتان** تجارت أمتعهٔ منحصر بفرد خودشان یعنی مُرّ و کُنْدُر وسایر بَخوراتی بود که برای معابد وسرای پادشاهان و بزرگان ممالك متمدّنه لازم بود بعلاوهٔ وساطت در تجارت أمتعهٔ **هِنْد** دُوَل متمدّنی که با آنها سروکار وارتباط تجارتی داشتند بدواً دُوَل جهانگیر نبودند واز آن میان **بابل** قدیم و **مِصْر** و **فنیقیّه** و **یَهود** طمعی بآن درجه نامحدود نداشتند که بصدها فرسخ دور از مملکت أصلی خود دست اندازی کرده سودای استعمار آن نقاط را درسر داشته باشند و بتجارت و روابط دوستانهٔ اقتصادی با **یَمَنیها** قناعت داشتند. **دولت آشور** و بعداز آن **ایران** هم که در **حدود شمال غربی عَرَبِسْتان** دست یافتند قصد جلوگیری در **داخلهٔ خاك عَرَبِسْتان** بیش از ولایات سرحدّی شمالی ومنتهی تا أواسط **حجاز** نکردند ولی وقتیکه دولت جهانگیر **روم** که بطور منظّم وطریقهٔ استعماری همهٔ **آسیای غربی** و **آفریقای شمالی** و **بَحْرِ اَحْمَرْ** و **اُقیانوس هِنْد** ازمشرق و همهٔ **اُروپا** را تا **اُقیانوس اَطْلَسْ** مطمح نظر وطمع خودساخته بود بتدریج پیش رفته **آسیای صغیر** و **شمال سوریَه** را تسخیر نموده و کم کم **سوریَه** و **فلَسْطین** را کاملاً درأواسط قرن أوّل قبل از **مَسیح** بتصرّف و **ولایات شمالی عَرَبِسْتان** و مملکت **نَبطیها** را در دائرهٔ نفوذ خود آورد ودر نیمهٔ دوم همان قرن به **مِصْر** نیز دست یافته آن مملکت متمدّن وپُرثَروت را ضمیمهٔ مستملکات خویش ساخت و بر أثر این فتوحات بتدریج درهردو **ساحل غربی وشرقی بَحرِ اَحْمَرْ** پیش رفته ومَخْرج عمده تجارت بَخور (**مِصْر** و **سوریَه**) را مالك گردید پس بخیال تصرّف منبع آن تجارت نیز افتاد وحتّی خواست تجارت **هِنْد** را که بیشتر بواسطهٔ **ایران** با **روم** بعمل

میآمد و یا از راه **عُمان و هُرمُز** به **جَنوب عَرَبستان** رفته واز آنجا به**سوریَه** میرسید بدست خود بگیرد وحتّی بندری برای کشتیهای خود در **عَدَنْ و بابُ المَنْدَبْ** تأسیس کند لهذا این دولت جهانگشاو جهانگیر که قدرت روزافزون او موجب بسط فوق العادهٔ ممالك وی میشد با **عَرَبستان و حَبَشه** نیز مجاور گردید چنانکه ازطرفی در **سودان** جلوتر رفته به **سواحل جنوب غربی بحر اَحْمَرْ** نزدیك شدوازطرف دیگر بقصد تسخیر **شاهراه تجارتی هِنْد و آفریقای شرقی** وتصرّف مملکت پُرثروت بَخورات وطلاوغیره لشکری به **عَرَبستان جَنوبی** گسیل داشت. این لشکر کشی که بسرداری **الیوس گالوس** دومین والی رومی **مِصْر** بحکم قیصر **آوگوست** از **مِصْر** درسنهٔ ۲۴ یا ۲۵ ق. م. بعمل آمد داستان درازی دارد وخلاصه آنکه در **مِصْر** تدارك اردوئی دیده با ۱۳۰ کشتی و ۱۰۰۰۰ سپاهی رومی و ۵۰۰ نفر یهودی که **هیرود** پادشاه **یَهود** از أفواج خاصّهٔ خود ضمیمه کرد به بندر **لوکوکوم**(۱) در **ساحل شمال غربی عَرَبستان** پیاده شد و بکمك وهدایت **عُبْدَه** پادشاه **نَبَطیها** که یك هزار نفر لشکر نَبَطی هم مدد داد ویکی از بزرگان مملکت خودرا بنام **سیلائوس (صالِحْ)** که وزیر یاوالی بود برای راهنمائی وتهیّهٔ آب ومَشك وسایر لوازم اُردو مأمور کرد. این اُردو ازقلمرو **نَبَطیان** و قلمرو **حارثه** نام خویشاوند **عُبْدَه** که در **جَنوب قلمرو نَبَطیان** واقع بود جلو رفته ازراه **حجاز** به **یَمَنْ** رسید و **نَجْران و نَشْق وکَمینه** را تسخیر نمود وتا **مَأْرِبْ** پایتخت **سَبا** یعنی جنوب شرقی آن **مَرْیَب** (که **مَرْیَمه** حالیّه باشد) پیش رفته و **مَأْرِبْ** را مدّتی محاصره نمودند ولی عاقبت بواسطه بی آبی پس ازشش روز محاصره را موقوف نموده مجبور بعودت شدند

۱ ـ *Leukokom* که بعقیدهٔ بعضی همان **یَنْبُعْ** حالیّه است.

و بدون کامیابی **عَرَبِسْتان** را تخلیه نموده به **مصْر** بر گشتند . خود **رومیها** این ناکامیابی اقدامات دوساله‌را بیشتر بخیانت **نَبَطیها** درراهنمائی نسبت دادند. از نکات قابل ذکر این لشکر کشی آنکه **یهودیها** نیز در آن شرکت داشته‌اند. خرابیهائی که بواسطهٔ این لشکر کشی به **خاك سَبا** وارد آمد البتّه در تنزّل رونق آن مملکت و شاید ضعف نفوذ وابّهت آن دولت در **یَمَنْ** بی‌تأثیر نبود ولی سعی و کامیابی **رومیها** در برقرار کردن کشتیرانی مستقیم و بکار انداختن راه دریائی **مصْر و هِنْدوستان** ازطریق **بَحْرِاَحْمَرْ** و کشف موسم منظّم بادهای موافق (مونسون‌ها)جنوب غربی(۱) که موجب آمد وشد سفائن‌میان بنادر **بابُ‌المَنْدَبْ** و بندرمصری **میوس‌هورموس** در ساحل‌غربی آن‌دریا(درحوالی۲۵درجه‌عرض‌شمالی)درأواخر نیمهٔ‌أوّل‌قرن‌أوّل‌مسیحی گردید بزرگترین ضربتی بود که به **عَرَبِسْتان جَنوبی**وخصوصاً **سَبا و حَضْرَمَوْتْ** زده شده وانتقام شکست یاناکامی أردوی **الیوس‌گالوس** را گرفت یعنی باین‌واسطه طبعاً راه تجارت عمده بخورات وترانزیت که تاآن وقت ازخشکی **شاهراه غربی عَرَبِسْتان** بود بطرف دریا برگشت وبرأثر آن مرکز آبادی عمده **جَنوب‌عَرَبِسْتان** نیز بنواحی‌غربی‌وساحلی‌انتقال‌یافت. افتتاح روابط با**حَبَشهٔ‌آفریقا (دولت‌اَکْسوم)** دشمن دیرینه وطبیعی وتقویت آن دولت برضدّ **دُوَلِ عَرَبِسْتان** نیز از وسایلی بود که **دولت روم** برای نفوذ خود در **عَرَبِسْتان جَنوبی** بآن متوسّل گردید واین روابط دوستی اتّحادآمیز درتشویق تجاوزات پی‌درپی**حَبَشِسْتان** به **یَمَنْ** که‌خودفی‌حدّذاته یکی از عوامل عمده و مستقلّ گرفتاریهای **دُوَلِ عَرَبِسْتانِ جَنوبی** بود بی‌أثر

۱ــ این‌قانون جریان بادها و راه دریائی ظاهراً نخست درعهد **بَطْلَمْیوس‌های مصری** شناخته‌شده بود .

نبوده‌است خصوصاً که بعدها از طرفی انتشار **نَصرانیّت** در **حَبَشه** بتوسط **دُعاة رومی** و ازدیاد روابط دو دولت در نتیجهٔ آن و تمایل **دُوَل عَرَبی** به **ایران** در مقابل آن و کشمکش دائمی سیاسی **ایران** و **روم** در آن سامان (۱) برشدّت این مناقشه وطمع **حَبَشه** در **یَمَنْ** بپشتیبانی **روم** افزود ومخصوصاً کمك کشتیهای **روم** درعبور قشون **حَبَشه** از دریا به **یَمَنْ** درموقع محاربات عامل مهمّی بود .

رو بخرابی رفتن سدّ عظیم **مَأْرِبْ** و رخنه برداشتن آن و پیش‌بینی شکست کلّی آن با وجود تعمیرات مختلفه نیز یکی از موجبات انحطاط **مَأْرِبْ** و **سَبا** و زوال رونق بزرگ آن ناحیه که بیشتر بسته بآن سدّ بود و حتّی **روایات عَرَبْ** نه تنها مهاجرت **قَبائل یَمَنْ** را بشمال برأثر خرابی سدّ شمرده بلکه مهاجرت را بعضی در نتیجهٔ احساس خرابی عاجل سدّ قلمداد نموده‌اند ولی میتوان گفت که خرابی سدّ هم علّت ثانوی بوده وخود معلول انحطاط اقتصادی وعُمران **سَبا** برأثر تنزّل تجارت آن بوده که وسایل تعمیر أساسی یا بنای سدّ جدید چنانکه باید فراهم نبوده یا آنکه بعلّت انتقال پایتخت به **ظَفار** وافتادن **مَأْرِبْ** بحالت شهر درجه دوم دولت عطف توجّهی که درخور پایتخت قدیم بود بآنجا نکرده‌است الغرض ظهور **دولت روم** در **سوریَه** و **غَزّه** و **مِصْر** و بدست گرفتن مَخْرج عمدهٔ تجارتی بَخورات وغیره أوّلاً وحملهٔ اُردوی **روم** بخود **یَمَن** وتخریب بلادعمده‌مثل **نَجْران** ثانیاً وبرقرار کردن راه دریائی **بَحرِ اَحْمَرْ** و کشتیرانی‌مستقیم در آنجا (که‌ظاهراً مهمترین‌عوامل بود) ثالثاً وجنبش **حَبَشه** وطمع وی در **یَمَنْ** و لشکر کشی های متعدّد او بآنجا و

۱ــ حتّی **دولت روم** به **حَبَشه** پیشنهاد کرد که اُمتعهٔ **هِنْد** را خریده و به **روم** وارد کند .

تشویق و پشتیبانی **روم** بآن دولت رابعاً و انحطاط حالت سدّ **مَأْرِبْ** و رخنه های حاصله در آن خامساً پنج عاملی بودند که بآنها اشاره شد و بعضی در انقلابات و تحوّلات قرن دوم و أوّل قبل از **مَسیح** و تنزّل **سَبا** و ترقّی کار خطّهٔ مغربی و ساحلی (أراضی **حِمْیَرْ**) و بعضی دیگر درحوادث و وقایع قرون بعداز **مَسیح** وسیر تاریخ **یَمَنْ** حتّی تاقرن ششم مسیحی دخالت داشتند.

دورهٔ چهارم تاریخ **سَبا** یا درواقع تاریخ **یَمَنْ** با ازمیان رفتن استقلال **دولت حَضْرَمَوْتْ** والتحاق آن مملکت به **ممالك سَلاطین سبا و ذورَیْدان** شروع می‌شود که بهمین‌جهت ملوك این دوره «**ملوك سَبا وذورَیْدان و حَضْرَمَوْتْ و یَمْنَه**» نامیده میشوند. ظاهراً أوّلین پادشاهی که این عنوان را بخود داد همان پادشاه آخری دورهٔ قبل **شَمَرْ یُحَرْعِشْ** (یا **یُهَرْعِشْ**) بود که کتیبه‌ای از او از سنهٔ ۲۸۱ مسیحی در دست است و ظاهراً التحاق **حَضْرَمَوْتْ** و آغاز لقب جدید سلاطین از حدود ۳۰۰ مسیحی است وازاین تاریخ تا انقراض **دُوَل یَمَنْ** در دست **حَبَشَه** در ۵۲۵ مسیحی دورهٔ چهارم محسوب می‌شود که دودورهٔ دیگر بعداز آن تااسلام **یَمَنْ** باقی است یعنی دورهٔ سلطنت **حَبَشیها** در **یَمَنْ** و دورهٔ تسلّط **ایران**.

اگرچه آغاز دورهٔ چهارم **مملکت سَبا** را که دورهٔ **ملوك سَبا و ذورَیْدان و حَضْرَمَوْتْ و یَمْنَه** (یا **یَمَنَه** یا **یَمانَه**) باشد(۱) از حدود ۳۰۰ مسیحی شمردیم ولی آخرین کتیبه‌ای که از ملوك دورهٔ سوم در دست است از ۲۸۱ مسیحی و أوّلین کتیبه

۱ــ مُراد از **یَمَنَه** ظاهراً **جَنوب و مشرق حَضْرَمَوْت و مَغْرِب عُمان** است که شامل **مَهَرَه** و شاید مشرق **مَهَرَه** نیز بوده است. این‌کلمه ارتباطی بالفظ **یَمَنْ** ندارد.

از ملوك دورهٔ چهارم از ۳۷۸ است و همان پادشاه **شَمَّرْیُهَرْعِش** که در سنهٔ ۲۸۱ لقب پادشاه **سَبا و ذورَیْدان** داشت در حدود سنهٔ ۳۰۰ لقب مفصّلتر «**پادشاه سَبا و ذورَیْدان و حَضْرَمَوْتْ و یَمْنَه**» را دارد لکن در نیمهٔ أوّل قرن چهارم (یا حتّی از أواخر قرن سوم) **دولت اَکْسوم (حَبَشَهٔ آفریقا)** ممالك **یَمَنْ** را بتصرّف خود در آورده مدّتی در دست داشتند ولی بعدها **ملوك یَمَنی** همان سلسلهٔ سابق قوّتی گرفته و **حَبَشیها** را از **عَرَبِسْتان** بیرون راندند و در أوائل نیمهٔ دوم قرن چهارم مسیحی باز همهٔ **یَمَنْ** در قلمرو پادشاهان مزبور که در نزد مورّخین به **ملوك حِمْیَرْ** یا **تُبَّعْ** [جمع آن **تَبابِعَه**] (۱) معروفند در آمد که اسم نُه پادشاه متوالی از این طبقه با تاریخ سلطنت آنها، وظاهراً یك پادشاه از غیر آن سلسله، از کتیبه ها بدست آمده است که أوّلین آنها **مَلْکیکَرِبْ یُهَیْمِنْ** و آخرین آنها **ذونُواس** بود. دائرهٔ اقتدار دولت یَمَنی در این دوره بسط زیادی گرفته و برحَسَب بعضی قرائن از **یَثْرِبْ (مَدینه)** تا **اُقیانوس هِنْد** واز **سواحل جَنوبی بَحْرِ اَحْمَر** تا **سَواحلِ عُمان و هُرْمُزْ** تحت نفوذ آن دولت بود (۲).

۱ــ خود این لقب در کتیبه ها نیامده مگر در موارد نادر آنهم نه لقب سلاطین معروف **یَمَنْ** بلکه لقب رئیس روحانی (**کاهِنْ**) و غیره ولی گویا در أفواه معمول است و در دو موضع از **قُرآن** ذکر شده است.

۲ ــ نظر به **روایات عَربی** یکی از پادشاهان حمیری (ظاهراً **أبوکَریب اَسْعَد** کتیبه ها و **اَسْعَد کامِل روایات عرب**) در حدود أواخر قرن چهارم مسیحی به **یَثْرِبْ** رفته و از آنجا **علمای یَهودی** برای تعلیم دین به **یَمَنْ** آورد ونظر به **تواریخ رومی** قیصر **روم تئوفیل** نامی را برای نشر **مَسیحیّت** در **عَرَبِسْتان** و **حَبَشَه** فرستاد و وی از پادشاه **یَمَنْ** اجازهٔ تأسیس سه کلیسا در **ظَفار** و **عَدَنْ** و **هُرْمُزْ** تحصیل کرد.

و گویا بجهت حسن روابط که بین **دُوَل یَمَنْ و ایران** بوده این انبساط نفوذ **یَمَنْ** درمشرق منافات واصطکاکی با نفوذ وقدرت **ایران** نداشته چه همانطور که **حَبَشهٔ روم** را حامی بزرگ خود میشمرد **سلاطین عَرَبِسْتان** نیز لابدّ نظر را به **ایران** داشتند ودرهرحال دولت بزرگ دوست میشمردند. در کتیبه‌ای که ازپادشاه سوم **شَرَحْبیل یَعْفور** بدست آمده علاوه برلقب دراز سابق‌الذّکر یعنی « **پادشاه سَبا و رَیْدان و حَضْرَمَوْتْ و یَمْنَه**» عبارت « **وعَرَبهای آنهادرجبال وتَهامه**» اضافه شده و ظاهراً أوّلین دفعه ذکر اسم **عَرَبْ** دراین‌جا پیش میآید که گویا بمعنی **اَعْراب بَدَوی** است ونیز دراین کتیبه از شکست **سدّ مأْرِبْ** در سنهٔ ۴۴۹و۴۵۰ مسیحی وتعمیر آن سخن می‌رود . دنبالهٔ این سلسله **سلاطین یَمَنْ** بعداز کشته شدن **ذُونُواس** و تسلّط **حَبَشه** در **یَمَنْ** بکلّی‌منقطع نگردید واز **ذوجَدَنْ** و پس‌از او **ذوَیَزَنْ** نامی جسته جسته سخن میرود وظاهراً **سَیْف بن ذی‌یَزَنْ** که عاقبت بکمك **ایرانیان حَبَشیها** را از **یَمَنْ** اخراج کرد از اخلاف همین‌خانواده بوده است.

اِسْتیلای حَبَشهٔ آفریقا بر یَمَنْ

از **آثار وکتیبه های یَمَنی و حَبَشی** و قرائن دیگر معلوم شده که **دولت حَبَشهٔ آفریقائی** که باسم پایتخت‌خود **دولت اَکْسوم** و بعدها **گوز** نامیده‌میشدند درقرن أوّل یادوم قبل‌از **مَسیح** از **مهاجرین جَنوب غربی عَرَبِسْتان** در **ساحل غَرْبی بَحْر اَحْمَر** و در خطّه‌ای که امروز به **ارْتیره** معروف است بین **بابُ‌المَنْدَبْ** وحدود درجهٔ ۱۷عرض شمالی تشکیل‌شده بود بعضی این مهاجرت از **یَمَنْ** وتشکیل دولت

آفریقا را ببسط نفوذ **ایران** رو به **مَغْرب عَرَبِسْتان** و انحطاط نفوذ **دولت یونانی مصْر** (**بَطْلَمْیوس**) در **جَنوب سودان** مربوط دانسته‌اند وظاهراً سبب دوم قوّت کافی دارد ممکنست که این مهاجرت بتدریج بعمل آمده باشد و حتّی ممکن است از چند قرن قبل از **مَسیح** مرکز کوچکی یا حتّی امارت محدودی که هستهٔ **دولت اَکْسوم**(۱) آینده شده در آن نواحی تأسیس و بمرور قرون برعدّهٔ **مهاجرین یَمنی** و نفوس و وسعت خاك آن قوم مهاجرنشین افزوده باشد. درهرحال مسلّم است که این دولت در قرن أوّل قبل از **مَسیح** قدرتی پیدا کرده و داخل عداد دُوَل آن قسمت از دنیا میشود و نیز معلوم می‌شود که این قوم علاقه و ارتباط خود را از **عَرَبِسْتان** قطع نکرد و یك دولت یا **امارت حَبَشی** هم در **یَمَنْ** و در نزدیکی ساحل ازاین قوم باقی و موجود بود منتهی درست روشن نیست که این ولایت یا **مملکت حَبَشی** از بدو أمر مملکت مستقلّی شده ومهاجرین این مملکت در **اَکْسوم دولت آفریقائی** را تأسیس کرده و بعدهردودولت باهم متّحد ویگانه بوده‌اند یا باتشکیل **دولت آفریقائی دولت حَبَشی یَمَنْ** ازمیان رفته یا أصلا مغلوبیّت وانقراض این دولت باعث مهاجرت کلّی وتشکیل **دولت آفریقائی** درآن طرف دریا شده و یا أصلا مملکت و دولتی که باسم **حَبَشه** در **کتیبه های یَمَنی** از أواخرقرن دوم یا أوائل قرن أوّل قبل از **مَسیح** دیده میشود یك **مستملکهٔ دولت اَکْسوم** بوده وآن دولت همیشه یا أغلب متصرّفاتی در **عَرَبِسْتان** و یك مرکز قشونی داشته است بهرتقدیر از قرن أوّل قبل از **مَسیح** تا انقراض کلّی **دُوَل غَرْبی جَنوبی** در ۵۲۵ مسیحی گاه بگاه مداخلات و تصرّفات

۱ــ **اَکْسوم** أصلا اسم پایتخت این دولت بود که بنا برقول **دائرةُالمَعارف بریتانی** در ۱۴ درجه و ۸ دقیقه عرض شمالی و ۳۸ درجه و ۳۱ دقیقه طول شرقی از **گرینویچ** واقع است.

وجنگهای **دولتِ اَکْسوم** و گاهی **مَملکتِ حَبَشی یَمَنْ** که یا مستقلّ و یا مستعمرهٔ **دولتِ آفریقائی** بوده ودرتاریخ **یَمَنْ** دیده میشود (۱) درقرن أوّل ق.م. که **حَبَشیهای یَمَنْ** وپادشاه آنها **جَدَرُت** (**جَدَرُت** یا **جَدَروت**؟) بـا همسایگان شمال شرقـی خود یعنـی **بنوهَمْدان** که طمع درتخت **سَبا** داشتند اتّحاد کرده بکمك آنهـا **هَمْدانیها رَیْدان** را ضمیمهٔ قلمروخودساختندوحتّی ظاهراً پس ازمغلوب و برطرف شدن **هَمْدانیها حَبَشیهای یَمَن** با اتّحادِ **رَیْدانیها** و **حَضْرَمَوْتیها** درمقابل سلسلهٔ ملوك دیگر **سَبا** مقاومت کرده ولی کاملا مغلوب شدند وتاسه قرن دولت **سَبا** و **رَیْدان** تمام **یَمَنْ** را باستثنای **حَضَرَمَوْت** بی‌منازع متصرّف بود . از **کَتیبه‌های حَبَشی** که یك تاجرِ رومـی مقیم **آدولی** (بندرِ **حَبَشَه** که درجَنوب **مُصَوّع** امروزی بوده) درزمان قدیم به‌زبان یونانی نسخه برداشته واین نسخه بدست‌ما رسیده سخن ازیك پادشاه **اَکْسوم** است که به **عَرَبِسْتان** لشکر کشی کرده ونه‌تنها **مَغْربِ یَمَن** بلکه کلیّهٔ خاك **ساحلِ غربی عَرَبِسْتان** را تا **مملکتِ نَبَطیها** وبندر **لوکوکوم** تصرّف نموده وراه تجارتی را تحت انتظام وأمنیّت آورده است واین واقعه ظاهراً درأواخر قرن سوم مسیحی وقوع یافته باشد(۲) وممکن است دراین لشکر کشی

---

(۱) مملکت یا **مُسْتَمْلَکهٔ حَبَشی یَمَنْ** بعقیدهٔ بعضی در **جَنوبِ شَرْقی حَضْرَمَوْتْ** یا خاك **مَهَرَه** در **ظَفار** (مقصود **ظَفار** جَنوبی است) وحوالی آن بوده وبعقیدهٔ بعضی دیگر درسواحل غربی نزدیك **بابُ المَنْدَبْ** بوده است وظاهراً این عقیدهٔ ثانوی مقبول‌تر است .

(۲) بعضی این کتیبه را ازقرن أوّل یاأوائل قرن دوم مسیحی دانسته‌اندوآنچه درمتن ذکر شد عقیدهٔ أرجح است .

مُستَمْلَکهٔ حَبَشی یَمَنْ نیز دخالت داشته است . چندی بعد شاید در نتیجهٔ انبساط کامل قدرت **دولت سَبا** و **رَیْدان** و **حِمْیَرْ** و ضمیمه شدن **حَضْرَمَوْتْ** بـآن مملکت واصطکاك و تصادم این دولت با **مستعمرهٔ حَبَشی یَمَنْ** (۱) و یا عزم آن دولت بر تصفیهٔ کامـل خاك **عَرَبِسْتان** از **حَبَشیها** و نفوذ **حَبَشهٔ آفریقا** دولت **اَکْسوم** به **یَمَنْ** حمله برده و ظاهـراً **یَمَنْ** را تسخیر نمود. این اقدام به **آفیلا** نام پادشاه **اَکْسوم** یا یکی از أخلاف او **الاَعْمَیْدْ** (یا **الاَمْیَدْ**) نسبت داده شده (۲) و بهر حال از پسر **الاَعْمَیْدْ** که **عَیْزانا** نام دارد کتیبه‌ای بدست آمده که در آن خود را پادشاه **اَکْسوم** و **حِمْیَرْ** و **رَیْدان** و **حَبَشه** (۳) و **حَضْرَمَوْتْ** و **سَبائیها** و **سَلْحْ** (٤) و **تِهامَة** می‌نامد . این پـادشاه در نیمهٔ دوم قرن چهارم مسیحی سلطنت داشته است و در عهد او (و شاید از عهد پدرش) **نَصْرانیّت** در **حَبَشَه** (یعنی **اَکْسوم**) انتشار یافته و ظاهراً خود **عَیْزانا** نیز در أواخـر سلطنت خود مسیحی شد (۵). این فقره نیز مایهٔ مزید مخالفت بین **یَمَنیها** و **اَکْسومیها** که تا آن وقت همان دین یمنی را بـا

---

(۱) همان طور که بسط قدرت **دَوْلت سَبا** و تصرّف **قَتَبان** در قرن أوّل و دوم قبل از **مَسیح** موجب جنگ با **حَبَشَه** گردیده بود مجدّداً انبساط جدید قدرت آن دولت بر خاك **حَضْرَمَوْتْ** باعث منازعات تازه‌ای با **حَبَشَه** شد .

(۲) ممکن است **آفیلا** یك مرتبه در أواخر قرن سوم و مرتبهٔ دیگر بعد از ۳۲۰ مسیحی به **یَمَنْ** حمله و استیلا کرده باشد .

(۳) مقصود **حَبَشهٔ یَمَنْ** است .

(٤) مقصود **سَلْحین** قصر و قلعهٔ **مَأْرِبْ** است چه در **یَمَنْ** غالباً هر دولت و امارتی به اسم قلاع و قصور مرکزی خود نامیده میشدند .

(۵) به این پادشاه در سنهٔ ۳۵٦ نامه‌ای از طرف قیصر **روم** نوشته شد .

بعضی خصوصیّات داشتند گردید وضمناً نفوذ **روم** در **حَبَشَهٔ آفریقا** بالا گرفته واز این پس **حَبَشَه** دعوی حمایت **مسیحیان** را در **یَمَنْ** داشت . ضدّیّت سیاسی و مذهبی **حَبَشَه** و **یَمَنْ** این دومملکت را هم داخل دائرهٔ رقـابت **ایران** و **روم** گردانید و **دُوَلِ یَمَنْ** نیز تمایل سیاسی و بلکه تکیه به **ایران** پیدا کردند که ازمشرق همسایهٔ بلافصل وازشمال هم تاقرن پنجم مسیحی **قلمرو حکومت لَخمی حیرهٔ** تابع **ایران** با **یَمَنْ** هم حدود بود(۱).

درأوائل قرن ششم مسیحی دولت **عَرَبِسْتان جَنوبی** ازانتشار **دین مسیحی** بوسیلهٔ **دُعات عیسوی** وتقویت **حَبَشَه** و **روم** اندیشه پیدا کرده ودرصددقلع مادّهٔ **مَسیحیان** از خاكِ **یَمَنْ** بر آمد و نُخست ظاهراً محض آنکـه **دینِ ستاره پرستی** و **بُتْ پرستی** کـه در **یَمَنْ** رواج داشت در مقابل **دینِ تَوحیْد** مقاومت نداشت و **عقیدهٔ تَوْحید** بواسطهٔ **یَهود** و **نَصاریٰ** در میان مردم آنجا راه پیدا کرده بود خود پادشاه **یَمَنْ زُرْعَه ذو نواس دینِ یهود** را پذیرفته و خود را **یُوسُفْ** نـامید ودرسنهٔ ۵۲۱ بقلع وقمع **نَصاریٰ** در **یَمَنْ** و کوتاه کردن دست **حَبَشیها** بالمرّه عزم نموده و به اقداماتی دراین باب دست زد واز آن جمله در ۵۲۳ به **نَجْران** (درشمال **یَمَنْ**) که یکی از مراکز **مَسیحیانِ یَمَنْ** وشاید أصلاً

۱ـ از **کتیبهٔ امرؤالقیس بن عمرو** پادشاه **حیره** که در ۳۲۸ نوشته شده معلوم میشود که تا **نَجْران** را در تصرّف داشته است .

در تحت حمایت یا تصرّف **حَبَشَه** بود هجوم آورده(۱) و **مَسیحیان** بومی را کشتار نمودند. داستان این تعقیب **مَسیحیان** بسیار مفصّل است و مخصوصاً در یك **مقتلِ مسیحی** باسم **مَقْتلِ حارثه** (۲) شرح داده شده ودر **روایاتِ عَرَبْ** نیز بشکل هول انگیزی مانده و بهمین وقایع یعنی سوزاندن **مَسیحیان** در گودالها در **قرآن** بعبارت **اَصْحاب الأُخْدود** (۳) اشاره شده است. این واقعه درماه اکتو بر واقع شد پس از آنکه والی حَبَشی آن ولایت مرده بود و بواسطهٔ نزدیکی زمستان برای دولت **حَبَشَه** ممکن نشد که جانشین او را با قشونی بفرستد. **روایاتِ مسیحی** در باب این واقعه مبالغه نموده و آن را آب و تاب بسیاری داده‌اند. لکن گمان میرود که اجبارِ **مَسیحیان** بقبول **دینِ یهود** با تهدید بقتل و کشتن ۳۴۰ نفر از معاریف شهر را که تن بتغییر دین ندادند بی‌أساس نباشد. پادشاه یهودی مذهبِ **یَمَنْ** عاقبت این اقدامات را که موجب منازعهٔ با **حَبَشَه** وحتّی با **روم** میشد میدانسته و گویا بهمین جهت بخیال نزدیکی به **ایران** و تأسیس ارتباط با آن دولت افتاده چه بلافاصله سفیری با نامه پیش **مُنْذِرْ** أمیرِ **حیره** فرستاده که شرح قلع مادّهٔ **مَسیحیان** را از مملکت خود برای او خبر داده وازوی نیز تقاضا نماید که

۱ ـ **نَجْران** پایتخت سلطنت کوچك **نَجْران** بود که ظاهراً از قرن سوم باین طرف بادولت **اَکْسوم** (**حَبَشَهٔ آفریقا**) متّحد ویا درتحت تبعیّت آن دولت بوده وحتّی **گلازْر** حدس زده که أصلاً **نَجْرانیها حَبشیهای** عربی بودند. **دینِ مسیحی** راهم ظاهراً درقرن چهارم مسیحی از **اَکْسوم** أخذ کرده بودند.

۲ ـ Martyr de St. Aréthas

۳ ـ سورهٔ ۸۵ (**البروج**) آیهٔ ٤.

همین کار را در قلمرو خود بکند که تا **عَرَبِسْتان** (البتّه باستثنای قلمرو **غسّانیان**) از دین **مسیحی** مصفّی شود. درموقع باریافتن این سفیر بحضور **مُنْذِرْ** سفیری نیز از جانب قیصر **روم** درمجلس حاضر بود وازوقایع **نَجْران** مطّلع شده به‌قیصر خبر برد وقیصر به پادشاه **حَبَشَه** نامه نوشته اورا به‌هجوم به **یَمَنْ** و کشیدن انتقام خون **مَسیحیان** تشویق نمود و دراین لشکر کشی بوسیلهٔ کشتیهای **روم** جهت حمل سپاه مدد کرد وچون خود **حَبَشَه** نیز مایل به‌استیلای بر **یَمَنْ** بود وجود کشتیهای **روم** مؤیّد شده وبادو اُردو یکی از سواحل **عَدَنْ** ودیگری باخود پادشاه **حَبَشَه کَلِبْ الاَصْبَحَه** (یا **الاَبْحَهَه**)، از ساحل **بَحْرِ اَحْمَرْ** و **زَبید** در **یَمَنْ** پیاده شده وپس ازجنگهائی که در آن عدّهٔ زیادی از **اَقْیالِ** (بزرگان) **یَمَنْ** به‌اُردوی جنوبی **حَبَشَه** مساعدت کردند **ذو نُواس** با هفت **قَیْلْ** کشته‌شدویك والی مسیحی به‌اسم **سُمَیْفَعْ اَشْوَعْ** (که تلخیص کلمهٔ **سُمُهُ یُبَعْ**، اسم معروف سبائی، وهمان **سُمَیْفَع**، **عَرَبها** و **اسفیمایوس یونانیها**ست) از طرف پادشاه **اَکْسوم** به‌فرمانفروائی **یَمَنْ** معیّن شد. این والی که تاسنهٔ ۵۳۱ مسیحی وشایدچندی بعداز آن حکمرانی داشت بعقیدهٔ بعضی أصلاً حَبشی آفریقائی بود ولی بعضی او را یمَنی و حتّی پسر **لُحَیْعَه یَنوف** پادشاه **یَمَنْ** که نظر به بعضی روایات دردست **ذو نُواس** کشته‌شده دانسته‌اند (۱).

۱ـ اسم پدراو در **کتیبهٔ حِصْنُ غُراب لُحَیْعَه یَرْحَب** نوشته‌شده در ۵۳۱ مسیحی سفیری ازجانب دولت **روم** پیش **سُمَیْفَعْ** برای جلب اتّحاد او با **روم** برضدّ **ایران** آمد.

مملکت **یَمَنْ** در تحت تصرّف اُردوی حَبشی بوده وفرمانفرمای مزبور نیزدست نشانده وتابع دولت **اَکْسوم** بود. ظاهراً سپهسالار اُرْدوی حَبشی که شاید درواقع حاکم حقیقی بوده است **اَرْیاط**(۱) نام بود که **روایات عَرَبْ** همورا أوّلین فرمانفرمای حَبشی **یَمَنْ** میخوانند. چندی بعد یك سردار حبشی ازهمین اُرْدو موسوم به **اَبْرَهَه(ابراهیم)** ازأهل **آدولی** بر **سُمَیْفَعْ** قیام کرده واو را گرفتار ومحبوس ساخته خواست خود فرمانفرمای **یَمَنْ** شود وبنا براین با **اَرْیاط** که حامی والی مشروع پادشاه **حَبَشَه** بود در افتاد وچون قشون **حَبَشَه** طرفدار **اَبْرَهَه** بودند وی **اَرْیاط** را کشت. پادشاه **حَبَشَه** **کالب اَصْبَحَه** بشنیدن این خبر بسیار برآشفت واُرْدوئی نو از **حَبَشَه** بسرداری یکی از خویشان خود برضدّ **اَبْرَهَه** فرستاد ولی این سردار نیزمغلوب شد پس از آن **اَبْرَهَه** امیرمستقلّ **یَمَنْ** شد وهرچند خود مایل بود ازطرف پادشاه **حَبَشَه** نایب السّلطنه شده ومطیع بماند پادشاه تقصیر او را نبخشید لکن پس ازوفات **اَصْبَحَه اَبْرَهَه** مجدّداً به خَلَف او که ظاهراً **رَمْحیس زُبَیْمان** نام داشت اظهار اطاعت نمود وازطرف دولت **حَبَشَه** به‌فرمانفرمائی **یَمَنْ** شناخته شد. در کتیبه‌ای از **اَبْرَهَه** که در **مَأْرِبْ** ازسنهٔ ٥٤٢ مسیحی پیدا شده وی شرح شورشی که **یَمَنیها** برضدّ او کرده بودند در تحت ریاست **یَزیدبن کَبْشه** که ازطرف **اَبْرَهَه** حاکم قبائل **کِنْدَه** بود و باهمدستی جمعی از **اَقْیال یَمَنْ** و از آن جمله پسر **سُمَیْفَعْ** وخوابانیدن این فتنه وتعمیر سدّ **مَأْرِبْ** وآمدن سفرای **روم** و**ایران** و**حَبَشَه** و**ملوك حیره** ودو امارت غسّانی بیان میکند.

۱ــ اسم این سردار در **مآخذ مختلفهٔ رومی** به‌أنواع مختلف (**آیدوگ**) ذکر شده است.

ممالك **یَمَنْ** نزدیك پنجاه سال دردست **حَبَشیها** مانـد و**سُمَیْفَعْ** و**اَرْیاط** و بعد **اَبْرَهَه** و بعد از **اَبْرَهَه** پسرش **یَکْسوم** و بعد بـرادر وی **مَسْروق**بن **اَبْرَهَه** در آنجـا سلطنت داشتند که ازهرحیث جزعنوان تحت‌الحمایگـی یا تابعیّت به پادشاه **حَبَشَهٔ آفریقا** مستقّل بودند. حوزهٔ نفوذ وقلمرو دولت **یَمَنْ** دردورهٔ **ملوك‌حمیْری** أخیرو **حَبَشیها** تاجنوبی‌ترین قلمرو **غَسّانیان** و**ملوك‌حیره** میرسیدودرواقع **جَنوب‌حجاز**و شاید تا **مَدینَه** اسماً تابع آنها بوده اگرچه عملاً جز تعیین‌رؤسای **قبایل‌مَعَدّی** و **کنده** مداخلهٔمستقیم زیادی نداشتند.

استیلای ایران به یَمَنْ

حِمْیَریها که ازتسلّط **حَبَشیهای** مسیحی و بیگانه بخاك خود ناراضی بودندبه **دربارایران** استغاثه کردند و**سَیْف‌بن‌ذی‌یَزَنْ** ازأولاد **ملوك‌حمیْریّه** به **طیسفون** پیش **نَوْشِرْوان** آمده استمداد نمودند. **دولت‌ایران** درحدود سال ۵۷۰ مسیحی یا اندکی بعد از آن(۱)قشونی به‌عدّهٔ ۸۰۰ نفردرهشت کشتی بسرداری**وَهْریز** نام به**یَمَنْ** فرستاد. دو کشتی درراه غرق شد و شش کشتی با ۶۰۰ نفربه **سواحل‌حَضْرَمَوْت** رسیدنـد. **وَهْریز** کشتیها راآتش زد و**قشون‌ایران** با همراهی بومیها **مَسْروق** را کشته و**حَبَشیها** را بیرون کردند و**سَیفْ** را پادشاه نمودند ولی‌چون پس از عودت **قشون‌ایران** بـاز **حَبَشیها** بدانجا حمله برده **سَیْف** را مقتول ومملکت را تصرّف کردندباردوم **قشون ایران** باز به سرداری **وَهْریز** بدانجا رفته **حَبَشیها** را طرد نمودنـد وخود درآنجا

(۱) مسلّماً میان سنهٔ۵۶۲ و۵۷۲ مسیحی.

ماندند. پس از **وَهْریز** چند نفر از **سرداران ایرانی** بتوالی در **یَمَنْ** فرمانفروائی کردند و آخرین آنها **باذان** بود از طرف **خُسْرو پَرْویز** که پس از **خسرو** با **ایرانیان** مقیم آن ولایات مسلمان شده ومعروف به **اَبْناء** گردیدند (یعنی فرزندان **ایرانیان**) .

شَمالِ عَرَبِسْتان

چنانکه گفته شد قبل از قرن نهم ق. م. کلّیهٔ **مغرب عَرَبِسْتان** از جَنوب تاشمال و حدود **سوریَه** در تحت تصرّف یا حمایت یا نفوذ ویا دردست مهاجر نشینهای ممالك جَنوبی **عَرَبِسْتان** بودند و تمدّن **مَعین** و **حَضْرَمَوْت** درطول خطّ شاهراه تجارتی بتدریج انتشار واستقرار یافته بود . در **مشرقِ عَرَبِسْتان** چه در جَنوب وچه در شمال از تمدّنی معتدّ به خبر نداریم بجز آنکه از **مَگان** قدیم درهزارهٔ سوم، در **کتیبه‌های بابلی** واز **بازو** در قرن هفتم قبل از **مسیح**، در **کتیبه‌های آشوری**، سخنی میرود که هردو خطّه ظاهراً درمشرق **عَرَبِسْتان** بودند. آنچه راجع به **مَگان** بود درفوق ذکر شد وراجع به **بازو** و **خازو** شرحی در کتیبه‌ها از حملات ولشکر کشیهای **اَسَرحدّون** در أواخر سلطنتش به آن نواحی مذکوراست که هشت پادشاه در آنجا کشته وخدایان آنها را به **آشور** برد وأسامی طوایف بسیاری را ذکر میکند که مُنقاد نمود . یکی از پادشاهان آنجا **لَیلی** نام پادشاه **جَدیئی** فرار کردو بعدها به **نَیْنَوی** رفته عفوخواست و **اَسَرحدّون** خدایان اورا به‌اوپس داده او را پادشاه باجگذار خطّهٔ **بازو** کرد (**بازو** ظاهراً درمشرق

وجَنوبِ **یَمامَة** بوده است.)

دولت **عیلام** هم که درمَصبّ **شَطّ‌الْعَرَبْ** برقرار بود نیزدرعهد اقتدارخودظاهراً درسواحلِ **عَرَبی خلیج فارس** و مشرقِ **عَرَبِسْتان** نفوذ داشته است و دنبالهٔ این نفوذ کم و بیش برای **سلاطین بابِلْ و آشور وایرانِ دورهٔ هخامنشی** باقی بود. در **دورهٔ اَشْکانیان** مخصوصاً نفوذ **ایران** درمشرقِ **عَرَبِسْتان** بسیاروسعت داشته وتا حدودشرقی **یَمَنْ** میرسیده است ودرعهدِ **ساسانیان** نیز باختلاف أدواردائرهٔ این نفوذوسیع یامحدود بود. و از بعضی قرائن استنباط میشود که درقرن پنجم مسیحی سرحد نفوذ **ایران** و **روم** درحدود درجهٔ ۴۰ تا ۴۱ طول شرقی از **گرینویچ** بوده است(۱). از **مُصْران** یا

---

۱ ـ ازشرحی که **مالکوسِ فیلادلفیائی** راجع به **آمورکسوس (امْرَؤالقَیْسْ)** نام رئیس **عَرَبْ** می‌نویسد که نُخست درقلمرو **ایران** بود و بعد درقلمرو **روم** آمد و درسنهٔ ۴۷۳ مسیحی **بِطْرُسْ** کشیش **عربهای مسیحی شَرْقیون (ساراگُنْ)** را به **قُسْطَنْطینیّه** فرستاد که از امپراطور بـرای اورتبـهٔ **فیلارکی** بگیردنتیجهٔفوق بـدست می‌آیـد. چنان استنباط میشود که وی نُخست‌در ناحیهٔ **الحِجارَه** یا **الحِجْر** که به‌اسم **الوُدَیّان** معروف‌است(درعرض‌شمالی ۲۹درجه‌و ۴۰دقیقه‌وطول‌شرقی ۴۱ درجه‌و نیم‌تا ۴۴ درجه‌و نیم) ساکن بوده‌و بعدبه **دَوْمَةُالجَنْدَل** (در۲۹ درجه‌و ۵۰ دقیقه‌عرض‌شمالـی‌و۳۹ درجه‌و ۴۰ دقیقه طول شرقی) انتقال یافته است و معلوم میشود سرحدّ نفوذ **ایران وروم** در **عَرَبِسْتانِ شمالی** درخطّ نصف‌النّهار ۴۰ الی ۴۱ درجه طول‌شرقی‌درصحرای **نَفود** بوده که مشرق‌آن خطّ درقلمرو **ایران** قرار داشته است و مغرب‌آن تحت نفوذ **روم**.

مَعینْ مُصْران که مهاجر نشین **مَعینیهای یَمَنْ** درشمال غربی **عَرَبِسْتان** بود سخن رفت که تمدّنی قبل از استیلای **آشوریها** داشته ومملکتی با رونق بوده و بازشرح آن بیاید. ازأواسط قرن نهم قدرت وقلمرو **دولت آشور** درزمان **شَلْمَنَصَّر** سوم پادشاه آن مملکت روبه‌خاك **سوریَة** انبساط یافت ودرسنهٔ ۸۵٤ق.م. قشون **آشور** با لشکر ملل متّحد که در آن میان **جِنْدَبو** (**جَنْدَب**؟) عرب با ۱۰۰۰ شتر بود تصادم کرد واز آن وقت به‌این طرف دامنهٔ فتوحات **آشور** رو به **سوریَة** و **عَرَبِسْتان** پیش رفت وشاید بتوان گفت که ابتدای ورود **دولت آشور** در **عَرَبِسْتان** ازحدود ۸۰۰ق.م. است. درسنهٔ ۷۳٤-۷۳۲ ق.م. نفوذ **آشور** در تمام **صفحات شمالی عَرَبِسْتان** انبساط یافت و **تیگلَتْ پیلَسَر** چهارم (۷٤۵ - ۷۲۷ ق.م) در ۷۳۸ **زَبیبَه** ملکهٔ **مملکت اَریبی** (**عَرَبِسْتان شمال غربی** وظاهراً حدود **دَوْمَةُ الجَنْدَلْ**) ودر ۷۳۲ ملکه **شَمْسی** ملکهٔ **اَریبی** را پس ازجنگ تحت اطاعت آورده ویك نماینده (به‌لقب **کیپو**) در آنجا برقرارساخت ودر همین سال أخیر طوایف دیگر **عَرَبِسْتان**، واز آن جمله **سَبائیها**، وهمچنین شهر **تَیْماء** به‌پادشاه **آشور** باج فرستادند. نوهٔ او **سارگون** دوم (۷۲۲-۷۰۵) در ۷۱۵ مجدّداً بـه **عَرَبِسْتان** لشکر کشی کـرده از **سَبائیها** ورئیس آنها **یتی عَمَر** (یا **یَتْعَمَر**) وپادشاه یا رئیس **مُصْرو** (که همان مهاجر نشین معینی در **مَدْیَنْ** وحوالی آن باشد) وباز **شَمْسی** (یا **سَمْسی**) **ملکهٔ اَریبی** باج گرفت (از آن جمله ۱٦٤ شتر سفید) ودرطول **شاهراه تجارتی غربی عَرَبِسْتان** پیش رفته طوایف متعدّدی را که از آن جمله **ثَمودیها** و **ابادیها** (**عبادیها**؟) بودند مقهور ومنقاد ساخت. در ۷۰۳ ق.م. **یَتیئَه** (یا **یَتیعَه**) ملکهٔ **عَرَبِسْتان** باقشون خود در تحت سرداری برادرش

به پادشاه **بابِلْ** برضدّ **سَنّاخِریب** (۷۰۵ــ ۶۸۱ ق.م.) پادشاه **آشور** یاری کرد و درماه فوریهٔ ۷۰۲ **آشوریها** برادرملکه را باقشون أسیر گرفتند. درحدودسال ۶۸۸ **سَنّاخِریب (سَنْخِریب)** برضدّ ملکهٔ **عرب تَلْخونو** لشکر کشی کرده و او را شکست داد و شتر زیادی غنیمت گرفت. ملکه به **دَوْمَةُالجَنْدَلْ** فرار کرد **اَسَرْحدّون** (۶۸۱ــ۶۶۸) و **آسور بانی پال** (۶۶۸ ــ۶۲۶) ازقشون کشیهای خود در **عَرَبِسْتان شمالی (مملکتِ اَریبی)** حرف میزنندوداستان این جنگها دراز است و پر از أسامی عربی ملوك وملکه‌ها وسرداران **عرب** است. وخلاصه آنکه **آشوریها** تا **دَوْمَةُالجَنْدَلْ** و **جَبَلُ شَمَّر** و **وادی سِرْحان** وشاید تا **یَمامَة** پیش رفته بودند (۱) چیزی که قابل توجّه است اینست که از همان زمان **آشوریها** لزوم ایجاد یك اِمارت یا سلطنت رادرسرحدّات خود بین ممالك خود و **داخلهٔ عَرَبِسْتان** احساس کرده وأوّلین دولت عربی باجگذاری که سلَف **ملوك غَسّان** و **حیره** بود احداث نمودند چنانکه **تیگلْت پیلَسَرْ ایدیبی ایل** (۲) نامی از **أمرای عرب** را در **مَدْیَنْ (مُصْرو)** درخدمت **آشور** برقرار نمود.

این قبائل و **طوایف شمالی نَجْد** و **شمال حجاز** تا **ادوم** که اسم پادشاهان آنها در **کتیبه‌های آشوری** ذکرشده واسم بعضی ازطوایف در **تورات** نیز جزو **اَسْباط اسمعیل**

۱ــ بعقیدهٔ **گلارِرْ آشوریها** ومخصوصاً **سارگونْ** درداخلهٔ **عَرَبِسْتان** بسیارجلوورو به جَنوب رفته وتا **جَنوب مَکّهْ** رانده وتقریباً تمام **عَرَبِسْتان** را به استثنای **یَمَنْ** مُنقادساخته بودند.

۲ ــ البتّه املای أصلی أسامی عربی که در **کتیبه‌های آشوری** آمده معلوم نیست و ما همه‌جا ازاملای فرنگی که درترجمه‌های کتیبه‌هاست نقل کردیم.

آمده جزو أقوام متمدّنه محسوب نمیشوند و قابل قیاس با **أقوام جَنوبِ غربی عَرَبْستان** نیستند چه آنچه از أخبار آنها بدست آمده از خودشان باقی نمانده بلکه از دُوَل متمدّنه‌ایست که در آن‌جا فتوحات کرده‌اند فقط در این میان قوم **ثَمود** با آنکه ظاهراً أغلب چادر نشین و بدوی بوده‌اند تمدّن و خطّی داشته‌اند و کتیبه‌هائی از آنان باقی مانده ولی آنهم نه از أزمنهٔ قدیمه وعهد دولت **آشور** بلکه قرنها بعداز آن. بعداز **آشوریها** وارث قلمرو آنان دولت **بابِل** جدید و پس از آنها **ایران** بود و قلمرو **شاهنشاهان ایران** تا حدود **عَرَبِسْتان** امتداد داشت

کوروش و **داریوش أوّل** و **کورش ثانی عَرَبِسْتان** را جزو ممالك خود میشمارند ولی گویا بعد از سقوط **بابِلْ عَرَبِسْتان** تاحدّی از تسلّط دُوَل خارجی آزادتر شده و **أقوام عَرَبْ** مجدّداً نیمه استقلالی یافتند و مخصوصاً بعقیدهٔ بعضی دولت **نَبَطیان** ازهمان‌وقت شروع به‌تأسیس و تشکیل نمود چه دولت **ایران** عطف نظری به‌آن سامان به‌آن درجه که **آشوریها** میکردند نمی‌نمود و در هر حال ظاهراً در أواخر دولت **هخامنشیان** بتدریج دائرهٔ نفوذ و تسلّط دولت در آن صفحات تنگ‌تر شده و **سکنهٔ شمالی عَرَبِسْتان** آزادتر گردیدند. و از اینکه در أواخر قرن چهارم قبل از **مَسیح آنتی‌گونوس** پادشاه **مَقْدونیه** از تسخیر مملکت **نَبَطیان** در **أقصی‌شمال غربی عَرَبِسْتان** عاجز شد واضح می‌شود که دیگر بسط قلمرو عهد **داریوش** أوّل در آن سامان برای وارثین آن سلطنت یعنی **أخلاف اسکندر** مداومت نداشته است.

ملل و أقوام متمدّنی که در **شمال غربی عَرَبِسْتان** در تواریخ مختلفه از آنها

خبری هست عبارتست أوّلاً ازمهاجر نشین **مَعینی** که شاید درعهد دولت **مَعین** وقبل از حملات **آشوریها** ازشمال **یَثْرِبْ** و **خَیْبَرْ** تا قصبهٔ کنونی **مَعان** یعنی قسمت **شمال غربی حجاز** تا حدود **ادوم** بسط داشته ومخصوصاً در **مَدْیَنْ** (۱) وجَنوب آن به‌اسم **مُصْران** یا **مُصْر** ومملکتی تحت‌الحمایهٔ **مَعین جَنوبی** برقرار بود لکن آثارو کتیبه هائی که از این قوم معینی مهاجر بدست آمده بیشتراز **العُلا** در شمال غربی **خَیْبَرْ** است که شاید وقتی‌مرکزعمده این‌مهاجر نشین بوده است. بعدازانقراض **دولت جَنوبی مَعین** چندی این مهاجر نشین بطورمستقلّی خودداری کـرد (۲) ولی عاقبت این دولت کوچك نیز منقرض شد پس از آن‌قسمت شمالی این صفحه که به‌حدود **سوریَة وفلَسْطین** نزدیك بود زیر نفوذ مدنی **آرامیها** آمده وقومی عربی‌نژاد که ساکن آن نواحی‌بودند به‌اسم **قوم نَبَطی** در تاریخ ظهورمیکند و بتدریج تشکیلات مدنی برقـرار میسازد و سکنـهٔ قسمت جنوبی یعنی حوالی **العُلا** که قسمت عمدهٔ سنکهٔ أصلی از قوم **ثَمود** و طوایف نـزدیك بـه‌آن بودنـد تمدّن معینی را بتدریج أخذ ومملکتی‌به اسم دولت **لِحْیانی** تشکیل نمودند ودرواقع ازپیشرفت **نَبَطیها** روبه‌جَنوب و بسط قدرت آنها به مرکز

---

۱ ــ **مَدْیَنْ** همان شهر قدیمی‌است که بعدها **نَبَطیان** آن را توسعه دادند وامروزبـه **بَدْع** یا **بِدْع** معروف است .

۲ ــ دریك **کتیبهٔ مَعینی** که در **حِجْر** پیـدا شده **اَدَبْ** (**اَدَبیل**) ملکهٔ آن شهرذکرشده است. ظاهراًدرشمال **عَرَبِسْتان** ازقدیم ملکه‌ها حکومت داشتند وأسامی عده‌ای‌ازآنها درکتیبه‌ها آمده مانند **عَدیّه** که‌به‌دست **آسوربانی‌پال** گرفتارشدوز **بیبی وشَمْسی وتَبوئا** وغیرها .

تمدّن قدیم معینی جلو گیری نمودند وظاهراً تأسیس این دولت برحسب تاریخ مدّتی پس از تشکیل دولت **نَبَطیان** است .

قلمرو **نَبَطیان** تا **حِجْر** (**مَداین صالح**) که مرکزمهمّ **قوم ثَمود** بود رسیده و سرحدّ مملکت آنها در زمان بسط آن و **مملکت لِحْیانی** بین **حِجْر والعُلا** بوده است . کتیبه‌های زیادی بخطّ وزبان **لِحْیانی** در حوالی **العُلا** (۱) بدست آمده که أسامی قریب ۷ پادشاه **لِحْیانی** از آنها پیدا شده. **لِحْیانیها** ظاهراً از **قوم ثَمود** می‌باشند که بزرگترین قبیلهٔ **عَرَبِسْتان شمالی** بوده و زبان آنها به زبان عربی عهد اسلامی نزدیك بوده است و بازبان جَنوبی مربوط نیست . ابتدا و انتهای **دولت لِحْیانی** درست معلوم نیست ولی بظنّ قوی آغاز آن ازقرن أوّل مسیحی جلوتر (۲) وانقراض آن ازقرن پنجم عقب‌تر نیست .

تمدّن **لِحْیانی** در نتیجهٔ امتزاج تمدّن **مَعینی** و **نَبَطی** و **ثَمودی** بعمل آمده و معلوم‌می‌شود بعدازانقراض‌دولت **نَبَطیان** دردست **رومیها** در ۱۰۶ مسیحی **دولت لِحْیانی** روبه شمال پیش رفته و **حِجْر** وشاید نقاط شمالی‌تر از آن را نیزمتصرّف شده است (۳).

---

۱ ــ درواقع در **الخریب** پهلوی **العُلا** که اسم قدیم آن **دِیْدان** بوده و بعد **قُرْح** نامیده شده است .

۲ــ **گلازر** ابتدای آن دولت‌را درهرحال بعد از ۱۵۰ مسیحی‌وانتهای آن‌راقبل‌از ۴۷۵ می‌شمارد ولی آخرین کاشفین **آثار لِحْیانی**: **ژوسِن** و **ساوینیاك** آغاز **دولتِ لِحْیانی** را از قرن سوم قَبل‌از **مسیح** دانسته‌اند .

۳ــ ظاهراً درحدود ۲۵۰ مسیحی.

بعدازانقراض **دولت لحْیانی** گویا این قوم رو به جَنوب رفته وقبل ازظهور **اسلام** جزو **قبایلِ هُذَیْل** شده بودند.

بعقیدهٔ بعضی **دولت لحْیانی** یهودی بوده ولی این فقره به‌ثبوت نرسیده است.

شاید همین تمدّن **لحْیانی** أثری ازخود در **طوایف ثَمود** که در **شمال حجاز** و **حِسْمیٰ** و **حِجْر** و **مَغْرب تیماء** تا نزدیك سواحل و گاهی تاجَنوب‌تر هم پراکنده بودند گذاشته واین طوایف دارای درجهٔ محدودی ازمَدنیّت‌شدند که کتابت آنها دلیل بر آنست(۱).

تاریخ کتیبه‌های زیاد معروف به‌اسم **ثَمودی** اگرچه بطور تحقیقی معلوم نیست ولی نباید بسیار قدیم باشد ومعلوم نیست که آیا این قوم که **لحْیانیها** فقط شعبه‌ای از آن می‌باشند قبل از تشکیل **دولت لحْیانی** هم خطّ وتَمدّنی داشته. **مورّخین رومی** و **یونانی** ازقرن دوم قبل از **مَسیح** تا چند قرن بعد از **مَسیح** (۲) همیشه از **ثَمود** حرف میزنند ومحلّ آنها را در **شمال عَرَبستان** و درجَنوب **نَبَطیان** نشان میدهند ومعلوم‌است که این قوم ازقدیمترین أقوام **عَرب** شمال‌است. **سلاطین آشور** هم ازقرن‌هشتم‌ق.م. از آنها سخن رانده و **سارگون** از آنها أسیر گرفته و در **فلَسْطین** مستقرّ نموده و أخبار راجعهٔ به‌آنها در **نوشتجات مورّخین یونان وروم** تا أوائل قرن ششم مسیحی‌دیده میشود که دراین أوان سوارانی‌از آنها درقشون **روم‌شرقی** بودند و برحَسَب مندرجات

---

۱ ـ اگر **کتیبه‌های معروف به عربی‌ابتدائی** (Proto — Arabe) یا **ثَمودی** واقعاً **ازقوم ثَمود** بوده‌باشد.

۲ـ **آگاثارخیدُس واورانیوس ودیودوروپلین**.

کتب مزبور تا أواخر قـرن دوم قبل از **مَسیح سواحل مَدْیَنْ** تا **خلیج عَقَبَة** را نیز متصرّف بودند. قطعاً أکثر کتیبه‌های آنها (اگر همه نباشد) بعداز آغاز تاریخ مسیحی است چنانکه **کتیبه‌های یونانی** و **نَبَطی** که در **غُوافه** درمنتهی[1] الیه جَنوب غربی أراضی **حِسْمی** و تقریباً ۷۰ کیلومتر درجَنوب غربی **تَبوك** واقع است کشف شده ویکی از آن کتیبه‌ها که بهردو زبان است حاکی ازاینست که آنجا مرکز روحانی قوم بوده ضمناً معلوم میدارند که درأواسط قرن دوم این قوم **حَرَّةُ العُوَیْرِضْ**(۱) و **حَرَّةُ الرَّحاء** را درتصرّف خود داشته‌اند (۲). کتیبهٔ دیگری دوزبانی **ثَمودی** و **نَبَطی** از ۲٦۷ مسیحی بدست آمده محتمل است که بعد ازضعف وزوال **دولت نَبَطی** که **حِجْر** بدست **لِحْیانیهای ثَمودی** گذشته وظاهراً همهٔ سواحل را نیز تا حدود ۲۷ درجه عرض شمالی متصرّف بودنـد. اسم **ثَمود** در میان **عَرَب حِجاز** وغیره برای **قوم لِحْیانی** و **حِجْر** بعنوان مرکز **قوم ثَمود** مخصوصاً دریکی دوقرن پیش ازظهور **اسلام** شیوع یافته بود ولهذا **مسلمین** آثار وأبنیهٔ خراب **حِجْر** را که درواقع آثار **نَبَطی** بوده به **قوم ثَمود** نسبت داده‌اند وهمچنین **لِحْیانیها** را به اسم عامّ ثَمودی خوانده‌اند ولی **قُبور مَداین صالِح** (**حِجْر**) و آثار بنائی

۱ـ کوهستانیست درمغرب راه **دِمَشْق ومدینة** که بلافاصله ازمغرب **العُلا** تا نزدیکهای **تَبوك** امتداد دارد.

۲ ـ تاریخ کتیبهٔ دوزبانی که این مطلب را بیان میکند بین أواخر ۱٦۷ و أوائل ۱٦۹ مسیحی است. بنا براین در آن تاریخ نشیمن آنها در مغرب واحهٔ **تَیْماء** ونزدیك شاهراه تجارتی **یَمَنْ وسوریَة** بوده است.

دیگر همه از **نَبَطیان** و از قرنِ أوّل مسیحی است .

زبان کتیبه هائی که حالا به آنها **کتیبه‌های ثَمودی** (۱) اسم میدهند از زبان همهٔ أقوامی که ذکر آنها گذشت به **عَرَبی فَصیح** دورهٔ اسلامی نزدیکتر است واز آن هم نزدیکتر زبان کتیبه های معروف به **صَفائی** است که در **کوه صَفا** درجَنوب غربی **دِمَشْق** پیدا شده و قومی از **عَرَبْ** در آن نواحی مقیم بوده اند . تاریخ بعضی از این کتیبه های أخیر ۱۰۶ و ۱۲٤ و ۲۰٦ مسیحی است (۲) و پس از آن آثار مکتوبی که حتّی از این کتیبه ها به **عربی قُرْآن** نزدیکتر و در تاریخ نیز متأخّر است کتیبهٔ **ذونَماره**، از **جَنوب دِمَشْق** ازسنهٔ ۲۳۸مسیحی، از **أمرؤُالقَیْس** پادشاه **حیره** است و به **خطِّ آرامی** نوشته شده و **کتیبه های عربی** و **سُرْیانی** و **یونانی زَبَدْ** (درجَنوبِ **شرقی حَلَبْ**) ازسال ۵۱۲ مسیحی و**عربی** و**یونانی حَرّان**(درجَنوب**دِمَشْق**)ازسال ۵٦۸ مسیحی است .

تمدّن **أقوامِ عَرَبِسْتانِ جَنوبی** کُلّاً و **مهاجرنشینهای مَعینی** و **طَوایفِ ثَمود** و **لِحْیانی** و سایر نواحی متمدّن **شمال عَرَبِسْتان** و حتّی **صَفائیها** یا کاملاً از هر حیث **عَرَبی** أصلی بوده و نفوذ **آرامیها** و **بابلیها** و **عِبْرانیها** و **فِنیقیها** یعنی **سامیهای شمالی** در آنها راه نیافته بود یا کمتر متأثّر شده ولی مستهلك نشده بود (۳) ولی دو قوم عربی دیگر که تمدّنی کافی داشته و قطعاً از نژاد **عَرَب** أصلی بوده‌اند

۱ــ بعضی این زبان‌را عربی ابتدائی اسم داده‌اند (ProtoArabe).

۲ــ ازقرن چهارم مسیحی نیزدرمیان این کتیبه‌ها آثاری هست .

۳ ــ مانند **تمدّن لِحْیانی** که شاید از **تمدّن آرامی و عِبْرانی** بی أثر نبوده است .

بطوری تحت تأثیر **تمدّن آرامی** آمده اند که از حیث بسیاری از آثار مدنی قریب به استهلاك شده‌اند این دو قوم عبارت از **نَبطیها** و **تَدْمُریها** است که جداگانه راجع به‌تاریخ آنها مختصری ذکر میشود. ولی قبلاً لازم است بیك مرکز کوچك **تمدّن عَرَبی** درشمال نیز اشاره شود که آن هم با وجود وقوع در **داخلهٔ عَرَبستان** تا حدّی **تمدّنِ آرامی** داشته است و آن قصبه و واحهٔ **تَیْماء** است در شمال شرقی **حِجْر**.

این نقطه که در واحهٔ پر آبی در جنوب **صحرای نَفود بزرگ** در شمال شرقی **حِجْر** واقع است از زمان بسیار قدیم یك آبادی و مرکز معمور و تا حدّی متمدّن بود که ذکر آن در **تورات** ودر **کتیبه‌های سلاطین آشور** آمده . این نقطه ظاهراً از قدیم تحت نفوذ **تمدّن آرامی** در آمده است و کتیبه‌ای در آنجا به **زبان آرامی قدیم** پیدا شده که از عهد سلطنت **هَخامنشیان** است و بعدها درقرون قبل‌ازاسلام **مهاجرینِ یَهود** یا **اَعْراب یهودی مذهب** در آنجا استقرار یافته بودند و **سَمَوْأَلْ** پادشاه یهودی آنجا و قصر معروف او **اَبْلَقِ فَرْد** شهرت دارد و نیز لازم است باین نکته اشاره شود که در **عَرَبستان** و مخصوصاً در **سواحل شمالی** و **مرکزی بَحْرِ اَحْمَرْ مهاجر نشینهای یونانی** وجود داشته که **پلین** نویسندهٔ رومی از آنها ذکر میکند (۱) .

مملکت نَبَطیها

بین **جَنوبِ بَحْرِ مَیّت** و **شمالِ خلیجِ عَقَبَه** و **شمالِ شرقی شِبْهِ جزیرهٔ سینا**

۱ـ گلازر در کتاب معروف خود «Skizze der Geschichte u. Geographie Arabiens» فصل مُشبعی ازاین مهاجرین شرح میدهد .

درأراضی کوهستانی قومی عربی نژاد معروف به **نَبَطی** ساکن بودند که اگرچه ذکر آنها در **کتیبه‌های آشوربانی‌پال** پادشاه **آشور** ازقرن هفتم ق.م. آمده لکن منتهی ازقرن ششم قبل از **مَسیح** پس از برافتادن **دولت بابِلْ** در أراضی خود استقلالی پیدا کرده وازقرن چهارم ق.م. دارای دولت و تمدّنی شدند ظاهراً برأثر ماندن زمانی ممتدّ درزیر حکم **آشوریها** یا مجاورتشان با **سوریَه تمدّن آرامی** در آنها نفوذ یافته و حتّی **خطّ آرامی** را برای کتابت استعمال میکردند. بواسطهٔ زوال قدرت **آشور** در آن نواحی ازطرف شمال وضعف **دُوَل یَمَنْ** و ازمیان رفتن حکومتهای مهاجرنشین شمالی یعنی **مُصْران** و **مَدْیَنْ** و **مَعان** میدان عمل وانبساط برای این قوم بازشده وحمل و نقل تجارتی رابین داخلهٔ **عَرَبِسْتان** با **سوریَه** و **فلَسْطین** و **عراق** بعهده گرفته مراکز تجارتی و قلاعی بر پا نمودند و بتدریج رو به جنوب حوزهٔ اقتدار دولت آنها وسعت یافته و تا **جَنوبِ حِجْر** را متصرّف شدند.

درشمال قسمت جنوبی مملکت **ادوم** قدیم را با قسمتی ازأراضی مشرق آن که امروزجزو مملکت **ماوَراء الأُرْدُنّ** است وازجنوب شرقی تا نزدیکیهای **اَلْعُلا** و گاهی تا حدود **نَجْد** وغرباً تا **مَدْیَنْ** و خاك قبیلهٔ **سُلَیْم (سلامیها)** و **سواحلِ بَحْرِ اَحْمَرْ** را درتصرّف داشتند ویکی ازپادشاهان آنها **عُبْدَهٔ أوّل** شهری بنام **حَوْراء** درساحل بنیاد کرد (که ظاهراً همان **لُکوکوم یونانیها** است).

این قوم ظاهراً أوایل درتحت نفوذ دولت **آشور** و بعدها **ایران هخامنشی** و بعد دولت **یونانی سلوکی** وشاید بعد دولت **بَطالِسَهٔ مصْر** بود. درتواریخ ازمُعاف کردن **کورش** آنها را ازمالیّات ودوستی **کَمبوجیَه** باآنها وآب بردن آنها باشترهای خود

برای اُردوی وی در لشکر کشی به **مصر** سخن میرود ولی ظاهراً درهیچ یك از این دوره‌ها تحت تسخیر کامل این دُوَل در نیامدند. درقرن چهارم ق. م. مشغول پرورش أحشام وأغنام وتجارت بودند وا گرچه هنوز بادیه‌نشین بودند أمّا قلاع ومرکز تجارتی برای حفظ ثروت وأسلحهٔ خود در نقاط مختلف داشتند مانند **صَلْخَدْ وصَرَفه وبُصْرىٰ وحِجْر** و مخصوصاً **پِتْرا** پایتخت آنها. این شهر که اسم أصلی آن برحَسَب مندرجات بعضی **کتیبه‌های نَبَطی نَباطو** (یا **نَبَطو**) و شاید اسم عـربی معروف آن **سَلْع** بوده و خرابهٔ آن حالا در **وادی‌موسی** یا جنب آن است(۱) در کنار شرقی **وادی العَرَبَه** در خطّی که از **بَحْرِ مَیّت** به **خلیج عَقَبه** میرود ودر ۳۰ درجه و۱۹ دقیقه عـرض شمالی و ۳۵ درجه و۳۱ دقیقه طول شرقی واقع بود. چون این مملکت مرکز تجـارت بـود و **نَبَطیها** از شمال تا حدود **حَوْران وعراق** مُراوده داشتند لهـذا بعدهـا به‌تمام أراضی سرحدّی میان **شامات وعَرَبِسْتان** از **فُرات** تا **دریای سُرخ** اسم **نَبَطی** داده شد وحتّی **عَرَبْها** ومورّخین **اسلام** همهٔ **آرامیهای سوریَه وعراق** را **نَبَطی** خواندند (۲). **پِتْرا**

۱ـ در **جَبَل هرون**، از جبال **أَلشَّراء**، در مملکت **ماوراءالأُرْدُنّ** وظاهراً همان **حِصْنُ السَّلْع** یا **قَصْرُ السَّلْع** کُتُب عربیست.

۲ـ در أوایل **اسلام نَبَطی** در بین **اَعْرابْ عَرَبْ** شمرده نشده بلکه چنانکه **گولدزیهر** (مطالعات اسلامی جلد أوّل **ص** ۱۵۶) گوید علامت تحقیر ودشنام بود. از طرف دیگر اینکه در **فِقْه اسلامی** حدّ یائسگی **زنهای قُرَیْش ونَبَطی** رادیرتر از زنهای دیـگر قرار میدهند شاید علامت نزدیکی این دوطایفه باشد.

مرکزمهم ترانزیت وحمل و نقل مال التّجاره‌های ممالك اطراف بین بندر **حَوْراء** و **اَیْله** (**بَنْدَرعَقَبَه**)وغَزّه و **بُصْریٰ**و**دِمَشْق** وازراه‌صحرا به**ایران و سواحل خلیج فارس** بود و بقول **پلین رومی** منتهیٰ الیه راه کاروانهای **نَبَطیان** Forath در خاك **مَیْسان** بود که ظاهراً **فُراتُ البَصْرة جُغْرافیّون عَرَب** است .

درأواخر قرن‌چهارم‌قبل‌از**مَسیح آنتی گونوس**(Antigonus)پادشاه**مَقْدُونیَه** دوبار به‌آن مملکت حمله برد که یکی ازاین حملات درسنهٔ۳۱۲ بود ولی نتوانست فتح کند مرتبهٔ أوّل بسرداری**آتنائوس** لشکر کشی نموده شکت فاحشی خوردندو مرتبهٔدوم بسرداری‌پسرخودش**دمتْریوس**هجوم بردند وعاقبت‌به‌صلح ورفع محاصرهٔ **پِتْرا** خاتمه یافت .ازاین تاریخ **نَبَطیان** استقلال وقدرت و عظمت بیشتری پیدا کردند وحتّی **حارثهٔ سوم** از **سلاطین‌نَبَطی دِمَشْق**و**حَوْران**و**جَنوب شام** را درحدود ۸۵ قبل از **مَسیح** تصرّف کرد و در زمان بسط قدرت خود دولت **نَبَطیان** از شمال **خطّهٔ حَوْران** وشهر**دِمَشْق** ونواحی**جَنوب شرقی فِلَسْطین**وازجنوب‌همهٔقسمت**شمال‌غربی عَرَبْستان** را تا**اَلْعُلا** و حتّی سواحل شرقی **دِلْتای‌نیل** را در**مِصْر**در تصرّف خودداشتند وازاینکه کتیبه‌های آنها نه‌تنهادرقلمروخودشان‌بلکه درشاهراههای کاروانهای‌تجارتی آن زمان درنقاط عرض راه تا **دِمَشْق** ودر**تَدْمُرْ**و**سواحلِ فُرات** و**قَطیف** (در سواحل **خلیجِ فارس**)و**شِبْه جزیرهٔ سینا** و**غَزّه** و**مِصْرِعُلْیا**و**ممالك‌روم**پیدا شده‌معلوم میشود که این قوم تجارت**آسیای‌غربی** را مدّتی در دست خود داشتند بعدها با تزاید و انبساط دایرهٔ قدرت **روم** وپیشرفت آن دولت **نَبَطیها** باحفظ استقلال داخلی خود

کم کم زیر حمایت و تبعیّت **روم** در آمدند تا آنکه درسنهٔ ۱۰۶ مسیحی **تراژان** امپراطور **روم** آن مملکت را بکلّی مسخّر وجزء متصرّفات **روم** کرد و به این طریق **دولت نَبَطی** منقرض شده و نفوذ **روم** در قسمت شمالی قلمرو **نَبَطیان** برقرار شد ولی ظاهراً درحدود جنوبی آن مخصوصاً در **حِجْر** چندی نیمه استقلالی حفظ کردند و حتّی در سنهٔ ۱۹۵ مسیحی مجدّداً با **رومیها** در عهد قیصر **سوروس** جنگ کردند ولی بعدها گویا این قسمت جنوبی بدست **دولت لِحْیانی** و **قوم ثَمود** گذشت (۱) أسامی قریب ۱۳ نفر از **سلاطین نَبَطی** از کتیبه‌ها وغیره بدست آمده است مانند **حارثهٔ أوّل** که در ۱۶۹ قبل از **مَسیح** سلطنت داشت و **حارثهٔ دوم** تقریباً از ۱۱۰ تا ۹۶ ق.م. و **عُبْدَهٔ أوّل** در حدود ۹۰ و **رَبّ عیل** (یا **رَبّ ایل**) در حدود ۸۷ و **حارثهٔ سوم** پادشاه بزرگ سابق الذّکر تقریباً از ۸۶ تا ۶۲ که جنگهای او با **روم** و **یَهود** داستان مفصّلی دارد و در **تواریخ یونانی** به **فیل هِلن** یعنی **مُحبّ یونان** معروف است و **عُبْدَهٔ دوم** از ۶۲ تا ۴۷ و **مَلکوی** (یا **مالکو**) أوّل تقریباً از ۴۷ تا ۳۰ و **عُبْدَهٔ سوم** تقریباً از ۲۵ تا ۹ ق.م. که ظاهراً همان **عُبْدَه** است که **الیوس گالوس** سردار رومی سابق الذّکر را در لشکر کشی او به **یَمَن** معاونت و راهنمائی کرد و **حارثهٔ چهارم**، **راحم العَمّه**، تقریباً از ۹ ق.م. تا ۴۰ بعد از **مَسیح** که بظنّ قوی همان پدر زن **هیرود** قاتل حضرت **یحیی** است که مورّخین از او سخن گفته‌اند و در **تواریخ رومی** به **فیلوپاتریس** معروف است و **مَلکوی دوم** از ۴۰ تا ۷۰ یا ۷۱ مسیحی و **رَبّعیل دوم** از ۷۰ یا ۷۱ تا ۱۰۶ و **مَلکوی سوم** از ۱۰۶ ببعد (که

۱ــ ظاهراً تا حدود سنهٔ ۲۰۰ مسیحی این نیمه استقلال در قسمت جَنوبی مداومت داشته است.

درواقع آخرین پادشاه باید دانست)(۱)ولی درواقع مؤسّس حقیقی دولت با عظمت **نَبَطی** همان **حارثهٔ سوم** بود که ظهوراو وفتوحاتش باسقوط **دولت سلوکیان** مصادف می‌شود .

اگرچه زبان أصلی **نَبَطیان** عربی بوده ولی مکاتبات و کتیبه‌های آنها تماماً به **زبان آرامی** بود وحتّی ظاهراً بقدری **زبان آرامی** درمیان این قوم نفوذ ورایج شده بود که حتّی بعضی **لغات آرامی** درنواحی شمالی مملکت درزبان متداول آنها نیز داخل شده بود(۲) وبهمین جهت چون ازمیان أقوامی که به **زبان آرامی** می‌نوشتند و می‌خواندند **نَبَطیها** نسبت به **عَرَبْهای** داخل **عَرَبِسْتان** ازهمه نزدیکتر بودند . **زبانِ آرامی** درمیان **عَرَبْها** به **زبان نَبَطی** معروف شد. **خطّ عربی** فعلی از **خطّ نَبَطی** مشتق است وظاهراً درقرن سوم مسیحی أخذ شده است.

سکنهٔ ناحیهٔ **حِسْمیٰ** در أقصی شمال **خطّهٔ حجاز** مانند قبیلهٔ **جُذام** درقرون أولای اسلامی وقبیلهٔ **حُوَیْطات** حالیّه ظاهراً از أعقابِ **نَبَطیان** هستند .

نَبَطیها ، درعهد دولتشان ، با قبایل **سُلَیْم** روابط مودّت واتّحاد داشتند .

تَدْمُر

چنانکه ذکرشد تجارت وبطور کلّی أموراقتصادی بزرگترین عواملی

۱ـ **مآخذرومی** یکی از **ملوکِ نَبَطی** را نیز به‌اسم **زَبْدیل** ذکر میکنندکه درحدود سنهٔ ۱۴۵ق.م. **الکساندر بلاس** حکمران **سوریه** وداماد **بَطْلَمْیوس فیلومتور** پس‌ازشکست درجنك با **سلوکیان** به‌اوپناه برد.

۲ـ ولی درجَنوبِ **حِجْر زبانِ عربی** آنها خالصترمانده بوده‌است .

است که در تأسیس ممالك ودُوَلْ وانقراض آنها وآبادی وخرابی شهرها وترقی وانحطاط یك خطّه یا یك ملّت تأثیر دارد. طلوع **دولت سَبا** وأفول **دولت مَعینی** وبعد بالا گرفتن کار **حِمْیَریها** درجنوب وپریشانی **سَبائیها** در **شمال یَمَنْ** همه ناشی ازعوامل اقتصادی و تجارتی بوده چه چنانکه ذکر شد مادام که راه تجارتی **جَنوب عَرَبْستان و هِنْد** به طرف **شامات** و **آسیای صغیر** و **روم** از خشکی ساحل غربی **عَرَبْستان** بود مملکت **مَعین** و **سَبا** رونق داشت و چون راه تجارت به **دریای سُرْخ** افتاد این ممالك رو بزوال نهاده **رَیْدان** (**ظَفار** کُتُب عربی) که پایتخت **حِمْیَریها** و نزدیك به تنگهٔ **بابُ المَنْدَبْ** بود مرکز تمدّن آن سامان گردید و رونق گرفت و بهمین طریق وقتی که **پِتْرا** پایتخت **نَبَطی**ها که ایستگاه قوافل میان **جَنوب عَرَبْستان** و **شامات** و **عراق** و مرکز تجارتی بود در أوایل قرن دوم مسیحی بدست **رومیها** افتاد و به تدریج أهمّیّت اقتصادی و تجاری آن رو به زوال گذاشت و از أواخر قرن دوم مسیحی بتدریج **تَدْمُرْ** در **شمال بادیةُ الشّام** این مقام را احراز کرده و روبترقّی و رونق گذاشت.

شهر **تَدْمُرْ**، که فرنگیها آنرا **پالْمیر** نامند، در سرحدّ أقصای شمال وسطی **کویر شام**، میان **شام** و **عراق** و در سر راه تجارتی که میان این دو مملکت بود، بنا شده بود قریب ۲۲۰ کیلومتر در شمال شرقی **دِمَشْق** و ۱۴۰ کیلومتر درمشرق **حِمْص** و ۲۰۰ کیلومتر دور از رود **فُرات** درسمت جنوب غربی واقع بود پنج قرن قبل ازمیلاد **مَسیح** بنا شده ولی قدیمیترین ذکر این شهر در **کتیبهٔ تیگلَتْ پیلَسَر أوّل** پادشاه **بابِلْ** از أواخر قرن دوازدهم قبل از **مَسیح** آمده است و پس از آن اگر ذکری که در **سِفْرِ ملوك** در قلمرو

سُلَیْمان آمده مشکوك فرض شده قدیمترین ذکر آن در تواریخ مربوط بسال ۴۲ یا ۴۱ سال قبل از **مَسیح** است که بقول **آپلین** مورّخ رومی ثروت آن شهر طمع **مارك آنتونی** سردار رومی را به جنبش آورده است و قدیمترین سند بومی که به **زبان آرامی** نوشته شده ازسال ۹ قبل از **مَسیح** است ودراین وقت **تَدْمُرْ** ایستگاه عمدهٔ تجارتی میان ممالك **رومیها واشکانیها** بود. بقول کوك (Cooke) قدیمترین کتیبه که در **تَدْمُرْ** یافته اند ازسال هفتم قبل ازمیلاد استو کتیبهٔ دیگری ازسنهٔ ۱۳۷ میلادی است که مجلس شهر قرارداد راجع به مالیّاتها وطریق جمع آوری آنها ازعهد **بونا** بن **بونا** بن **حیران**. سکنهٔ **تَدْمُرْ** غالباً **عَرَبْ** بودند ولی زبان کتاب وخطّ مستعمل در **تَدْمُرْ** آرامی وزبان مردم ظاهراً عربی یا آرامی مخلوط به عربی بود وظاهراً پس از برافتادن دولت **بابِلْ** درقرن ششم قبل از **مَسیح عَرَبْها** به این نواحی دست یافته ودر آنجا مستقرّ گردیده وخواندن ونوشتن **زبان آرامی** را یاد گرفته اند. این نقطهٔ ایستگاه قَوافِلْ بتدریج شهر مهمّی شد(۱) . عمدهٔ تجمّلات دنیای قدیم ابریشم وجواهرات و مروارید و عطریّات و کُنْدُرْ و بَخور بود واینها از **چین** و **هِنْد** و **جَنوبِ عَرَبِسْتان** می آمد وسالیانه ازاین أمتعه معادل قریب سی وپنج میلیون ریال جدید به **روم** وارد میشد. این أمتعه ازدوراه می آمد یکی **دریای سُرْخ** و **مِصْر** و **اسکندریه** ودیگری از **خَلیج فارس** وصحرای میان **عَرَبِسْتان** و

۱ــ ظاهراً قَوافِلْ از **تَدْمُرْ** ازقرن ششم قبل ازمیلاد عبور میکردند ومحصولات **یَمَنْ** و **حَبَشَه** را به **عِراق** می بردند لکن ترقّی نکرد مگر بعد ازسقوط **پِتْرا** درأوّل قرن دوم میلادی ودرقرن سوم به اوج رسید(**العرب قبل الاسلام جرجی زیدان** طبع سنهٔ ۱۹۲۸ م. ص۴۸).

شامات . این راه پس از انقراض **مملکت نَبَطی**ها بدست **تَدْمُریها** گذشت و آنها أمتعهٔ مزبور را ازراه کویر به مراکز مهمّ تجارتی درساحل **فُرات** مانند **ولوژزیا** (۱) یا در **ساحل خَلیج فارس** مانند **فُرات بَصْره** (۲) و **کَرْخ مَیْسان** (۳) درسه فرسخی شمال آن حمل میکردند وازاین راه تجار **تَدْمُرْ** منافع کلّی بـدست آورده و شهر **تَدْمُرْ** حقوق گمرکی گزافی ازواردات وصادرات دریافت میداشت ومردم **تَدْمُرْ** أغلب به تنظیم وهدایت و مراقبت کاروانها وپاسبانی چاههای سرراه مشغول بودند. این شهر چندی به همین طریق ترقّی ورونق یافته وسکنهٔ آن عزّت وثروت کلّی وتمدّن پیدا کردند وپس از آنکه **رومیها** به سواحل **سوریَه** دست یافتند (٦۳ قبل از **مَسیح**) بزودی **مملکت تَدْمُرْ** أهمّیّت سیاسی پیدا کرد واگرچه ظاهراً ازأوایل تاریخ مسیحی به زیر تبعیّت یعنی تحت الحمایگی **روم** آمده بود وأحکام راجع به حقوق گمرکی آن از طرف سرداران رومی مانند **گرمانیکوس**

۱ـ **ولوژزیا** را که **عَرَبها اُلَّیس** می‌نامیدند **بلاش** أوّل اشکانی درساحل **فُرات** نزدیك **حیره** ودر ۱٤ فرسخی جنوب شرقی **بابِلْ** بنا کرد وشاید اسم ایرانی آن **بَلاشه** بوده درمحلّ آن شهر حالا آبادی **کفیل** واقع است .

۲ـ Forath که **فُرات مَیْسان** نیز نامنده میشد وظاهراً اسم أوّل آن **بَهْمَنْ اَرْدشیر** بود ـ این نقطه درمحلّ کنونی **بَصْره** یا نزدیکی آنجا بود .

۳ـ Charax که اسم قدیم آن **استر آباد** یا **استر آباد اردشیر** بود. این نقطه هم در حوالی **بَصْره** بود وبه‌عقیدهٔ اکثر محقّقین درمحلّ شهر کنونی **مُحَمّره** یا اندکی درشمال آن برساحل **شَطُّ العَرَبْ** بود .

[Germanicus (متوفی درسنهٔ ۱۹ مسیحی)] و**دیمتریوس کوربولو** (۵۷-۶۶) صادرشده است لکن در قرن أوّل مسیحی این مملکت هنوز تا اندازه‌ای استقلال داشته و میان **روم** و **ایران** مملکت فاصلی بود که هر دو طرف استقلال آنرا شناخته ورعایت میکردند بعدها آن کشور بتدریج بزیر نفوذ کامل **رومیها** آمد و ازسنهٔ ۱۰۶ میلادی که **پترا** مسخّر شده وروبه انحطاط گذاشت **تَدْمُرْ** در تجارت مشرق بی رقیب ماند و رو به ترقّی کلّی گذاشت. عهد عظمت ورونق مهمّ **تَدْمُرْ** ازسنهٔ ۱۳۰ تا ۲۷۰ مسیحی است. درسال ۱۳۰ مسیحی **هادریان** (۱) امپراطور **روم** به **تَدْمُرْ** آمده وآنجا را رسماً در حمایت خود گرفت واسم **هادریان پالمیر** (۲) به آن شهر داد (۳) وترتیبات اداری ومالی شهر مطابق أصول شهرهای یونانی تابع **روم** برقرارشد. درأوایل قرن سوم میلادی **تَدْمُرْ** بمقام یك مستعمرهٔ رومی رسید (٤) ولی با همهٔ این أحوال یك نوع استقلال داخلی داشت.

۱-Hadrien یا Adrien که ازسال ۱۱۷ تاسال ۱۳۸ م. امپراطور **روم** بوده است.

۲-Hadriana Palmyra و یا Hadrianapolis

۳- وبموجب فرمانی که درسنهٔ ۱۳۸ م. صادر کرد و عین آن در **آثار تَدْمُرْ** منقوش به سنك یافته‌اند مالیّات وگمرك به تجّار گذاشت و مجلس شیوخی (یعنی سنا) داشت که حکومت دردست اوبود (**العرب قبل الاسلام جرجی زیدان** ص ۸٤).

٤- در زمان **سپتیمیوس سوروس** (Septimius Severus) **تَدْمُرْ** مستعمرهٔ رومی شد وریاست حکومت به یك نفر از بزرگان موسوم به **شراتجی** (؟) رسید (**العرب قبل الاسلام** ص ۸٤).

رومیها فقط به حمایت قناعت داشتند ورؤسای بومی عرب به ادارهٔ امورمی پرداختند ولی شکل اداره و أصول حکومت و حتّی آداب اجتماعی و ألقاب بزرگان کاملاً بر اساس رومی و آداب رومی بود .

جنگ میان **اشکانیان ایران وروم** باعث أهمیّت سیاسی مقام **تَدْمُرْ** وعظمت آن در **ممالك مشرق** شد. **رومیها** به بزرگان **تَدْمُرْ** که کمك شایانی به **روم** برضد **ایران** می کردند پاداش بزرگ داده و **رتبه‌های رومی** می بخشیدند . یکی از خانواده‌های مهمّ بزرگان شهر که درجنگ **روم** با **ایران** خدمات مهمّی به **روم** کرده بود و بدین جهت ظاهراً در زمان **سِپْتیمیوس سِوروس** امپراطور **روم** (۱۹۳ـ۲۱۱ مسیحی) در أواخر قرن دوم مسیحی به‌افتخارداشتن حقوق **رومیها** نائل‌شده بود و درأوّل اسم خود لفظ **سِپْتیمیوس** علاوه میکرد کم کم درریاست **تَدْمُرْ** ترقّی کرد . **سِپْتیمیوس أُذَیْنَةَ بن حَیْران** ازاین خاندان درسنهٔ ۲۳۰ یا ۲۳۱ درموقع آمدن امپراطور **اَلِکْسانْدِرْ سِوروس** (۲۲۲ـ۲۳۵ مسیحی) به **تَدْمُرْ** به رتبهٔ شیخی (سِناتوری) رومی ارتقاء یافت وپسرش **حَیْران** باز بیشتر ترقّی کرده و به منصب اِمارت یا « **رَأْسُ تَدْمُرْ** » نائل شد . پسر او **سِپْتیمیوس أُذَیْنَة** [در نزد **رومیها** معروف به **سِپْتیمیوس اودناتوس** (۱)] باز بالاتر رفته ودرعهدامپراطور **والرِیَنْ** درسنهٔ ۲۵۸ مسیحی بدرجهٔ قنسولی که مقام بس ارجمند رومی بود رسید .

پس ازشکست **روم** از **شاپور** أوّل پادشاه ساسانی و اسارت **والرِیَنْ** در سنهٔ ۲۶۰

---

۱ - Septimius Odenatus

مسیحی **ایرانیان** پیش رفته شمال **سوریَه** و **آسیای صغیر** را گرفتند و**اُذَیْنَة** ناچار در صدد تقرّب به **شاپور** وقبول‌حمایت **ایران** در آمدلکن پادشاه **ایران** عریضه وهدایای او را ردّنمود و وی از آن تاریخ باجان و دل بـه کمك **رومیها** قدّعَلَم کرد وچون در انقلاباتیکه‌پس از **والرِیَنْ** در**روم** پیش آمر و**سرداران‌رومی** به**گالینوس**امپراطور یاغی‌شدند و**مملکت روم** متزلزل وم شوّش گردید **اُذَیْنَة**باز به**گالینوس** وفادارمانده وبدو نفردیگر(**ماکریانوس**و**کالیتوس**) که‌مدّعی تاج‌وتخت**روم**بودندمخالفت کرده ویکی از آنها را که**کیتوس** بود در**حِمْص** کشت لهذادرسنهٔ۲٦۲مسیحی به‌بزرگترین پاداش نائل آمدیعنی نایب‌السّلطنهٔشرق‌وأمیر گردیدوامارت‌درخاندان‌اوارثی‌قرارداده شدو ازاین تاریخ لقب سلطنت بخود گرفت پس با بقیّهٔ قشون رومـی و لشکر خود به **ایرانیان** حمله برده وبالشکر **ایران** که پس از خراب کردن **اَنْطاکیَه** به **ایران** برمیگشتند جنگ کرده آنهارا شکست‌داد(درسنهٔ ۲٦۱مسیحی)پس از آن**وُرُودْ**نام را در**تَدْمُرْ** جانشین خود قرارداده‌وخودحمله به **ایران** کرده وازفُرات گذشته و **نَصیبین** ورُهاء(**اورفای** حالیّه **وادِسِ یونانیها**)را پس گرفت و**ایرانیان** را از**آسیای‌صغیر** و**سوریَه** و**قسمت رومی بین‌النّهرین** بیرون کرده وخود اگر چه برحسب ظاهر در تحت‌حمایت وتابعیّت **روم** بود با تمام آثارسلطنت‌مستقلّه‌حکمران **سوریَه** و**عَرَبِسْتان** و **اَرْمَنِسْتان** و**کاپادوکیَه** و**کیلیکیه** گردید وحتّی دو باربه **طیسفون** پایتخت **ایران** نیز رسید وبلکه نظربه أقوال بعضی مورّخین در یکی ازحملات خود (در سنهٔ ۲٦۵)

آن‌شهر را تصرّف نمود (۱) و غنائم و أسرائی را که در جنگهای با **ایران** بدست او افتاد پیش امراطور فرستاد (سنهٔ ۲٦٤ مسیحی) درسنهٔ ۲٦٦ یا ۲٦۷ مسیحی **اُذَیْنَة** وقتی که عازم هجوم برضدّ **گُتْ** ها در **کاپادوکیه** بوددر **حِمْص** با پسر بزرگش **هیرودیس** بدست برادرزاده‌اش **ماکونیوس** (یا **مایونیوس**) کشته‌شدو بعضی این قتل را به‌تحریك **روم** دانسته‌اند پسر او **وَهَبَ اللاّت** که صغیر بود (۲) اسماً جانشین او شد لکن اختیارات وقدرت دردست **زنوبیا** (**بَتْ زَبّای یا زَبّاء**) مادر او (یا نامادری او) بود که یکی ازمشهورترین سلاطین مشرق است وعلاوه برتمام متصرّفات شوهرش قسمتی بزرگ از **آسیای صغیر** و**مملکتِ مِصْر** را نیزضمیمهٔ قلمروخود نمود. پس از آنکه با هفتاد هزار نفر قشون **مِصْر** را ازدست **رومیها** گرفت کم کم نسبت به **روم** بی اعتنا شده وخود و پسرش را امپراطورو **مَلِكُ الملوك** نامید وتا **آنقره** و **کالْسِدون** (**خَلْقدونیّه** = **قاصی کوی** حالیّه) وحوالی **قُسْطَنْطینیّه** قشون‌ساخلو گذاشت‌ولی‌بازهنوز برحسبِ ظاهر رشتهٔ‌مناسبات‌خودرا با **روم** قطع‌نکرده بودودرسکّه‌های خوداسم‌امپراطور **روم** و **وَهَبَ اللاّت** را باهم میبرد

۱ـ این‌وقایع درعهد سلطنت **شاپور** أوّل ساسانی روی داده است.

۲ـ نسبت **اُذَیْنَة** و**هیرودیس** و **وَهَبَ اللاّت** کاملاً مسلّم نیست‌وبه‌عقیدهٔ بعضی **وَهَبَ اللاّت** پسر **زَبّاء** ازشوهرأوّلش که برادر **اُذَیْنَة** باشد بوده و**هیرودیس** بزرگترین‌پسر **اُذَیْنَة** اززن أوّلی خود بود و پس ازقتل **اُذَیْنَة** و**هیرودیس** **زَبّاء** یکی از پسرهای صغیر **اُذَیْنَة** را رسماً به سلطنت نشانده وپسرخود **وَهَبَ اللاّت** را با خودنائب‌السّلطنه اعلان کرد.

لکن درسنهٔ ۲۷۰ بکلّی رشته پاره شد واسم امپراطوررا ازسکّه انداختندولهذا همینکه **اورلیان** درسلطنت **روم** مستقرّشد (۲۷۰مسیحی) درصددجنگ با**تَدْمُریها** برخاسته وبه تدریج **مِصْر** (أواخرسنهٔ۲۷۰) و**آسیای صغیروسوریَه** را ازدست آنها پس گرفت وبهمین قرارجنگ کنان پیش رفت تا**تَدْمُرْ**را محاصره نمود.**زنوبیا** با پسرش‌ازشهر فرار کرده‌برای خواستن کمك ازپادشاه **ایران** بسوی**ایران** رفتندولی‌در کنار **فُرات** گرفتارشدند وبدین جهت در بهارسنهٔ ۲۷۲مسیحی‌شهر**تَدْمُرْ** تسلیم شد. امپراطور**روم** مردم شهررا بخشیده وفقط اجزای دولت را کشت و**زنوبیا** و**وَهَبَ‌اللاّت** را گرفتار ساخته با خود به **روم** برد ولی پس از عبورازدارْدانِلْ خبرشورش **تَدْمُریها** را شنید که‌درپائیزهمان‌سال‌قیام کرده‌وساخلوی‌رومی‌را کشته وپادشاهی‌به‌اسم**آنطیوخوس** برای خود گزیده‌اند . **اورلیان** فوراً بر گشت و شهر را گرفته خراب کرده ومردم آنجا را قتل عامّ نمود. **زنوبیا** وپسرانش در**تیبور** (**تیوولی** حالیّه) در نزدیك شهر **رُمْ** زندگی کرده و در گذشت .

حیرَه وغَسّان و کِنْدَه

گذشته ازدُوَلْ ونواحی متمدّن عـربـی که ذکرشد (۱) أهالی باقی نواحی

۱ــ باید دانست که تمدّن دُوَلْ وأقوام عربی که تااینجاذکرشد تمدّنی بود عالی وشبیه تمدنّهای قدیم معروف مانند **بابلی**و**مِصْری** و**فِنیقی** وغیره وتشکیلات منظّم‌وقوانین ومعابد

بقیّهٔ‌حاشیه‌درصفحه‌بعداست

عَرَبْ نشین عَرَبِسْتان بردو نوع بودند **اَعْرابِ بادیه‌نشین (بَدَوی) واعْرابِ تخته‌قاپو (حَضَری) حَضَریها** اگرچه شهروقصبه داشتند ولی در درجهٔ ابتدائی تمدّن بودند و با **بَدَویها** ازهرسوی احاطه شده وبا آنها مخلوط بودند دربعضی نواحی ومخصوصاً در سرحدّات **عَرَبِسْتان** این **حَضَریها** درتحت نفوذ دُوَل متمدّن بزرگتر دُوَلی نیم متمدّن بوجود آورده بودند که **اَعْرابِ بَدَوی** مجاور را درتحت تسلّط خویش نگاهداشته و ازتاخت وتاز آنها به ممالك متمدّن جلوگیری میکردند.

بطور کلّی قطعهٔ **عَرَبِسْتان** درتحت نفوذ سه دولت بود که عبارت است **ازایران و روم وحَبَشَه** . مشرق وشمال شرقی این قطعه زیرحمایت **ایران** وشمال غربی تابع **روم** وقطعات مرکزی وجنوب درتحت نفوذ **حَبَشَه** یا دُوَل بومی **یَمَن** قبل **ازحَبَشَه وایران** بعد از اخراج **حَبَشیها ازیَمَنْ** بود (۱). از مجاورت با این ممالك و دُوَل متمدّن در

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

وادارهٔ مرتّب و نوشتجات داشتندومخصوصاً بیشتر آنچه‌ازتاریخ آنهامعلوم شده ازروی کتیبه‌های زیادی است که ازآنها باقی مانده است و از یك قرن به این طرف **علمای اروپا** پیدا کرده واستنساخ و ترجمه وتفسیر کرده‌اند(مانند **کتیبه‌های معینی وسَبائی وقَتَبانی وحَضْرَمَوْتی وحِمْیَری وثَمودی ولِحْیانی ونَبَطی وتَدْمُری وصَفائی** وغیره.) ولی تمدّن دُوَلْ و امارتهای نیم متمدّن (**حَضَری**) **حیره وغَسّان** وغیره که ذکر آنهامی‌آید دردرجات ابتدائی بوده وفقط نسبت به **بادیه‌نشینان** متمدّن محسوب میشدند.

(۱) درکتیبهٔ معروف به **کتیبهٔ سدّ** که در **مَأْرِبْ** پیداشده **اَبْرَهَه** را أمیری تابع پاشاه **حَبَشَه** مینامد که خود پادشاه **سَبا وَرَیْدان وحَضْرَمَوْت ویَمْنَه وعَرَبْهای** کوهها و سواحل است وظاهراً **مَکّة** نیزدرمنطقهٔ نفوذ **أمرای حَبَشی یَمَنْ** ولواسماً بوده است .

سرحدهای **عَرَبِسْتان** چنانکه ذکر شد دُوَلی نیمه مستقلّ و نیمه متمدّن بوجود آمد که هر کدام از آنها تابع دولت متمدّن بزرگ مجاور خود بود . بدین‌طریق سه دولت تحت الحمایهٔ عربی **حیرَه** و **غَسّان** و **کِنْدَه** در تحت نفوذ **ایران** و **روم** و **یَمَنْ** و دست نشاندهٔ این دُوَل در قرن أخیر قبل از **اسلام** پیدا شدند .

حیرَه ـ مملکت **حیرَه** که به اسم پایتخت آن شهر **حیرَه** نامیده شده در زیر سلطنت **ملوك لَخْمی** یا **مَناذِرَه** در **سَواحل جَنوبی فُرات** تا **بادیهٔ شام** و **کویر نَفود** نفوذ داشته و در واقع میان **عِراق** و داخلهٔ **عَرَبِسْتان** واقع بود . این سلطنت که بزرگترین دُوَلِ عربی نیم متمدّن مذکور در فوق بود از أواخر قرن سوم مسیحی تا سنهٔ ۶۰۲ پایدار بود و علاوه برآنکه سدّی میان **ایران** و **أعراب بادیه** بود در جنگهای **ایران** و **روم** نیز کمك مهمّی به‌**ایران** میداد. **أهالی حیرَه** مرکّب از بومیان و مهاجرین عرب بود که أصلشان أغلب از **أعراب مهاجِر یَمَنی** که ظاهراً در أوایل قرن‌سوم‌مسیحی باین‌نواحی آمده‌اند وجماعتی از **أعراب** عَدنانی **بادیه** بوده‌است. أوّلین أمیر عرب که به این مملکت دست یافت **جُذَیْمة‌بن‌الأَبْرَشْ** از قبیلهٔ **قُضاعَة** (۱) بود که ظاهراً درأواسط قرن سوم میلادی از داخلهٔ **عَرَبِسْتان** به نقاط شمال غربی مملکت **حیرَه** آمده و امارتی تأسیس کرد (درحدود ۲۷۰مسیحی) . در **روایاتِ عرب** از جنگهای‌او با **زَبّاء** (**زَنوبیا**) سابق الذّکر ملکهٔ **تَدْمُرْ** سخنی میرود . و بعداز او نظر

۱ ـ برحسب بعضی روایات از قبیلهٔ **اَزْد** .

به روایات عَمْرو بن عَدیّ بن نَصْرِ لَخْمی (از قبایلِ مُهاجرِ یَمَنْ) که خواهرزاده جُذَیْمَه بود سلطنت لَخْمیها را تأسیس نموده و حیرَه را مرکز سلطنت قرار داد . حوزهٔ قلمرو این پادشاهان (که آل نَصْر و لَخْمیّون و گاهی بواسطهٔ کثرت اسم مُنْذِرْ در ملوك آنها مَناذِرَه نامیده میشوند) به تدریج بسیار وسعت گرفته واز فُرات تا نَجْد و شام امتداد یافت ومخصوصاً اَمْرؤالْقَیْس پسر عَمْرو بن عَدیّ مذکور اکثر نواحی و قبایل عَرَبْستان را تاحدود یَمَنْ تسخیر و منقاد نموده و ظاهراً درسنهٔ ۳۲۸ مسیحی وفات کرد و پسرش عَمْرو که به روایت مشهور در زمان شاپور سوم درحدود ۳۸۸ مسیحی وفات یافت ؟ (۱)، قریب بیست نفر ازاین سُلاله با دو سه نفر غیرلخمی در میان بیشتر از ۳۰۰ سال در مملکت حیرَه سلطنت نمودند که از مشاهیر آنها نُعْمان بن اَمْرؤالْقَیْس بن عَمْرو بن اَمْرؤالْقَیْس بن عَمْرو بن عَدیّ (نُعْمان اوّل)

---

۱ ــ درکتیبهٔ سنگ قبر او که در نَمارَه، در حَوْران شرقی، پیداشده وقدیمترین نوشتهٔ عربی‌است که دردست است و تاریخ ۲۲۳ بنا بعبری یعنی ۳۲۸ مسیحی‌داردنوشته‌شده که اَمْرؤالْقَیْس بن عَمْرو پادشاه همهٔ عَرَبْها که سرشان‌را با پارچه می‌بندند (مقصود کوفیه‌است) و پادشاه دواَسَدْ (یعنی اَسَد و طَیّ ٔ درعَرَبْستان مرکزی) و نزاری‌ها (یعنی عَرَبْهای شمال غربی) قلمرو خود را تا نَجْران وسعت داد . این تاریخ بنا به روایت حَمْزهٔ اصفهانی که پایان سلطنت این اَمْرؤالْقَیْس را درسال بیستم یااندکی بعد از سلطنت شاپور دوم ساسانی ثبت میکند وفق میدهد .

بود [۱ (در ۴۰۸ مسیحی وفات کرده)] که قصر مشهور **خُوَرْنَقْ** (۲) را در کنار شهر **حیرَه** بنا نمود و شاید **بَهْرام‌گور** (اگر داستان تربیت او در **حیرَه** مبتنی بر أساس صحیح باشد) درپیش همین **نُعْمان** پرورش یافته باشد . ظاهراً در زمان‌او **دین مسیحی** در **حیرَه** انتشارزیادتری گرفت و**مُنْذِر** بن **النُّعْمان** بن**أمْرؤُالْقَیْس**(**مُنْذِر** أوّل) که قبل از ۴۲۰ به سلطنت رسیده نظر به روایت دراستحکام **بَهْرام** پنجم ساسانی معروف به **بَهْرامِ‌گور** (۴۲۰ـ۴۳۸) درسریرسلطنت دخالت مهمّی داشت ودرجنگهای **ایران** و **روم** مخصوصاً در سال ۴۲۱ مسیحی و سال بعد خدمات نمایانی کرده است . وفات او ظاهراً درسال ۴۶۲ مسیحی واقع‌شده وبعدازاو پسرش **اَسْوَدْ** به امارت نشست که بقول **هشام‌کَلْبی** اورا **ایرانیان** أسیر کردند وپس‌ازاوبرادرش **مُنْذِرْ** (**مُنْذِر** دوم) و بعد **نُعْمان** بن **الاَسْوَدْ** (**نُعْمان** دوم) که در جنگ **ایران** با **روم** که در ماه اکتوبرسال ۵۰۲ مسیحی درگرفت به همراهی **قُباد** پادشاه ساسانی شرکت داشتند و در

---

۱ ـ پیش از این **نُعْمان** که به **نُعْمان** أوّل معروف است یك نفر أمیر خارجی از **عَمالِقَه** به اسم **اَوْس** بن **قلام** چندسالی برتخت **حیرَه** تسلّط یافته و رشتهٔ **آل‌نَصْر** را در مدّت کوتاهی منقطع ساخت . به عقیدهٔ بعضی از محقّقین برأثر فتوحات‌امپراطور **روم** **یولیانوس** (**ژولیان**) در ۳۶۳ مسیحی **شاپور** دوم ساسانی از **عَمْرو** ناراضی شده و **اَوْس** را بجای او نصب کرد .

۲ ـ **خُوَرْنَقْ** به‌ظنّ‌قوی لفظ ایرانی‌است وبعقیدهٔ بعضی‌محقّقین **خُورْنَگ** به معنی دارای بام خوب می باشد .

جنگ بزرگی که در کنار رود **خابور** در حوالی **سیرَسزیوم** (Ciresium) (= **الْبُصَیْراء**) در ماه سپتامبر ۵۰۳ مسیحی زخمی در سر برداشته و مُرد [در بعضی **تواریخ رومی** ذکر این **نُعْمان** در سنهٔ ۴۹۸ مسیحی نیز آمده که در جنگ با **روم** در **بیترا پسوس** در کنار **فُرات** از **اوژپتوس** سردار رومی شکست خورده ولی به روایت مشهور که چهارسال سلطنت کرده منافات دارد (۱)] و پس از وی **اَبو یَعْفور** نامی از **لَخْم** (۲) و بعد از او **مُنْذرْ** بن **أمْرؤالْقَیْس** معروف به **مُنْذرماءالسَّماء** (**مُنْذرسوم**) که ظاهراً در سنهٔ

۱ــ در تاریخ سلطنت **مُنْذر** أوّل و پسرانش **اَسْوَدْ** و **مُنْذر** دوم و ابتدا و انتهای سلطنت آنها و همچنین ابتدای سلطنت **نُعْمان** دوم روایت متناقض است و مدرك قطعی در دست نیست وظاهراً عدّهٔ سالهای سلطنت که در روایات به این چهار پادشاه میدهند ۸۵ سالی را که میان وفات **نُعْمان** أوّل و **نُعْمان** دوم یعنی ٤۱۸-۵۰۳ مسیحی (که هر دو مبنی بر مدرك معتبر است) پر نمیکند و بعید نیست که یکی دو نفر پادشاه کم أهمیّت درمیانه از قلم مورّخین افتاده یا در عدّهٔ سالهای هر کدام از این چهار پادشاه اشتباهی روی داده است .

۲ ــ در جنگی که **نُعْمان** بن **الاَسْوَدْ** کشته شد **غَسّانیها** در **حیرَه** تاخت و تاز وغارت نموده واستیلا کردند وبقیّهٔ قشون **حیرَه** به **بادیه** عقب نشستند وظاهراً به این جهت که دولت **ایران** در مقابل دشمن در جنگ بود و امیر نامدار **عربهای** تابع **ایران** در جنگ ازمیان رفت و پسر یا برادری ازاو لایق امارت نبود ناچار **قُباد** کسی دیگر را از همان خانواده **لَخْم** که شاید سردار لایقی بوده بجای **نُعْمان** گذاشت .

۵۰۵ مسیحی جلوس کرده(۱) و بواسطه جنگهای خود بهمراهی **ایران** با **روم** ومخصوصاً با **حارث** بن **جَبَلَهٔ غسّانی** تابع **روم** معروف است . در ۵۱۹ مسیحی **قُباد** اورا مأمور حملهٔ بخاك **روم** کرد و ظاهراً دراین حملات بود که دونفر ازسربازان رومی را أسیر گرفت ودرسنهٔ ۵۲۴ سفیری ازپیش **قیصرِروم** پیش‌او آمد که استخلاص سرداران را خواسته و قرار مودّتی با او ببندد و همان وقت نیز سفیری از طرف **ذُونُواس** أمیر یهودی **یَمَن** پیش **مُنْذِرْ** آمده و اورا برضدّ **نَصارىٰ** وبرای تعقیب آنها تحریك میکرد ولی **مُنْذِرْ** قبول نکرد (درسنهٔ ۵۲۸) و باز درماه مارس از۵۲۹ حملات سختی به **سوریَه** کرد وتا **اَنْطاکیَه** خراب نمود و حتّی **تواریخ رومی** از سوزاندن **کالْـدون** و نقاط دیگر سخن میرانند مخصوصاً داستان قُربانی کردن چهارصد راهبه‌را که اسیر گرفته برای **اِلٰهَهٔ اَلْعُزّیٰ** شنیدنی است . در ۵۳۱ بهمراهی قشون **ایران** با **رومیها** مجدّداً جنگ کرد و در **رَقّه** سردار معروف رومی **بلیزار** را شکست فاحشی دادند و پسر **مُنْذِرْ** موسوم به **نُعْمان** در این جنگ کشته شد . در ۵۴۰ مسیحی درباب باج گرفتن از **اَعْرابِ جَنوبی تَدْمُرْ** میان وی و **حارث** بن **جَبَلَهٔ غسّانی** جنگ در گرفت و باعث شکستن صلح میان **ایران** و **روم** و جنگ تازه شد . در حدود ۵۳۹ مسیحی سفیری

۱ــ نظریه بعضی روایات که صحّت آن مستبعد نیست این **مُنْذِرْ** پسر **أمْرؤالْقَیْس** ابن**النُّعْمان** بن **أمْرؤالْقَیْس** یعنی برادر زاده **مُنْذِر** أوّل بوده است .

پیش **اَبْرَهه** به **صَنْعاء یَمَن** فرستاد که در کتیبهٔ **یَمَن** مذکور است . درحدود ۵۴۴ **مُنْذِر** باز با **حارث** جنگ میکند ، این **مُنْذِر** سوم بواسطهٔ مخالفتش با **دین مَزْدَك** نیز معروف است . بسبب همین مخالفت **قُباد** پدر **اَنوشِروان** او را (ظاهراً در حدود ۵۲۵ مسیحی و برای اندك زمانی) از امارت **حیرَه** معزول و **حارث بن عَمرو کِنْدی** را، ازملوك **کِنْدَه** ، به سلطنت **حیرَه** منصوب کرد ولی بعد **اَنوشِرْوان** پس‌ازبرانداختن **مَزْدَکیان** دوباره **مُنْذِر** را به مسند خود باز گردانید (۱) این امیر چنانکه بیاید در ماه حزیران (ژوئن) از سنهٔ ۵۴۴ مسیحی در **حِیار** در حوالی **قِنَّسرین** در دست **حارث بن جَبَلهٔ غَسّانی** مقتول‌شد . سه پسر **مُنْذِر** که ظاهراً ازیك مادرهم بودند بتوالی (جزیك خارجی درمیان) بعداز او سلطنت کردند که أوّلین آنها **عَمْرو** بن **اَلْمُنْذِر** بود که جانشین پدرش گردید . مادر وی **هِنْد** از خانواده ملوك **کِنْدَه** بوده و مسیحی متدیّنی بود و دیری در **حیرَه** بنا نمود . و شاید حتّی خود **عَمْرو** نیز **دین‌مسیحی** داشت ظاهراً همان در أوایل سلطنت خود حمله به مملکت **غَسّانیها** برای انتقام خون پدر (و شاید برای استخلاص برادرش **اَمْرؤالْقَیْس** نام ؟) برده . بعد ها نیز درجنگهای **ایران** با **روم** (درسنهٔ ۵۶۲) نامور بود و پس از آن باز چندین بار بخاك

۱ــ **مُنْذِر** درسنهٔ ۵۲۹ **حارث کِنْدی** را بقتل رسانیده و یا اسباب قتل اورا فراهم ساخته و لهذا منظور روایات از استرداد سلطنت او از طرف **اَنوشِرْوان** آن باشدکه پس از وفات **قُباد اَنوشِروان مُنْذِر** را به سلطنت شناخته است .

سوریَه و **حَوْران** قشون کشی کرد وازآن جمله درسنهٔ ۵۶۶ یا۵۶۷ برادرش **قابوس** را با قشونی به خاك **روم** فرستاد . دریکی ازحملات وی بقدری پیشرفت کرد که در ماه نوامبر ۵۶۶ **حارث** بن **جَبَلهٔ غسّانی** شخصاً برای تقریر شرح مطلب به امپراطور به **قُسْطنطینیّه** رفت (برحسب بعضی أقوال این تقریر درسفر **حارث** به **قُسْطنطینیّه** در ۵۶۳ بعمل آمده) ظاهراً **عَمْرو** تا ۵۶۹ یا ۵۷۰ سلطنت کرده است . بعد از او برادرش **قابوس** پادشاه شد و بلافاصله با **غسّانیها** داخل جنگ شد و در سنه ۵۷۰ (در روز عید **سُلاقا** یعنی **صُعودِ مَسیح**) **مُنْذر** بن **حارث غسّانی** که تازه بجای پدرش **حارث** به سلطنت نشسته بود وی‌را شکست داد و تانزدیك **حیرَه** پیشرفت ولی چندی پس از این واقعه **مُنْذر غسّانی** به امپراطور **روم** یاغی شده و سه سال در حال عصیان ماند ولهذا **ملوك حیرَه** میدان را خالی دیده و به مملکت **غسّانیها** دست اندازی کرده و تاخت و تاراج نمودند وحتّی تا **اَنْطاکیَه** پیش رفتند ظاهراً در حدود ۵۷۲ یا۵۷۳ **قابوس** مُرده‌است وچون به‌جهاتی که ازآن‌جمله قساوت وستمکاری‌شدید برادر او **مُنْذر** و همچنین تعصّب او در بت پرستی بوده مردم مسیحی **حیرَه** او را به سلطنت برنداشتند یاشاهنشاه **ایران** صلاح درنصب او ندید موقّتاً یك‌ایرانی **سُهْراب** نام را به امارت **حیرَه** (ظاهراً بایك بومی‌عرب، **زَیْد** نام ، پدر **زَیْد** بن **عَدیّ** معروف که مسیحی بود ، به معاونت) نصب کرد وپس‌ازچندی (ظاهراً پس‌از یك سال یاقدری بیشتر) موانع سلطنت **مُنْذر** بن **اَلْمُنْذر** (**مُنْذر** چهارم که ظاهراً از ۵۷۳ تا ۵۸۰ سلطنت کرده است) به اهتمام **زَیْد** مذکور که **نُعْمان** درطفولیّت در زیر پرستاری او

بوده مرتفع شده وی برسریر مُلك نشست . در مدّت سلطنت او که به روایت معروف چهارسال بود و در زمان او **مُنْذِر غَسّانی** سابق الذّکر پس‌از آشتی با **امپراطور روم** به **حیرَه** حمله برده و شهر **حیرَه** را آتش زد و **اُسرای رومی** را که درآنجا بودند آزاد ساخت (تاریخ این واقعه‌را بعضی ۵۸۰ دانسته‌اند) . أیّام **مُنْذِر** چهارم درحدود ۵۸۰ بپایان رسید . آخرین پادشاه این سلسله **نُعْمان** بن **مُنْذِرْ** (ظاهراً درسنهٔ ۵۸۰ مسیحی جلوس کرد) شهرت دارد که داستان خلع‌وقتل‌او بحکم **خسرو پرویز** (ظاهراً درسنهٔ ۶۰۱مسیحی) معروف‌است . أیام **نُعْمان** بن **الْمُنْذِرْ** که مشهورترین **ملوك‌حیرَه** است با جنگهای با **غَسّانیان** و **قَبایل‌عَرَبْ** و حکایات و قصص زیاد و وُفُود شعرای عرب پُراست وتقریباً أغلب‌داستانهای‌مربوط به**ملوك‌حیرَه** وحتّی‌به‌بعضی‌از**ملوك‌غَسّان** در أفواه به اسم او نسبت داده شده است . نزدیك بودن سلطنت ۲۲ سالهٔ او به عهد **اسلام** و ضبط وقایع تاریخی و ارتباطات دیگر تاریخ زندگانی او و پسرش بـه **حَضْرَمَوْت** و نزاع **عَرَبْ** و **ایران** اسم اورا بیشتر أهمّیّت داده‌است واگرچه بعدازاو امیردیگری‌عربی‌بنام **ایاس** بن**قُبَیْصهٔطائی** ، نظر به روایات۹سال، با نظارت وهمدستی یکّه نمایندهٔ ایرانی به‌نام **نَخیرگان**، والی **حیرَه** ،بوده وپس‌ازآن **آزادْبهْ** نام‌ایرانی ۱۷ سال در **حیرَه** حکومت داشت ولی در واقع سلسلهٔ **ملوك‌لَخْمی** بـا **نُعْمان** بن **الْمُنْذِرْ** (**نُعْمان** سوم) خاتمه می‌یابد وپسراو **مُنْذِرْ** (که میتوان **مُنْذِر** پنجم نامید) معروف به **غرور** اگرچه چندماهی درموقع‌ارتدادِ **قَبایل عَرَبْ** درسال ۱۱ هجری در **بَحْرَیْن** به ریاست **عَرَبهای** مرتد انتخاب شده و چند ماهی امارت داشت و در دست

مسلمین درجنگ **جُواثا** یایکی از جنگهای مقارن آن کشته شد لکن در **حیرَه** تسلّط نداشت . دختر **نُعْمان** راهبهٔ نصرانی شده بود . پسر **ایاس** بن **قُبَیْصَه** چندی ظاهراً بهمراهی **آزادْبِهْ** حکومت داشت (۱) . أهالی **حیرَه** از أواخر قرن ۴ مسیحی بتدریج عیسوی شدند (۲) . ولی سلاطین آنجا غالباً در دین قدیم بُت‌پرستی خود باقی بودند تا وقتیکه **نُعْمان** بن **الْمُنْذِرْ** آخرین پادشاهان **نَصرانیّت** اختیارکرد (۳) . سلاطین **حیرَه** که دست‌نشاندهٔ **ایران** بودند غالباً بادولت **روم** و ملوك **غَسّان** که تابع **روم** بودند زد وخورد داشتند. پایتخت آنها **حیرَه** تقریباً دریك‌فرسخی **نَجَفْ** درجنوب شرقی آن شهر و درجنوب **کوفه** ، تقریباً در۳۲ درجه عرض‌شمالی و۴۴/۲ درجه‌طول شرقی ، واقع بود وظاهراً درأواخر قرن دوم مسیحی بنا شده است .

۱ــ درترتیب تاریخی **مُلوكِ حیرَه** و عدّهٔ مُلوك وأسامی آنها و وقایع آن مملکت بواسطهٔ اختلاف‌زیادمآخذ تاریخی وتکرار اسم **مُنْذِرْ** و **نُعْمان** و **أمْرَؤالْقَیْس** و**عَمرو** درملوك‌آنها درمیان مورّخین اختلاف‌است و ما رأی محقّقین‌علما مانند **موللر** (Muller=) و **نُولْدْکه** (Noldke=) و **روتْشتایْن** (Rothstein =) را نقل نمودیم .

۲ــ أغلب أهالی مَذْهبِ **نَسْطوری** داشتند .

۳ــ بقول بعضی‌مورّخین **نُعْمان** در أوائلِ اَمر بُت‌پرست‌بود وقربانیهای انسانی‌برای **عُزّی (زُهْره = آفْرودیت)** میکرد ولی‌بعد درحدود سنهٔ۵۹۱ یا۵۹۵ مسیحی دین‌عیسوی را اختیارکرد بعضی ازمحقّقین برآن عقیده شده‌اندکه این‌تفصیل باید مربوط به‌پدر اوباشد وَرْنَه خودِ **نُعْمان** در خانوادهٔ مسیحی یعنی خانه **عَدیّ** بن **زَیْد** پرورش یافته وبزرگ شده بود . درمذهب عیسوی او روایات تاریخی‌اختلاف دارد بعضی اورا **نَسْطوری** وبعضی

بقیّهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

یکی از وقایعی که باموضوع تاریخ **ایران** و مخصوصاً جرأت **أعراب** ومهیّاشدن آنها برای حملهٔ به **ایران** رابطهٔ مهمّ دارد واقعهٔ جنگ **ذوقار** است که بواسطه خلع

بقیّهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

یَعقوبی دانسته‌اند برحسب ظاهر **نَسطوری** بودن بظنّ نزدیکتر است چه‌هم **أکثریّت أهل** مملکت او یعنی **حیرَه نسطوری** بودند وهم **نَسطوری** مذهب رایج **عیسویان ایران** بوده و دولت **ایران** آنرا تاحدّی حمایت داشت برخلاف **یعقوبی** که مذهب **أعراب** تابع **روم** بوده و موجب سوءظنّ وشبههٔ آن دولت بوده لکن از طرف دیگر میتوان فرض کرد که درآن وقت که صلح وصفا بلکه اتّحاد و یگانگی میان **ایران** و **روم** یعنی **خُسرو پرویز** وپدر خوانده‌اش امپراطور **موریسیوس** برقرارشده بود دیگر ازطرف دولت **ایران** ضدّیّتی با **مسیحیان** نبود بلکه خود **خسرو** از **عیسویان** حمایت کرده و کلیساها برای آنها بنا میکرد (و شاید عمده جهت نَصرانیّت **نُعمان** هم همین رفع نگرانی وبیم از دربار **ایران** بوده که تا آن وقت بطور غیرطبیعی ملوك **حیره** را با آنکه أهل مملکتشان یعنی **أکثریّت** رعایای آنها مسیحی بودند از قبول آن دین که کیش دشمنان **ایران** یعنی **رومیها** بود بازداشته بود) وحتّی **خُسرو پرویز** بطور عجیبی برخلاف عقل و انتظار و بلکه با خیانت به‌سیاست أساسی مملکت درتحت نفوذ زنش **شیرین** وطبیبش **کابْریل** که‌هردو **یَعقوبی** متعصّب بودند و شاید بواسطهٔ عقیدهٔ روحانی غریبی که بیکی‌از قدّیسین (**أولیاء**) مسیحی معروف به‌حضرت **سِرْجیوس** که مورد نیایش **مسیحیان سوریه** و **عَرَب** آن سامان بود پیدا کرده و اورا از بلایا و مِحَنْ حامی خود میدانست و درموقع فرار و التجای خود به **روم** عقیده پیدا کرده بود که بتوجّه باطنی اواز گرفتاریها نجات یافت ومجدّداً بتاج و تخت خود رسید و پس از جلوس بتخت صلیب طلائی به‌مزار این قدّیس ، در **رُصافه** ، اهداء نمود وچندی از **یَعاقبه** حمایت و تشویق نموده و با **نَساطره** ناسازگار بود در این موقع **نُعمان** نیز بمقتضای مدارا یا مُداهنه بادربارمذهب **یَعقوبی** اختیار کرده باشد. **ابن العبْری** گوید (بنقل **نولْدکه** ازآن) که جاثلیق نَسطوری **عیشوَیبه** سعی کرد **نُعمان** را به مذهب خود بیاورد و کامیاب نشد (این کاتولیکوس در سنهٔ ۵۹۴-۵۹۵ مسیحی وفات یافته ودر **حیرَه** محترم ومحلّ اعتقاد مردم بود) .

وحبس **نُعْمان بن المُنْذِر** وعواقب آن حادث شد و شرح مختصر آن از این‌قرار است.

پس‌از وفات **مُنْذِر** چهارم‌بواسطهٔ اختلافاتی‌درمیان پسران‌او، که قریب ۱۳ نفر بودند، و مخصوصاً دوپسر نامدارش **أَسْوَدْ و نُعْمان** اندك زمانی کار امارت **حیرَه** بی‌تکلیف ماند وظاهراً دولت **ایران** موقّتاً **قُبَیْصَه** (پدر **إیاس** بن **قبیصهٔ** سابق‌الذّکر) را چندماهی بحکومت آنجاگماشت تاانتخاب أمیرجدید سامان‌گیرد. **نُعْمان** و **أَسْوَدْ** هریك حامیان عمده داشتند ولی حامی **نُعْمان عَدِیّ** بن **زَیْد** بود (یعنی پسر **زَیْد** سابق‌الذّکر که در استقرار سلطنت **مُنْذِرْ** پدر **نُعْمان** دخالت عمده داشت و گویا بهمین‌جهت **نُعْمان** در خانوادهٔ **زَیْد** پرورش یافته بود) در دربار **ایران** نفوذ و تقرّب‌کاملی داشت و عاقبت باهتمام وتدبیراوکار بر **نُعْمان** قرارگرفت وشاهنشاه **ایران** اورا اختیارنمود ولی بعدها **نُعْمان** بواسطهٔ سعایتهائی‌که درمیانه شد **عَدِیّ** بن **زَیْد** راگرفتار و درمحبس‌کشت ودر اثرآن **زَیْد** پسراین **عَدِیّ**که باز دردربار **ایران**راه ومقام داشت به تدابیر ودسائسی از **نُعْمان** پیش **خُسْرو پَرْویز** سعایت نموده و در قصّه‌ای که شرح آن دراز است **خُسْرو نُعْمان** را احضار نمود و چون ازفتنه خبریافت ودانست خطر جانی دارد عیال وأولاد خودرا با دارائی مهمّ خود نزد رؤسای قبیلهٔ **بَکْر** بن **وائل** گذاشته خود پیش **خسرو** رفت‌وگرفتارومحبوس‌گردید ودرمحبس، در **خانقین** ویابروایت‌اصحّ‌در **ساباط مَداین**، از طاعون مُرد (بروایات دیگر مسموم‌شد یا اورا زیرپای فیل انداختند) بعد **خُسْرو** درپی ضبط دارائی‌او برآمده وکس نزد **هانی** از **بَنی‌شَیْبان** رئیس قبیلهٔ مزبورفرستاد که أموال را تحویل دهد وی امتناع‌کرد و بدین‌جهت قشون **ایران** با **أَعْراب** تابع

خودشان بدآن قبیله در **ذُوقار** (محلّی بود درجنوب **کوفه** در **بادیه** ونزدیك بدمجرای **فُرات**) هجوم بردند ولی مغلوب شدند . این واقعه اندکی بعداز وفات **نُعْمان** و ظاهراً بین ۶۰۴ و ۶۱۱ مسیحی واقع شده . انعکاس عظیم این خبر در تمام **عَرَبِسْتان** وداستان شکست خوردن سپاه **کسری** از قبیلهٔ عربی درنزدیکی پایتخت در موقعیکه اردوهای **ایران** در داخلهٔ خاك **روم** پیش رفته بودند با آب وتاب زیاد و أشعار شعرای نامدار درآن باب یکی ازمقدّمات جدال **عَرَبْ** با **عَجَمْ** گردید ودرچادرهای بادیه از **بَحْرَیْن** تا **حجاز** واز **شام** تا **یَمَنْ** نقل مجالس وجزو حماسه وافتخارات **عَرَبْ** گردید .

جهت ایجاد امارت عربی **حیره** همانا مقتضای سیاست معلوم وقدیمی است که دولت ایران خواسته بود **قبائل نیم‌وحشی أعراب** وسکنهٔ **بادیهٔ عَرَبِسْتان** را که دوراز پایتخت **ایران** نبودند وممکن بود دائماً تاخت وتاز نموده وبدکویر خود فرار کنند و تعقیب آنها دشوار گردد بوسیلهٔ یك امارت بومی عربی درسرحدّ **بادیه** ومعمورهٔ متمدّن درتحت نظم نگاه بدارد وضمناً ازقوای جنگاور **أعراب** برضدّ **روم** و سرحدّات جنوبی **شامات** و مخصوصاً درنقاط گرم **فِلَسْطین** و **حَوْران** استفاده کند این تدبیر مفید شد و مداومت یافت وشاید سبب مقابله بمثل **رومیها** در ایجاد **فیلارك أعراب** حدود **سوریَه** از **ضَجاعِمَه** وبعدها **غَساسِنَه** شد لکن واضح است که هردودولت درزحمت بودند و دردسر زیادی از این باب داشتند وسرکشیها و توقّعات این أمراء وبازی کردن میان دودولت بزرگ رقیب ومجبوری آنها بکشیدن ناز اینها وحتّی هوای خودسری کدگاهی بسر این أمراء می افتاد خاطر أولیاء دولتهای **ایران** و **روم** را مشغول میداشت (چنانکه ازمنولهٔ **تَدْمُرْ** تجربهٔ تلخی داشتند) در أواخر کار مخصوصاً استنباط میشود که **أعراب**

داخلهٔ **عَرَبْستان** کینهٔ زیادی با **ایران** پیدا کرده بودند و نتیجهٔ این امارت بومی آن شده بود که جور و تعدّیات آنها را **أعراب** ناشی از سیاست یا أمر دولت **ایران** دانستند و نیکیها و مفاخر آنها را فضائل نژاد **عَرَبْ** و مفاخر خویش میشمردند این بود که همینکه مدّتی صلح کامل الوداد میان **ایران** و **روم** برقرار شد دیگر دولت **ایران** خود را از این أمرای **عَرَب** خودخواه و پُرطمع و نیمه‌خودسر بی‌نیاز دانست و آن امارت را برانداخت خصوصاً که برحسب بعضی قرائن ظاهراً برای دولت **ایران** شبهه‌ای نیز از صداقت آنها وظنّی نسبت به خیالات سوء قصد به **ایران** و اتّحاد با **أعراب بادیه** و برانداختن سلطنت **عَجَم** حاصل شده بود چنانکه **روتْشتایْن** حدس زده از جوابی که **خُسْرو پَرْویز** درمحبس به ایرادات **شیرویه** بروی میدهد و میگوید « أمّا راجع به ایرادی درباب قتل **نُعْمان** بن **اَلْمُنْذِرْ** و نصب **إیاس** بجای او برمن میکنی جواب آنستکه **نُعْمان** و أهل بیت او با **عَرَبْ** توطئه کرده بودند و بدآنها اعلام داشته و نوید داده بودند که مُلْك از ما بآنها منتقل میشود و پس از آنکه مراسلات آنها دراین باب بدست آمد من **نُعْمان** را کشتند و امارت بیك اعرابی بدوی دادم ، که از این خیالات چیزی نمی‌فهمد» این تفصیل را که **أبوحَنیفَهٔ دینوری** درکتاب **الاخبار الطِّوال** (طبع **قاهره** ، بتحقیق **عبدالمنعم عامر** ، ص ۱۰۹ ، سطر ۲۱ و ۲۲ و ص ۱۱۰ سطر ۱ـ۳) نقل میکند اگرچه أصلی بودن آن معلوم نیست لکن کاشف از آنست که أثری از این مقوله درآن وقت وجود داشته و رَنْد بعید است تصوّر اینکه **پرویز** برای دو سه فقره گناه دیگری که در تواریخ به **نُعْمان** نسبت داده‌اند بجای آنکه اورا دفع کند أصلا سلطنت **حیرَه** را قلع و قمع نمود نکتهٔ فوق راجع بتأثیر صلح **ایران** و **روم** در بی‌نیازی ازملوك **حیرَه** مؤیّد آن است که قتل **نُعْمان** قبل از نوامبر ۶۰۲ مسیحی یعنی قتل

موریسیوس و بهم‌خوردن صلح بوده است ورنه بعداز درگرفتن جنگ با **روم** تصور این کار مشکل است. **سلاطین غسّان** از خاندان **جَفْنَه** که اصلاً از **مهاجرین یَمَن** بودند از اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم مسیحی باین طرف در سرزمین **حَوْران** و جنوب غربی آن در اراضی **بَلْقاء** و **جَوْلان** سلطنت داشتند. از این دو خطّه، اوّلی عبارت از نصف جنوبی مملکت و واقع در مشرق رودخانهٔ **اُرْدُن**، و دومی در قسمت شمالی آن مملکت واقع بود. این اراضی در مشرق قسمت **سوریه** و مشرق قسمت شمالی و مرکزی **فلسطین** و مغرب صحرای **بادیة الشّام** از نهر **اُرْدُن** تا کویر ممتدّ بوده و در واقع در شمال غربی اقصی نقاط **عَرَبِسْتان** واقع شده بود. پایتخت آنها گاهی در قصبهٔ **جابیَة** در **جَوْلان** (در جنوب غربی شهر **دِمَشْق**) و گاهی در **جِلّق** در **بَلْقاء** (در جنوب شرقی **جَبَل هَرْمون** و در نزدیکی شهر معروف **بُصْرىٰ**) بوده است.

این مملکت تحت حمایت **روم** و پادشاهان آن دست نشاندهٔ امپراطورهای **قُسْطَنْطینیّه** بودند همانطوریکه پادشاهان **حیرَه** دست نشاندهٔ شاهنشاهان **ایران** بودند.

مملکت **غسّانیان** تاحدّی متمدّن بود و مخصوصا چون مراکز حکومتشان از یك طرف نزدیك به **دِمَشْق** و از طرف دیگر در جوار **بُصْرىٰ** مرکز خطّهٔ **عَرَبِسْتان رومی** واقع بوده در زیر نفوذ و تأثیر تمدّن رومی درآمده بودند. **بُصْرىٰ** شهر متمدّن بزرگی بوده در بیست فرسخی جنوب **دِمَشْق** و بنای آن مبدأ تاریخ معروفی است که از سنهٔ ۱۰۵ مسیحی شروع میشود. **غسّانیها** از طرفی بواسطهٔ مخاصمهٔ با پادشاهان **لَخْمی حیرَه** و **ایرانیان**

متّحد و دوست **روم** بودند وازطرف دیگر بواسطهٔ داشتن‌مذهب **یَعْقوبی**(۱) ازمذاهب **نَصاریٰ** موردکینهٔدولت اُرتودوکس **روم** واقع‌شده بودند تاسنهٔ ۵۸۱ (یا۵۸۳مسیحی) **غَسّانیها** دوست **روم** بودند ولی پس‌ازآن دشمنی درمیانهٔ آنها پیدا شده و با **ایران** همدست شدند. درسنهٔ ۶۱۴که **خُسْرو پَرْویز دِمَشْق** راگرفت سلطنت **غَسّانیان** بپایان آمد اگرچه بعدها پس‌ازاسترداد **شامات** ازطرف **رومیها** (سنهٔ ۶۲۹) باز درتواریخ اسلامی سخن ازیك أمیری بداسم **جَبَلَة بْن الأَیْهَم** بمیان میآیدکه ابتدا مسلمان شده و بعد مرتدّ شد وداستان ارتداد او را با شرح وبسط ذکرکرده‌اند .

أوّلین پادشاه مسلّم **غَسّانیان جَبَلَة** بن**حارث** بن **ثَعْلَبَة** بن **عَمْرو** بن **جَفْنَة** بوده ولی بزرگترین ومعروفترین سلاطین **غَسّانی** و در واقع نخستین پادشاه نامی و تاریخی آنها **حارث** بن **جَبَلَه** (پسر همین **جَبَلَة** بن **حارث**) بودکه درسنهٔ ۵۲۸ مسیحی **مُنْذِر** بن **ماءِ السَّماء** (**مُنْذِر** سوم) أمیر **حیرَه** را شکست‌داد ودر سال بعد (۵۲۹) از طرف **یوستینیان** امپراطور **روم** باصطلاح امروزبدایلخانیگری [**فیلارك**(۲) = **بطْریق**] تمام‌قبایل **عَرَب** در**سوریَه** منصوب‌شد. درسنهٔ ۵۴۱ بهمراهی **بلیزاریوس**سرداررومی معروف با **ایران** جنگ واظهارلیاقت‌کرد درسنهٔ ۵۵۴ درجنگ بزرگی **مُنْذِر**مزبوررا مغلوب ومقتول‌کرده ودرسنهٔ ۵۶۳ (یا۵۶۶) به **قُسْطَنْطینیّه** رفته وبا دبدبهٔ مخصوصی پذیرائی شد . بعداز وفات‌او ودرسنهٔ ۵۶۹ یا ۵۷۰ مسیحی پسرش **اَلْمُنْذِر** جانشین او شد (۳) وی نیز پادشاهی بااقتدار بود وکمی پس‌از آغاز سلطنت‌او **قابوس** أمیر **حیرَه**

1– Monophysite.

2– Philarque.

۳ـ مآخذ عربی غالباً **نُعْمان** را پسر و جانشین بلافصل**حارث**میدانند .

مملکت **غَسّان** را استیلا کرد ودر جنگی که درگرفت **غَسّانیها** قشون **حیرَه** و **قابوس** را شکست دادند . بعدها امپراطور **روم** ظاهرا بواسطهٔ اختلاف مذهبی با **اَلْمُنْذِرْ** خصومت پیداکرده ودر پی قتل او برآمد لهذا وی قریب سه سال بمخالفت برضدّ **روم** برخاسته وعاصی شد ولی بواسطهٔ حملهٔ **عربهای** تابع **ایران** بآن مملکت امپراطور **یوستین** با **اَلْمُنْذِرْ** آشتی نمود ودر ۵۸۰ مسیحی با دوپسرش به **قُسْطَنْطینیّه** رفت و امپراطور **تیبریوس** (۵۷۸ ـ ۵۸۲ مسیحی) تاجی باوبخشید . درهمان‌سال به **حیرَه** هجوم برده آن‌شهررا آتش‌زد وسال بعد بواسطهٔ تهمت ارتباط باطنی با **ایران** ازطرف **رومیها** بحیله‌گرفتارشده به **قُسْطَنْطینیّه** فرستاده شد وبدین‌جهت پسر وی **نُعْمان** با سه برادر دیگرخود بخصومت برخاسته وبه بلاد **روم** دست‌اندازی کردند ولی قشون **روم** آنهارا شکست‌داده **نُعْمان** را نیزگرفتار ساخته پیش‌پدرش بردند وپس‌ازآن‌پادشاه با اقتداری از **غَسّانیان** پیدا نشد بلکه مملکت به امارتهای متعدّدکوچك منقسم شده و بدست أمرای مختلف **غَسّانی** افتاد چنانکه جسته جسته در تواریخ به أسامی آنها بر میخوریم‌مانند**عَمْرو غَسّانی** که **نابغه**شاعرعرب پس‌ازرنجش‌از**نُعْمان** بْن **اَلْمُنْذِرْ** آخرین پادشاه **حیرَه** پیش‌اورفت و **جَبَلَة** بن **الْأَیْهَمْ** سابق‌الذّکر و غیره .

روی‌همرفته قریب ۹ یا ۱۰ أمیر **غَسّانی**یکی بعد از دیگری در این مملکت حکمرانی کردندولی‌مهمترین آنهاکه همهٔ مملکت‌را درتصرّف‌داشته واسمشان‌درتواریخ ملل مجاور ضبط شده‌باشد همان چهارنفر مذکور بوده وشکّی‌نیست‌که قبل وبعدازآنها ازآن خاندان أمرای دیگر وجودداشته‌که یایکی‌تنها ویا چندنفردرچند نقطه درآن

واحد امارت ضعیف ومحدود و بی‌سروصدائی داشتداندکه اسامی آنها به اختلاف از ۹ تا ۳۲ نفر درکتب تاریخ آمده است . **ملوك غَسّانی** نصرانی وپیرو**مذهب یعقوبی** بودند ویکی از أسباب خصومت آنها با مملکت **حیرَه** نیز غلبهٔ **مذهب نَسْطوری** در **حیرَه** بوده است .

ملوك کِنْدَه نیزمانند **غَسّانیها** و **لَخْمیها** أصلاً از **یَمَن** بودند و درمرکز **عَرَبْستان** و **نَجْد** و **یَمامَه** سلطنت‌داشتند. اگرچه ازقرن‌چهارم مسیحی ذکر **کِنْدَه** درمآخذتاریخی آمده است ولی در واقع مؤسس این سلسله **حُجْر** بْن **عَمْرو** معروف به **آکِلُ‌الْمرار** بود که نظر به روایات از **یَمَن** به شمال **عَرَبْستان** آمده وازطرف **ملوك حِمْیَر** به امارت‌تمام **عَرَبْهای** شمالی **عَرَبْستان** از **نَجْد** و **یَمامَه** برقرار شد و درنصف دوم قرن پنجم سلطنت **کِنْدَه** را در **نَجْد** تأسیس‌کرد . در ۴۸۰ مسیحی تمام‌قبایل **عَرَب‌نَجْد** از جنوب تا شمال درزیر لوای **کِنْدَه** متّحد بوده ونفوذ این مملکت تاحدود **حیرَه** میرسید پس‌ازوفات **حُجْر** پسرش **عَمْرو** به امارت رسید ولی میان‌قبایل **عَرَبْستان** مرکزی اختلاف افتاده و تسلّط أمیر **کِنْدَه** محدود به قسمت جنوبی **نَجْد** گردید پس‌ازوی پسرش **حارِث** بْن **عَمْرو** که شخص لایق وکافی بود ودوباره قبایل **عَرَب** را درزیر لوای خود متّحدساخت. در حدود ۴۹۶ مسیحی به حدود شرقی **فِلَسْطین** حملاتی‌کرد و والی رومی بدفع او برخاست. در سال ۵۰۰ بازحملات تجدیدشد وعاقبت امپراطور **روم آناستازیوس** مجبورشد درسنهٔ ۵۰۳ با**حارِث** مزبور صلح‌کند و بنابراین او را بسلطنت **کِنْدَه** شناخته و همدست خود

برضدّ **ایران و حیرَه** ساخت ودر همان سال در جنگ **ایران و روم** بر مملکت **حیرَه** هجوم کرده و پس از وفات **نُعْمان بْن الْاَسْوَدْ** پادشاه **حیرَه** در جنگ با **رومیها** به آن مملکت استیلا یافت وأکثر أراضی آنرا دو سه سال در تصرّف خود نگاهداشت . درسنهٔ ۵۰۵ **مُنْذر** سوم پادشاه **حیرَه** (پسر **امْرِیٔ الْقَیْس و ماء السَّماء**) به سلطنت جلوس کرده وبزودی **کِنْدیها** را ازمملکت خودراند وچون این سلسله در تحت نفوذ وحمایت سلاطین **حِمْیَرْ** یعنی تابع **تَبابِعهٔ یَمَنْ** بودند ظاهراً پس ازافتادن **یَمَنْ** بدست **حَبَشیها** درسنهٔ ۵۲۵ **حارِثْ** بن **عَمْرو** درپی حامی جدید برآمده وبه **قُباد** پادشاه **ایران** نزدیکی کردوچون **مُنْذِر** بْن **أمْرِیٔ الْقَیْس** پادشاه سابق الذّکر **لَخْمی حیرَه** در این أوان بواسطهٔ مخالفتش بامذهب **مَزْدك** از طرف **قُباد** معزول شد **حارِثْ** اظهار تمایل به **کیش مَزْدکی** کرده و ازطرف دربار **ایران** بسلطنت **حیرَه** پذیرفته شده ومملکت **حیرَه** و **بَحْرَیْن** و **یَمامَه** را اندك زمانی درتصرّف خود درآورد تا وقتیکه **أنوشِرْوان** پس از دفع **مَزْدَکیان** دو باره **مُنْذِر** را بتخت **حیرَه** نشانید و وی نظر به بعضی روایات **حارِث** راگرفتار ساخته درسنهٔ ۵۲۹ بقتل رسانید . **حُجْر** پسر این **حارِثْ** آخرین أمیر این سلسله بود واز أواخر أیّام پدرش کار امارت **کِنْدَه** ضعیف شد وسلطنت **حیرَه** برضدّ آنها اقداماتی کرد که باعث انقراض آنها گردید پسر **حُجْر** بن **حارِثْ**، **أمرئُ الْقَیْس** شاعر معروف **عَرَبْ** ، نتوانست مملکت از دست رفتهٔ پدرش را بدست بیاورد وپس از آنکه به **قُسْطَنْطینیّه** رفته و از امپراطور **روم** که دشمن ملوك **حیرَه** بود مدد خواست وکامیاب نشد در **آنْقره** (پایتخت حالیهٔ **ترکیه**) وفات نمود . ملوك **کِنْدَه** نصرانی بودند .

سواحل غَرْبی خلیجِ فارس

مملکت **بَحْرَیْن** واقع درطول ساحل غربی **خلیج فارس** که امروز به **لَحْسا (أَلْأَحْساء)** معروف است قبل از ظهور **اسلام** مسکن قبائل **بنو عَبْدِ قَیْس** و **بَنُو بَکْر** و جزو قلمرو **ایران** بود و مخصوصاً درآن أوان وبعداز آن یکنفر حاکم ایرانی بنام **سِبُخْت**(۱) در **هَجَر** پایتخت آن مملکت مستقرّ بود. أهالی **عُمان** مرکّب ازقبیلهٔ عربی **ازْد** و **ایرانیان** بودند.

باقی أراضی عَرَبِسْتان

گذشته ازدُوَلِ جَنوب غربی وشعبه‌های شَمالی آنها و **نَبَطان** و **تَدْمُریها** و **مستعمرات مَعینی** و **سَبائی** و **نَبَطی** ومراکز تمدّن دیگری که ذکر شد وگذشته از امارتهای **حیرَه** و **غَسّان** و **کِنْدَه** درباقی أراضی **عَرَبِسْتان عَربهای بَدَوی** صحرانشین درنواحی مختلفه ساکن وسیّار بودندکه باز هرقسمتی در دایرهٔ نفوذ یکی از دُوَل بزرگ سابق الذّکر بود ومثلاً ازآن جمله در **حجاز** نفوذهردولتی که در **یَمَنْ** حکمرانی داشت غالب بود. **یهودیهای** مهاجر **فِلَسْطین** یا **عَرَبهای** یهودی مذهب نیز درنواحی مختلف **عَرَبِسْتان** ساکن بودند.

---

۱ ــ **سِبُخْت** اسم فارسی است که معنی آن اینست سه نجات داد و ازاین اسم برمیآید که صاحب اسم مسیحی بوده است. بُختن بضم أوّل بمعنی نجات دادن فعل قدیم فارسی است که حالا متروك شده است.

حجاز

اسم **حجاز** در تقسیمات اداری جغرافیائی امروز بخطهٔ ساحلی غربی **عَرَبْستان** اطلاق میشود که درکنار **دریای سُرخ** از **عسیر** (درجنوب) تا منتهی الید **خلیج عَقَبه** (درشمال) تقریبا بطول هزار وسیصد کیلومتر ممتدّ شده وعرض آن درپشت ساحل بطرف داخلهٔ **عَرَبْستان** تقریباً از ۱۸۰ تا ۲۷۵ کیلومتر است ولی مطابق معنی أصلی کلمه و استعمال قدیم آن فقط قسمت جنوبی این خطّه ودرواقع کمتر از دوثلث آن **حجاز** نامیده میشد وقسمت شمالی درمشرق **حِسْمی** ودرمغرب بلاد **مَدْیَن** نامیده میشدند .

خطّهٔ **حجاز** مرکّب از دو منطقهٔ طبیعی است که یکی از آنها که در قسمت شرقی واقع است کوهستانی (که بعربی **نَجْد** گفته میشود). ودیگری غربی وپست وهموار است در طول ساحل (که **تِهامَه** نامیده میشود) قسمت أخیر تقریباً بکلّی بیحاصل وخالی ازگیاه ودرخت است ولی قسمت أوّل حاصلخیز است . شهرت وآبادی **تِهامَه** فقط بواسطهٔ وجود **مَکّه** و **مدینه** میباشد .

شهر **مَکّه** که درجنوب **حجاز** ونزدیکی ساحل واقع است (قریب ۸۳ کیلومتر تا **دریای سرخ**) قبل از اسلام نیز مهمترین شهر **حجاز** بوده . این شهر بواسطه وقوع آن در یك وادی که چاه آب داشت وموقع مستحکمی درمیان کوههای بلند تشکیل میداد مرکز خوبی برای **أعراب شَهْر نشین** ایجاد نموده و مخصوصاً ممکن است از عهد بسیار قدیم

منزلگاه قافله‌های تجاری **یَمَن** یا **شامات** نیز بوده است (۱) .

شهر **مَکّه** بواسطهٔ تجارت ومراودهٔ أهالی آن با **شامات** (در تابستان) و با **یَمَن** (درزمستان) وبجهت داشتن بتخانهٔ بزرگی که زیارتگاه تمام قبایل أعراب نواحی أطراف بود معمور وظاهراً مدّتها قبل ازظهور **اسلام** آباد بوده‌است . برحسب أوضاع وچگونگی آن عهد وقتی تجارت ومعامله در **حجاز** ممکن بود که أمنیّتی بواسطهٔ تقیّدمذهبی موجود باشد وهمهٔ قبائل آنرا درمواقع معیّنی رعایت کنند . لهذا موسم حَجّ را ماهی از ماههای پائیز(۲)که هنگام بدست آمدن محصول است قرارداده وآن مادرا بامادقبل وبعدآن ماههای صلح مقدّس میشمردند وجنگ وقتل وغارت وهجوم درآنها حرام وبرخلاف حکم مذهب و هتك حرمت خدایان محسوب میشد . بدین قرار سه ماه مزبور را بدأمر تجارت و

---

۱ ـ **بَطْلَمیوس** و **دیودور** ازاین شهرذکرمیکنند و أوّلی آنرا به اسم **«مَکورابا»** مینامد .

۲ ـ بواسطهٔ کبیسه یك ماه درسه سال ازگردش ماهها درفصول بقدرامکان مانع میشدنداین عمل را که **نسیئ** مینامیدنداز **یهودیهای یَثْرب** یادگرفته بودندکه درواقع همان **«عَبور»** **بَنی‌إسرائیل** بود . نظر به‌روایات ابتدای این اصلاح دویست‌سال قبل‌از **اسلام** بوده‌است. درهرسه‌سالی یك‌بار سال‌را ۱۳ ماه میگرفتند لکن چون درسال بجای ۳۲ روز و ۱۵ساعت که فرق سال‌شمسی وقمری میشود فقط ۳۰روزاضافه میکردند لهذا اگردویست‌سال این‌ترتیب اجرا شده باشد قریب ۱۷۵ روز موقع فصول عوض میشود وشاید بهمین جهت موسم حَجّ از پائیز تابهارعقب رفته بوده ودرظهور **اسلام** دربهاربود . أسامی اشخاصی که اهل‌خبرهٔ این کار ومأمورکبیسه وضبط حساب سال بودند یکی پس‌ازدیگری بتوالی در روایات عرب آمده است وچون یکی‌از معاریف آنها **قَلَمس کِنانی** بوده أغلب همه‌را به اسم او **قَلامِسه** نامیدند.

مراودات وأمور أیّام صلح اشتغال میورزیدند ومخصوصاً درسر راه قبائلی که ازهرطرف عازم **مکّه** بودند درمواقع ایاب وذهاب بـازارگاههای عمومی برپا میشد مثلاً در سمت جنوب شرقی سرراه حُجّاج **طائف** و **نَجْد** و **یَمَنْ** درأوایل ذی‌القعده در **عُکاظ** که میان **طائف** و **مکّه** واقع بود بازاری دائر میشد و همچنین در أواسط یـا أواخر آن مـاه در **مَجَنّه** که میان **عُکاظ** و **مکّه** است ودر أوایل ذی‌القعده در **ذوالمَجاز** که میان **مَجَنّه** و **مکّه** است . روز نهم ذی‌الحجّه ودهم آن ماه در **عَرَفات** و **مکّه** حجّ مذهبی بوده و پس ازآن مردم باز بترتیب به أوطان خود برمیگشتند . در **مکّه** کـه همهٔ این‌قبائل بهـم میرسیدندتجارت مهمّی میشد و **أهل مکّه** از واردین پذیرائی کرده أمتعهٔ خارجه بهآنها فروختند و خرما وپوست وغیره از آنها میگرفتند .

تُجّار خود **مکّه** چنانکه گفتهشد به ممالك مجاور **شام** مسافرت مینمودند وظاهراً قسمت‌عمدهٔ تجارت ومعاملات آنها با شهر **غَزّه** درساحل **بَحْرُالرّوم** بود. أهمیّت‌تجارت با **شام** ازاین نکته ظاهراست‌که درموقع مراجعت‌کاروان تجارتی **مکّه** که درسنهٔ دوم هجرت در **بَدْر** موردحملهٔ مسلمین‌شدبهمیزان صدهـزارتومـان أموال داشتند که درآن وقت مبلغ هنگفتی بود .

أقْوامِ عَرَبْ و انْساب آنها

درمیان **أعراب** مسألهٔ نَسَب أهمیّت عظیمی داشته ودارد . دانستن نَسَب قبائـل وأشخاص‌فنّ مهمّی درمیان آنها بود. نسب شناسانِ **عَرَب** تمام طوایف وقبایل و تیره‌ها

شاخه‌های آنرا بتفصیل تمام شرح داده و ضبط میکردند و اگرچه نسب‌نامه‌ها کلّیّةً بعد از اسلام ترتیب داده شده و مدوّن گشته است لکن شکّی نیست که قسمت عمدهٔ آن از محفوظات و روایات سینه بسینه بوده وفقط در درجات بالاتر نسبها مانند تاریخ همهٔ أقوام عالم ازیك حدّی ببالا مشکوك وتاریك و افسانه‌آمیز میشود .

بطورکلّی نسب شناسان همهٔ أقوام **عَرَبْ** را بدو شجرهٔ بزرگ تقسیم میکنند . **عَرَبْهای** جنوبی (از **یَمَنْ**) و **عَرَبْهای** شمالی واگرچه رساندن نسب طوایف أوّل‌را به **قَحْطان** و تفسیر آن به **یُقْطان** (که در **تورات** نبیرهٔ **سام** بن **نوح** است بسه واسطه) و نسب دوم را به **عَدْنان** ازاحفاد **اسمعیل** بن **ابراهیم** نمیتوان حقیقت تاریخی فرض کرد. أمّا باوجود این شکّی نیست که این تقسیم أساساً صحیح و **عَرَبْهای یَمَنْ**(یا **قَحْطانی**) ازیك شاخهٔ أصلی و**عَرَبْهای** شمالی (یا **عَدْنانی**) ازشجره یا شاخهٔ دیگری هستند .

نظر به‌روایات قدیمهٔ عرب **عَرَبْهای یَمَنْ** أعمّ از **حِمْیَریها** و **سَبائیها** و**مَعینی**ها و **قَتَبانیها** و **حَضَرَمَوْتیها** که تخته قاپو بودند و **عَرَبْهای** بدوی آن مملکت که به **بَنُو کَهْلانْ** معروف هستند **عَرَب** أصلی بوده‌اند (**عَرَب عاربَه**) و همچنین است طوائف وأقوام منقرض شدهٔ **عاد** و **ثَمُود** و **طَسْم** و **جَدیس** و **عِمْلاق** (جمع = **عَمالقه**) که فقط اسم آنها درأفواه مانده (**عَرَب بائده**) لکن **عَرَبْهای** شمالی (**عَدْنانی**) **عَرَب مُسْتَعْرَبَه** بودند یعنی أصلا ازنژاد **عَرَبْ** نبودند ودر **عَرَبْ** مستهلك شده‌اند . وظاهراً أغلب اینها وخصوصاً أهالی **حجاز** درقرون خیلی قدیم ازحدود **سوریَه** بدانجا مهاجرت کرده بودند .

از **أعراب یَمَنْ** در أدوار قدیمه وأزمنهٔ مختلفه دسته‌های مهاجر زیادی بطرف شمال کوچیده ودر نقاط مختلفه سکنی گزیده‌اند مانند **غسّانیها و لخمیها و کندیها** و مانند **قبایل طَیّ** که ازعهد قبل از **مَسیح** در **نَجْد (عَرَبستان مرکزی)** در دامنهٔ کوههای معروف **اَجا و سَلْمی** برقرار شده بود وقبایل **شَمَّر** حالیّه از نسل آنها هستند و مانند قبایل **عامِلَه** و **جُذام** که در **فلسطین** مستقر شده بودند و **اَزْد** که در **عُمّان** قرار گرفته و **تَنُوخ** که در **حیرَه** مقرّ گزیدند و **خُزاعَه** که مدّتها قبل از **اسلام** در **مَکّه** تسلّط پیدا نموده بودند وقبایل **بَنُوجُرْهُمْ** که بنا بر روایات **اسمعیل** پسر حضرت **ابراهیم** در **مَکّه** با آنها وصلت کرد و **اَوْس و خَزْرَج** در **مدینه** و بسیاری ازقبایل دیگر **عَرَبْ** درحوالی **مَکّه و سوریَه و عراق** وغیره . این طوائف همگی قبل از ظهور **اسلام** از **یَمَنْ** بسمت شمال مهاجرت نموده‌اند واین مهاجرتهای کلّی (که ظاهراً أغلب درقرن دوم مسیحی وبعدازآن واقع شده) شاید بیشتر درأثر انحطاط رونق مملکت **سَبا** وخرابی معمورهٔ ممالک متمدّنهٔ آن خطّه بواسطهٔ انتقال راه تجارت بسوی دریا و تخریبات کلّی **رومیها** درحملهٔ سابق الذّکر آنها بوقوع آمده باشد ونیز ممکن است شکستن سدّ **مأرِبْ** که ازعوامل مهمّ آبادی مملکت **سَبا** بود درقرن دوم یاسوم مسیحی وسیل معروف **عَرِمْ** که درنتیجهٔ این انهدام أراضی **یَمَنْ** را فراگرفت چنانکه روایات **عَرَبْ** ذکر میکنند دخالت مهمّی در این مهاجرتها داشته باشد . علاوه براینها أصلاً از عهدقدیم بواسطهٔ اقتضای طبیعت زمین **یَمَنْ** وآبادی و افزایش نفوس از گاهی بگاهی مهاجرتهای کلّی بد

ماورای دریا (**حَبَشْستان**) از یك طرف و ممالك شمالی (**حجاز** و **نَجْد** و **عَمّان** و **شام** و **عراق** و **فلَسْطین**) چنانکه درفوق ذکر شد جاری بوده است .

عَرَبْهای شمالی (و باصطلاح معروف **اسمعیلی**) را گاهی **عَدْنانی** باسم جدّ أعلای آنها برحسب روایات داستانی **عَرَبْ** و گاهی **مَعَدّی** بنسبت به **مَعَدّ** بن **عَدْنان** و گاهی **نزاری** نسبت به **نزار** بن **مَعَدّ** بن **عَدْنان** مینامند. **قبائل نزاری** هم بچندین قسمت منقسم میشدند که دوقسمت مهمّ و بزرگ آنها به **رَبیعَه** و **مُضَر** معروف هستند . ازقبایل **مُضَرْ** یکی **بَنو کِنانَه** بود که درسمت جنوب غربی **مَکّه** و دیگر **هُذَیْلیها** که در شمال شرقی آن شهر سُکنی داشتند .

قُرَیْش

یکی از بطون کثیرهٔ **کنانیها** طایفهٔ **قُرَیْش** بود که ابتدا یکی از طوایف کوچك و فقیر بیقدر واعتبار جنوب **حجاز** بود و نسب خودرا به **نَضْر بْن کِنانَه** میرسانیدند . مطابق روایات **عَرَبْ** دریك قرن یا بیشتر قبل از ولادت حضرت **رسول** (۱) یکی از أفراد قبیلهٔ **قُرَیْش** موسوم به **قُصَیّ بْن کِلاب** که مردی لایق ودلیر و مدبّر وعاقل و نابغه بود سالار وپیشوای قبیلهٔ **قُرَیْش** شد و باین سودا افتاد که ریاست **مَکّه** وخانهٔ **کَعْبه** را که مدار ومرکز زندگی وسیاست شهر بود بدست آن قبیله بیاورد ویا بقول **روایات عَرَبْ** بآن

---

۱ - چون **قُصَیّ** جدّ پنجم حضرت **رسول** بوده لهذا میتوان زمان اورا یك قرن ونیم قبل از آن حضرت فرض کرد .

قبیله بازگرداند(۱). **قُرَیْش** در تحت ادارهٔ **قُصَیّ** باین مقصود نایل شده وریاست **مَکّه** را از **خُزاعیها** که اصلا از **عَرَب یَمَن** بودند گرفته و ادارهٔ امور **کَعْبه** و حَجّ را که حکم امارت وسروری سیاسی ومذهبی مغرب **عَرَبْستان** را داشت بدست گرفتند . ازاین تاریخ طایفهٔ **قُرَیْش** أشراف **عَرَب حجاز** شمرده شدند و مرکز شهر (**بَطْحاء**) دردست آنها بوده و بواسطهٔ تولیت **کَعْبه** که مرکز مقدّس ملّی و قبلهٔ حُجّاج **عَرَبْ** بود نفوذ واعتبار مخصوصی پیدا کردند .

کَعْبه

کَعْبه بُتخانهٔ بزرگی بود که بُتهای معروف قبایل **عَرَبْ** درآن قرارداشت . برپاشدن این معبد درشهر **مَکّه** بیشتر ممکن است در أثر چاه معروف **زَمْزَمْ** بوده باشد و عمده سبب قُدس این خانه بواسطهٔ سنگ سیاه معروف (**اَلْحَجَرُ الْأَسْوَد**) بوده است. **کَعْبه** مدّتها قبل از اسلام وجودداشته وظاهرا درابتدای تاریخ مسیحی این بنا موجود بوده است . نه تنها قبایل بُت پرست بلکه ظاهراً قبایل **نصارای عَرَبْ** نیز ازهرسوی برای زیارت به **مَکّه** می آمدند ونظر به روایات ۳۶۰ بُت ، که ظاهرا بُتهای بسیاری ازقبایل **عَرَبْ** هم

---

۱ ـ چون نظر به روایات **کَعْبه** را ابتدا حضرت **ابراهیم** بناکرده وتولیت آن در دست اولاد **اسمعیل** بوده تا **جُرْهُمیها** از **یَمَن** بدانجا آمده و از دست **بَنی اسمعیل** گرفتند وبعدازمدّتی قبیلهٔ **خُزاعه**، باز از مهاجرین **یَمَن** ، برآنجا غلبه یافته و متولّی شدند. لهذا چون **قُرَیْش** نسب خودرا به أولاد **اسمعیل** میرسانیدند درواقع تسلّط خودرا به **کَعْبه** استردادحقّ قدیم موروثی بقلم دادند .

جزو آنها بود، در **کَعْبَه** قرارداشت ودر آن میان **هُبَلْ** بُت بزرگ **مَکّه** و **أللّات** و **مَنات** و **عُزّیٰ** معروف هستند .

مَکّه

وجود **کَعْبَه** در شهر **مَکّه** وحَجّ عمومی قبایل أطراف از حدود **یَمَنْ** و **نَجْد** تاشمال **حجاز** در ذی‌الْحِجّه وبازارهای عمومی عرض راه حُجّاج، که چنانکه ذکر شد، از أوّل ذی‌القَعْدَه تا آخر محرّم (یعنی سه ماه حرام) حوزهٔ **مَکّه** را مرکز تجارت ومبادلات تجاری و مراودهٔ اجتماعی و أدبی قرار میدادند. ونیز اقامهٔ **عُمْره** در ماه‌های دیگر مخصوصاً درماه رجب که باز ظاهراً بهمین جهت ماه حرام شده بود (۱) أهمیّتی پیدا کرده بود واین حجّ و **عُمْره** برگرمی رونق بازارتجاری وعبادات مذهبی درآن شهر می‌افزود ودرواقع موسم عمومی زیارت **مَکّه** وسیلهٔ خوبی بدست أشراف و تُجّار **مَکّه** میداد که أمتعه‌ای راکه کاروانهای تجاری آنها درتابستان از **شام** ودر زمستان از **یَمَنْ** آورده بودند درپائیز و بهار درماه‌های حرام بفروشند .

---

۱ ـ چنانکه اشاره شد کبیسه کردن کسرسال درمیان **عَرَبْ** ظاهراً چون دقیق نبوده نتیجهٔ کامل ومطلوب نمیداد زیرادرصورتیکه ماه ذی‌الحجّه ابتدا درپائیز بوده درأوائل ظهور **اسلام** دربهار می‌افتاد وشاید در ابتدا رجب هم درموسم تجارت بهار بوده و بتدریج به پائیز رسیده بود، بهرحال این دوموسم أوّل بهار و ماه‌های پائیز که فصل تجارت بودند بهمین جهت حرام قرارداده شده بودند .

قُرَیْش و ریاست مَکّه

تولیت **کَعْبَه** که حکم شرافت وسروری بزرگی در **مَکّه** داشت نظر به روایات ابتدا با **قبیلهٔ جُرْهُم** ازطوایف **عرب بائده** (منقرضه) یمنی و قحطانی الأصل بود که وصلت حضرت **اسمعیل** با آنها معروف است . بعدها قبایل **خُزاعه** که باز از مهاجرین **یَمَن** و **قَحطانی** الأصل بودند بخاك **مَکّه** رسیده ودر آنجا مُقام گزیدند پس از چندی با **جُرْهُمیها** منازعه کرده وغالب آمدند وریاست **مَکّه** وتولیت **کَعْبَه** را بدست آوردند ودردست آن قبیله بود تا آنکه **قُصَیّ** چنانکه ذکر شد بر **خُزاعه** غالب شده و **قُرَیْش** را متولّی **کَعْبَه**، ودرواقع کدخدایان **مَکّه** ، گردانید .

قُصَیّ بن **کلاب** تشکیلات جدید و منظّمی درأمور **کَعْبَه** و **حَجّ** ایجاد کرد و در واقع ریاست **قُرَیْش** و امارت **مَکّه** وتولیت **کَعْبَه** را یکجا در دست خودگرفته وهمه را دریك مقام ویك شخص تمرکز داد. وی کلیّهٔ بطون **قُرَیْش** یا **بنو نَصْر** راکه متفرّق بودند جمع آوری کرده ومتّحد گردانید وبرای ادارهٔ أمور کشوری ولشکری بخصوص اجرای آئین ها ورسوم قومی ومذهبی درجوار **کَعْبَه** مرکزی بداسم **دارُالنَّدْوَه** برپا کرده و **کَعْبَه** را ازنو بنا نمود وچون خوداو نظر به روایات هنگام طفولیّت درحدود **شامات** نزدیك به تمدّن **نَبَطی**ها و **غَسّانیها** و **رومیها** و **عِبْرانیها** نشوء و نما یافته بود ترتیبات اداری او در **حجاز** تازگی داشت. مشارالیه پنج اداره یامنصب ایجاد کرد مانند **رِفادَت** (پذیرائی **حُجّاج**) وسقایت وحاجبی **کَعْبَه** وسرداری وغیره ونیزمالیاتی بر **قُرَیْش** وضع

کردکه عمده صرف پذیرائی **حُجّاج** میشد .

بعداز وفات **قُصَیّ** شرافت وسروری بچهارپسراو رسید وریاست کلّ وادارهٔ امور بدست بزرگترین آنها **عَبْدُالدّار** بود . بعدها بواسطهٔ نزاعی که میان اولاد **عَبْدُالدّار** و اولاد برادراو **عَبْدُمَناف** بوجودآمد مناصب سابق الذکر میان این دو تیره تقسیم شد . رئیس اولاد برادراو، **عَبْدُمَناف، هاشم** بود ووقتیکه **هاشم** درشهر **غَزّه** ازبنادر **سوریَه** وفات کرد پسرش **عَبْدُالمُطّلب** کوچك بود ودر **مَدینَه** (**یَثْرِبْ**) بزرگ شد وبعد پیش أعمام خود بـه **مَکّه** آمده و عاقبت رئیس قبیلهٔ **قُرَیْش** گردید . در زمـان او **اَبْرَهه** فرمانفرمای حبشی **یَمَنْ** به **مَکّه** حمله آورد تاخانهٔ **کَعْبه** راخراب کند(۱) و **عَبْدُالْمُطَّلِبْ** پیش اورفته مذاکراتی کردکه درتواریخ **اسلام** شرح داده شده است .

عَبْدُالْمُطَّلِبْ ده پسر داشت که یکی از آنها **عبدالله** پدرحضرت **رسول** بود. **عبدالله** درحیات **عَبْدُالْمُطَّلِبْ** وفات کرد وحضرت **رسول** درتحت مراقبت **عَبْدُالْمُطَّلِبْ** بزرگ شد.

---

۱ - تاریخ این حمله که معروف به **عام الفیل** است وبرحسب أکثر روایات تولّدحضرت **رسول** نیز درآن سال واقع شده بتحقیق معلوم نیست. غالب تواریخ قدیمهٔ مسلمین تولّدحضرت را درسال ۴۲ سلطنت **أنوشِروان** یعنی ۵۷۲ مسیحی ذکرمیکنند وظاهراً یك یادوسال قبل ازاین تاریخ وقوع یافته است لکن چون **اَبْرَهه** پس ازعودت از **مَکّه** زنده بوده وپس ازوفات او پسرش **یَکْسوم** وبعدازآن پسر دیگرش **مَسْروق** حکومت کرده ودرزمان این آخری قشون **ایران یَمَنْ** راگرفت این واقعه درسنهٔ ۵۷۰ مسیحی یااندکی بعدازآن بوده لهذاحملهٔ **اَبْرَهه** به **مَکّه** باید مدّتی قبل ازآن تاریخ بوده باشد .

نظر به روایات وی در طفولیّت با مصاحبت جدّ خود سفری به **شام** کرد و بعد از وفات جدّش نیز که در تحت سرپرستی عموی خود **أبو طالب** زندگی میکرد با سرمایهٔ زن بیوه و متمولّی برای تجارت **شام** مسافرت میکرد بعدها در سنّ ۲۵ سالگی با همان زن که **خدیجه** نام داشت ازدواج نموده و چندین أولاد از او پیدا کرد. در حدود چهل سالگی شروع به دعوت مردم بدین جدید و پرستش خدای یگانه و نامرئی باسم **رَحْمن** و **أله** نمود و این اعلان رسالت را **بِعْثَتْ** مینامند.

دینِ قدیمِ أعْراب

دین **عَرَبِ مَکّه** چنانکه اشاره شد أصلاً ستاره پرستی بود و ربّ النّوع پرستی و بظاهر بُت پرستی بود و بُتهای سنگی (که بعضی از آنها از شهابهای آسمانی بود) و درختی آنها نشانهٔ خدایان آسمانی و ماه و آفتاب و ستاره‌ها و قوس قزح و مرگ وغیره بود مانند **وَدّ** که مظهر ماه و بزرگترین خدایان بود (و حتّی **معینی** ها و **سبائیها** هم آنرا پرستش میکردند) و **هُبَلْ** که خدای بزرگ **مَکّه** و معبود همهٔ شمال **عَرَبِسْتان** بود و **بَعْل** که از خدایان ملل سامی شمال بود و **أللّات** و **مَنات** و **أُلْعُزّی** که هر سه خدای مؤنث بوده و أوّلی در تمام **عَرَبِسْتان** معروف و معبود بود و مخصوصاً در **طائف** و دومی خدای مرگ بود و سومی رقیب **وَدّ** و **أللّات** بود و نیز **سُواعْ** و **یَعُوقْ** و **یَغُوث** و **نَصْر** و غیره که این دو ربّ النّوع آخری جزو خدایان **سَبائیها** نیز بودند. مخصوصاً ماه را بزرگترین خدایان دانسته و **وَدّ** را رمز او و باقی را رمز **زُهْرَه** و **مِرّیخ**

و **زُحَل** ومنازل قمر وآسمان و ستارگان ثابت قرارداده بودند . علاوه براین خدایان یك خدای بزرگ و نامرئی را نیز که بالاتر از همهٔ دیگران بود باسم **أللّه** معتقد بودند و نیز أجرام نهانی دیگری را به اسم جنّ میپرستیدند و برحسب بعضی روایات ۳۶۰ بُت برای ۳۶۰ جنّ داشتند. این دین که درواقع باکم وبیش اختلاف دین تمام شبه جزیرهٔ **عَرَبِسْتان** بود وتشابه تامّ بلکه وحدت منشأ با أدیان سامی قدیم ومعتقدات **أقوام بابِلْ** و **آسور** و **فنیقیان** و **عِبْرانیان** وغیرهم داشت. ازدو سه قرن پیش از **اسلام** بواسطهٔ نفوذ أدیان عالیتر در نتیجهٔ تأثیر مجاورت باملل متمدّنه تاحدّی تکامل یافته بود یعنی **عَرَبْهای** بُت پرست بواسطهٔ مجاورت با **روم** و **حَبَشَهٔ** مسیحی در **شامات** و **یَمَن** و با **ایران** زردشتی در **عِراق** و **بَحْرَیْن** (ساحل **خلیج فارس**) و بعدها در **یَمَنْ** ومخالطهٔ با **أعْراب** یهودی مذهب **حِمْیَرْ** و مسیحی مذهب **نَجْران** (در یَمَنْ) و **غَسّانیها** و **کِنْدیهای** مسیحی در **شامات** و ومهاجرین یهود ساکن در نقاط مختلفهٔ **عَرَبِسْتان** ومخصوصاً در **یَثْرِب (مَدینه)** وجنوب **فُرات** یعنی قلمرو **ملوك حِمْیَرْ** با أدیان ملل متمدّن آشنا شده بودند .

ابتدای بِعْثَت

حضرت **رسول** صلّعم پس از یکسال انزواء که مقدّمهٔ **بِعْثَتْ** و وحی بود شروع به دعوت سرّی کرده وسه سال درخفا نزدیکان خودرا به دین خویش که ترك أصنام و عبادت **رَحمن** (اسم معروف خداوند پیش **یَهودیهای عَرَبِسْتان**) و **أللّه** (اسم خدای نامرئی نزد

أهالی مَکّه) بود دعوت میکرد و چون عقیدهٔ رساندن نسب **عَرَبْ عَدْنانی** به **اسمعیل و ابراهیم** درمیان أهل **مَکّه** معروف بوده لهذا حضرت **رسول** دین جدید را **دین ابراهیم و أللّه** را خدای **ابراهیم** و **اسمعیل** خوانده و به **عَرَبْها** چنین توضیح کرد که درواقع دین جدید خارجی مانند **یهودیّت و نَصْرانیّت** نیاورده بلکه دین قدیم ملّی را که تحریف شده بود اعاده و رونق میدهد و بدعت بت‌پرستی را که بعد پیداشده وخانه‌ای را که **ابراهیم** برای خدای خود ساخته بُتخانه قرارداده‌است ازمیان برمیدارد یعنی درحقیقت کیش نیاکان قدیم وباعظمت **عَرَبْ** را باز میگرداند .

سیرت حَضْرَت رَسول أکْرَم

حضرت **محمّد** که مؤسّس **دین اسلام** است پسر **عَبْدالله** بن **عَبْدُالْمُطَّلِبْ** بْن **هاشم** بْن **عَبْدمَناف** بْن **قُصّی** بْن **کلابْ** است که مختصری از نسب وحالات أسلاف و أجداد او درصفحات قبل مذکورشد . ازگزارش أجداد ومنسوبین او علاوه بر آنچه گذشت چندفقره نیزکه خالی ازأهمیّت نیست ذیلا ذکر میشود .

هاشِمْ که رئیس أولاد **عَبْدمَناف** بود و منصب سقایت و پذیرائی حُجّاج را داشت موردحسد برادرزادهٔ خود **اُمَیّة** بْن **عَبدشَمْس** شد و **اُمَیّه** خواست مقام او را حائز شود عاقبت کار به محاکمه و تعیین حکم کشید بشرط آنکه هرکدام از طرفین که محکوم شد ۵۰ شتر داده ودهسال از **مَکّه** خارج شود. **اُمَیّه** محکوم شد و از **مَکّه** به **شام** رفت واین

أوّلین عداوتی بود که میان این دوخانواده افتاد وبعدها نقار دائمی درمیانه‌ماند. **هاشم** درجوانی در **غزّه** مُرد وبرادرش **مُطّلب** جانشین‌اوگردید. پسر **هاشم** که از زنی از أهل **یَثْرِب** بود درمَدینه بزرگ شده‌وبعدعموی‌او **مُطّلب** اورا به **مَکّه** آورد وبه **عبدالْمُطّلب** معروف شد وپس‌از وفات **مُطّلب** ریاست **مَکّه** ومناصب پدرش **هاشم** بداو رسید . وی چاه **زَمْزَم** راکه مدّتها مفقودالأثر شده بود پیداکرد و درآورد و در قشون‌کشی **أبْرَهَة** حبشی به **مَکّه** نیز بـه سمت شیخ **مَکّه** بـا وی مذاکراتی نمود . **عَبْدُالْمُطّلب** ده پسرداشت و کوچکترین آنها **عبدُالله** بود . **عَبْدُالْمُطّلب** نذرکرده‌بود اگر ده‌پسر پیداکند وبه حدّ رُشد برسند یکی‌را جلو **کَعْبه** قربانی‌کند و چون این شرط برای‌او حاصل‌شد ناچار از وفای نذرشد وپیش **هُبَل**، بُت‌بزرگ، رفته ودرآنجا قرعه بنام أولادخودکشیده این‌قرعه بنام**عبدالله** درآمد ولی **عَبْدُالْمُطّلب** به اشارهٔ‌کاهنی‌قرعه‌را درمیان‌اولادخود و ده شتر تجدیدکرد باز قرعه به **عبدُالله**افتاد و باز با اضافهٔ ده شتر دیگر تجدیدنمود واین‌عمل را ده بارتکرارکرد تا عاقبت قرعه به شترافتاد و**عبدُالله** سالم ماند . **عبدُالله** بـا زنی موسوم به**آمِنَه** دختر **وَهْب** ازدواج‌کرد و درهمان سال أوّل ازدواج‌حضرت**رسول** تولّد یافت تاریخ تولّد آن‌حضرت بتحقیق معلوم نیست ولی أکثر روایات‌آنـرا درسال ۴۲ سلطنت**أنوشِرْوان** دانسته‌اندکه مقارن سنهٔ ۵۷۲ مسیحی میشود وچون اختلاف‌درعمر آن حضرت‌میان‌شصت وشصت وسه‌وشصت وپنج‌بوده لهذا بظنّ غالب درمیان ۵۶۷ و ۵۷۴ مسیحی تولّد یافته‌است . **عبدُالله** پس از ازدواج سفری به **شام**کرد ودر عودت ازآن‌جا

درمَدینَه مریض شده و وفات‌کرد درموقعیکه حضرت **رسول** هنوز متولّد نشده یا تازه قدم به دنیا گذاشته بود. مادر آن حضرت نیز پس‌از شش سال از تـولّدش وفات‌کـرد و جدّش **عَبْدُالْمُطَّلِبْ** هم‌که سرپرست اوبود درهشت سالگی آن حضرت وفات نمود . لهذا پرورش‌ومواظبت‌ایشان به عهدهٔ عموی آن‌حضرت **عَبْدُمَناف** معروف به **أبوطالب** موکول شد . پدر آن‌حضرت بسیار فقیر بود و چیزی معتدٌ به ارث نگذاشت . طفل ارجمند را پس‌از تولّد به دایه دادند ودربادیه پرورش یافت . درشش سالگی بامادرش به **مَدینَه** رفت ولی چون مادرش آنجا یا در عودت وفات‌کرد بچه‌را به **مَکّه** آوردند .در نه‌سالگی وی **أبوطالب** سفری به **شام** کرد وحضرت **رسول** را نیزهمراه‌برد ودرآن سفر تا **بُصْریٰ** رفتند . قصّهٔ ملاقات راهبی نصرانی به نام **سِرْجیوس** یا **جِرْجیوس** ولقب **بَحیرا** با وی دراین‌سفر در روایات باشرح وبسط ذکرشده. چون **أبوطالب** فقیر بـود حضرت **محمّد** بایستی درطفولیّت برای‌کمك زندگی خانواده‌کاربکند و لهذا برای گوسفندان متمولین شبانی ومیوه ازدرختها جمع میکرد . بعدها **أبوطالب** را درجنگ با**طائفیها**همراهی کرد وهمچنین در سایر سفرهای تجاری **أبوطالب** به**شام** . وقتیکه حضرت بسنّ جوانی رسید در خدمت تجاری زنـی بیوه **خَدیجَه** نام داخل شده و در صورتیکه تـا آن‌وقت به ساربانی شترها وپاسبانی قافله درسفرهامیپرداخت حالاخود باسرمایهٔ **خَدیجَه** سفرهای تجاری ظاهراً به **یَمَنْ** و **شام** می‌کرد ودرسنّ ۲۵ سالگی **خَدیجَه** که ۴۰ سال‌داشت به‌آن

حضرت تمایل پیداکرده ودرنتیجه با او ازدواج نمود وشش بچه ازاو پیداکرد . درسن سی وپنج سالگی آن حضرت **قُرَیْش کَعْبَه**را خراب کرده وازنو بناکردند . مصالح لازم را ازیك کشتی شکستهٔ رومی که به ساحل دریا افتاده بدست آوردند و یك نجّار مصری که در **مَکّه** بود ساختن در و سقف وغیره را بعهده گرفت. پس ازآنکه کار بنا پیش رفت در سرگذاشتن سنگ پایه یا **حَجَرِ أَسْوَد** نزاع کردند و هرقبیله میخواست افتخار این کار نصیب او بشود تا عاقبت به این طریق صلح کردند که أوّلین کسی که از در درآید بحکم او راضی شوند ودراین میان حضرت **رسول** که درآن وقت معروف به **محمّد أمین** بود واردشد و رأی دادکه سنگ را دریك قماشی گذاشته وهریك ازبزرگان قبایل بـه یك طرف آن بچسبند و چون نزدیك آوردند او خودسنگ را برداشته به محلّ آن گذاشت وازاین حیث شهرت واعتباری پیداکرد. به حضور آن حضرت قبل از بعثت در بازارگاه **عُکاظ** هم أغلب اشاره شده است .

درچهل سالگی به حضرت **رسول** وحی آمد وبرای ابلاغ رسالت به قوم خود مأمور یا مبعوث شد (مطابق باسنهٔ ۶۱۰ مسیحی). ابتدا **خَدیجَه و علی و أبو بکر وبلال حَبَشی و أبوذَر و عُثْمان** بن **عَفّان** و **عبدالرّحمن** بن **عَوْف** و **سَعْد** بن **أبی وَقّاص** و **زَیْد** ابن **حارِثه** و چندین نفر از مشاهیر أصحاب درخفا ایمان آوردند و پس ازآن به تدریج درنشر **اسلام** کوشیدند ومخصوصاً **أبو بکر** اهتمام زیادی درنشر دعوت در خفا نمود .

بتدریج ولی بازحمت عدّهٔ ایمان آورندگان زیادشد و قریب چهل نفر یا بیشتر در حوزهٔ سرّی مؤمنین درآمدند .

دراین أوقات اجتماعات مؤمنین برای نماز و مذاکرات سرّی بود گاهی در کوه وگاهی درخانهٔ یکی از أصحاب گرد میآمدند . پس ازسه یا چهارسال دعوت سرّی چون کم کم مطلب فاش شده و انتشار میگرفت حضرت **رسول** رسالت خود را اعلان وآشکار ساخت (۶۱۳ مسیحی) وکم کم جمعی معتدّبه بدین جدیدگرویدند مخصوصاً علاوه بر بعضی از أشخاص مهمّ که ذکر شد بسیاری ازفقراء **مکّه** وغلامان داخل حوزهٔ **اسلام** شدند. این فقره باعث خصومت وغیظ مردم **مکّه** بااو ویارانش شده وآنها را دنبال کردند. چون **أبوطالب** عموی آن حضرت اورا حمایت میکرد **قُرَیْش** از ترس اینکه درصورت قتل آن حضرت طایفهٔ او بخونخواهی برخیزند و در **مکّه** خونریزی شود از صدمهٔ جانی زدن بهآن حضرت مجبوراً خودداری نموده ولی به **أبوطالب** اصرار وتهدید میکردند که اورا ازمخالفت با دین قوم خود بازدارد . **أبوطالب** دست از حمایت و پشتیبانی برادرزادهٔ خود برنداشت ومردم **مکّه** به آزار و شکنجهٔ **مسلمینی** که حامی نداشتند پرداختند . این آزار بقدری شدیدشد که یك سال بعداز اعلام علنی رسالت (۶۱۴ مسیحی) حضرت **رسول** ناچار آن جماعتی را که بیشتر درمعرض زجر و ظلم بودند أمر بمهاجرت داد و فرمود به سرزمین **حَبَشَه** بروند که پادشاه آنجا مسیحی وموحّد است . لهذا قریب ۱۵ نفر ازمرد وزن که میان آنها **عُثْمان** داماد پیغمبر بادختر آن حضرت و **زُبَیْر** و **عبدُالرّحمن** بن

عَوْف ازراه بندر **شُعَیْبَه** (که بندری نزدیك **جُدّه** بود) و **دریای سُرخ** به‌مملکت **حَبَشه** رفتند ولی پس‌ازسه ماه چون خبر رسیدکه آشتی میان **کُفّارقُرَیْش** و**مسلمین** شده بعضی ازآنان وازجمله **عُثْمان** باز به‌**مَکّه** برگشتند ولی همینکه به‌**مَکّه** نزدیك شدندفهمیدند که روابط **أهل‌مَکّه** با **مسلمین** باز بسیار بدشده وناچار نهانی یك‌یك پیش آشنایان و خویشاوندان خود در**مَکّه** آمدند . طولی‌نکشیدکه شدّت آزارمخالفین دوباره جمعی‌از **مسلمین**را مجبور به مهاجرت**حَبَشه** کرد واین‌بار رویهمرفته قریب صدنفر از مرد و زن به‌آن مملکت پناه‌بردند وچون‌درآن‌جا أمنیّت و راحت یافتند بزرگان**مَکّه** مشوّش شده و **عمرو** بن **الْعاص** را بایکی دیگر ومقداری هدایا به سفارت به دربار**حَبَش** فرستاده تسلیم **مهاجرین** را خواستارشدند . حضرت**رسول** نیز عموزادهٔ خود**جَعْفر** بن **أبی‌طالب** را به‌آن‌جا فرستادکه اقداماتی‌برای جلوگیری از پیشرفت مقصود مخالفین نماید و در نتیجه پادشاه**حَبَشه** ازحمایت **مهاجرین** دست برنداشت ومخالفین ناکامیاب برگشتند(۱). دراین أثنا مخالفین در**مَکّه** به أنواع مختلف حضرت**رسول** را زحمت میدادند تا آنکه **حَمْزَه** عموی آن‌حضرت بدیاری‌او برخاست ومسلمان‌شد و ازاین راه**اسلام** قوّت گرفت واندکی بعدازآن **عُمَر** بن **الْخَطّاب** که مردی باقدرت وکفایت واستواربودایمان‌آورد و به ایمان‌او کار **اسلام** بیش‌از اندازه استحکام‌گرفت و ازآن تاریخ‌هم **مسلمین** جری‌تر

۱ـ بعضی‌از این **مهاجرین** تاسنهٔ ۶ هجرت در **حَبَشه** ماندند ودرآن تاریخ حضرت **رسول** کسی‌فرستاده وآنهارا آوردند.

شده و درجلو **کَعْبه** نماز کردند وهم مخالفین آشفته‌تر گردیده بر شدّت معامله افزودند و چون دستشان بر **مسلمین مَکّه** که دارای قبیله وحامی بودند از بیم خونخواهی نمیرسید واز تسلّط بدضعفای **مسلمین** هم که در **حَبَشه** بودند بواسطهٔ حمایت پادشاه **حَبَشستان** عاجز ماندند وازطرف دیگر انتشار روزبروز **اسلام** را درمیان همشهریان وقبایل **عَرَبْ** دیدند از شدّت غیظ دورهم گرد آمده عهدنامه ای بین خود نوشتند و تمام قبایل عهدکردند که هرگونه روابط اجتماعی خودرا از **بَنی‌هاشِمْ** و **بَنی‌مُطَّلِبْ** که خویشان پیغمبر وحامی او بودند وبهیچ نوع مذاکره ومحاجّه و اصراردست ازحمایت او بر نمیداشتندقطع کنند و با أفرادآن خانواده وصلت نکرده وداد وستد ننمایند و این عهدنامه‌را بردیوار **کَعْبَه** آویختند (درحدود ۶۱۷ مسیحی) . درنتیجهٔ اجرای کامل این قرارداد عرصه بر أولاد **عَبْدُمناف** بقدری تنگ شدکه همه (بجز **أبولَهَبْ** عموی پیغمبر که دشمن او بود) در درهٔ کوه **أبُوقُبَیْس** درکنارشرقی شهر بیرون دروازه‌که **أبوطالب** درآن‌جا می‌نشست نزدیك همدیگر مسکن گزیده وازسایر مردم منقطع شدند و بواسطهٔ عدم امکان داد وستد با مردم فقروضرورت درآنها شدّت گرفته وأوضاع بغایت سخت شد بحدّیکه حتّی مراودهٔ با شهر وأطراف آن‌هم جز درماههای حرام مشکل بود. این أوضاع بیشتر ازدوسال‌دوام داشت ولی باوجود زحمت فوق‌العاده‌که میدیدند خاندان **عَبْدُمَناف** از حمایت پیغمبر بواسطهٔ تعصّب خانوادگی دست برنداشتند . عاقبت بعضی‌خویشاوندان أفراداین‌خانواده ازطوایف دیگرکه قرابت ازطرف مادر ودختر با آنها داشتند به‌مخالفت با قرارداد

برخاسته ودر نسخ آن کوشیدند وپس از دو یا سه سال از تاریخ تحریر آن نسخ شد (در حدود ۶۱۹ مسیحی). اندکی بعد در همان سال **خدیجه** زن باوفا و محبوب پیغمبر وفات کرد و به فاصلهٔ چندروز عموی او **أبو طالب** نیز از دنیا رفت و به این جهت حضرت زایدالوصف محزون وملول و بیکس شد وچون ازهدایت یافتن مخالفین از أهل **مکّه** بکلّی نومید شده و موقع خود او نیز پس از سختیهای أیّام قهر و قطع روابط و بعداز وفات حامی بزرگ خود ضعیف و باریك شده بود ظاهراً دیگر تاموقع هجرت به **مدینه** اقدام به دعوت خود أهل **مکّه** ننمود و همّ خودرا به پیداکردن أنصاری درخارج مصروف داشت وچون **مکّه** أمنیّتی هم نداشت پنهانی با غلام و پسرخواندهٔ خود **زَیْد** به **طائف** رفت تا بلکه در آن جا بتواند برای خود یارانی پیداکند. **طائف** شهر باثروت وخرّم ومعموری است در ۴ فرسخی جنوب **مکّه** ویکی از ایستگاههای خطّ تجاری **یمن** و **سوریه** بود. أهل این شهر هم همان عقاید دینی **مکّیها** را باکم و بیش اختلاف داشتند و مخصوصاً **الهةالعُزّیٰ** و **مَنات** را پرستش می کردند وأغلب با أهل **مکّه** روابط تجاری وقرابتی داشته و **مکّیها** نیز در آن جا أراضی داشتند. أهل **طائف** ومخصوصاً بزرگان آنجا از قبیلهٔ **ثقیف** بودند وحضرت **رسول** از آنها یاری طلبید بدبختانه به شدّت وخشونت ردّ کردند وحتّی تقاضای آخری آن حضرت را دراینکه أقلاً آمدن اورا به **طائف** افشا نکنند نیز نپذیرفته عامّه را براو شورانیدند. این جمع جاهل غوغا نموده و به آن حضرت هجوم آورده وسنگ بارانش کردند وآن حضرت با **زَیْد** ازشهر فرار کردند ودرخارج شهر مجروح وخسته وناتوان به باغی رسیدند وپس از

آنکه بدحال آمدند سرّاً بطرف **مَکّه** روان شدند لکن قبل از ورود به **مَکّه** حضرت **رسول** در کوه **حراء** در یک فرسخی شمال شرقی **مَکّه** پنهانی توقّف نموده پیغام به بعضی از بزرگان **مَکّه** داد وحمایت آنهارا خواست وآنها ردّ کردند تا عاقبت یکی از آنها قبول کرد که آن حضرت را پناه دهد وحمایت کند وبدین طریق پیغمبر دوباره وارد **مَکّه** شد.

حضرت **رسول** حالا در **مَکّه** درحمایت حامی جدید خود **مُطْعِم** بْن **عَدِیّ** تاحدّی ساکت نشست ومنتظر موسم حجّ آن سال (سنهٔ ۶۲۰ مسیحی) شدکه درآن وقت باأمنیّت آن موسم درمیان **حُجّاج** خارجی ازقبایل **عَرَبْ** درنشر دعوت وکسب یاران تازه اقدام نماید.

ارتباط با أهل مَدینَه

شهر **یَثْرِبْ** که دومین آبادی معتبر **حجاز** بود ودرقریب ۶۲ فرسخی شمال شرقی **مَکّه** ودر ۳۳ فرسخی **یَنْبُعْ** بندر **حجاز** درساحل **دریای سُرْخ** در ۲۴ درجه عرض شمالی واقع است اززمان قدیم موجود ومعمور بوده و **بَطْلَمْیوس** آنرا درپنج قرن پیش ازهجرت ذکر کرده است . این شهر دو واحدای واقع شده ومرکز محصول زراعتی است ولهذا مردم آنجا برخلاف **مَکّیها** که فقط به تجارت زندگی میکردند به زراعت وعمل آوردن خرما وسایر محصولات مشغول بودند . این نقطه ، نظر بداستانهای **عَرَبْ** ، ابتدا مسکن قومی از **عَمالِقَه** بود وحضرت **موسیٰ** لشکری برسر آنها فرستاده آنهارا نابود نمود و **بنی اسرائیل** درجای آنها مقام کردند . درأزمنهٔ تاریخی این شهر دردست **یَهود** بود وسکنهٔ آن أغلب ازاین قوم بودند ودرآنجا حکومت داشتند(۱). درموقع مهاجرتهای **یَمَنیها** به شمال

۱ـ ظاهراً درنتیجهٔ جنگهای **روم** با **فِلَسْطین** درقرن أوّل مسیحی به آنجا مهاجرت کرده بودند.

دوقبیلهٔ یمنی **اَوْس** و **خَزْرَج** به **یَثْرِبْ** فرودآمده و درزیر حکومت **یَهود** زندگی کرده باج‌گذار آنها بودند ضمناً **یَثْرِبْ** و **تِهامَه** درمغرب آن تابع مرزبان ایرانی بودکه در **زاره** در **بَحْرَیْن** می‌نشست و از این نقاط نیزخراج می‌گرفت . کم‌کم **اَوْس** و **خَزْرَجْ** بر **یَثْرِبْ** تسلّط یافته أکثر **یَهود** را ازآنجا اخراج نمودند واین **یَهودیها** به‌همجنسان خود در نقاط شمالی **یَثْرِبْ** مانند **خَیْبَرْ** و **فَدَكْ** ملحق‌شدند لکن باوجود این در خود **یَثْرِبْ** وحوالی آن جماعتی ازآنها ماندند مانند **نَضیر** و **قُرَیْظَه** و **قَیْنُقاع** .

قبایل **اَوْس** و **خَزْرَجْ** در **مَدینَه** بانفوذترین مردم آنجابودند ولی بزودی‌میان این دوقبیله خصومت پیدا شده‌وجنگ درگرفت وخونریزی شدیدی درمیان‌آنها اتّفاق افتاد بطوریکه روزگار دراز دائماً دشمن مانده وازگاهی بگاهی به همدیگر ریخته و جنگها کردندکه درداستانهای **أیّامُ‌الْعرب** معروف ومشروح است ومخصوصاً از ۵۸۳ مسیحی نزاعی در میان آنها برخاست که تاهجرت حضرت **رسول** دوام داشت . دراین جنگها **یَهود مَدینَه** بیطرف بودند ولی عاقبت بسبب وقایعی‌که اتّفاق‌افتاد مجبورشدند با**اَوْس** متّحد شده و با**خَزْرَجیها** جنگ‌کنند (سنهٔ ۶۱۵ مسیحی) و آنهارا مغلوب ساختند لکن**خَزْرَجیها** باز درشهر مستقرّ ودارای نفوذ بودند . ظاهراً هردوقبیله‌ازطول خصومت وکثرت جنگها خسته شده وبه ستوه‌آمده بودند ودرپی‌حکمرانی‌ازخارج بودند که زمام أمور را به‌دست‌گرفته صلح وسکون برقرارکنند . حضرت **رسول** از أوّل نشر دعوت خود درمراسم‌حجّ دین‌خودرا برقبایل عرضه وآنهارا دعوت به‌آن‌دین می‌کرد .

در یکی از موسم‌ها آن حضرت به جمعی از قبیلهٔ **خَزْرَج** رسید و به آنها **اسلام** عرضه کرد و هفت نفر از آنان ایمان آوردند و به **مَدینَه** برگشته به دعوت مردم پرداختند و اظهار امیدواری کردند بر اینکه تبعیّت حضرت **رسول** باعث رفع کینه و جنگ از میان آنها شده و کلّیّهٔ آنها را جمع نماید. ظاهراً تأثیر عقاید **یهود** در **عَرَب مَدینَه** هم آنها را برای قبول توحید مهیّاتر ساخته بود. در سال بعد که ظاهراً همان سال وفات **خَدیجَه** و **أبو طالب** و سفر حضرت **رسول** به **طائف** و عودتش از آن‌جا بود (۶۲۰ مسیحی) دوازده نفر از أهل **یَثْرِبْ** از هر دو قبیلهٔ **اَوْس** و **خَزْرَج** در موسم حَجّ به **مَکَّه** آمدند و به آن حضرت در **عَقَبَه** که تپّه و تنگه‌ایست در میان **مِنیٰ** و **مَکَّه** نهانی ملاقات و بیعت کردند و به همراهی با آن حضرت قول دادند و این بیعت را **عَقَبَهٔ أوّل** می‌نامند لکن این اندازه کافی نبود و بایستی عهد محکمتری از طرف قبایل **یَثْرِبْ** داده شود که آن حضرت را در سختی و خوشی با جان و مال خود حمایت کنند تا اطمینان کافی برای رفتن به **یَثْرِبْ** حاصل شود.

این کار در موسم حَجّ سال بعد (سنهٔ ۶۲۱ مسیحی) بعمل آمد. پس از آنکه در سال گذشته آن دوازده نفر با یکی از **مُسْلِمینِ قُرَیْش** به‌عنوان داعی و معلّم به **یَثْرِبْ** برگشتند در ظرف یك سال دعوت **اسلام** را در آن شهر نشر نمودند و جمعی کثیر از قبایل **عَرَبْ** مخصوصاً **اَوْس** و **خَزْرَج** به دین جدید گرویدند و بالخاصّه اسلام **سَعْد بْن مَعاذ** از رؤسای **اَوْس** در آن شهر قوّت زیادی به **مسلمین** بخشید و چون بهار آمد و موسم حَجّ **مَکَّه** شد به بهانهٔ حَجّ در عداد **حُجّاج یَثْرِبْ** هفتاد نفر از برگزیدگان **اَوْس** و **خَزْرَج** به **مَکَّه** آمدند و با تمام

شرایط کتمان وسرّی نگاهداشتن مطلب باز درتنگهٔ **عَقَبه** یك اجتماع سرّی با حضرت **رسول** کرده و بیعت‌نموده عهدی دادندکه آن حضرت و**مُهاجرین** از **مُسلمینِ مَکّه** راما نند عیال‌وأولاد خود حمایت وازآنها مدافعه‌کنند . پس حضرت**رسول** به أصحاب‌خودحکم مهاجرت به**یَثْرِبْ**را داد وپی‌درپی به‌تدریج درعرض سه ماه (ذی‌الْحِجّه تاآخرصفر). از **مَکّه** خارج شده وخودرا به **یَثْرِبْ** رسانیدند .

کنگاشهای‌سرّی **مُسلمین** باقبائل**یَثْرِبْ** باهمه اهتماماتی‌که درکتمان و اخفای‌آن بعمل‌می‌آمدظاهراًمخفی نماندومخالفین**قُرَیْش** به‌اصطلاح‌معروف به‌جریان‌أمور« بو بردند» ولهذا باآنکه در دوسال أخیر حضرت**رسول** و **مُسلمین** در **مَکّه** از دعوت وتندی برضدّ **مُشرکین** وخدایان‌آنها خودداری‌کرده وبه صلح وسکون زندگانی می‌کردند سختگیری باز شروع شد ومراقبت شدیدی برای‌منع فرارحضرت کردند ومخصوصاً رؤسای آنها از هم‌عهدی دشمن‌خود باقبایل خارجی و امکان حمله به **مَکّه** یا استقرار در**مَدینَه** در خطّ شاهراه تجاری‌آنها با **شام** وحشت نموده ودیگرانرا ترسانیدند ولهذا در**دارُالنَّدْوَه** که مرکز مشاورهٔ‌آنها بودگِردآمده و دراین‌کار رأی زدند وعاقبت براین‌عقید متّفق شدند که ازهرقبیله یکی برخاسته ومتّفقاً بدحضرت **رسول** حمله برده اورا بکشند تاخون او برعهدهٔ همهٔ قبایل افتاده وخانوادهٔ **عَبْدُمَناف** ازخونخواهی عاجز شوند . حضرت**رسول** ازاین‌قرار مطّلع شده وشبانه **علی بْن أبی‌طالب** رادر رختخواب خودخوابانیدوخودبا **أبوبکر** درنهایت خفا از **مَکّه** خارج شدند ودرغاری نزدیك **مَکّه** پنهان‌گردیدند تا پس

از آنکه درظرف سه‌روزمخالفین همهٔ **مَکّه** و أطراف‌راگشته وازیافتن آنها مأیوس‌شدند آنگاه شتری بایك دلیل پیداکرده به‌سوی **یَثْرِبْ** رفتند ودر أواسط ربیع‌الأوّل مقارن ماه أوّل پائیز ازسال ۶۲۲ مسیحی به **یَثْرِبْ** که ازاین تاریخ **مَدینَةُالرّسول** نامیده شد ورود فرمود و همان سال‌را بعدها درموقع تأسیس تاریخ‌هجری درزمان **عُمَر** سال **أوّل** هجرت قراردادندکه مبدأ تاریخ ما وتمام ملل اسلامی‌است (۱) دراین‌وقت عمرِ حضرت **رسول** ازپنجاه سال تجاوز میکرد .

اسلام در دورهٔ هجوم

ازروز ورودحضرت **رسول** به **مَدینَه** دوره‌ای درتاریخ**اسلام** شروع میشودکه آن را دورهٔ هجوم وفتوحات وسلطنت اسلامی توان‌نامید . **مُسلمین** تا در**مَکّه** بودند بـه نشر **اسلام** به مسالمت وتبلیغ مشغول بوده ودرحال دفاع و مظلومیّت زندگی میکردند ولی عاقبت چون مسلّم شدکه**مُشرکین مَکّه** هرقدرهم‌حقایق وفوائد **اسلام**را دریابند وسُستی وپوچی عقاید و عادات قدیمهٔ خودرا از عبادت سنگ و درخت و زنده در گورکردن دختران وخونریزیهای وحشیانه وغیره از روی حقیقت ملتفت شوند بازبواسطهٔ منافع

---

۱ ـ مبدأ تاریخ هجرت ازأوّل‌سالی‌قرارداده شده که درظرف آن‌سال حضرت **رسول** مهاجرت فرمودند یعنی‌حضرت درماه ربیع‌الأوّل هجرت‌کردند ولی ابتدای سال **أوّل**هجرت برحسب معمول أوّل محرّم همان‌سال‌است که مقارن ۱۶ تموز (ژویه) رومی و ۲۶ سرطان (یا ماه أوّل تابستان) یا ۳۰ تیرماه هجری‌شمسی معمول فعلی بوده است .

کوته نظرانهٔ تجارتی وعایدات حجّ قبایل **عَرَبستان** به **مَکّه** از بُتخانهٔ خودکه دکّان کسب آنها شده بود دست برنخواهند داشت مگر بحکم ناچار **مُسلمین** تغییر رویه دادند . تمدّن مسیحی رومی **سوریه** درشمال وحبشی **یَمَن** در جنوب و قبایل **کِنْده** و **غسّان** و **حیره** و **حُنَفاء حجاز** که **عَرَبْستان** را ازهرسوی احاطه کرده بود وتمدّن زرتشتی **ایران** در **عراق** و **بَحْرَیْن** و **عُمان** و أخیراً در **یَمَن** بقدرکافی به صاحبنظران **حجاز** روشن داشته بودکه درقرن هفتم مسیحی پرستش سنگ وکلوخ و درخت وکُشت وکُشتار همدیگر و محرومی از نظام و حکومت مرتّب دیگر دوام نمی تواند داشته باشد لکن **مَکّیها** مثل کوته نظران همهٔ ملل عالم أموراقتصادی محدودشخصی وقبیله‌ای خودرا براقتصادعمومی ملّت و مملکت و داخل شدن درجرگهٔ ملل متمدّنهٔ دنیا ترجیح میدادند و مخصوصاً چون أغلب در درهٔ بی‌آب وعلف خود ازملل دیگر دور وازمذاهب دیگرمنقطع بودند تعصّب دینی بومی آنان به‌حدّ افراط بود .

أهل **مَدینه** برعکس این **مَکّیها** چون ازقدیم با **یَهود** ازهرسوی معاشر بوده ودر میان خود از **یَهود** و **صابئین** و **حُنَفاء** وحتّی **مجوس** داشتند به عقاید مذاهب دیگر آشنا وبدیدن وشنیدن أرباب أدیان دیگر وأقوال آنان خوگرفته بودند و بدین جهت با وجود بُت‌پرستی قبایل عربی آنجا وعبادت **مَنات** و **اَلْعُزّی** تعصّب آنها به اندازهٔ أهل **مَکّه** نبودضمناً به‌مراکز تمدّن قدیم مانند **تَیْماء** و **حِجْر** و **اَلْعُلاء** و **مَدْیَن** و خاك **نَبَطی**ها وهم به **سوریه** و **عراق** نزدیکتر بودندوعلاوه براینها تشکیل حکومتی منظّم وأمنیّت بخش

وخاتمه‌دادن به‌خونخواهی وخونریزیها ومنازعات بی‌پایان خود نیز آنهارا به انتخاب یك‌رئیس خارجی و تبعیّت به او و اتّحاد در زیر لوای‌او راغب میکرد .

حضرت **رسول** بلافاصله بعدازورود به**مَدینه** به‌تنظیم أمورداخلی پرداخته وبعضی ازقواعد وسنن شریعت **اسلام** را اعلان وتأسیس فرمودند پس‌از آن لشکرهائی از**مُهاجرین** (**مُسْلمین** مهاجراز **مَکّه**) و **أنْصار** (**مُسلمین مَدینَه**) آراسته به‌غزوات وفتح‌أطراف و حملهٔ به‌قوافل تجاری **مُشرکین‌مَکّه** وتاخت و تاز أطراف**مَکّه** پرداخت . تواریخ **اسلام** در ده سال توقّف حضرت **رسول** در**مَدینَه** یعنی ده سال أوّل هجرت ۲۷ **غَزْوَه** (یعنی جنگی که درآن خودپیغمبر سردارلشکر بود) و ۴۸ سریّه (یعنی‌اردوئی که‌به‌سرداری یکی‌از **مُسلمین** به أطراف‌فرستاده میشد) ثبت میکنند. شرح‌تمام این **غَزَوات وسَرایا** که بعضی مهمّ وبعضی نسبةً کم‌أهمیّت بود بسیار مفصّل میشود لهذا به‌ذکرمهمترین آنها اکتفا میرود .

یَهودِ حِجاز و اسلام

درابتدای أمر **یَهودِ مَدینَه** وحوالی‌آن قبل‌ازهجرت**رسول** به **مَدینَه** نسبت به‌آن‌حضرت و**مُسلمین** موافق‌بودند چه آن‌حضرت‌علمدار دین‌توحید و دعوت به‌خدای یگانه ودفع‌شرك وبت‌پرستی‌بود وخصوصاً وقتیکه می‌دیدندکه مردم‌را به پرستش**رَحْمٰن** (اسم‌خدای **یَهودِ عَرَبِسْتان**) دعوت‌کرده و **بَیْتُ‌المُقَدّس** را قبلهٔ خود قرارداده است و**مُسلمین** هم روز**عاشورا**راکه دهم‌تشرین‌أوّل **یَهود** ومقارن‌ورودحضرت**رسول** به‌حوالی

مَدینَه بود مانند خود **یَهود** روزه میگیرند . پس از ورود پیمبر به **مَدینَه** آن حضرت با **یَهود** آنجا نیز عهد اتحاد بستند ولی طولی نکشید که **یَهود** ملتفت شدند که آئین **اسلام** دین جدیدی است غیر از دین آنها و آن حضرت مدّعی نسخ أدیان سابقهٔ توحیدی نیز هست وازطرف دیگر استقرار و انتظام سلطنت اسلامی در **مَدینَه** و اتحاد قبایل **عَرَب** آن سامان در زیر لوای **اسلام** أهمیّت **یَهود** را در آن دیار کمتر و آنها را ضعیف تر میساخت بدین جهت روابط بین **مُسلمین** و آنها تیره شد . **یَهودیها** با **مُنافقین مَدینَه** (یعنی **مُسلمین** ظاهری و سُست عقیده) همدست شده و بنای تمسخر و ایرادگیری بر حضرت **رسول** گذاشتند و کار بجائی رسید که آن حضرت که ابتدا به **یَهود** کمال رعایت و بلکه احساسات خوب نشان میداد یکباره از آنها مأیوس شده و رشتهٔ مودّت را منقطع ساخت قبله را از **بَیْتُ المُقَدّس** به **کَعْبَه** و روزه را به ماه رمضان تبدیل داد. مراکز مهمّ **یَهود** در **حجاز** چنانکه گفته شد در **فَدَکْ** و **خَیْبَر** و خود **مَدینَه** بود . در **مَدینَه** آنها، ازوقتیکه قبایل **اَوْس** و **خَزْرَج** آنها را ازمعمورهٔ شهر بیرون کرده بودند، درأطراف شهر، در محلاتی به شکل قلعه‌ها، ساکن بودند واز آن جمله **بنو قَیْنُقاع** ، که غالباً زرگر بودند، در یك طرف و **بنو نَضیر** درطرف جنوبی و **بَنو قُرَیْظه**، که بزرگترین طایفهٔ آنها بود، در جنوب شرقی شهر سُکنی داشتند .

جَنْگِ بَدْر

درسال دوم هجرت **غَزْوَهٔ بَدْر** بزرگ واقع شد . کاروان تُجّار **مَکّه** از **شام** برمیگشت وحضرت **رسول** لشکری از **مُهاجرین** و **أنْصار** آراسته درصدد حملهٔ به کاروان برآمد .

أبو سُفیان، رئیس قافله، مطّلع شده خبر به **مکّه** فرستاد، و مردم **مکّه** بیاری کاروان شتاب کردند، کاروان خودرا از خطر رهانیده به‌سوی **مکّه** رفت ولی جنگجویان **مکّه** در **بَدْر** که ایستگاهی نزدیك به‌ساحل دریا، درمغرب **مَدینه**، بود فرود آمده و آمادهٔ جنگ با **مُسْلمین** شدند. درجنگی که در این نقطه باحضور خود حضرت **رسول** وقوع یافت فتح کامل نصیب **مُسْلمین** شد و این جنگ أوّلین جنگ عمده ودرواقع مهمّترین همهٔ **غَزَوات** بود وفتح در آن قوّت قلب زیاد به **مُسْلمین** بخشید.

بعداز **بَدْر** با **یَهودیهای قَیْنُقاع** منازعه درگرفت. این جماعت زمینی نداشتند وأغلب زرگر بودند پیغمبر برآنها حمله‌بُرد و آنها درسنگرهای خود متحصّن و عاقبت بعداز محاصره تسلیم شدند پس آن‌حضرت آنهارا از **حجاز** اخراج وأموالشان‌را ضبط و درمیان **مُسْلمین** تقسیم‌نمود. درماه شوّال سال سوم هجرت **مَکّیها** به‌خونخواهی کُشتگان **بَدْر** وانتقام از **مُسْلمین** انبوهی جمع کرده ورو به **مَدینه** آوردند پیغمبر نیز با **مُجاهدین اسلام** بیرون‌رفته ودرشمال شهر در دامنهٔ کوه **اُحُد** فرود آمدند و درجنگی که در آن نقطه شد **مُسْلمین** شکست یافته **حَمْزَه** عموی پیغمبر وجمعی ازبزرگان **مُسْلمین** کشته‌شدند وخود پیغمبر مجروح گردید ولی **مَکّیها** فتح خودرا دنبال نکرده وبه **مَکّه** بازگشتند.

در أوایل سال چهارم هجرت طایفهٔ **بنو نَضیر** راکه درمحلّه یاقلعهٔ خارجی **مَدینه** درجنوب شهر سُکنی داشتند پس‌از محاصره و اجبار به‌تسلیم از **مَدینه** اخراج نموده و أموال آنهارا **مُسْلمین** ضبط نمودند و أغلب آنها به **خَیْبَر** که مرکز مهمّ **یَهود** در **حجاز** بود و در پنج‌فرسخی شمال **مَدینه** واقع‌است مهاجرت کردند.

پس از این واقعه جمعی از **بنو نضیر** به **مکّه** رفته و **قُرَیْش** را به جنگ با پیغمبر تشویق و تحریك کردند و از آن جا پیش قبیلهٔ بزرگ **عَرَبْ**، **غَطَفان**، در مشرق **خَیْبَرْ** در حدود **حجاز** و **نَجْد**، آمده آنها را نیز به وعدهٔ کمك **قُرَیْش** و خودشان به جنگ تحریض نمودند و نیز قبایل زیادی از **نَجْدْ** و **کِنانَه** و **تِهامَه** وغیره بدانها ملحق شدند و از اجتماع همهٔ این قبایل که معروف به **اَحْزاب** شدند لشکر عظیمی که علماء أفراد آنرا هزار روایت کرده اند گرد آمده و در شوّال سنهٔ پنجم هجرت به **مَدینه** حمله آوردند. **یَهود بنو قُرَیْظَه** که قویترین قبایل **یَهود مَدینَه** و هنوز در آن شهر مستقرّ بودند با آنها یار شدند و منافقین **مَدینَه** نیز باطناً کار شکنی نموده و مخالفین را تشویق میکردند. چون مخالفین به أطراف **مَدینَه** رسیدند حضرت **رسول** به مشورت و صلاحدید **سَلْمان فارسی** از أهل **اصفهان** یا **رامْهُرْمُزْ** که در **مَدینَه** قبل از هجرت پیغمبر غلام یك یهودی بوده و پس از هجرت مسلمان شده و در حوزهٔ **مُسْلمین** داخل گردیده بود حکم داد خَنْدَق(۱) در أطراف **مَدینَه** کنده و سه هزار قشون **مُسلمین** در داخل خندق در حال دفاع ایستادند و محاصرهٔ **مَدینَه** به این ترتیب قریب یك ماه طول کشید و جز بعضی مبارزه های تن بتن جنگی بوقوع نیامد ولی عرصه بر **مُسْلمین** بسیار تنگ و کار سخت شد معذالك **مُهاجرین** و **أنْصار** پافشاری کرده استوار ایستادند. در این بین از یك طرف حضرت **رسول** بتدابیر سیاسی میان **یَهود بَنو قُرَیْظَه** و **أحزاب عَرَبْ**

۱ـ خَنْدَق ظاهراً از کلمهٔ فارسی کَنْدَه است که در لغت پهلوی کَنْدك تلفّظ میشده و شاید از راه زبان آرامی به عربی انتقال یافته است. **عرب حجاز** این تدبیر جنگی را ندیده و نشنیده بودند ولی چون در **ایران** معمول بود **سَلْمان** به آنها یادداد.

اختلاف انداختند و آنها را از همدیگر بدگمان کرد و تفرقه در میان آنها راه یافت و از طرف دیگر بواسطهٔ تصادف وقت با أواخر زمستان و سرما بادهای سرد تندی روی داد و محاصره کنندگان درصحرای باز و بی‌مأوی تاب نیاورده پراکنده شدند و هر طایفه به وطن خود برگشت و **مُسلمین** از سختی فوق العاده که از گرسنگی و سرما به آنها روی آورده بود خلاص شدند.

بعد از مراجعت **أحزاب** پیغمبر بواسطهٔ خیانتی که از **بَنُو قُرَیْظَه** سرزده بود همان روز أوّل به محلّ آنها که چنانکه ذکر شد قلعه‌ای درخارج شهر و درجنوب شرقی **مَدینَه** داشتند حمله برد و آن جماعت را قریب یك ماه محاصره کرد و عاقبت به‌شرط واگذار شدن حکم دربارهٔ آنها به **سَعْد** بن **مَعاذ** تسلیم شدند و **سَعْد** حکم به‌قتل همهٔ مردان و ضبط أموال و اسارت عیال و أولاد آنها داد و این حکم اجرا شد.

درسال ششم هجرت حضرت **رسول** باز به‌یك عدّه **غَزَوات** و **سَرایا** در أطراف **مَدینَه** از شمال و جنوب اقدام کرد و از آن جمله به **فَدَكْ** که یکی از قصبات **یَهود** در شمال **مَدینَه** بود و **دَوْمَةُ الْجَنْدَل** که در زیر حکم یك أمیر عرب نصرانی از **کِنْدیها** بود قشون فرستاد. درأواخر آن سال حضرت **رسول** با عدّهٔ کثیری از أتباع خود به قصد أدای **عُمْرَه** در ماه ذی القعده از ماههای حرام بسوی **مَکَّه** رفت و **مَکّیها** باوجود آنکه محاربه در آن ماه حرام بود درصدد جلوگیری برآمده و پس از مذاکرات و کشمکشهای زیاد عاقبت صلحی در **حُدَیْبیَه** نزدیك به **مَکَّه** به‌مدّت ده سال میان **مُسلمین** و أهل **مَکَّه** منعقد شد که به‌موجب آن مراودهٔ **مُسْلمین** به **مَکَّه** در أیّام حج جز در آن سال اجازه داده شد و در این مصالحه بعضی از قبایل **عَرَب** به عهدی **مَکّیها** و بعضی دیگر در حمایت **مُسْلمین** شناخته شدند.

پس از عودت از **حُدَیْبِیَه** به **مَدینَه** در أوایل سال هفتم هجرت حضرت **رسول** به **خَیْبَرْ** مرکزمهمّ **یَهودِ حِجاز** در۲۵ فرسخی**مَدینَه**حمله برد وپس ازمحاصره باأهل آنجا مصالحه کرد وهمین کاررا نیز با**یَهودِ فدَکْ** نمود .

دراین سال نفوذ وقدرت**اسلام** بسیار وسعت گرفت و حضرت**رسول** نه تنها مرتّباً از روی نقشهٔ منظّمی به تسخیر یا مُنقادساختن یا أقلاً درتحت نفوذآوردن تمام قطعات شمالی وغربی**حِجاز** تا حدود **شام** و سواحل دریا کامیاب شد بلکه از طرف مشرق تا **بَحْرَیْن** نفوذ وسلطهٔاو امتدادیافت وبهرطرف اردوهای کوچك روانه نموده فتح یامصالحه میکرد به‌شرط قبول اطاعت و یا دادن جِزْیَه در مورد **أهل کتاب** (**یَهود و نَصٰاری و زَرْدُشْتیان**) . درسال قبل(یعنی سال ششم) نظر به‌روایات حضرت **رسول** نامه‌های دعوت به **اسلام** به سلاطین **ایران و روم و حَبَشه** و أمرای **غَسّانی** ووالیان **بَحْرَیْن** و **یَمامَه** و **عُمان و یَمَنْ** نوشته وهرکدام‌را با یکی‌از أصحاب فرستاده بود . درسال هفتم‌جواب بعضی از آنها رسید وازآن جمله **خُسْرُوْ پَرْویز** که از نامهٔ پیغمبر متغیّرشده بود به **باذان** (یا **باذام** برحسب بعضی مآخذ) والی ایرانی **یَمَنْ** نوشت که‌کسی به**مَدینَه** بفرستد تاآن شخص راکه ادّعای جدید نموده وچنین نامه‌ای به شاهنشاه نوشته پیش**خُسْرُوْ** روانه نماید و نظر به‌روایات آن دونفر ایرانی به**مَدینَه** آمدند ولی خبر قتل**خُسْرُوْ**

پَرْویز آنها را از دنبال کردن مأموریت خویش منصرف ساخت(۱). درأواخر آن سال حضرت **رسول** باأتباع خود نزدیك به‌موسم حَجّ بدمَکّه رفته و**عُمْرَه** عمل آوردند و در این مسافرت هیمنت**اسلام** بالاگرفته و مردم زیادی داخل دین **اسلام** شدند .

درأوایل سال هشتم کار **اسلام** بقدری بالاگرفت کـه توازن میان **مَکّه و مَدینَه** بهم‌خورده وکم‌کم برهمه معلوم‌شدکه ستارهٔ**اسلام** روبأوج‌است ومخصوصاً اسلام**خالدبْن الوَلید** بزرگترین‌سردارتاریخی‌اسلام و **عَمْرو** بْنِ **الْعاص** ازمدبرترین وباکفایت‌ترین رجال **مَکّه** قوّت وأبهت مهمّی بکار**مُسْلمین** داد .

درسال‌هشتم هجرت‌پانزده‌نفر ازأتباع حضرت**رسول** درحدود **سوریّه** موردحملهٔ **أعراب**-رحدّی **شام** وظاهراً **غسّانیها**شده ومقتول‌گردیدند ومقارن‌همان أوقات فرستادهٔ

۱ـ برحسب‌روایات حضرت ازسال‌ششم‌هجرت درخیال‌حمله به‌حدود **ایران و روم** افتاده ودرهمان‌سال ظاهراً نامه‌ای‌به‌والی‌رومی **شام**فرستاده‌بودکه‌درراه حامل‌مراسله معرض غارت‌شد. قصهٔ‌نامهٔ به **خُسْرو پَرْویز** وحکم **خُسْرو** به **باذان** درأثر آن‌نامه واخبارحضرت به‌قتل**پَرْویز** واسلام **باذان** و **ایرانیان یَمَنْ** درنتیجهٔ آن‌ظاهراً پُرازاشتباهات تاریخی‌است چه‌دروقت نوشته شدن‌نامه به **پَرْویز** آن‌پادشاه کشته شده‌بود وبه‌ظن‌قوی **خُسْرو پَرْویز** قبل‌ازوفاتش ازظهورمدّعی نبوّت درحجاز بواسطهٔ خبرنگارهای‌خوداطّلاع پیداکرده‌وبه‌والی **یَمَنْ** حکم‌فرستاده بودکه ازأحوال‌او تحقیق‌کرده به شاهنشاه‌خبربدهدونیزاسلام **ایرانیانِ یَمَنْ**مشکل‌است‌که قبل‌ازفتح **مَکّهٔ** وقوع یافته باشد .

پیغمبر به‌والی وسردار رومی **بُصْرىٰ** درمملکت **ماوَراءاُرْدُنْ** أسیر ومقتول گردید. برای انتقام این توهین وفتح حدود **عَرَبِسْتان** درجُمادی‌الاولی قشونی مرکّب ازسه‌هزار نفر به‌سرداری پسرخواندهٔ پیغمبر **زَیْدِ بْنِ حارِثَه** به سوی **شام** فرستاده شد وحضرت **رسول** فرمان داد که درصورت کشته شدن **زَیْدْ** سرداری لشکر با **جَعْفَرِ بْنِ أَبی‌طالِبْ** و پس‌ازاوهم با **عَبْدُالله ابن‌رُواحَه** باشد. این اردو به‌حدود **شام** رسیده ودر **مُؤْتَه** درانتهای جنوبی **بَحْرِ مَیّت** بالشکر **روم** روبرو وجنگی سخت درمیان آنها واقع شد. دراین جنگ سرداران لشکر همه کشته شدند و **خالِدِ بْنِ وَلید** به زحمت زیاد بقیّهٔ قشون را عقب نشانده وعودت داد.

درصلح **حُدَیْبِیَه** قبایل **بَکْر** درحمایت **مَکّیها** و قبایل **خُزاعَه** درحمایت **مُسلمین** قرارداده‌شده بودند. درشعبان سنهٔ هشتم هجرت جمعی ازقبیلهٔ **بَکْر** به بعضی از **خُزاعیها** متعرّض شده و باآنها جنگ و بعضی از **قُرَیْش** باطناً به **بَکْریها** مدد کردند. **خُزاعیها** شکایت به **مَدینَه** بردند وحضرت **رسول** این فقره را نقض عهد شمرده مصمّم حمله به **مَکّه** شد واگرچه **قُرَیْشِ مَکّه** ملتفت خطر شده و **أَبُوسُفیان** را بشتاب برای عذر خواهی و تجدید عهد مصالحه به **مَدینَه** فرستادند أمّا این کار سودی نبخشید وپس ازعودت **أَبُوسُفْیان** حضرت **رسول** بالشکری بزرگ از **مُسْلمین** بدون افشای مقصد به حوالی **مَکّه** رسید وچون بزرگان **مَکّه** ملتفت شدند که کار ازکار گذشته وخودرا ازهر نوع مقابله عاجز دیدند یکایك بیرون رفته وتسلیم شدند وایمان آوردند و بدین طریق شهر **مَکّه** نیز تسلیم شد و حضرت **رسول** بدون هیچ نوع سختگیری وانتقام‌جوئی واردشده بامردم آن‌جا به رفق رفتارفرمودند

ولی بُتهای **کَعْبَه**را سرنگون ساخته و بُت‌پرستی‌را برانداخت. پس‌ازاقامت‌دوهفته در **مَکَّه** خبر رسیدکه قبایل بزرگ**عَرَبِ‌هَوازِنْ** و**ثَقیف** گردآمده وقصد حملهٔ به پیغمبر دارند. بیست هزار نفر ازجنگجویان قبایل مزبور درنزدیکی**طائف** اجتماع کرده‌بودند. حضرت **رسول** درشوّال از**مَکَّه** حرکت فرموده و به مقابلهٔ باآنها روان شد . در **حُنَیْن** که دره‌ای بود میان **طائف** و **مَکَّه** دریك منزلی **مَکَّه** ازجهت مشرق جنگ واقع شد و نزدیك بود مخالفین غلبه‌کنند ولی حضرت**رسول**و **علیّ بْنِ أبی‌طالب** پا فشاری نموده وعاقبت‌جنگ‌را به‌فتح**مُسلمین** خاتمه‌دادند وغنایم‌بیشماری‌بدست **مُسلمین** افتادوحضرت **رسول** قسمت بزرگ‌آنرا به‌تازه **مسلمانان قُرَیْش** برای تألیف قلوب‌آنها داده وازآن‌جا رو به**طائف**آورد . أهل**طائف** که غالباً از **ثقیف**بودند درشهرخودکه برخلاف‌بلاددیگر **حجاز**قلعه و برج وبارو داشت متحصن‌شدند وقشون**اسلام** نزدیك به یك ماه آنها را محاصره‌کرد . در این محاصره بار أوّل‌بودکه آلات آتشبار و سنگ‌اندازکه **رومیها** استعمال میکردند ازطرفین بکاررفت . چون محاصره طول‌کشید و شهر مستحکم بود حضرت**رسول**بالشکر **اسلام** برگشت وفتح‌آن‌جارا موکول به بعدکرد و در رمضان سال آینده (سال نهم هجرت) خودمردم **طائف** به **مَدینَه**آمده و **اسلام**قبول‌کردند وهم‌دراین سال پیغمبرأکرم‌کس به **عُمان** فرستاد و از**ایرانیان** شهرنشین و **زردشتی** جزیه و از **أعْرابِ‌اَزْدِ** أطراف شهرها صدقات جمع‌کرد . در **یَمَنْ** هم **اسلام** انتشار یافت و چه **أقْیال** (أمرای‌بومی) **یَمَنْ** وچه**ایرانیان**آن‌جامنقادشدند . جزیه‌گرفتن‌از **زَرْدُشْتیان**

(مَجوس) **بَحْرَیْن** و **عُمان** و **یَمَنْ** باعث قدری گفتگو درمیان **مُسْلمین** شد و بعضی این کار را با اصول **اسلام** که تا آن‌وقت به‌آنها تعلیم میشد مخالف دانسته وگفتند چگونه پیغمبر از**مَجوس** جزیه می‌گیرد درصورتیکه فقط **یَهود** و **نَصاری** هستند به این جهت این آیه نازل شد: **یاأَیُّهاالَّذینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ اَنْفُسَکُمْ لایَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ اِذاهْتَدَیْتُمْ اِلَی‌اللهِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعاًفَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونْ** (۱) یعنی‌ای آنانکه ایمان آورده‌اید شما به‌خود بپردازید وقتیکه شماهدایت یافتید اگر کسی گمراه شود به‌شما زیانی نمی‌رسد بازگشت همهٔ شما به‌سوی خدا است واو شمارا ازآنچه میکردید آگاه خواهدکرد. این فقره سابقه‌ای شدبرای‌اینکه **زَرْدُشْتیها** را از**أهل کتاب** شمردندو یامعاملهٔ **أهل کتاب** را باآنها کردند ووقتیکه **عُمَرُ بْنُ الْخَطّاب** درطریق معامله با **زَرْدُشْتیان‌ایران** قدری تردید داشت **عَبْدُالرّحمن بْنُ عَوْفْ** ازجای برجسته وگفت من‌ازپیغمبرخدا شنیدم‌که فرمودبا**مَجوس** نیزهمان معامله‌کنیدکه با **أهل کتاب** میکنید باوجود این شکّی نیست که درنظر **مُسْلمین** أوایل **اسلام** ازسه ملّت **نَصاری** و **یَهودْ** و **مَجوس مَسیحیان** کمتر مورد خصومت‌بودند تادیگران ومخصوصاً درجنگهای **ایران** و **روم** سورهٔ **روم** شاهد آن‌است‌که تمایل به**روم** بیشتر بوده‌است. نسبت به پیروان‌کیش**صابئه** که‌در **قُرْآن** ذکر آنهامکرّرآمده‌است (**صابئین**) وظاهراً مقصود ازآن**ماندائیها** بودکه ظاهردرآن زمان در**عراق** بسیاربودند و شاید دربلاد**عَرَبْستان** نیرجسته جسته متوطّن بودند وهم‌اکنون‌در

۱ــ قرآن سورهٔ ۵ (مائده) آیهٔ ۱۰۴ .

عراق بداسم **مُغْتَسِلَه** و **ماندایی** ها هستند نیز چون مایهٔ خطری نبودند ابراز خصومت مخصوصی دیده نمی‌شود .

درسال نهم هجرت کار **اسلام** در تمام **جَزیرةُالْعَرَبْ** بالا گرفت . فتح **مَکّه** واستقامت **مُسلمین** ومغلوب نشدن قطعی آنها نفوذ وقدرت و ابهت دولت جدید عربی و دین تازه را درهمه‌طرف مورد توجّه نموده وآوازهٔ فتوحات واصلاحات حضرت **رسول** در هرسوی پیچید ومردمان نامی **عَرَبْ** ازهمه‌جا برای قبول **اسلام** می‌آمدندوقبایل أطراف هیئت‌هائی برای دخول در تبعیّت می‌فرستادند ودرنتیجه نواحی **عَرَبِسْتان** تاحدود دریای **عُمان** و **خلیجِ فارس** در زیر اقتدارحکومت **مَدینَه** درآمد .

چیزیکه حالالازم بود شکستن نفوذ **روم** واسترداد هیمنت وعظمت **اسلام** درأنظار أهالی شمال غربی **عَرَبِسْتان** بودکه شکست **مُؤْتَه** آن‌را ضعیف ساخته‌بود پس برای انتقام وقعهٔ **مُؤْتَه** از **رومی**ها حضرت **رسول** درتابستان آن سال (ماه‌ربیع‌الأوّل وربیع‌الثّانی) لشکری مرکّب ازسی‌هزار مرد ودههزار اسب آراسته ومخصوصاً وقتی که‌ازتجار **سوریّه** که به بازار **مَدینَه** مال‌التّجارهٔ خودرا ازروغن‌وآرد می‌آوردند شنیده شدکه قبایل **عَرَبْ** درحدود شمالی **عَرَبِسْتان** درمملکت **غَسّانیان** که تابع **روم** بودند درجنبش‌هستند و خود قیصر **هِرَقْلْ** در **حِمْص** اردوی بزرگی ترتیب میدهد وقصد **عَرَبِسْتان** رادارد. اردوی **اسلام** به سوی حدود **شام** به‌حرکت آمد حضرت تا **تَبُوك** درحدود **شام** وقریب ۳۷ فرسخ دور از **مَدینَه** رسیده و أهالی بلاد جنوبی **بَلْقاء** (یعنی مغرب **فِلَسْطین** ونهر **اُرْدُنْ** وهمچنین

اَیْلَه بندرساحل**دریای سُرْخ** (حالا **عَقَبه**) و **یَهودیهای** أراضی جنوب **عَقَبه**را به زیر تبعیّت درآورد ونیز قشونی برای تسخیر**دَوْمَةُالْجَنْدَل** (که ظاهراً بواسطهٔشکست **مُؤْتَه** ازاطاعت خارج شده بود) فرستاد و أمیرمسیحی آن‌جا راکه از **کِنْدَه** بودگرفتارساختند وهم درین سال حضرت **علیّ** با قشونی به حکم پیغمبر به **نَجْد** رفته قبیلـهٔ**طَیّ**ٔ رامغلوب و مقهور ساخت .

درسال دهم‌هجرت باز دائره نفوذ وتسلّط **اسلام** وسعت گرفت واز هرسوی**عَرَبِسْتان** از **یَمَنْ** و **غَسّان** و **عُمان** وغیره به **مَدینَه** آمدند وگاهی مأمورین ازطرف پیغمبر بـه آن ولایات‌رفته **اسلام** را تبلیغ نمودند ومردم مسلمان شدند . درآخر ایـن‌سال درموقع حَجّ حضرت **رسول** حَجّ نموده به **مَکّه** رفت واین حَجّ‌را **حِجَّةُالوَداع** نامندودراین حَجّ بسیاری ازقواعد **اسلام** را بیان فرمودند .

دورهٔ خلافَتْ درمَدینَه

حضرت**رسول** درسال یازدهم هجرت وفات‌یافت و **أبو بَکْر** پـدرزن‌او جانشین وی گردید دراین وقت بسیاری ازقبایل **عَرَبْ** و سکنهٔ نواحی **عَرَبِسْتان** از **یَمَنْ** و **یَمامَه** و **حَضْرَمَوْت** وغیره از **اسلام** برگشته مرتدّ شدند لکن‌خلیفه به‌کمك **مهاجرین** و **أنْصار** (یعنی أوّلین **مُسلمین مَکّه** و **مَدینَه**) وپـافشاری آنها همهٔ مرتدّیـن را دوباره مغلوب ساخته وبه اطاعت‌آورد. این جنگهاقریب نه ماه طول‌کشید ودرآغازسال‌دوازدهم‌هجرت که مقارن‌أوّل بهاربود تسلّط وقدرت خلیفه درشبه‌جزیرهٔ **عَرَبِسْتان** سرتاسر برقرار شده

وموقع پرداختن به فتوحات خارجی رسیده بود .

فتوحات خارجی

از روزیکه حضرت **رسول** پس از استقرار حکومت **اسلام** در **مَدینَه** و فتح نواحی مجاور دامنهٔ فتوحات خود را وسعت داد و معلوم شد که مطمح نظر آن حضرت در نشر **اسلام** و تسخیر ممالك منحصر و محدود به **حجاز** نیست بلکه **أقلاً** بسط تسلّط **اسلام** بر تمام **عَرَبِستان** و برانداختن بُت‌پرستی ومذاهب دیگر در آن قطعه نیز منظور ایشان است واضح بود که دیر یازود سر وکار دولت جدیدالتأسیس اسلامی با دُوَل معظمه که حدود شمال غربی **عَرَبِستان** را در تحت تبعیّت خود درآورده یاجنوب غربی و سواحل شرقی آن را متصرّف گردیده‌اند یعنی **روم** و **ایران** خواهد بود وبا این دول منازعه درخواهد گرفت وقعهٔ **مُؤْتَه** و تصرّف **تَبوك** به‌زودی این اندیشه را محسوس‌تر گردانید و دنبالهٔ این تصادم ملحوظ درعهد جانشینان آن حضرت امتداد یافته و به‌نسبت پیشرفت فتوحات اسلامی وانبساط قلمرو اقتدار خلفا تزاید گرفت .

أوّلین سیاست دولت جدیداسلامی متّحد ساختن تمام **عَرَبها** وهمهٔ خطّهٔ **عَرَبِستان** درزیر یك لوا ویك حکومت ویك دین بود واین کاررا أصل‌الأُصول سیاست خود تشخیص داده بودند وحتّی دراین زمینه به قدری مجاهدت داشتند که **نَصارای عَرَب یَمَن** را **عُمَرُ بنُ‌الْخَطّاب** باوجود صلح وقبول جزیه که کرده بودند از **عَرَبِستان** اخراج کرد وگفت وصیّت پیغمبر درمرض اخیرش این بود که در **جَزیرةُالعَرَب** دو دین نباید بماند .

چنانکه گفتیم تسخیر تمام نواحی **عَرَبْ‌نشین** و تسلّط بر تمام **أعراب مُسْلمین** را به‌اشکالات

و تصادم بادول خارجی میکشانید زیرا که نه تنها **کِنْدَه** و **عُمان** و **بَحْرَیْن** و غیره از نواحی داخلهٔ **عَرَبِسْتان** درتحت نفوذ یاحمایت یاتسلّط وتصرّف فعلی دولتین **روم** و **ایران** بود بلکه قسمت جنوبی **سوریَه** وقسمتی از **فِلَسْطین** که جزو مملکت **روم** بود وقسمت جنوبی **عِراق** یعنی حوضهٔ **فُرات** سُفْلی که جزو خاك **ایران** بود و هر دو **عَرَبْ نشین** و درواقع جزوحقیقی **عَرَبِسْتان** بودند و لهذا مصادمهٔ بااین **عَرَبْها** جنگ با **ایران** و **روم** را ناگزیرمیکرد. راست است که این نواحی ازلحاظ جغرافیائی از **جَزیرَةُالْعَرَبْ** خارج بود ولی ازحیث نژادسکنه واتّصال خاك وملّت وزبان باآن قطعه پیوسته بود وبهمین جهت کشمکش با **عَرَب** خارج از حدود **عَرَبِسْتان** منتهی به درافتادن با **روم** و **ایران** شد. **عَرَبْهای عِراق** أغلب مسیحی و اندکی بُت‌پرَست بودند و **عَرَبْهای** حضَری **سوریَه** نیز مسیحی بودند.

ازقراین چنان استنباط میشودکه درآن عهد **عَرَبْهای حِجاز** ازدولت بزرگ مجاور شبه جزیرهٔ خود **ایران** را خطرناکتر از **روم** می‌شمردند چه أوّلاً آوازهٔ تسلّط **ایران** در **یَمَنْ** وفتوحات **پَرْویز** واستیلای او به **شام** و **مصر** ورسیدنش به‌پای تخت **روم** وبرانداختن دول عربی **غَسّان** و **حَیره** و **کِنْدَه** درتمام **عَرَبِسْتان** حتّی درمیان قبایل بدوی پیچیده بود. ثانیاً از قدیم بزرگترین ممالك مستقلّهٔ عربی ازحیث وسعت وقدرت تابع **ایران** یا تحت نفوذ او بودند مانند **حیرَه** وبعدها **کِنْدَه** نیز و ازآن طرف درجنگهای **ایران** با **روم** **غَسّانیها** که تابع **روم** بودند ازمیان رفتند. البتّه این هم درخاطرها بوده که **روم** و

مَقْدونیه درحملات خودبه **یَمَنْ** درسنهٔ ۲۵ قبل‌از**مَسیح** و **مملکت انْباط** درسنهٔ۳۱۲ مسیحی کامیاب نشده وشکست خوردندلکن **ایران**دوردست‌ترین نقاط **عَرَبْستان**رامانند **یَمَنْ** و **حَضْرَمَوْت** و **عُمان** تصرّف کرده بود و نیز بطور کلّی بواسطهٔ تجارت عمدهٔ **عَرَبْها** قبل‌از **اسلام** با **شامات** ازیك‌طرف و تمایل مهرآمیز **مُسلمین** به**نَصارٰی** بیش‌از **مَجوس** و **یَهودْ** ازطرف دیگر آنها واحساسات خوب آنها نسبت به**حَبَشه**که‌مهاجرین **اسلام**را پناه‌داد وپذیرائی خوب‌کرد ونسبت به **روم**که از **عَرَبْها** برای استفاده برضدّ **ایران** جلب قلوب میکرد **مُسْلمین** به‌این دومملکت بیش‌از **ایران** متمایل بودند .

ازآیات **قُرْآن** میل قلبی وهمدردی **مُسْلمین** به **نَصارای نَجْران** در **یَمَنْ** که **ذونُواس** یهودی مذهب آنها را کشت (**أَصْحابُ‌الأُخْدود**) وطعن بر **یَهود** و **أخبار** ازغلبهٔ **روم** به **ایران** بطورتمایل وتصریح به‌نزدیکی **نَصارٰی** به **مُسلمین** ودوری**یَهود** واضح دیده میشود مخصوصاً چون **ایران** از **یَهود** برخلاف **نَصارٰی** حمایت میکرد و **مُسلمین** با **یَهود** در **مَدینَه** و **خَیْبَرْ** وغیره در خصومت وجدال شدید بودند و **حجاز** از جنوب در زیر تهدید قشون‌ایرانی در**یَمَنْ** و از مشرق وشمال شرق مورد جمله واستیلای **عَرَبْهای** تابع **ایران** میتوانست بشود لهذا **مُسلمین** آشوب و بی‌سامانی‌داخلی **ایران** را پس‌از **پَرْویز** مغتنم شمرده ودرحملهٔ به**ایران** عجله‌کردند.

آغاز حمله به‌ایران

در أوّل سال دوازدهم هجرت (مقارن أوّل بهار) قشون **اسلام** بـه سرکردگی **خالد** بْن **وَلید** سردار بزرگ عرب‌از **یَمامَه** به شمال‌درطول‌ساحلی **خلیج‌فارس**حرکت

کرده و به **مُثَنّیٰ** سردار دیگری که **قَطیف** را گرفته بود ملحق شده رو به منتهی الیه شمالی **خَلیجِ فارس** و سواحل غربی **شَطُّ الْعَرَبْ** و **فُرات** پیش رفتن آغاز کردند. أوّلین زد وخورد با **ایران** درسرحدّ **ایران** در نقطهٔ موسوم به **حَفیر** واقع شد که تقریباً در چهارده فرسخی مغرب رأس **خَلیجِ فارس** درسمت جنوب غربی موقع **بَصْره** واقع بود، در این جنگ سردار **ایرانیان هُرْمُزْ** نام حاکم آن ناحیه بود وبواسطهٔ اینکه قسمتی از افراد قشون **ایران** بازنجیر بهمدیگر بسته شده بود این جنگ به جنگ زنجیر معروف شد. **خالدبْنُ الْوَلید** درجنگ تن بتن (**مردامرد**) با **هُرْمُزْ** فاتح گردیده و **هُرْمُزْ** را بکشت ودر نتیجه قشون **ایران** متفرّق ومغلوب شدند لهذا **خالد** نواحی تا **شَطُّ الْعَرَبْ** وموقع **بَصْره** را تصرّف کرده وپیش رفت و **مُثَنّیٰ** هم با یك دسته قشون جلورفته واز **فُرات** گذشت ودوقلعه را، که یکی دردست زنی، و دیگری فراتر ازآن، دردست شوهرش بود، پس از محاصرهٔ أوّلی وحمله به دومی، فتح کرد ولی وقتیکه بازپیش رفت وبیکی از نهرهای بزرگی رسید که درآن زمان درمیان **فُرات** و **دِجْلَه** جاری بود مصادف باقشون **ایران** شد که از پایتخت به سرداری **قارِن** نام وبکمك **هُرْمُزْ** والی **حَفیر** فرستاد شده بود ودر رسیدن به این نقطه که به **مَذار** موسوم بود خبرشکست **هُرْمُزْ** را شنیده و مصمّم بهانتقام شده بودند **مُثَنّیٰ** به **خالدْ** اطّلاع داده واستمداد کردو **خالدْ** به شتاب خودرا رسانید وجنگ سختی درگرفت که منتهی به شکست قشون **ایران** وکشته شدن یاغرق جمعی ازآنان شد. **مُسْلمین** بقیّهٔ آنهارا دنبال کردند ولی **ایرانیان** سوارکشتی ها شده ازآب رد شدند. این جنگ معروف به جنگ **ثِنی** (باسم نهرمذکور)وجنگ **مَذار** شد.

دررسیدن خبر شکست به **مَدایِنْ**(۱) دولت **ایران** قشون دیگری از **عَرَبْهای** مطیع تشکیل داده و به‌جنگ با اردوی **اسلام** فرستاد. این قشون در **وَلَجَه** که نزدیك ملتقای **فُرات** و **دِجْلَه** است تمرکز یافتند و **خالِدْ** پس از گذاشتن عدّهٔ کافی برای حفظ **حَفیر** و سایر أراضی فتح‌شدهٔ خود به **وَلَجَه** راند و جنگ **وَلَجَه** نیز اگرچه سخت بود به‌فتح **مُسْلِمین** خاتمه یافت.

رفتاریکه **خالِدْ** بن **وَلید** با **عَرَبْهای** مسیحی در قشون **ایران** کرد **عَرَبْهای عِراق** را به غیظ آورده و طوایف **عَرَبْ** از مشرق و مغرب **فُرات** به‌جنبش آمدند و از هر سوی گرد آمده در **اُلَّیْس** که در نزدیکی **فُرات** و تقریباً در وسط مسافت میان **حیره** و موقع قدیم **بَصْرَه** واقع بوده اجتماع کردند و قشونی هم از **مَدایِنْ** به آن نقطه فرستاده شد **خالِدْ** از شنیدن خبر این قشونکشی بزرگ به عجله عقب نشست و از **فُرات** گذشته خطّ رجعت خودرا محکم نمود. پس از آن باز جلوتر آمده در **اُلَّیْس** جنگ بسیار شدیدی درگرفت که هردوطرف تا آخرین درجه پافشاری کردند ولی عاقبت باز **مُسْلِمین** چیره شدند و چون **خالِدْ** بواسطهٔ پایداری فوق‌العادهٔ **ایرانیان** قسم خورده بود در صورت فتح نهری از خون آنان جاری سازد تمام اسرارا جمع کرده و قریب سه روز بکشتار آنان مشغول بود تاقسم خودرا انجام داده باشد و آن نهر که خون **ایرانیان** آنرا رنگین کرد بعدها نیز به نهر خون (**نَهْرُ الدَّم**) معروف شد.

---

۱ ـ پایتخت مملکت **ایران** را، که درواقع مرکب از دوشهر بود یکی **سلوکیَه**، در ساحل غربی و دیگری **طیسفون** در ساحل شرقی **دِجْلَه**، عربها **مدایِن** می‌نامیدند که بمعنی شهرها است.

بعد از این فتوحات **خالد** بهتر آن دانست که قبل از هجوم به مملکت **ایران** یعنی خطّهٔ مرکزی میان **فُرات** و **دِجْلَه** ساحل غربی **فُرات** را تا نقاط شمالی آن در حدود **شامات** تسخیر نموده و در تحت اقتدار **مُسْلمین** بیاورد . این فقره هم به مقصود أصلی **مُسْلمین** که نُخست مُنقاد ساختن نواحی **عَرَبْ** نشین باشد نزدیکتر و هم مخصوصاً برای تأمین خطّ رجعت خود وقطع نشدن خطّ اتّصالش با **مَدینَه** ضروری بود .

برای این مقصود رو به مملکت **حیرَه** کرد و در کنار یکی از جویهای غربی **فُرات** قصبهٔ **اَمْغیشیا** را که تالی و نظیر شهر **حیرَه** و دارای ثروت زیادی بود خراب و غارت کرده وغنائم حاصله را میان **مجاهدین اسلام** تقسیم نمود بعد از آن قشون خود را در کشتیهائیکه در آن شهر بدستش افتاد سوار کرده رو ببالای **فُرات** بسوی **حیرَه** حرکت داد . والی ایرانی **حیرَه** از **فُرات** گذشته خود را عقب کشید ولی خود أهل **حیرَه** مقاومت کردند و کار به محاصره رسید عاقبت کشیش‌های نصرانی که در دیرهای خارج از شهر بودند به میانجیگری برخاسته واسباب تسلیم وصلح را فراهم آوردند . به موجب عهدنامه‌ایکه بسته شد أهل **حیرَه** در دین مسیحی باقی مانده وجِزیه قبول کردند .

جنگهای **حَفیر** و **وَلَجَه** و **مَذار** و **اُلَّیْس** وفتح **اَمْغیشیا** همه درماه صفر سنهٔ ۱۲ هجری (تقریباً ماه دوم بهار) وفتح **حیرَه** در ربیع الأوّل همان سال واقع شد .

خالد پس از فتح **حیرَه** آنجا را مرکز اردوی خود قرار داده و در انتظار اردوی دیگر **مُسْلمین** که به سرداری **عیاض** به قصد التحاق به **خالد** وحملهٔ به **ایران** از **مَدینَه** حرکت

کرده بود وازراه **دَوْمَةُالْجَنْدَلْ** مرکز حکومت **کِنْده** درشمال **نَجْد** رو به **عراق** میرفت بنشست ولی این مدّت انتظاررا که بواسطهٔ گرفتاری **عیاض** به جنگ در **دَوْمَه** طول کشید **خالِدْ** به تسخیر نقاط شمالی و غربی **حیرَه** در مغرب **فُرات** پرداخت و به تدریج قصبات و نواحی این خطّه را تاحدود **شام** یعنی تمام قسمت آباد میان **فُرات** و **صحرای شام** را به تصرّف آورد از آن جمله شهر مهمّ **اَنْبار** راکه در بیست فرسخی شمال **بابِلْ** برروی **فُرات** واقع بود با مصالحه و **عَینِ تَمر** راکه درمغرب آن نقطه دور از **فُرات** بود باجنگ متصرّف شد واین نقطهٔ آخری بواسطهٔ شدّت غیظی که از مقاومت **عَرَبْهای** مسیحی درهمه‌جا به او دست داده بود تمام مردان و پسران را قتل عام کرد پس از آن درماه رجب (أوّل پائیز) سفری موقّتی به **دَوْمَه** به کمك **عیاض** ودفع انبوه **عَرَبْهای بَکْر** و **غَسّان** و **کِنْده** که ازهرطرف هجوم آورده بودند کرد وبواسطهٔ حملهٔ **عیاض** ازمغرب و **خالِدْ** ازطرف مشرق کار آنها ساخته شد . **خالِدْ** باز درماه شعبان به **عراق** بازگشته ودنبالهٔ نقشهٔ خودرا در فتح ساحل غربی **فُرات** گرفت وپس ازجنگهای متوالی درطول **فُرات** وتدمیر قبایل **تَغْلِب** که أسباب زحمت او بودند دامنهٔ فتوحات را تاشهر **فِراض** درحدود **شام** درساحل **فُرات** ودرمشرق **تَدْمُرْ** رسانید. این شهر درتصرّف **رومیها** بود وقشون **خالِدْ** وقشون **روم** که لشکر **ایران** وقبایل **عَرَبْ** نیز باآنها متّحد شده بودند ماه رمضان را روبروی هم در دو طرف رود **فُرات** نشستند عاقبت قشون **روم** ازرودخانه گذشته وجنگ بزرگ وطولانی واقع شد و **رومیها** در أواسط ذی‌القعده شکست خوردند و **خالِدْ** به **حیرَه** برگشته وبعد به حجّ رفت وباز به زودی به **عراق** برگشت .

درأوایل سال ۱۳ هجرت بواسطهٔ جنگ سختی که میان **مُسلمین** و دولت **روم** درحدود **شام** درحوالی **بَحرِ طَبَریّه** و **دِمَشق** برپابود **أبوبکر خالدبنِ وَلید**را با نصف قشون اومأمور امداد اُردوی **شام** کرد و **مُثَنّیٰ** با نصف دیگر در **عراق** ماند . ازآن طرف درکارداخلی **ایران** آثارانتظامی ظاهرشد (۱) و بنابراین دولت **ایران** اُردوئی به دفع **عَرَبها** سوق داد **مُثَنّیٰ** که باعدّهٔ کمی ازقشون **مُسلمین** خطّ سرحدّی را درطول حدوددشمن مدافعه می‌نمود ساخلوهای نقاط متصرّفی خود را احضارکرده و مهیّای جنگ شد و با لشکرکوچك خود از **حیرَه** حرکت نموده و از **فُرات** گذشته درجلو **بابِلْ** اُردو زد که ۱۵ فرسخ بیش با پایتخت **ایران** فاصله نداشت . درجنگی که دراین دونقطه با اُردوی ده‌هزارنفری **ایران** بسرکردگی **هُرمُزْ** نام که دارای یك فیل جنگی هم بود درتابستان سال ۱۳ هجرت واقع شد قشون **عَرَبْ** فاتح شده و فراریان قشون **ایران** را تا دروازهٔ **مَداینْ**

---

۱ ـ این انتظام ممکن است ناشی ازاحساس **ایرانیان** به خطرخارجی باشدکه در نتیجهٔ پریشانی ادارهٔ دولت وانقلاب داخلی و بی‌سروسامانی کار سلطنت برأساس استقلال مملکت خود بیمناك شده واختلافات را رفع و براطاعت **یَزْدگِرد** سوم پسر **شَهْریار** متّحدشدند. این پادشاه اگرچه برحسب آراء محقّقین علماء درثُلث أخیر سال ۱۱ هجرت جلوس کرده بود تاچندی بعد از جلوس بامدّعیان تاج وسلطنت در **خُراسان** و **مَداینْ** وغیره درکشمکش بوده وممکن است پس از دوسال یعنی أواخرسال ۱۳ هجرت عرصه براو کاملاً صاف شده باشد وشاید بهمین جهت مورّخین **اسلام** جلوس اورا دراین تاریخ أخیر دانسته وتمام وقایع مذکورهٔ درفوق وبعداز آنرانیز تاجنگ **بُوَیْب** درعهد **اردشیر** و**شهربُراز** و**بوران** و**آزَرْمیدُخت** ذکرکرده‌اند.

دنبال کردند .

بعدازاین جنگ **مُثَنّیٰ** که خطّ سرحدّی بسیار درازی از مصبّ **شَطُّ الْعَرَبْ** و **حَفیر** تا حدود **شام** درجلو و قشون کمی در زیرحکم داشت دید که با فداکاری زیاد فتح ممکن است ولی نگاهداری أراضی مفتوحه وتعقیب فتوحات باعدّهٔ کم بسیار مشکل است لهذا از **مَدینَه** کمك خواست ولی جواب بتأخیر افتاد و عاقبت مجبورشدخودبرای استمداد به **مَدینَه** برود أمّا درهمان أوقات **أبو بکر** بیمارشده و اندکی بعد وفات یافت.

آخرین وصیّت خلیفهٔ أوّل، که پس از دوسال وسه ماه خلافت پُرمشغله درجُمادی الآخرهٔ سنهٔ ۱۳ هجرت درگذشت، به جانشین خود **عُمَرُ بْنُ الْخَطّاب** این بودکه هرچه زودتر قشون امدادی به خطّ جنگ **ایران** برساند **عُمَرْ** بلافاصله بعداز بیعت **مُسلمین** بااو برای خلافت مردم را به جنگ با **ایران** دعوت نمود ولی ترس از **ایران** چنان بر **عَرَبْها** مستولی شده بود که صدای اجابت ازکسی بلندنشد(۱) خلیفه به وَعْد ووَعید و تشویق و ملامت عاقبت عدّه‌ای از **مُسلمین** را جمع آوری کرده و درتحت فرمان **أبُوعُبَیْد** براه انداخت و ازطرف دیگر **عَرَبْها**ئی را که بواسطهٔ ارتداد بعداز وفات پیغمبر وسلب اعتماداز آنها حقّ شرکت درجهاد نداشتند بار دیگر اجازهٔ جهاد داد .

مُثَنّیٰ نیز پس از یك ماه غیبت از **عراق** باز به **حیرَه** برگشت وبه انتظار **أبوعُبَیْد**

---

۱ ـ جنگهای أخیر با **ایران** مقاومت سخت **ایرانیان** را به **عَرَبْها** نشان داده وآنهارا هراسناك کرده بود .

وقشون او نشست. در این وقت چنانکه گفتیم أوضاع داخلی **ایران** اندکی انتظام گرفته و دولت به خیال دفع **عَرَبْ** از خطّهٔ **عراق** افتاده بود. **رُسْتَم** سردار نامی را از خراسان خوانده مأمور جنگ دشمن کردند و بزرگان **ایران** از هر سوئی به مدد برخاستند و **دهقانان** (یعنی أشراف مَلّاکین) در طول سواحل **فُرات** به دفع **مُسلمین** قیام نموده تمام خِطّهٔ **عراق** طوق اطاعت **عَرَبْ** را شکسته و برضدّ آنان اقدام کردند. دو اُردو از دو سمت به حرکت آمد یکی به سرداری **جابان** رو به **حیرَه** و دیگری به سرداری **نِرْسی** برای تصرّف **کَسْکَرْ** روان شدند **مُثَنّیٰ** قشون خود را از تمام نقاط جمع آوری کرد و **حیرَه** را تخلیه نموده رو به طرف **مَدینَه** عقب نشسته منتظر **أبوعُبَیْد** شد.

پس از یك ماه انتظار **أبوعُبَیْد** با لشکر خود رسید و ابتدا با قشون **جابان** جنگ کرده او را شکست داد آنگاه از **فُرات** گذشته در جوار **کَسْکَرْ** با اُردوی **نِرْسی** نیز مصاف داده و او را هم مغلوب ساخت از شنیدن این أخبار **رُسْتَم** به غیظ آمده و سپاهی انبوه با فیلان جنگی ترتیب داده با سردار نامداری **بَهْمَنْ** نام فرستاد. قشون **اسلام** در مقابل این لشکر بزرگ ایرانی باز عقب نشینی اختیار کرده و از **فُرات** گذشته در ساحل غربی آن رودخانه نزدیك **بابِلْ** صف آرائی کردند. اُردوی **ایران** روبروی اینها در ساحل شرقی فرود آمد و در میان دو قشون پُلی از زورقها در روی رودخانه دائر بود. **بَهْمَنْ** به **أبوعُبَیْد** تکلیف کرد پُل را بگذرد و او نیز قبول نموده از پُل عبور کرد و در جنگی که درگرفت نه تنها قسمت عمدهٔ قشون **عَرَبْ** و سرداران آنها کشته و غرق و پریشان شد بلکه خود **أبوعُبَیْد** نیز زیر پای

فیل جنگی مالیده شد و**مُثَنّیٰ** هم مجروح گشت و بقیّة السّیف قشون باهزاران زحمت درسایهٔ شجاعت وحزم **مُثَنّیٰ** ازپُل گذشته و تا **اُلَّیْس** عقب نشستند. این جنگ که به **جنگ پُل** معروف است فتح مهمّی برای **ایران** بود واگر **بَهْمَنْ** سردار ایرانی فوراً ازپُل گذشته و**عَرَبْ** را دنبال میکرد ممکن بود **عراق** را از **مُسْلمین** تصفیه نموده و شاید تا مدّتی چشم **مُسْلمین** را چنان میترسانید که دیگر به آسانی جرأت تجدید حمله نمیکردند لیکن بروزانقلابی درپایتخت اورا برآن داشت که عودت کند وفقط قشون او به تصرّف نقاطی که **مُسلمین** تخلیه کرده بودند وازآن جمله **حیرَه** مشغول شد .

وصول خبرشکست و ورود فراریها به **مَدینَه عُمَرْ** را مضطرب نکرد بلکه دعوت عمومی جدیدی برای جهاد درتمام **عَرَبْستان** منتشرساخت وازهرطرف به جمع آوری قشون مشغول شد . ازطرف دیگر **مُثَنّیٰ** که با اُردوی خود در**خَفّان** (واقع در مغرب **اُلَّیْس** ودرسرحدّ **بادیه**) بود بجمع آوری قوای امدادی ازهرطرف پرداخت ومخصوصاً از **أعراب مسیحی بادیه** کمك زیادی به وی رسید بطوریکه پیش ازرسیدن مدد از**مَدینَه** خود قوّت کافی برای جلورفتن پیداکرد و دراین أثنا به او خبررسید که پس از انتظام أوضاع در **مَدایِنْ** قشون بزرگی از**ایران** برای دفع **مُسلمین** حرکت کرده و درسه دسته بافیلان جنگی پیش می آیند . وی باقشون خود جلورفته و در **بُوَیْب** که در پهلوی موقعی بودکه حالا **کوفه** درآن جاست نزدیك به یك پُلی ازپُلهای **فُرات** اُردو زد ولی این دفعه درعبور ازپُل احتراز نمود قشون **ایران** ازپُل گذشت وجنگ سخت وهولناکی

درگرفت که به‌قول مورّخین **اسلام** تا آن‌روز سخت‌تر از آن جنگی در **اسلام** پیش نیامده بود و مخصوصاً کشتار از طرفین فوق‌العاده بود . عاقبت اُردوی **ایران** مغلوب و سردار ایشان مقتول گردید . جنگ **بُوَیْب** در رمضان سنهٔ ۱۳ (ماه‌دوم پائیز) واقع شد .

پس از این جنگ و فتح عظیمی که در نتیجهٔ آن برای **عَرَبْ** حاصل شد قشون **اسلام** به‌سرداری **مُثَنّیٰ** درعرض وطول **عراق** جلو رفته و تمام خطّهٔ جنوبی و **عراق** از مشرق تا ساحل **دِجْلَه** و ازشمال تا **بَغْداد** (که آن‌وقت قریهٔ کوچکی بود) و **تَکْریت** به تصرّف آنها درآمده وتادیوار **مَداین** غارت و تخریب کردند و **ایرانیان** همه‌جاقشون ساخلو را عقب کشیدند .

این أوضاع پایتخت **ایران** و بزرگان مملکت را کاملاً متوجّه خطر أساسی نموده ورگ وطن‌پرستی آنها را تحریك نمود . این‌دفعه همه به‌جنبش آمده دور **یَزْدگرد** را گرفته وقشون‌عظیمی آراستند وبلافاصله تمام خطهٔ **بَین‌النّهرین** را ثانیاً تصرّف وهمهٔ قصبات وشهرها را تا **حیرَه** ساخلوی قوی گذاشتند . مردم این نواحی به اطاعت دولت بازگشتند و أغلب برضدّ **مُسلمین** شوریده آنهارا مجبور بعقب‌نشینی کردند بنا براین **مُثَنّیٰ** درأواخر سال‌سیزدهم هجرت باز از **فُرات** گذشته به ساحل غربی رفت و باز از **مَدینَه** به‌عجله مدد خواست . خلیفه أوضاع‌را نیك سنجیده وبه‌این نتیجه رسیدکه تا **مَداینْ** گرفته نشود این جنگ وگریز وحمله و عقب‌نشینی‌ها فایده ندارد و تا دولت **ایران** وپایتخت آن برپااست متّصل اُردوهای تازه تشکیل وروانه خواهدشد . بنابراین

مصمّم شد لشکر بزرگی تهیّه نموده به قلب **ایران** یعنی پایتخت سوق دهد و برای این مقصود حکم داد هر نفسی که قادر به جهاد باشد به سوی **عراق** سوق شود و قشونی که در حدود **شام** بود نیز به آنها ملحق شوند و در نتیجهٔ این اقدامات لشکری گران مرکّب از سی هزار نفر به سپهسالاری **سَعْد** بن **أبی وَقّاص** در اوایل سال چهاردهم هجرت در حرکت درآمد.

قبل از آنکه **سَعْد** به **عراق** برسد **مُثَنّیٰ** از جراحتی که داشت در ماه صفر همان سال وفات کرد و بقیّهٔ قشون به اُردوی **سَعْد** ملحق شد. **سَعْد وَقّاص** چندی به آرایش لشکر خود و دسته بندی آنها مشغول گردید و پس از پرداختن این کار أمر حرکت به جلو داده و از صحرای بزرگ **قادسیّه** که در میان یکی از کانالهای **فُرات** (در مشرق) و **خَنْدق شاپور** در مغرب که بازجوی روانی بود(۱) واقع بود اُردو زد. پشت **خَنْدق** در سمت مغرب هم کویر وسیعی بود(۲) در پهلوی این نقطه پُلی روی مجرای قدیم **فُرات** وجود داشت. اُردوی بزرگ **ایران** نیز که بنا به روایات **مُسْلمین** از هشتاد تا صد و بیست هزار نفر و بسیار فیلهای جنگی مرکّب بود به سپهسالاری **رُسْتَم** بتأنّی حرکت کرده و در کنار **بابِلْ** از **فُرات** گذشته در مقابل لشکر **عَرَبْ** در آن سوی نهر فرود آمد. دورهٔ انتظار و صف آرائی مدّتی طول کشید و عاقبت در رمضان سال چهاردهم هجرت قشون **ایران** سدّی به نهر بسته گذشتند و

۱ـ این **خَنْدق** در عهد **ساسانیان** در طول حدود غربی **عراق** از منتهی الیه غربی **خَلیج فارس** تا شهر **هیت** که در أوّل خاک **جزیره** و روی **فُرات** واقع بود ساخته شده بود و مقصود از این بود که میان **أعْراب** صحرای **عَرَبِسْتان** و خاک **ایران** حائل شود.

۲ ـ **قادسیّه** در جَنوب **نَجَفْ** و در پنج فرسخی جَنوب غربی **کوفه** واقع بوده.

جنگ فیصل‌بخش دوملّت درگرفت پس‌از سه‌روز پی درپی جنگ خونین که درآن أثنا کمك مهمّی‌ازقشون **شام** به **مُسْلمین** رسید فتح‌هنوز نصیب هیچ‌طرف نشده‌بود لیکن‌شب روزسوم باز **مُسْلمین** نایرهٔ جنگ را مشتعل نموده و تاصبح فردا امتداد دادند . عاقبت قلب‌لشکر **ایران** شکست یافت و**رُسْتَمْ** کشته‌شد و **مُسْلمین** فاتح شدند ولی به‌قدری‌خسته و ناتوان شده و کشته داده بودند که طاقت دنبال‌کردن دشمن نداشتند غنیمت هنگفتی بدست**عَرَبْ** افتادکه درآن میان لِوای عظمت **ایران**، **دَرَفْش کاویان** ، نیز بود .

سَعْد چندی‌قشون خستهٔ خودرا راحت‌گذاشت وپس‌ازآن به دفع دسته‌های‌قشون **ایران**که اینجا وآنجا تجمّع‌کرده‌بودند پرداخت ودراین‌بین **مُسْلمین حیرَه** را درآخر سال چهاردهم بارسوم تصرّف‌کردند وچون‌قشون پراکندهٔ **ایران** در**بُرْجِ بابِلْ**گردآمده وباز از **فُرات** گذشته درخرابه‌های**بابِلْ**قدیم فرودآمده بودند**سَعْد** به دفع‌آنان‌حمله‌برد وآنهارا تا **دِجْلَه** عقب‌نشانید وخود در**بابِلْ** مرکز اُردوی خودرا برافراشته و ازآن‌جا مشغول تصفیهٔ خِطّهٔ **دورا** یعنی **بَیْنُ‌النَّهْرَیْن** شد .

پس‌ازآنکه‌چندماه به‌این‌کار یعنی تصفیهٔ أطراف صرف شد درأواسط‌سال‌پانزدهم هجرت درتابستان به‌اجازهٔ **عُمَرْ سَعْدبْنِ‌أبی‌وَقّاص** به‌سوی**مَدایِنْ** حمله‌ور شد . **مَدایِنْ** که در دوطرف **دِجْلَه** ازراست وچپ بناشده‌بود یعنی **سُلوکیَه** درمغرب و **طیسفون** در مشرق قریب چهارفرسخ درجنوب**بَغْداد** واقع وپایتخت**ساسانیان**بودکه امروز آثارآن درطاق **کِسْری**درمحلّ **طیسفون** دیده‌میشود. قشون**اسلام** ابتدا **سُلوکیَه** را محاصره‌کرد

واین محاصره چندین ماه امتداد یافت که در ظرف آن مدّت **عَرَبْها** باز ضمناً به تسخیر أطراف ازشمال تا جنوب و به اطاعت آوردن **دَهاقین عراق** مشغول بودند وطولی نکشید که از **تَکْریت** که قریب چهل فرسخ درشمال **مَدایِن** روی **دِجْلَه** واقع است تا **خلیج فارس** واز **دِجْلَه** تا **بادیَةُ الشّام** تمام خاك **عراق** در تصرّف **مُسْلمین** درآمد. درأواخر سال پانزدهم **ایرانیها سُلوکیَه** را تخلیه نموده و تمام نفوس آن شهر باآنچه داشتند باکشتی‌ها به **طیسفون** گذشتند و **عَرَبْها** بلامانع شهررا تصرّف نمودند . چندهفته بعدکه هنوز تدارك زورقهاممکن نشده بود معبری در **دِجْلَه** پیداکردندکه به شنا میتوان گذشت وفوراً حکم یورش صادرشده قشون **اسلام** شناکنان **دِجْلَه** راگذشته و **طیسفون** را درماه صفر ازسنهٔ ۱۶ که مقارن أوّل بهار بود به تصرّف آوردند. **یَزْدگرد** که قبلاً زن وبچّهٔ خودرا با خزانه و أثاث سلطنتی به **حُلْوان** ۲۵ فرسخ شرقی **مَدایِنْ** فرستاده بود خودنیز از **مَدایِنْ** گریخت. غنایم **مَدایِنْ** که به دست **عَرَبْها** افتاد بهترین شاهدعظمت وثروت هنکفت دولت **ایران** بود. بنابرروایات یك میلیارد ونیم درم در خزانه بوده ومعادل آنرا نیز **رُسْتَمْ** برای جنگ **قادسیّه** گرفته بود . ازقسمتی که به‌دست **أعْراب** افتاد به هریك از أفرادقشون، که شصت هزار نفر بودند، ۱۲۰۰۰ درم، یعنی قریب دوهزاروپانصدتومان پول حالیّه باشد، رسیدغیراز خُمس غنائم که به **مَدینَه** فرستاده شد. ازجواهرآلات و أسباب زرین وسیمین وأثاث پُر ازگوهر وطلاکه در آنجا به دست آمد نه‌تنها عقل **عَرَبْهای** آبادی ندیده بلکه عقول متوسّطهٔ شهرنشینان متمدّن نیزحیران میشد . وصف این أشیاء نفیسه و فرش بهارستان وعنبر ومشك وکافور وعود وغیره بیحساب وبه تفصیل درکتب **اسلام** ثبت است .

بعداز این واقعه **ایرانیان** درپشت سلسلهٔ تپه‌های شرقی **دِجْلَه** و **عَرَبْها** در شرق و غرب **دِجْلَه** مدّتی آرام بودند ولی درپائیز **ایرانیان** باز برسر کینه‌جوئی آمده و ازهرسوی به‌دور پادشاه گردآمدند وقشونی آراسته به **جَلُولاء** که قلعهٔ بسیارمحکمی درروی شاخهٔ رود **دِیالَه** درجای **قِزِلْ رِباط** حالیه بود آمدند **سَعْد** لشکری مرکّب از دوازده هزارنفر به مقابلهٔ با آنها فرستاد و اینان دربیرون قلعه فرودآمده و قلعه را محاصره کردند . به ساخلوی قلعه از **حُلْوان** مَدَد میرسید و أغلب بیرون آمده با **عَرَبْها** دلیرانه جنگ میکردند . **سَعْد** قشون تازه‌ای به‌کمك قشون **عَرَبْ** فرستاد وپس‌ازهشتاد روز محاصره درأواخر سال ۱۶ جنگ بسیارسختی میان طرفین‌رویداد ویك گِردبادی به **عَرَبْها** کمك کرده **ایرانیان** پریشان گشتند و **جَلُولاء** بتصرّف تازیان آمد. دروصول فراریان به **حُلْوان** **یَزْدَگَرْد** با بقیّهٔ قشون به **ری** گریخت و **قَعْقاع** از سرداران **عَرَبْ** جلو رفته **حُلْوان** را نیز بگرفت .

غنائم **جَلُولاء** و **حُلْوان** باز بیشمار بود . علاوه برغنائمی که به سی ملیون درم تخمین کرده‌اند أسبهای زیادی بدست قشون **عَرَبْ** افتادکه درتقسیم بهر نفری نه‌اسب رسید. خُمس غنائم به وسیلهٔ فرستادهٔ مخصوص به **مَدینَه** فرستاده شد و ضمناً تقاضای اجازه برای حمله به **ایران** وتسخیر ولایات دوردست آنرا نمودند . **عُمَرْ** اجازه نداد وچنان صلاح دانست که میان **ایران** و مملکت اسلامی ازکوه‌ها سدّی باشد و هیچ‌طرف را امکان حمله به دیگری نباشد . اردوی **مُسْلِمین** در **عِراق** که بواسطهٔ این غدغن خلیفه

دستشان ازفتوحات جدید درداخلهٔ **ایران** بسته بود به تسخیر باقی نقاط **بَیْنَ‌النَّهْرَیْن** قناعت نمود ازطرف مشرق رو به قسمت علیای **دجْلَه** تا **تَکْرِیت** که ۳۵ فرسخ بالاتر از **مَدایِنْ** بود بالا رفته وآن قلعدراکه ازطرف ساخلوی **یونانی و أعْراب** مسیحی مدافعه میشدگرفته **یونانیها** را مقتول و**أعْراب**را مطیع و متحد خودساختند و با مدد آنها به **مَوْصِل** حمله بردند وآن شهر بزودی تسلیم شد . ازطرف مغرب بازهمانطور درساحل **فُرات** رویبالا رفته قلعهٔ **هیت** راکه بر روی **فُرات** در ساحل راست آن بود محاصره نمودند وچون بواسطهٔ استحکام‌قلعه تسخیرآن ممکن نبود نصف قشون‌را بالاتر فرستاده **قَرْقیسیا** راکه درپیوندگاه نهر **خابُور** به **فُرات** بود به حمله‌گرفتند وبه محض‌رسیدن این خبر **هیت** نیز تسلیم شد بدین‌طریق **أعْراب** تابع**روم** درساحل شمال غربی**فُرات** وقبایل **عَرَب** درجنوب غربی **فُرات** تحت انقیاد درآمده و آن أراضی و قسمت‌جنوبی خطهٔ میان دورودخانهٔ **دجْلَه و فُرات** که**کَلْده** باشد وسواحل **شَطَّ‌العَرَبْ** ازطرفین تا **خَلیج فارس** وسواحل شرقی**دجْلَه** تاتپه‌های شرقی برای**مُسْلمین** مصفی وهمه‌جا ساخلو گذاشته شد **اُبُلَّه** (در پهلوی نقطه‌ای که بعدها شهر **بَصْرَه** درآنجا بنا شد) در مصب **شَطُّ‌الْعَرَبْ** هم‌که بندر خوبی بود در تصرّف**ایران** پس‌ازجنگ سختی درسنهٔ چهاردهم گرفته شد وفاتح این نقطه **عُتْبَه** حاکم آنجا شده آنجارا مرکزفتوحات آیندهٔ خود در ساحل **شَطُّ‌العَرَبْ** و **خوزستان** نمود .

عُمَر پس‌ازفتح **عراق** و **شام** چندی ازفتوحات خارجی خودداری‌کرده و مشغول تصفیهٔ أمور داخلی ممالك فتح‌شده وترتیب ادارهٔ آنهاشد یعنی میخواست ابتدا تسلّط و

تصرّف دولت جدید اسلامی را درحوزهٔ قلمروخود ازسواحل **عَدَن** و **حَضْرَمَوْت** تاحدود **ایران** و **آسیای صغیر** استقرار و استحکام کامل داده و چنانکه شرط عقل سیاسی است مملکت‌داری را برکشور ستانی مقدّم بدارد . بدین لحاظ فراریان سکنهٔ **عراق** را اذن عودت وتصرّف أراضی خودداده ادارهٔ أوقاف وخالصه‌جات دولتی (مشتمل برأملاك دولتی **ایران** وجنگلها وأملاك شاهزادگان وأشراف وأملاك جنگ‌کنندگان با **مُسْلمین** وأوقاف آتشکده‌ها) دایر نموده بـه **مُسْلمین عَرَبْ** غدغن أکید کرد أملاك نخرند . بـه جای شهر **مَدایِنْ** شهر **کوفه** رادرنزدیك **حیرَه** وبه جای‌شهر **أُبُلَّه بَصْرَه** رادرمصب **شَطُّ‌العَرَبْ** بنا کردند .

أوضاع سرحدّ شمال شرقی دولت **عَرَبْ** چندی به این حال ماند وجز بعضی‌تاخت وتازها درطرف **خوزستان** اتّفاقات مهمّه روی نداد و دراین أوقات **مُسْلمین** عمده قوای خودرا صرف تسخیر ولایات شمالی **سُوریَه** وفتح **فِلَسْطین** و **مِصْر** و اسکات‌فتنه‌هائی که پی درپی درممالك فتح شده مخصوصاً درشمال **سُوریَه** به ظهور میرسید میکردند. میان **عِراق** وخاك **ایران** قلعه‌ها وسنگرهائی در**حُلْوان** ونقاط دیگر درطول سلسله تپه‌های سرحدّی با ساخلوی‌کافی دائر بود و درجنوب **عِراق** نیز **بَصْرَه** مرکز مهمّی بودکه والی آنجا سر **خَلیج‌فارس** وسواحل **شَطُّ‌العَرَبْ** را دردست‌داشت ودراین طرف با**ایرانیان** که مراکز آنها در **أَهْواز** و **رامْهُرْمُزْ** بود مجاورت داشتند .

یك واقعهٔ غیرمترقبّه ثانیاًموجب اشتعال نایرهٔ مصادمات درسرحدّ**خوزِسْتان**شد .

عَلاء حاکم **بَحْرَیْن** (**اَلْأَحْساءِ** حالیّه) به سائقهٔ نامجوئی بدون اجازهٔ خلیفه و بر خلاف میل او قشونی آراسته و با کشتی‌ها از **خلیج فارس** گذشته از راه **خوزستان** به سوی **استخر فارس** هجوم برد. وی ابتدا بلامانع پیش‌رفت ولی همینکه از ساحل دور افتاد خطّ رجعت او از طرف **ایرانیان** بریده شد اُردوی او از هر طرف محاصره گردید و پس از جنگ سختی مغلوب شده عقب نشست أمّا راه او بطرف کشتی‌ها بسته بود. به محض رسیدن خبر واقعه به **عُمَر** بسیار خشمگین شده به شتاب تمام حکمی به **عُتْبَه** والی **بَصْرَه** فرستاد که به کمک **عَلاء** برود و او با ۱۲۰۰۰ نفر به عجله خود را به موقع محاصره رسانیده قشون **عَلاء** را نجات داد و به **بَصْرَه** آورد.

این جنگ **ایرانیان** را جرأت داده شروع به تاخت و تاز در سرحدّات نمودند. **هُرْمزان** والی **أَهْواز** که در جنگ **قادسیّه** هم حضور داشت به ساخلوهای سرحدّی **عَرَبْها** متعرّض شده و حملاتی کرد و عاقبت **عُتْبَه** والی **بَصْره** مصمّم دفع او شد. وی برای این مقصود در سال هفدهم هجرت اُردوئی جمع‌آوری کرده و از **کوفَه** مَدَد خواست و **أَعْراب** بَدَوی را هم که در حوالی **أَهْواز** مقیم بودند به سوی خود جلب کرد و پس از آن تدارک به **هُرْمزان** حمله برده او را از **أَهْواز** بیرون کرده و به آن سوی رود **کارون** راند و در مصالحه‌ای که عقد شد **أَهْواز** جزو قلمرو **عَرَبْها** گردید.

لیکن در سال بعد بواسطهٔ نزاع سرحدّی **هُرْمزان** باز علم جنگ برافراشت و این مرتبه هم مغلوب شد و **عَرَبْها** باز پیشرفت کرده مصمّم حمله به داخلهٔ **ایران** شدند ولی

بازخلیفه اجازه نداد و ناچار با **هُرْمزان** باز صلح کرده اورا مانع از استقرار درحدود **أهْواز** نشدند .

طولی نکشید که درسنهٔ نوزدهم هجرت فرستادگان **یَزْدَگَرْد** از **مَرْو** در ولایات سرحدّی مردم‌را به قیام به جنگ تشویق نمودند و آثار حرکت مهمّی مشهود گردید بدین جهت خاطر خلیفه مشوّش شده وحکم به تجهیز اُردوی بزرگی از **کوفَه** و **بَصْرَه** صادر کرد وسرداری اُردو را به **نُعْمان** داد . این اُردو ازسرحدّ گذشته و **هُرْمزان** راکه لشکر بزرگی دورخود جمع کرده بود در **رامْهُرْمُزْ** شکست داده و آن نقطه‌را تصرّف کرد . **هُرْمُزان** به **شوشْتَرْ** عقب نشست و این قلعه را **ایرانیان** به شدّت تمام مدافعه کردند بطوری که ماهها قشون **مُسْلمین** از فتح آن عاجز شدند عاقبت با تلفات زیاد آن‌جارا نیز به یورش گرفته و **هُرْمُزان** را أسیر کرده و به **مَدینَه** فرستادند(۱) بعداز آن **شوش** را که شهر بزرگی بود محاصره نموده ودراین نقطه خیانت جمعی از أشراف **ایران** که باأتباع خود به **مُسْلمین** ملحق شدند قشون **عَرَبْ** را قوّت مهمّی داد ولی باوجود این فتح **شوش** به‌آسانی میسّر نشد وپس‌ازمحاصرهٔ به دست دشمن گذشت پس‌از آن شهر **جُنْدَیْشاپور** را باتوابع آن تصرّف کرده وآهنگ حمله به **اصفهان** نمودند دراین‌حال خلیفه غدغن چندین‌سالهٔ خودرا نسخ نموده و به **مُسْلمین** اجازهٔ حمله به قلب **ایران** یعنی **خراسان** و **فارس** داد .

هیئتی ازقشون **عَرَبْ** که **هُرْمُزان** را به **مَدینَه** بردند به خلیفه که سبب شورش دائمی وپی‌درپی ولایات فتح‌شدهٔ **ایران** را ازآنها میپرسید أوضاع **ایران** رادرست شرح

---

۱ ــ این شخص مسلمان‌شدودر **مَدینَه** مشاورعمدهٔ **مُسْلمین** برضدّ **ایران** بود .

داده به او مُدلّل داشتند که تا پادشاه **ایران** زنده ودریك نقطهٔ **ایران** مستقرّ است نه تنها **ایران** ازحمله وکینه خواهی دست برنخواهد داشت بلکه أهالی ولایات مفتوحه نیز آرام نخواهند نشست ومتّصل به تحریك پادشاه خود برضدّ **مُسْلمین** عصیان وطُغیان خواهند نمود پس دیر یازود باید بـه چارهٔ یگانه کار که فیصل قطعی نزاع باشد اقدام کرد وپـادشاه را برانداخت ورنه أوضاع آن سامان مصفّی نشده وانقلابات تسکین نخواهد یافت **هُرْمزان** نیز این عقیده را تأیید کـرد وعاقبت چنانکه ذکر شد **عُمَرْ** مجبوراً ازعقیدهٔ سابق خود که آنهمه درآن ثبات میورزید دست برداشته و غدغن تجاوز به **ایران** را نسخ نموده اجازهٔ حمله داد .

جنگ قاطع برای هردوطرف ضروری شده بود **عَرَبْها** بواسطهٔ انقلابات دائمی در متصرّفات خود وتاخت وتازهای سرحدّی بطوریکه ذکر شد خودرا ازخاتمه دادن به کار **ایران** ناگزیر دیدند ودولت **ایران** نیز که ابتدا تصور میکرد **عَرَبْها** به **عراق عَرَبْ** قناعت کرده و خاك أصلی **ایران** را آسوده و مصون می گذارنـد بواسطهٔ جلورفتن **عَرَبْها** در **خُوزِسْتان** ومخصوصاً فتح **شوش** که پایتخت قدیم بود وقصد حملهٔ آنها به **اصفهان** مضطرب شده یکبار دیگر به جلوگیری قطعی ازدشمن مصمّم گردید. ازهمهٔ ولایات **ایران** به حکم شاه **یَزْدْگَرْد** قشون وسرداران گِرْد آمده ودرزیر لوای پادشاهی دردامنهٔ **نَهاوند** بهم پیوستند.

ازهرسوی خبر اجتماع وقشون کشی **ایرانیان** پی درپی به **مَدینَه** رسید ومعلوم شد لشکر عظیمی مرکّب از صدوپنجاه هزارنفر به سپهسالاری **فیروزان** آراسته شده ودر

هَمدان اُردو زده از آنجا به‌سوی **حُلْوان** درحرکت‌هستند واگرجلوگیری‌نشود به‌حوالی **کوفه** خواهندرسید. **مُسْلمین** ازاین‌أخبار مشوّش‌شدند وواضح‌است‌که یك شکست **عَرَبْ** درسرحدّ موجب‌شورش‌**عراق** وشایدازدست رفتن **کوفه** و **بَصْرَه** می‌شد. **عُمَر** بازخواست خودحرکت‌کند ودرمیان **بَصْرَه** و **کوفه** قرارگرفته جنگ‌را اداره نماید ولی‌أصحاب مانع‌شدند لهذا **نُعْمان** بْن **مُقْرِن** سابق‌الّذکراز **خُوزِسْتان** احضارشده مأمورسپهسالاری قشون **عَرَبْ** گردید . پس‌از گذاشتن ساخلوهای قوی درپشت سرخود قشون **اسلام** دردو شعبه از **بَصْرَه** و **کوفه** پیش رفتند وازطرف دیگر به قشون **عَرَبْ** در **شوش** حکم‌دادند به سوی **اِسْتَخْر** حمله‌ورشده از التحاق قشون ایرانی‌آن سامان به اُردوی‌بزرگ **ایران** جلوگیری نماید .

در **حُلْوان** اُردوی **مُسْلمین** آراسته شد وچون شنیدند **ایرانیان** در **نَهاوَنْد** یعنی صحرای دامنهٔ **أَلْوَنْد** اُردو زده و سنگرها ترتیب داده‌اند **عَرَبْها** پیش رفته و درهمان نقطه روبروی **ایرانیان** فرودآمدند . اُردوی **عَرَبْ** بیش‌از سی‌هزارنفر نبود پس‌ازدو روز مصادمات **ایرانیان** به پشت سنگرهای‌خودکشیده وازآنجا به **عَرَبْها** حمله‌میکردند و دستبرد می‌زدند عاقبت **عَرَبْها** به ستوه‌آمده وباحیلهٔ تظاهر به فرار **ایرانیان** راتشویق به تعاقب وآنانرا ازاستحکامات خود دورکردند وازپشت سر راهرا برآنها بستندآنگاه جنگ بسیار هولناکی درگرفت‌که منتهی به غَلَبهٔ **عَرَبْ** وشکست قطعی **ایران** و یأس **ایران** ازاسترداد ممالك شاهنشاهی گردیده و به هجوم **ایرانیان** خاتمه‌داد به‌همین‌جهت

مُسْلمین این فتح را **فَتْحُ الفُتُوح** نامیدند ولی باوجود این جنگهای تدافعی تمام نشد وهر ناحیه از **ایران** برای حفظ خود از **عَرَبْها** جنگ کرد و این مقاومت و زد وخورد سالها طول کشید .

پس از جنگ **نَهاوَنْد** که درسال ۲۱ هجرت واقع شد بزرگـان ورعایای مغرب **ایران** تسلیم شده وجزیه قبول کردند وبازغنایم هنگفتی بهدست **عَرَبْها** افتاد وبهأفراد قشون تقسیم شد لیکن **یَزْدَگَرْد** زنده بود ودست ازمدافعهٔ مملکت خود برنمیداشت .

پس ازاین واقعه خلیفه فرمان هجوم به داخلهٔ **ایران** دادوقشون **مُسْلمین** به تدریج ولایات غربی **ایران** مانند **هَمَدان** و **دینَوَر** و **ساوه** را فتح نمودند . بعضی از والیـان ومرزبانان بواسطهٔ عجز ازمقابلهٔ با **عَرَبْ** شهر و ولایت خودرا بهآنها واگذاشته بهداخله فرار کردند وبعضی دیگر تسلیم شده عهدصلح بستند . در **رَی** مرزبان آنجا باقشون خود ومَدَد **دَیْلَمیان** بازجنگی با **عَرَبْها** کرده مغلوب شدندوپس مصالحه کردند (سال ۲۲ هجرت).

پس از فتح **رَی** قشون **عَرَبْ** از هرسوی به فتح **بلاد ایران** روی آوردنـد وشش اُردو از **بَصْره** و **کوفه** هریك بهسرداری یکی از بزرگان **اسلام** درجهات مختلفهٔ **ایران** بهفتوحات پرداختند واین اُردوها دائماً بوسیلهٔ تکمیل وتعویض پی درپی کاستههای آنها درعدّه قوّت أصلی نگاهداشته میشد وبدین طریق متوالیاً **قُمْ** و **کاشان** و **اصفهان** و**فارس** و **کِرْمان** و **مُکران** و **سیستان** و **خراسان** تـا **بلخ** و **مَرْو** و **کابُلْ** و **گوزگانـان** و همچنین **دینَوَر** و **هَمَدان** و **آذربایجان** یکی بعدازدیگری بهتصرّف **عَرَبْها** درآمد.

یَزْدْگَرْد در نزدیك شدن دشمن از **رَی** به **اصفهان** واز آن جا به **کرْمان** و از آجا به **بَلْخ** پی در پی عقب نشست پس از آن به **مَرْو** پناه برد ودر آن جا از **خاقان تُرك** و **فَغْفور چین**(۱) استمداد کرد **خاقان تُرك** به او امداد داده ولشکری فرستاد و چندسال درخطهٔ **مَرْو** جنگ با **عَرَبْها** باغلبه وشکست های موقّتی ازطرفین مداومت کرد عاقبت **خاقان ترك** باقشون خود به مملکت خویش در **ماوراءنهر جیحون** برگشت و **یَزْدْگَرْد** نیز با او به آن مملکت رفت . پس از چندی که در **خُراسان** شورش جدیدی برضدّ **عَرَبْها** برپاشد **یَزْدْگَرْد** برگشت ولی أوضاع سلطنت وی فوق العاده پریشان گردیده وعاقبت چنانکه معروفست در سنهٔ ۳۲ هجری در آسیابی در **مَرْو** کشته شد .

باوجود شکست دولت مرکزی وفرار پادشاه ملّت **ایران** به آسانی تبعیّت **عَرَبْ** را قبول نکردند و هرولایت ازولایات **ایران** پی در پی و چندین بار قیام کرده و با **عَرَبْها** جنگید وسالهای دراز این شورشها ومقاومتها طول کشید بطوریکه **عَرَبْها** درخارج از قلعه های خودکه قشون وسنگر داشت ایمن نبودند وجرأت استقرار درمملکت ومیان مردم نداشتند مخصوصاً تمام مورّخین متّفقند براینکه درمقابل لشکر پرشور و تازه نفس وجان نثار وازخودگذشته و بی پروای **عَرَبْ** هیچ قومی بیشتر ازملّت **ایران** مقاومت نکرد و این مقاومت به حدّی شایان حیرت بود که نظر **مُسْلمین** را مخصوصاً ازهمهٔ نقاط منصرف و بدسوی **ایران** معطوف داشت چه **عَرَبِستان** و **سوریَه** و **مِصْر** پس ازفتح آرام ماند و **عَرَبْها**

---

۱ ـ **فَغْفور** اصطلاح فارسی است که **ایرانیها** به پادشاه **چین** میدادند ودرواقع لقب چینی را ترجمه می کردند چه **فَغْفور** درأصل **بَغْپور** است و **بَغْ** اسم فارسی خدا و **بَغْپور** به معنی پسر خدا است .

به آسانی در این دو مملکت آخری مستقرّ شده و به تدریج آنها را **عَرَب نشین و عَرَبی زبان** کردند ولی **ایران** در مقاومت خود به قدری پافشاری کرد که نه تنها زبان خود را بکلّی از دست نداد بلکه کیش زردشتی را هم در بعضی ولایات بیشتر از یك قرن کاملاً و در سایر ولایات در میان قسمت عظیمی از أهالی تا چندین قرن نگاه داشت .

شرح تاریخ مفصّل جنگهای متفرّقه و شورشها و فتوحات **عَرَب** در هر یك از نقاط **ایران** داستان بسیار مبسوطی است که علاوه بر آنچه در تواریخ بزرگ مانند **طَبری** و **مروج الذّهب مسعودی** و **تاریخ الکامل ابن الاثیر** و نظیر آنها ثبت است و کتب خاصّی هم برای این قسمت مانند **فتوح البلدان بلاذری** و **واقدی** وغیره پرداخته شده است .

ایران در زیر حکومت خُلفای مدینه

أبو بَکْر و **عُمَرْ** و **عُثْمان** و **علی** را که بعد از وفات حضرت **رسول** یکی بعد از دیگری حائز مقام خلافت یعنی جانشینی پیغمبر و سلطنت دنیوی و روحانی **مُسْلمین** شدند و هر چهار نفر در **مَدینَه** به خلافت نشستند أهل سنّت «**خلفای راشدین**» نامیده اند **أبو بَکْر** از سنهٔ ۱۱ تا ۱۳ هجری و **عُمَرْ** از سنهٔ ۱۳ تا ۲۳ و **عُثْمان** از ۲۳ تا ۳۵ و حضرت **علیّ** ابن **أبی طالب** أمیر المؤمنین از أواخر سنهٔ ۳۵ تا أواخر سنهٔ ۴۰ خلافت کردند و چون این خلفاء از میان **صحابهٔ** پیغمبر با رأی عامّهٔ **مُسْلمین** انتخاب شده بودند و خلافت را ارثی نکردند و روش آنها بر وفق أصول أوّلی **اسلام** بود لهذا آنها را **راشدین** نامیده و دورهٔ خلافت آنها را دورهٔ شور و حرارت ایمان و سلطنت تقوی و عدالت و کتاب و سُنّت شمرده اند.

أبوبَکْر درجمع‌آوری ونگاهداری مملکت و دین جدید باصداقت و پایداری کارمهمّی کرد و **مُرْتَدّین** رامغلوب و**عَرَبِستان** رامصفّی ساخته به‌فتح **شام** و **عراق** پرداخت و **عُمَرْ** باقدرت‌ومتانت‌واستقامت‌وتسلّط فوق‌العاده‌ای دنبالهٔ فتوحات راگرفته مملکت‌را درمغرب ومشرق بسط داده و انتظامات عمده برقرارکرد . **عُثْمان** اگرچه ازبزرگان **صَحابَه** و **مُهاجرین** وصادق‌وسابق در **اسلام** بود ضعیف‌النّفس وسهل‌القبول بودومخصوصاً خویشاوندان خودرا درکارهای دولتی مقدّم‌داشته وطرف‌گیری ازآنها میکرد. بواسطهٔ سوء سیاست‌او**قبایل‌عَرَبْ** باهمدیگرخصومت وحسد پیداکردند وکار به‌انقلاب‌وشورش کشید وعاقبت خود**عُثْمان** دردست یاغیان کشته‌شد .

بعدازوفات **عُمَرْ** شورش عمومی در**ایران** برپاشد و دوباره لشکرکشی و جنگها لازم‌بود تا ازنو تسلّط **عَرَبْ** رادرآن‌جابرقرارنماید . شهرها وقلعه‌های**ایران** به‌شورش یابه تسلیم‌بازفتح ودرمقابل مبلغی مهمّ مصالحه‌شده وغالباً أمیر یامرزبان‌بومی درمنصب خودگذاشته میشد مخصوصاً دامنهٔ‌فتوحات درمشرق**ایران** وسعت‌یافت **نیشابور** و **مَرْو** و**سَرَخْس** و**خوارِزْم** و**بَلْخ** و **طَخارِسْتان** فتح‌شد . **کِرْمان** و **سیستان** باز شوریدند و باز بـه‌زیراطاعت‌آورده شدند . **هَرات** و **کابُلْ** و **غَزْنَه** نیز به‌تصرّف**مُسْلمین** آمد تـا چنانکـه‌گفته‌شد درسال‌هشتم خلافت **عُثْمان** **یَزْدْگَرْد** کشته ودل **ایرانیان** ضعیف‌شد .

امتیازاتی‌که برای قبول‌کنندگان **اسلام**درممالک‌مفتوحه‌مرعی بود به‌قدری دلربا بودکه صرف‌نظر ازآنها و قبول همهٔ مذلّتهای ذمّی بودن برای‌هرکسی‌آسان نبود وجز

صاحبان ایمان راسخ در دین قدیم دیگران دیر یازود اگر قلباً نبود به طمع بهره‌مندی از حقوق **مُسْلمین** و کسب عزّت و ثروت و ترقّی أغلب داخل دین غالبین می‌شدند و مخصوصاً بعد از فوت پادشاه و زوال سلطنت این کار بیشتر رواج داشت . با این همه پس از آنکه عدّهٔ زیادی از **ایرانیان** به تدریج مسلمان شدند و أشراف آنها دستهٔ ممتاز و نجیبی در میان **مُسْلمین** غیر **عَرَبْ** تشکیل کردند باز مقام آنها نسبت به **عَرَبْ** پست بود و امتیازات **عَرَبْ** را نمیتوانستند بدست بیاورند مگر آنکه خودرا بیکی از بزرگان **عَرَبْ** یا یك قبیلهٔ عربی بسته و از **مَوالی** آنها بشوند .

درخلال این أوضاع تخم انقسام و اختلافی درمیان **مُسْلمین** در کار پاشیده شده بود. از یك طرف قبایل **عَرَب** ساخلو یا مهاجر در **عراق** به امتیاز و تحکّم و نفوذ **قُرَیْش** حسد برده و بنای شکایت گذاشتند و بواسطهٔ اینکه أغلب حکومتها و مناصب به **قُرَشیها** داده میشد **عَرَبْهای** دیگر به غیظ آمده نمیتوانستند راضی شوند که درصورتیکه فداکاری آنها ممالك وسیعه را برای **اسلام** مسخّر کرده آنها برخلاف أصول مساوات اسلامی از **قُرَیْش** عقب بمانند و این کدورت در **کوفَه** و **بَصْرَه** هر روز شدّت می‌گرفت و مرکزی برای ناراضی‌ها در آن خطّه تشکیل میشد و واضحست که کینهٔ باطنی خودأهالی آن مملکت نیز به این آتش دامن میزد چه **ایران** حکومت **عَرَبْ** را به این آسانیها نمیتوانست هضم و برخود هموار کند برخلاف **سُوریَه** و **فِلَسْطین** که همانطور که زودتر تمکین کردند بعدها هم مطیع و مقهور و منظّم مانده و مخصوصاً در زیردست والی با اقتدار و با تدبیر خود **مُعاویَه** مرکزی

برای قدرت **عَرَبْ** و **قُرَیْش** و **بنی أُمَیَّه** شدند پس **عراق** کانون فتنه وانقلاب ومرکز ناراضیها و **شام** مرکز هواخواهان خلافت **عُثْمان** گردید و **مِصْر** هم حال **عراق** را داشت.

ازطرف دیگر ضدّیت میان **بَنی هاشم** و **بَنی أُمَیَّه** بواسطهٔ انتقال خلافت به **عُثْمان** که شیخ **بَنی أُمَیَّه** بودومحرومی حضرت **علی** که چشم وچراغ **بَنی هاشم** بود ازخلافت بزرگان **صَحابَه** را نیز به دودسته منقسم کرد واتّفاقاً دراین اختلاف نیز **شامیها** طرفدار **أُمَویها** و **عراقیها** ومخصوصاً **أهل کوفَه** هوخواه **هاشمیان** شدند.

عُثْمان چنانکه ذکر شد دردست شورشیان **عَرَبْ** که مخالف نفوذ و امتیاز **قُرَیْش** بودند در سنهٔ ۳۵ هجرت مقتول و حضرت **علیّ بْن أبی طالب** به خلافت انتخاب شد **هواخواهان عُثْمان** آن حضرت را به شرکت درقتل **عُثْمان** متّهم کرده وبدخونخواهی برخاستند وابتدا **عایشه**، زن پیغمبر و دختر **أبو بَکْر**، با **طَلْحَه** و **زُبَیْر**، ازبزرگان **صَحابَه**، لشکری بزرگ تشکیل ودرحوالی **بَصْرَه** باخلیفهٔ جدید جنگ کرده ومغلوب شدند وبعد **مُعاوِیَه** از **بَنی أُمَیَّه** وخویشاوندان **عُثْمان** ووالی **شامات** باقشون **سوریَه** در **صِفّین** باحضرت **علی** وقشون او از **کوفَه** و **بَصْرَه** و **مِصْر** و **مَدینَه** جنگیده وعاقبت وقتیکه غلبهٔ لشکر **علی** نزدیك بود **مُعاوِیَه** ومشاوراو **عَمْرو بْنُ العاص** به حیله خواستار حَکَمیّت شدند و حضرت **علی** به رغم میل وعقیدهٔ خود ازطرف أتباع خویش مجبور به قبول حَکَمیّت وتعیین حَکَم شد. حَکَم **مُعاوِیَه** حَکَم **علی** را فریب داده اورا وادار به خلع **علی** نموده و خود **مُعاوِیَه** را به خلافت نصب کرد وازآن وقت دوخلافت یکی در **کوفَه** ودیگری در **دمشق**

بر پا شد که اوّلی **عراق و ایران و خُراسان و مَکّه و مَدینه و یَمَن و مِصْر** را در تصرّف داشت و دومی **شامات** را. بعدها **مُعاوِیَه مِصْر** را نیز گرفت. در این بین جمعی از **مُسْلمانان** که سابقاً از أتباع حضرت **علی** بودند بر او یاغی شده و او را بواسطهٔ قبول حَکَمیّت توبیخ نموده و دارای این عقیده شدند که حکومت مختصّ خداست و خلیفه لازم نیست فقط هیئتی از **مُتّقیان مُسْلمین** باید بر طبق أحکام خدا أمور را اداره کنند این جمع به اسم **خَوارِج** معروف شدند و عقیدهٔ آنها تاحدّی در أکناف **عِراق و مِصْر** شیوع یافته پیروان زیاد پیدا کردند. عاقبت چهار هزار نفر از آنان اجتماع و بر حضرت **علی** خروج کردند و در **نَهْرَوان** در شمال **مَداین** صف آرائی نمودند و خلیفه با قشونی که بقصد **شام** حرکت می کرد بر آنها حمله برده آنان را قلع و قمع نمود لکن عقیدهٔ خارجیان بکلّی قلع نشده و در **عالم اسلامی** پراکنده ماند.

سه نفر از خارجیان در سال ۴۰ هجرت هم قسم شدند که **علی** و **مُعاوِیَه** و **عَمْرو بْنُ عاص** را به قتل رسانیده و بعقیدهٔ خود نزاع را از بین **مُسْلمین** بردارند یکی از آنها در مقصود خود کامیاب شده حضرت **علی** را به قتل رسانید و آن دو نفر دیگر به مقصود نرسیدند **مُعاوِیَه** مجروح شد و نمرد و به **عَمْرو** آسیبی نرسید. پس از وفات حضرت **علی** مردم بر پسرش امام **حَسَن** بیعت کردند ولی وی بواسطهٔ عدم اعتماد بر أتباع خود پس از چند ماه خلافت در سنهٔ ۴۱ هجرت استعفا کرده و **مُعاوِیَه** خلیفهٔ مسلّم و بلامنازع شد در عهد خلافت حضرت **علی** باز شورشی در **فارس** و **کِرْمان** به وقوع آمد و این ولایات از اختلافات داخلی **مُسْلمین** و

شورش **خارجیان عَرَبْ** در **ایران** استفاده نموده والی **عَرَبْ** را بیرون کرده و از اطاعت **عَرَبْ** خارج شدند . برای اسکات این شورش وجلوگیری ازوسعت دایرهٔ آن **زیاد** حاکم **بَصْره** که مردکافی بود فرستاده شد وی بـه تدبیر ووعد ووعید والقای نفاق میان **اُمرای ایران** به تسکین شورش کامیاب گشته وخود والی **فارس** شد و **اِسْتَخْر** را مرکز حکومت خویش قرارداد .

خلافت بنی اُمیّه

مُعاویَةُ بْنُ أَبی سُفْیان چنانکه از نسبش معلومست پسر **أَبو سُفْیان** رئیس خانوادهٔ **بَنی اُمَیَّه** بودکه یکی ازشیوخ درجهٔ أوّل **مَکَّه** قبل ازفتح آن شهر بوده واز مخالفین بزرگ حضرت **رسول** بشمار میرفت. پس ازاسلام **أَبو سُفْیان** وازدواج دختر او باحضرت **رسول** خود **أَبو سُفْیان** وپسرانش **یَزید و مُعاویَه** جزو **صَحابَه** شده وباز درجرگهٔ بزرگان **قُرَیْش** در آمدند . درجنگهای **مُسْلمین** در **شامات أَبو بَکْر** هردوپسر **أَبو سُفْیان** را بـه آن حدود فرستاد وازآن تاریخ این دوبرادر ازسرداران لشکر **اسلام** در **سُوریَه** بوده و درفتوحات آن خطّه خدماتی نمودند چنانکه **مُعاویَه بیروت و صُور** را در سال چهاردهم هجرت فتح کرد ودرجنگها همه جا شرکت داشت .

درسال هجدهم هجرت چون **أَبو عُبَیْدَه ویَزید بْن أَبی سُفْیان** که هردو سرداران بزرگ قشون **شام** بودند ازطاعون مردند **عُمَرُ بْنُ الخَطّاب مُعاویَه** را بسپهسالاری اُردوی

شامات وحکومت آن مملکت برگماشت واز آن تاریخ تاقتل **عُثْمان** درسنهٔ ۳۵ هجری وی والی با اقتدار **شامات** ماند و ازاین تاریخ تا استعفای امام **حَسَن** ازخلافت أمیر وحکمران مستقلّ **شام** وصفحات غربی **ممالك اسلامی** بوده وپس از کناره گیری آن حضرت تا وفات خود **مُعاوِیَه** که قریب بیست سال بود وی خلیفهٔ مسلّم و بی منازع کلّ قلمرو **اسلام** بود. در تابستان سنهٔ ۳۸ هجری **مُعاوِیَه عَمْرو بْنُ العاص** را بالشکری مأمور استخلاص **مِصْر** ازدست حضرت **علی** نمود و وی آن مملکت را فتح کرده تا آخر عمرخود درسنهٔ ۴۳ هجری والی **مِصْر** ماند.

مُعاوِیَه بواسطهٔ تدبیروسیاست فوق العادهٔ خود وجلب همدستهای مُدبّر وکافی و شجاع وعاقل مانند **عَمْرو بْنُ العاص** و **مُغَیْرَة بْنُ شُعْبَه** که حاکم **کوفَه** بود و **زِیاد بْنُ أَبی سُفْیان** والی **بَصْرَه** و ولایات مفتوحهٔ **ایران** پیش رفت عظیمی درمغرب ومشرق **ممالك اسلامی** نمود مخصوصاً **زِیاد بْنُ أَبو سُفْیان** راکه به **زِیاد بْنُ أَبیه** معروف بود یکی از أیادی عمدهٔ **مُعاوِیَه** درمملکت داری میتوان شمرد وحکومت **کوفَه** نیز بعداز وفات **مُغَیْرَه** ضمیمهٔ مشاغل وی شد وتاوفات خود درسنهٔ ۵۳ هجری نظم ونسق قلمرو حکومت او سرمشق سایر ولایات بود.

درمدّت خلافت **مُعاوِیَه** قدرت خلافت درتزاید ودرداخله أمن وانتظام مستقرّ بود ودرماورای حدود فتوحات دوام داشت وجز انقلابات **خَوارِج** وشورش **شیعیان عَلی** درنقاط مختلفه مخصوصاً در **عراق** واقعهٔ مهمّی در داخل روی نداد و این انقلابات هم به زودی و

آسانی اسکات شد . ممالك مفتوحه در مشرق و مغرب به خصوص **ایران** پی درپی قیام می‌کردند وقشون **عَرَبْ** آنهارا ثانیاً فتح نموده منقادمی‌ساختند از آن‌جمله **هَرات** درسنهٔ ۴۱ شورید وپس‌ازجنگ سخت‌دوباره تسخیرشد همچنین **کابُل** درسنهٔ ۴۳ پس‌ازمحاصره ثانیاً فتح‌شد **غَزْنَه** و **بَلْخ** و **قَنْدَهار** نیز همین‌داستان‌را داشت درسنهٔ۵۴ پسر **زیاد** سابق الذکر از **جَیْحون** گذشته **بُخارا** را فتح‌کرد وپسر **عُثْمان** خلیفهٔ سوم با **تُرْکها** جنگ‌کرده **تِرمِذ** و **سَمَرْقَنْد** را تصرّف‌نمود از طرف جنوب‌هم تاساحل‌رود **سِنْد** را **مُسْلمین** به حیطهٔ حکمرانی خودآوردند در **افریقا** نیز ممالك‌شمالی در مغرب **مِصْر** متّصل میشوریدند و پس‌ازجنگهای‌زیاد وطولانی تسخیرکامل آنها میسّرشد و **مُسْلمین** شهر **قَیْرُوان** رادرجنوب **تونِس** درسنهٔ ۵۰ بنانهاده مرکزقوای ساخلوی‌خود و مدافعه برضدّ **بَرْبَرْ**ها کردند . در طرف شمال‌غربی‌هم‌لشکرکشی بـه ممالك **اَرْمَنِسْتان** و **روم‌شرقی** تجدیـد شد و قشون **مُسْلمین** درسنهٔ۴۲قشون‌رومی‌راشکست‌فاحشی‌داد وازخشکی‌ودریاحمله به **قُسْطَنْطینیّه** شروع‌شد. درسنهٔ ۵۰ هجری اُردوی بزرگی برای‌فتح این‌شهرکه پاتخت‌دولت **بیزانس** (**روم‌شرقی**) وقلعهٔ بزرگ **نَصْرانیّت** بودگُسیل‌شد واگرچه این‌قشون دچار ناخوشیهای و بی‌آزوقگی‌شده وخیلی بدزحمت افتادولی **مُعاوِیَه** قوای‌امدادی‌به سرداری‌پسرش **یَزید** فرستاد وعاقبت درنزدیك **قُسْطَنْطینیّه** پیاده شدنـد وجنگ درگرفت . **مُسْلمین** خیلی تلفات دادند و بنابـرروایات نجات‌آن پایتخت ازافتـادن به‌دست **عَرَبْها** بیشتر مرهـون اختراعی‌بودکه **یونانیها** کرده وآتشی ازدور به دشمن می‌انداختند باوجود این **عَرَبْها**

دست از حملات بر نداشتند و هر سال اُردوئی برای فتح آن شهر می‌فرستادند تا در سنهٔ ۵۳ یکی از جزایر حوالی **قُسْطَنْطینیّه** را گرفته و هفت سال در دست داشتند و در بعضی از این جنگها **مسلمانان** بقدری به شهر **قُسْطَنْطینیّه** نزدیك شدند که **أبو أیّوب** از **صَحابَهٔ** پیغمبر در پای دیوار آن شهر مقتول شد و حالا قبر او در **اِسْتانْبول** موجود است .

یَزیدُ بْنُ مُعاویَه

مُعاویَه در بهار سنهٔ ۶۱ هجری در هفتاد و پنج سالگی درگذشت چندین سال قبل از وفات خود به تدابیری از **مُسْلمین شام و عِراق و حِجاز** برای پسرش **یَزید** بیعت گرفته و درواقع اورا در سنهٔ ۵۶ هجری ولیعهد خود گردانیده بود .

یَزید پس از جلوس به خلافت که حالا درواقع سلطنت ارثی شده بود درصدد برآمد که از بزرگان **اسلام** که طرف توجّه نفوس کلّ **مُسْلمین** بودند و در عصر **مُعاویَه** زیر بار بیعت به **یَزید** نرفته بودند بیعت بگیرد این اشخاص **عَبْدُالرّحمن** پسر **أبو بَکْر** و **عَبْدُالله** پسر **عُمَر** و **عَبْدُالله** پسر **زُبَیْر** و **عَبْدُالله** پسر **عَبّاس** عموی پیغمبر و از همه مهمتر **حُسَیْن بْنُ علیّ بْنِ أبی‌طالب** بود که همه در **حِجاز** ساکن بودند . **عَبْدُالله بْنُ عُمَر** و **عَبْدُالله بْنُ عَبّاس** را به وعد و وعید مجبور به بیعت کردند . **عَبْدُالله بْنُ زُبَیْر** و **حُسَیْنُ بْنُ علی** قبول بیعت نکرده و از **مَدینَه** به **مَکّه** پناه بردند. **عَبْدُالله بْنُ زُبَیْر** اگرچه در باطن طمع خلافت داشت در ظاهر بواسطهٔ وجود امام **حُسَیْن** که تقدّم داشت اظهار تواضع به آن حضرت میکرد. **أهالی کوفَه** مایل به خلافت حضرت **حُسَیْن** بودند و لهذا نامه‌های زیادی بـه آن حضرت نوشته اورا به **کوفَه** دعوت کردند که با او بیعت نمایند آن حضرت پسر عموی خود **مُسْلِم** را

به‌آن شهر فرستاد وخودنیز به‌رسیدن خبر پذیرائی خوب از **مُسْلِمْ** باعیال وأولادخود به سوی **عراق** حرکت کرد لکن درین أثنا **یَزید عُبَیْدالله** پسر **زیاد** سابق الذکر را که حاکم **بَصْرَه** بود والی **کوفَه** نمود ووی بدان شهر رفته کاررا بدست گرفت و**مُسْلِمْ** را کُشت . قبل از رسیدن امام **حُسَیْن** به‌حوالی **کوفَه** فوجی ازسپاه **ابن زیاد** جلواورا گرفته و اورا مانع از عودت به**مَکَّه** شده مجبور نمودند رادرا برگردانیده به‌طرف شمال غربی برود وعاقبت در کناریکی از نهرهای **فُرات** درموقعی که **کَرْبلا** نام داشت با أتباع وأولادخود فرود آمد.

دراین نقطه قشونی که ازطرف **ابن زیاد** از **کوفَه** به سرداری **عُمَرْ** پسر **سَعْد بْن أبی وَقّاص** فاتح **عراق** مرکّب ازچهارهزار نفر (برحسب تواریخ معتبر) فرستاده شده بودرسیده وجلوآن حضرت راگرفته تکلیف رفتن پیش **ابن زیاد** کرد و چون آن حضرت قبول نفرمود قشون دشمن دردهم محرّم سنهٔ ۶۱ هجری (أواخرماه أوّل پائیز ۱۰ اکتوبر ۶۸۰ مسیحی) به‌آن حضرت وأتباع معدوداو حمله برده همه را شهید کردند .

واقعهٔ **کَرْبلا** که باتفصیلات هولناك خود در **ایران** بدقدر کافی معروفست تمام **مُسْلمین** دنیارا به‌هیجان آورده واین فقره با خطاهای دیگر **یَزید** مانند قتل عام وتاراج **مَدینَه** و محاصره وآتش انداختن به **مَکَّه** وسوزاندن **کَعْبه** أرکان خلافت **بَنی أُمَیَّه** را متزلزل ساخته و منشأ شورشهای پی درپی **مُسْلمین** شد .

عَبْدُالله بْنُ زُبَیْر در**مَکَّه** علم مخالفت برافراشته و به‌خلافت شناخته شد ودرموقعی که قشون **یَزید** **مَکَّه** را محاصره کرده بود **یزید** در**شام** درگذشت (سنهٔ ۶۴ هـ) چون پس از

یَزید شخص لایقی خلافت بَنی اُمَیَّه را در دست نگرفت و مُعاویَه پسر یَزید علیل و ضعیف بود و پس از سه ماه خلافت درگذشت کار عَبْدُالله بْنُ زُبَیْر بالا گرفت و در سنهٔ ۶۴ حجاز و عراق و مِصر و قسمتی از سوریَه به او بیعت کرده خلافت او را پذیرفتند. مَروان بْن الحَکَمْ از بَنی اُمَیَّه که جانشین مَعاویَهٔ ثانی شد با وفاداران خود بر طرفداران ابن زُبَیْر حمله برده و آنها را مغلوب ساخته و سوریَه را مصفّی نمود پس از آن به مِصْر دست یافت و قشونی برای تسخیر عراق و قشون دیگری برای گرفتن مَدینَه فرستاد لکن این اُردوی آخری شکست یافت. مَرْوان در سنهٔ ۶۵ مُرد و پسرش عَبْدُالملک را جانشین خود نمود و در سوریَه و مِصْر به او بیعت کردند.

از این تاریخ سه قوّه در عالم اسلامی باهم در نزاع بودند ابن زُبَیْر در مَکَّه و عَبْدُالملک در دِمشق و خارجیها در عراق و خُراسان. خارجیها که از خودداری به کمك حضرت علی و امام حُسَیْن پشیمان شده بودند ابتدا به عَبْدُالله بْن زُبَیْر ملحق شدند و به خونخواهی حُسَیْن بْن علی اقدام کردند لکن باز با عَبْدُالله بنای مخالفت گذاشته بَصْرَه را چندین بار گرفته و باز تخلیه کردند و پس از شکست از مُصْعَب بْن زُبَیْر در ایران پراکنده شده علَم مخالفت برافراشتند از یك طرف غوغای خارجیها در ایران و از طرف دیگر خصومت و اختلاف شدیدی که میان قبایل عَرَب یَمنی و عَدنانی در همه جا و مخصوصاً در ایران در گرفت و منجرّ به جنگ و خونریزیهای زیاد شد در فتوحات اسلام در مشرق موجب وقفه شد. در این موقع که نزاع خلافت بین عَبْدُالله بْن زُبَیْر و عَبْدُالملک بْن مَرْوان مداومت

داشت **ایران** در دست **خارجیها** بود و دائماً به‌أسامی گوناگون مشغول تخریب بودند و از فوت **مُعاویه** در سنهٔ ۶۰ تا سال ۷۹ غالباً مملکت **ایران** و مخصوصاً **کرمان و فارس** در دست آنان بود و رئیس بزرگ آنها **نافعُ بْنُ أزْرَق** که بنام او **خوارج أزارقه** خوانده شدند و بعد از او **قَطَرِیُّ بْنُ فُجاءَة** و بعدها **شَبیبُ بْنُ یَزیدشَیْبانی** خلافت **أُمویان** را خطر و آفت مهمّی شده بودند. **جیرفت کرمان** مرکز اُردوی **خوارج** بود که مرکّب از **ایرانیان** و **عَرَبْ** بودند ولی بعدها میان این دو قوم مخالفت افتاد و **خوارج عَرَبْ** به **طَبَرستان** رفتند و **خوارج ایرانی** در **جیرُفت** با سردار خود **عَبْدُرَبّه** ماندند(۱) در این بین شخصی به اسم **مُخْتار** که پسر **أبوعُبَیْد ثَقَفی** معروف بود و ابتدا با **عَبْدُالله بْنُ زُبَیْر** همراه بود از وی بریده به نام تبعیّت از **مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفیَّه** پسر حضرت **علی** (ع) در **کوفه** علَم خونخواهی امام **حُسَیْن** را بر افراشت و شهر **کوفه** را از دست عامل **ابن زُبَیْر** گرفته تصرّف نمود و به تدریج **عراق** و قسمتی از **ایران** و **عَرَبستان** را نیز در تحت حکم خود آورده و از أوایل سنهٔ شصت و شش تا أواخر سنهٔ شصت و هفت در دست داشت وی قاتلین امام **حُسَیْن** را که از آن جمله **شَمِرْ** و **عُمَر بْنُ سَعْد** و **عُبَیْدُالله بْنُ زیاد** بودند به قتل رسانید ولی بعد در جنگ با **مُصْعَبُ بْنُ زُبَیْر** مغلوب و مقتول شد. أغلب أتباع **مُخْتار ایرانیان** بودند و مخصوصاً از هشت هزار نفر قشون او که پس از کشته شدن وی تسلیم شده و به حکم **مُصْعَب** تمام به قتل رسیدند فقط هفتصد نفر از نژاد **عَرَبْ** بود چنانکه سرداران قشون **عَبْدُالملک** که برای مذاکره پیش **ابراهیمُ بْنُ الأشْتَر** سپهسالار **مُخْتار** رفتند شکایت نمودند که از وقتی که به مقدّمهٔ لشکر او رسیدند تا زمانیکه

(۱) سکّهٔ نقره با خطّ پهلوی و عربی از سال ۷۵ ه.ق. و دارای اسم **قَطَرِیّ** أمیرالمؤمنین بدست آمده است.

پس از عبور از صفوف قشون پیش او آمدند یك کلمهٔ عربی نشنیدند و گفتند چگونه با این جمع در مقابل قشون برگزیدهٔ **عَرَب شام** توانائی مقاومت کرد **ابراهیم** جواب داد که اگر من جز مورچگان نمی‌یافتم باز با **شامیان** میجنگیدم کجا مانده با این جمع که **أولاد نجباء** و أشراف و مرزبانان **ایران** اند **مُخْتار** بنا بر تواریخ **ایرانیان** را ترقی داده و به مناصب عمده گماشت و **عَرَبْها** را از کار دور می‌کرد . از أوایل تاریخ **اسلام** و درواقع از ابتدای انتشار **اسلام** در **ایران** بعضی از **ایرانیان** مسلمان تمایل شدیدی به **تَشَیُّع** یعنی هواخواهی حضرت **علی** و أولاد او و خصومت با دسته‌های مخالف ایشان و حتی با سه خلیفهٔ أوّلی نشان دادند . این فرقه یعنی **شیعهٔ علی** و أولاد او مولود **عَرَب** بود و از **عَرَبْهای** شیعه این عقاید در میان بعضی از **ایرانیان** انتشار یافت . **عُمَرُ بْنُ الخَطّاب** که فاتح **ایران** بود به دست یك ایرانی کشته شد. **سَلْمان فارسی** از خواص أتباع حضرت **علی** شمرده میشد. اگر چه بطور افسانه امام **حُسَیْن** داماد **یَزْدگَرْد** آخرین پادشاه ساسانی و أولاد آن حضرت از نسل پادشاهان **ایران** تلقّی می‌شدند شدّت تعصّب **بَنی أُمَیَّه** به **عَرَب** بر **مُسْلمین** غیر **عَرَب** بر هواخواهی **ایران** نسبت به حزب مخالف **بَنی أُمَیَّه** یعنی **علویّون** افزود و بدین قرار به مرور مایهٔ **تَشَیُّع** در **ایران** قوّت گرفت .

بعد از **مُخْتار کوفه** به زیر حکم **عَبْدُالله بْنُ زُبَیْر** در آمد ولی **ایران** همان طور در دست **خَوارِج** ماند که **أهواز** و **کِرْمان** و **رَیْ** را گرفته و **اصفهان** را ماهها محاصره کردند **مُصْعَبُ بْنُ زُبَیْر** با **خارجیان** در جنگ بود و **عَبْدُالملك بْنُ مَرْوان** به **مُصْعَب** و برادرش

حمله می برد . عاقبت درسال هفتاد و دو **مُصْعَبْ** کشته شد و **کوفه و عراق** به تصرّف **عَبْدُالملك** درآمد بعد **عَبْدُالملك حَجّاجُ بْنُ یوسف** را که یکی از سرداران کافی او بود برای فتح **مَکّه** فرستاد و آن جا را مدّتی محاصره نموده درسال هفتاد وسه گرفت و **عَبْدُالله بْنُ زُبَیْر** کشته شد .

پس از قتل **عَبْدُالله زُبَیْر** که سیزده سال رقیب عمده خلفای اُموی بود خلافت **اُمویان** و رئیس آنها **عَبْدُالملك بْنُ مَرْوان** باز بلامنازع در تمام قلمرو **ممالك اسلامی** مسلّم شد فقط در **ایران** هنوز انقلاب به پایان نرسیده بود و **خَوارِج فارس** و **کِرْمان** لوای جنگ را برافراشته بودند ولی عاقبت مغلوب شدند و در این وقت وسعت قلمرو سلطنت **عَرَبْها** در تحت حکم یك خلیفه به أعلی درجه در تمام تاریخ **عَرَبْ** رسیده بود .

عَبْدُالملك به عقل و کفایت خود و سرداران لایقی که داشت به تدریج دائرهٔ تسخیر ممالك را بازوسعت داد **حَجّاج بْنُ یوسف** أمیر باکفایت وخونریز که فرمانفرمای **عراق** و **ایران** شده بود نه تنها **خَوارِج** را و پس از آنها **ابن أَشْعَثْ** را که با اُردوی **ایران** رو به **کوفه** پیش می رفت مغلوب ساخته وولایات شرقی **اسلام** را مصفّی نمود بلکه در ماورای سرحدّات شرقی هم به جنگ وفتوحات پرداخت. ازطرف دیگر درمغرب قشون **مُسْلمین** از **قَیْرُوان** تا **طَنْجَه** در ساحل **اقیانوس أطلس** و در **آسیای صغیر** نیز تا **أَرْزروم** جلو رفتند . **عَبْدُالملك** سکّهٔ عربی هم ایجاد کرد وسکّهٔ رومی و ایرانی را که تا آن زمان با اضافه یکی دو کلمه اسم خلیفه وغیره درحاشیه رایج بود موقوف داشت و نیز دفاتر دولتی که تا این عهد

به فارسی تدوین میشد به‌عربی تبدیل شد .

بعداز وفات **عَبْدُالملك** درسنهٔ ۸۶ پسر او **وَلید** به‌خلافت نشست و درعهد او **مُسْلمین** در **خُراسان** و **ماوراءالنَّهر** باز جلورفتند و **قُتَیْبَةُ بْنُ مُسْلِمْ** معروف **بَلْخ** و **طَخارِسْتان** و **فَرْغانَه** و **بُخارا** و **صُغْد** را گرفته و همچنین **سَمَرْقَنْد** و **خَوارِزْم** را تسخیر نمودودرهمهٔ این ولایات **مُهاجِرِبْنِ عَرَبْ** مستقرّ شدند. درأواخر خلافت **وَلید** همین **قُتَیْبَه** تا **خُجَنْد** و **تاشْکَنْد** و **کاشْغَرْ** هم پیش‌رفته وداخل‌قلمرو **چین** شد. ازطرف‌دیگر **مُحَمّد** بْنُ **قاسِم** حاکم **مُکْران** به‌حدود **هِنْد** حمله‌برده **مُلْتان** را تسخیر نمود وپس‌ازآن‌روز بروزدامنهٔ فتوحات **مُسْلمین** درمشرق‌ومخصوصاً **هِنْد** و **سِنْد** وسعت‌گرفت . در **أرمَنْستان** نیزفتوحات جدیده مداومت‌داشت و درسال ۸۹ قشون **مُسْلمین** درلشکرکشی به سواحل **بَحْرِخَزَرْ** به **أتراك** شکست دادند .

باز درهمین‌سال **موسی** بْنُ **نُصَیْر** والی **افریقیّه** (یعنی‌ممالك شمالی افریقا در مغرب **مِصْر**)که درقَیْرُوان مقرّداشت در مغرب به‌فتوحات‌پرداخته و ممالك **بَرْبَرْ** را (**الجَزایِر** و **مَرّاکُشْ**) درتحت حکم خود درآورد وتا سواحل **أقیانوس أطلس** پیش رفت ونیزاز دربار به **ساردینیا** و **ماژورکا** حمله‌بردند . درسنهٔ ۹۲ قشون **مُسْلمین** در زیرسرداری **طارِقُ** بْنُ **زیاد** ازسرداران **موسی** از **طَنْجَه** تنگهٔ میان **افریقا** و **اروپا** را گذشته سواحل جنوبی **اسپانی** را تصرّف نمود واین تنگه وکوهستان‌ساحل اروپائی آن به اسم‌آن سردار **جَبَلُ طارِق** (به **جَبَلُ الطارِق** که به غلط مشهور است) نامیده شد در

سالهای بعد دنبالهٔ فتوحات در مملکت **اسپانی** گرفته و بسیاری از شهرهای آن جا فتح شد .

درسال ۹۶ **وَلید** درگذشت و **سُلَیْمانُ بْنُ عَبْدِالمَلِك** جانشین او شد و درزمان او اُردوی **أعْراب** به **جُرْجان** و **طَبَرِسْتان** حمله برد و کشتار عظیمی در آن ولایات نمود و از طرف دیگر از دریا به **قُسْطَنْطینیَه (استانبول)** حمله برده ولی کامیاب نشدند. **سُلَیْمان** درسال ۹۹ وفات کرد و **عُمَرُ بْنُ عَبْدِالعزیز** به جای او به خلافت نشست و این خلیفه به عدالت و تقوی و پرهیزکاری در تاریخ **اسلام** معروف است و پس از وفات او در ۱۰۱ **یَزیدُ بْنُ عَبْدِالمَلِك** خلیفه شد و در عهد او در **خُراسان** و **ماوراءالنَّهر** و مخصوصاً **صُغْد** و **فَرْغانَه** شورشها شد و به زحمت فتنه خاموش گردید با أقوام **خَزَر** و **قِبْچاق** نیز جنگها واقع شد و همچنین در **اروپا مُسْلمین** پیشرفت زیادی کرده و در خاك **فرانسه** جلو رفتند. **یَزید** در ۱۰۵ درگذشت و برادرش **هِشام** جانشین او شد .

دورهٔ خلافت **أُمویان** از عهد **یَزیدُ بْنُ مُعاوِیَه** تا انقراض آن سلسله پُر از شورشهای طرفداران **آلِ علی** و **خَوارِج** بود . فرقهٔ أوّلی بواسطهٔ واقعهٔ **کَرْبلاء** قوت معنوی گرفته و دلهای مردم را از **أُمویان** برمی گردانیدند و به این طریق مخالفت درونی مردم روز بروز در تزاید بود و آثار آن در انقلابات پی در پی مخصوصاً در **عِراق** و **ایران** دیده می شد که از آن جمله بود خروج **زَیْدُ بْنُ علیّ بْنِ حُسَین**، نوهٔ امام **حُسَین**، در سال ۱۲۲ و فتنهٔ **خَوارِج** در ۱۱۸ و ۱۱۹ . **زَیْد** در **کوفَه** قیام کرد و ابتدا **شیعیان** با یك شور مفرطی از هر سوی بدور او گرد آمدند لکن والی **عِراق** از طرف خلیفهٔ اُموی باقشون **شام** بر او غالب آمده و او را کشت.

کشته‌شدن **زَیْد** را مبدأ نهضت **عَبّاسیان** توان شمرد چه هواخواهان **أهل‌بیت پیغمبر** که خلافت‌را حقّ آن‌خانواده دانسته **بَنی‌أُمَیَّه** را غاصب‌می‌شمردند أغلب‌طرفدار **آل‌علی**، که‌ذریّهٔ مستقیم حضرت **رسول** شمرده می‌شده، بودند لکن‌ازطرف‌دیگر درعهد **هشامْ‌بْنُ عَبْدالمَلِك‌بْن محمّد بْن علیّ بْن عَبْدالله بْن عَبّاس** که‌ازأعقاب **عَبّاس**عموی پیغمبر باشددعوی‌امامت‌آغاز کرده خواست‌طرفداران **بَنی‌هاشم**را به‌بیعت به **أولادعَبّاس** دعوت‌نماید این‌داعیه‌اگرچه تازه‌بود ولی‌بواسطهٔ عقل‌وتدبیر رؤسای این‌سلسله پیشرفت زیاد پیداکرد وحتّی بعدازکشته‌شدن **زَیْدُ بْنُ علی** کم‌کم **بَنی‌عَبّاس** از **عَلَویّون** هم‌جلوتر افتادند ولی‌برحسب‌ظاهر دعوت به‌اسم **بَنی‌هاشم** و برضدّ **بَنی‌أُمَیَّه** که مقصود مشترك‌بود به‌عمل‌می‌آمد. أوّلین‌ودومین‌خلیفهٔ‌عبّاسی هردوپسران‌همین **محمّد** بودند. دعوت **بَنی‌هاشم** در **عراق** درمیان **عَجَم**ودر **خُراسان** رواج‌گرفت . درین‌زمان یك‌نهضت مذهبی‌دیگر به اسم **خُرَّمیّه** شبیه بدین **مَزْدَکی** در **ایران** برپاشد و **عَبّاسیان** ازهرانقلاب و نهضتی برای مقصودخوداستفاده‌می‌کردند. درمدّت خلافت **هشام** جنگهادر **خُراسان** و **ماوراء النَّهر** مداومت‌داشت وپی‌درپی شورشی برضدّ تسلّط **عَرَب** بلند میشد .

سلطنت اسلامی درهمهٔ‌سرحدّات‌خود یعنی در **ماوراءالنَّهر** و **سِنْد وهِنْد** و **أرْمَنِسْتان** و **آسیای‌صغیر** و ممالك ساحل شمالی **بَحْرِخَزَر** و **اسپانی** و خاك **فرانسه** مشغول‌جنگ‌وجهادوفتوحات‌بود. در **طَخارِسْتان** و **فَرْغانَه** و **سَمَرْقَنْد** و **صُغْد**پیشرفتهای مهمّی‌حاصل‌شد. درخاك **فرانسه**قشون **مُسْلِمین** به‌سرکردگی **عَبْدُالرّحمن** تا **پوانیه**پیش‌رفت

ولی عاقبت در جنگ سختی از **شارل مارتل** شکست خورده مجبور به رجعت شدند .

هشام پس از بیست سال خلافت در سنهٔ ۱۲۵ درگذشت .

بعد از **هشام** **وَلید** دوم پسر **یَزیدُ بْنُ عَبْدالملك** و **یَزیدُ بْنُ وَلید بْنِ عَبْدالملك** بعد از او با یك سال فاصله به خلافت نشستند و دورهٔ آنها ابتدای ضعف و انحاط **أُمَویان** بود حُکم و نفوذ مرکز خلافت در ولایات دور دست سُست شد و مخصوصاً در **خُراسان** نهضتی بر ضدّ **بَنی أُمَیَّه** و به طرفداری **بَنی هاشم** در خفا شروع شده بود و روز بروز قوّت میگرفت . در این زمان **محمّدُ بْنُ علیّ بْنِ عَبْدالله بْنِ العَبّاس** که نوهٔ **عَبْدُالله بْنُ عَبّاس** پسر عموی پیغمبر و رئیس خاندان **بَنی عَبّاس** و امام آنها بود درگذشت و پسرش **ابراهیم** بعنوان امام جانشین او شده علم دعوت را بلند کرد. **أبومُسْلِم** خراسانی در **مَرْو** بیرق این دعوت را برافراشت و آن نواحی را قبضه کرد . **یَزید** در ۱۲۶ وفات کرد و **ابراهیم بْنُ وَلید بْنِ عَبْدالملك** برادر خلیفهٔ متوفّی بجای او نشست ولی بزودی **مَرْوانُ بْنُ مُحمّد بْنِ مَرْوان الْحَکَم** حمله به **دِمَشْق** آورد و پایتخت خلافت را تصرّف نموده خود بعنوان **مَرْوان** دوم به خلافت نشست (سنهٔ ۱۲۷). در دورهٔ خلافت **مَرْوان** شورشهای پی در پی در ولایات برپا شد و از آن جمله **عَبْدُالله ابْنُ مُعاویَه** ، که نوهٔ **عَبْدُالله بْنُ جَعْفَر بْنِ أبی طالب** بود، در **کوفه** قیام کرد و لی در آن جا مغلوب شده به **مَداین** و **حُلْوان** رفته پیروان زیاد پیدا کرد و بتدریج **ایران** را زیر اقتدار خود درآورد و **اِسْتَخْر** را پایتخت خود قرار داده **واصفهان** و **رَیْ** و **قومس** و سایر ولایات را تصرّف نمود و قریب دو سال در این مملکت تسلّط داشت تا عاقبت بدست **أبومُسْلِم** کشته شد.

ازطرف دیگر **خارجیان** درهرطرف شوریده وعرصه‌را برعمّال خلیفه تنگ کردند مملکت **اسپانی** (**أَنْدُلُسْ**) نیز کم کم از اطاعت خلیفهٔ **دِمَشْق** خارج میشد واشکالات تزاید میگرفت .

سستی کار **أُمویان** ازهمه بیشتر درمشرق ظاهر بود مخصوصاً در **خُراسان** که ازمرکز خلافت دور بود نهضتهای ضدّ **أُموی** قوّت گرفت. **خُراسان** درآن زمان بمعنی عامّ تا **جَیْحون** را شامل بود و بلکه گاهی بهمهٔ ممالك شرقی **اسلام** تا أقصی حدود آن اطلاق میشد دراین خطّه **مُهاجِرین عَرَبْ** که خیلی زیاد بودند ازیك طرف مخاصمات شدید درمیان خود داشتند وقبایل **یَمَنی** و **عَدْنانی** بکینه‌های دیرینهٔ خود شدّت داده درتمام دورهٔ **أُموی** مجادلات و جنگ وخونریزی وشدّت خصومت درمیان آنها رواج داشت بحدّیکه تسلّط **عَرَبْ** را در **خُراسان** بغایت ضعیف نمود قبایل **اَزْد** و **تَمیم** و **بَکْر** و **قَیس** و **کَلْب** باهم دشمن خونی بودند و مراکز حکومت **خُراسان** یعنی **نیشابور** و **مَرْو** و **سیستان** گاهی بدست این و گاهی به‌دست آن قبیله می‌افتاد . ازطرف دیگر تمدّن ایرانی در **خُراسان** خیلی قوی وهنوز زنده وبلکه ازبعضی حیثیّتها بهتر از **دورهٔ ساسانی** بود چه تعصّبات وتنگی نظر أدوار سابق خیلی تغییر یافته روح ایرانی در **أَعْراب** مهاجر **خُراسان** نیز حلول کرده و بسیاری بیشتر ایرانی بودند تا **عرب** . مادران آنها ایرانی وزبانشان فارسی شده بود لباس ایرانی میپوشیدند و شراب میخوردند و **نوروز** و **مِهْرگان** را عید میگرفتند. **ایرانیان** و **أَتراك** با **عَرَبْ** مخالفت داشتند وامتیازیرا که **عَرَبْها** به‌خود مخصوص کرده منکر بودند مخصوصاً **ایرانیان** که هم ازحیث تمدّن وهم از حیث ثروت وهم ازحیث نجابت و لیاقت اداره بالاتر بودند از

معامله‌ای که با آنها میشد سخت درغضب بودند زیرا باوجودقبول **اسلام** باز فقط به انتساب بیکی ازقبایل **عَرَبْ** سری توسرهامی توانستند بیاورند و**مَوالی** یا بندگان آن قبیله شمرده میشدند واسم آن قبیله را میگرفتند بااینهمه درحقوق با**عَرَبْ** مساوی نبودند درجنگهای اسلامی **عَرَبْها** روی اسب و**مَوالی** پیاده میجنگیدند درفهرست مستمرّیات و**وظیفه‌خواران** (دیوان عطاء) اسم آنها درج نمیشد وأغلب جِزْیه یا مالیاتی شبیه به آن بایستی بپردازند. واین عدم مساوات که دردل **ایرانیان** مایهٔ کدورت وشکایت عظیمی بود یکی ازعوامل عمدهٔ شورش برضدّ **بَنی أُمَیَّه** گردید زیرا **أُمویان** تعصّب عربی را تقویت کرده وامتیازات آنهارا نگاهداری می نمودند وبه أصول مساوات وعدالت **اسلام** که امتیازات قومی وملّی رامنسوخ کرده بود اعتنائی نداشتند **خَوارِج** این أصول را تصدیق داشتند ومخصوصاً **شیعیان** یعنی **هواخواهانِ بَنی‌هاشِم** ازهمه بیشتر رعایت این قانون اسلامی را میکردند.

این فقره وبسیاری دلایل دیگر که ذکرش گذشت در **ایرانیان** ومخصوصاً أهل **خُراسان** تعلّق شدیدی به تشیّع به **بَنی‌هاشِم** ایجاد کرده بود واین دعوت **تَشَیُّع** که درخفا به کمال گرمی ترویج میشد درأواخر **بَنی أُمَیَّه** وسعت غریبی در **خُراسان** گرفت لیکن این دعوت که به اسم **بَنی‌هاشِمْ** در مقابل **بَنی أُمَیَّه** نشر میشد شعبه‌های مختلف داشت طرفداران أولاد **محمّدُ بْنُ الْحَنَفیَّه** و پسر او **أبوهاشِمْ** وهواخواهان أخلاف امام **حُسَیْن** وازهمه جدّی تر پیروان **بَنی عَبّاس** و امام آنها **محمّد** وپسرش **ابراهیم** همه برخلاف **أُمویان** کارمیکردند ولی درمقصود مخالف بودند. درین زمان که ما درصدد نگارش تاریخ آن هستیم چهار طبقه

از **مُسْلمین** با حکومت **بَنی أُمَیَّه** مخالفت داشتند از این قرار: **مُسلمانان سُنّی** و **لی متقی** و پارسا که أعمال خلاف شرع و جابرانه و زندگی پُر تجمّل و دنیاپرستانهٔ **خلفای أُموی** را دیده و بشدّت متنفّر و بیزار بودند **أصحاب پیغمبر** و **تابعین** و أولاد آنها از آن جمله بودند که در قیام **عَبْدُالله بْنُ زیاد** هم أیادی عمدهٔ او این طبقه بودند. دوم **شیعیان علیّ بْنُ أبی طالب** که شدیدترین خصم **أُمَویان** بودند و بواسطهٔ مظالم **بَنی أُمَیَّه** در حقّ خاندان **علی** و مخصوصاً واقعهٔ **کَرْبَلاء** این خصومت به أعلی درجه شدّت گرفته بود و این طبقه عامل عمدهٔ شورش **مُخْتار** بودند. سوم **خَوارِج** که تعلّق به أصول أولیّهٔ **اسلام** و تعصّب مفرط داشتند و ناراضیها و غارتگران از هر طبقه به این دسته ملحق میشدند و تا حدود سنهٔ هشتاد خطرناکترین انقلابات بر ضدّ **بَنی أُمَیَّه** برپا کرده بودند. چهارم **مَوالی** یعنی **مُسْلمین** غیر **عَرَبْ** بودند که چنانکه گفته شد مانند ملّت محکوم معامله شده و از طرف ملّت حاکم تحقیر میشدند مخصوصاً کینهٔ این طبقهٔ أخیر نسبت به قوم خارجی که بر آنها تسلّط یافته بود أوّلاً و نهضت **تَشَیُّع** از هر شعبه و طریقه ثانیاً و انتظار عمومی از میان **مُسْلمین** برای یك نجات دهنده در تحت عناوین **قائم** یا **مَهْدیّ** و غیره ثالثاً و نیز رقابت و نفاق شدید درمیان **قَبایِلِ عَرَبْ** شمال و جنوبی در درجهٔ چهارم موجب سرنگون شدن دولت **أُموی** گردید.

نهضت پیروان **بَنی عَبّاس** در **خُراسان** أمر ناگهانی نبود بلکه بیش از سی سال **خانوادهٔ عَبّاسی** یعنی **مُحَمّد بْنُ علی** و پسرش **ابراهیم** و منسوبین آنها برخلاف مدّعیان دیگر از **بَنی هاشِمْ** با یك ترتیب و نظم و استمرار و تدبیر بوسیلهٔ دُعاة مخصوص و تشکیلات مرتّب در **خُراسان** کار میکردند.

عَبّاسیان در دعوت خود عمده به **مَوالی** و مخصوصاً **ایرانیان** متّکی بودند و از آزردگی خاطر آنان استفاده میکردند و از طرف دیگر تکیهٔ ایشان به أحزاب مختلفهٔ **شیعه** بود که در آن أوان یعنی أوایل قرن دوم هجری دو شعبهٔ عمده داشت **عَبّاسیان** و **عَلویان زَیْدیها** یعنی پیروان **زَیْدُ بْنُ علی** پس از کشته شدن او چنانکه گفته شد ضعیف و پراکنده شدند و پیروان **مُحَمّدُ بْنُ الْحَنَفِیّه** که بعد از وی به پسرش **أبو هاشِمْ** گرویده بودند بواسطهٔ آنکه **أبو هاشِمْ** در موقع وفات خود حقّ امامت خویش را به **مُحَمّدُ بْنُ علی** سر سلسلهٔ **خاندان عَبّاسی** انتقال داد به پیروان **عَبّاسیان** التحاق نمودند بنا بر این از دو شعبهٔ عمدهٔ **شیعه** یکی طرفداران **عَبّاسیان** بودند که شعارشان بیرق و لباس سیاه بود و شعبهٔ دیگر طرفدار **آل علی** که در آن أوقات به امامت امام **عَلیّ بْنُ الحسین زین العابدین** (متوفّی در سنهٔ ۹۹ یا صد هجری) و امام **مُحَمّدُ بْنُ علیّ الباقر** معتقد بودند و به همین جهت **عَبّاسیان** در دعوت خود در **خُراسان** و سایر اکناف **ایران** به عنوان عامّ **بَنی هاشِمْ** دعوت می کردند و همدستی و پشتیبانی همهٔ شعب **شیعه** را داشتند. در **خُراسان** ابتدا دعوت سرّی بود و أمور دعوت و نهضت به وسیلهٔ مجمعی مرکّب از دوازده نقیب و شورای مرکّب از هفتاد نفر رؤسای درجهٔ دوم اداره میشد. گاهی هم بعضی از این دُعاة عقاید مخصوصی پیدا کرده جزو **غُلاة** می شدند یعنی نسبت صفات ألوهیّت به **أئمّه** میدادند و از این جهت از جمع **شیعیان** خارج شده نهضت مخصوص یا فتنه‌ای برپا میکردند که تاریخ این وقایع و نهضتها که برای تاریخ **ایران** خیلی مفید و علاوه بر این دلکش است خود باب مبسوطی تواند شد که از عهدهٔ این کتاب خارج است. در أواخر سال ۱۲۹

دعوت عبّاسی به‌قدری در **خُراسان** پیش رفت که **أبو مُسْلِمْ** پیشرو **شیعیان عبّاسی** بیرق سیاه **عبّاسیان** را بلند کرد. پیشوای این جماعت چنانکه ذکر شد **مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیّ بْنِ عَبْدِالله ابْنِ العَبّاس** بود که در سال ۱۲۵ وفات کرده پسرش **ابراهیم** را به جانشینی خود تعیین نمود قبل از وفات خود **أبو مُسْلِمْ** را که جزء بندگان بود و بیست سال بیش نداشت خریده و بکار دعوت و خدمت خاندان خود گماشت. **أبو مُسْلِمْ** در **خُراسان** بنشر دعوت مشغول شده و أغلب میان **خُراسان** و **حُمَیْمَه** (که قریه‌ای در جنوب **فلَسْطین** و مأوای **خاندان عبّاسی** بود) مراوده می‌کرد پس از آنکه اطمینان به‌قوت پیروان خود در **خُراسان** پیدا کرد به حکم امام **ابراهیم** علم قیام را برافراشته دعوت را ظاهر کرد و آنچه والی **خُراسان نَصْرُ بْنُ سَیّار** به **مَرْوانُ بْنُ مُحَمّد** خلیفهٔ أموی نوشت و او را متوجه خطر نزدیك گردانید و حتّی گفت که دویست هزار نفر به **أبو مُسْلِمْ** بیعت کرده‌اند نتیجهٔ مفیدی نداد و فقط **مَرْوان** از مساعی امام **ابراهیم** مطلّع شده او را گرفتار و حبس نمود و پس از آنکه وی اندکی بعد در حبس بمرد برادرانش **أبو العبّاس سفّاح** و **أبو جعفر مَنْصور** با سایر أهل خانواده به **کوفَه** رفته در آن جا مختفی شدند. **أبو مُسْلِمْ** در پیشرفت خود در **خُراسان** مداومت داشت و ابتدا نواحی شمال شرقی **خُراسان** را از **نَسا** و **أبیوَرْد** و **هَرات** و **مَرْورود** تصرّف کرده در جنگهای متوالی قشون **أُمَویان** را از این نواحی براند لکن باوجود این باحزم و تدبیر رفتار می‌کرد و قریب هفت ماه در حوالی **مَرْو** لشکر خود را نگاهداشته جلو نرفت تا وقتیکه **عَرَبهای یَمَنی** را نیز با خود همراه کرد و آن وقت **مَرْو** پایتخت **خُراسان** را تسخیر نمود و قیام انبساط پیدا

کرد . از یك طرف مردم از هر سوی از **نیشابور** تا أقصی نقاط قلمرو اسلامی در **تُرکستان** و **ماوراءالنّهر** به عدّهٔ صدهزار نفر به یاری **أبومُسْلِم** شتافتند و از طرف دیگر **نَصْر بْنُ سَیّار** خودرا درمقابل انبوه **شیعیان** ضعیف دیده از **مَرْو** به **سَرَخْس** و از آن جا به **نیشابور** و از آن جا رو به مغرب عقب نشست و **قَحْطَبَه** نام از سرداران **أبومُسْلِم** او را دنبال کرده شکست فاحشی به او داد و در أثر آن **جُرْجان** و **رَیْ** نیز از دست **أُمَویان** خارج شد درین أثنا **نَصْر** مریض شد و درگذشت و **قَحْطَبَه** رو به مغرب پیش رفته **نَهاوَنْد** را محاصره نمود و اردوئی را از قشون خلیفه در **کرمان** مرکّب از صدهزار نفر که به کمك **نَصْر** می آمدند در جنگ سختی شکست داده تار و مار کرد . **نَهاوَنْد** هم عاقبت تسلیم شد و **قَحْطَبَه** در أوایل ۱۳۲ هجری به سوی **کوفَه** هجوم آورد و با لشکر مهمّی که از جانب **أُمَویان** به سرداری **ابْنُ هُبَیْره** رو به **ایران** می آمد در **کَرْبلاء** تصادم نموده مصاف دادند . درین جنگ اگرچه **قَحْطَبَه** کشته شد ولی قشون **شام** شکست یافته تا **واسِطْ** عقب نشستند و پسر **قَحْطَبَه** با قشون خویش وارد **کوفَه** شد و **أبوالعَبّاس سَفّاح** با خانوادهٔ خود از مأمَن خویش بیرون آمد و در همان أوان اُردوی دیگر **أُمَویان** به سرداری خلیفه **مَرْوان** در کنار رود **زاب صغیر** در جنگ با لشکری که **قَحْطَبَه** به سرکردگی **أبوعَوْن** به آن سوی فرستاده بود مغلوب شد و نواحی مشرقی **مَوْصِلْ** بدست **عَبّاسیان** افتاد و قریب پنج ماه بعد خود خلیفه **مَرْوان** با لشکر عظیم خویش در کنار **زاب کَبیر** شکست یافته فرار کرد و سه ماه پس از آن **دِمَشْق** به تصرّف **قشونِ عَبّاسی** درآمد و **مَرْوان** هم که به **مِصْر** گریخته بود گرفتار و مقتول گردید و أغلب أعضای **دودمان أُمَوی** بقتل رسیدند .

خلافت در بغداد

تغییر مرکز سلطنت اسلامی از **دِمَشْق** به **کوفَه** و **هاشِمیَّه** و **بَغْداد** که درحوالی **مَداینْ** پایتخت قدیم **ایران** بودند و افتادن أرکان سلطنت بدست **ایرانیان** و **خراسانیان** وواقع شدن کامل خلافت تحت نفوذ ایرانی سرنوشت **اسلام** را تغییر داد ازطرفی در بداوت عربی روح تمدّن و آداب و نظم و مملکتداری دمیده شده تساهل و علم‌دوستی ودانش و أدب رواج گرفت ترجمهٔ کتب خارجی به‌عربی و تغییر ضبط وقایع از روایات شفاهی به تاریخ‌نویسی وتدوین آداب وعلوم از آثار آن بود ولی ازطرف دیگر سادگی وشهامت و استقلال نفس و «**دِمُکْراتیزم**» عربی به‌تجمّلات وعظمت وتبختر وتملّق درباری و اعتقاد به‌سلطنت ارثی واطاعت کورکورانه به‌سلاطین دارای جنبهٔ ألوهیّت (که أثرش در پرستش **أولادِعلی** وخاندان آنها دیده‌می‌شد) تبدیل‌شد ومخصوصاً جریان **دین اسلام** و تمدّن آن درمجرای شرقی وایرانی افتاده وازمجرای **تمدّن یونانی** دورافتاد لکن به‌این نکتهٔ باریك باید توجّه‌شود که سلطنت‌ودولت اسلامی باوجوداستقرار **أمَویان** قریب‌صدسال‌درمملکت نیم‌رومی ویونانی **سوریَه** و اختلاط آن با مردم **أنْطاکیَه** وقیساریَه وحِمْص وقِنَّسْرین وسایرمراکزمهمّ تمدّن‌رومی‌از **اصول یونانی** ورومی هیچ‌چیزی کسب‌نکرد ودرحال نیم بدوی ونزدیك به‌**أعْراب بادِیَه**ماند لکن نفوذ **روح ایرانی** به‌قدری سریع و ساری بود که در اندك زمانی **اسلام** به مجرای تمدّن‌افتاد و قائدین دولت عربی همه چیز کمالات و

فنون **ایران** را أخذ کردند . جهت این مطلب که سرّ غامض به نظر می آید شاید تا حدّی اینست که **یونانیان** و **رومیان** ساکن **سوریه** کمتر دین **اسلام** را پذیرفته و مسلمان شدند وأغلب در **دین مسیحی** باقی ماندند ولهذا تجانس و اختلاط ضعیف بوده وسرایت تمدّن وآداب غیر ممکن بود لکن **ایرانیان** متمدّن و بسیاری از خود أهل مملکت **ایران** به عدّهٔ زیاد مسلمان شده در تمام دوایر دولتی واجتماعی سلطنت اسلامی داخل شدند و سرایت فوق العاده سهل گردید .

استقرار **سلطنت عبّاسی** انقراض (یا ضعف کلّی) نفوذ **عَرَبْ** و بالا گرفتن نفوذ ایرانی بود **براون** گوید **عبّاسیان** میتوانستند به حمایت و پشتیبانی **ایرانیان** مقهور ومظلوم و تحقیر دیده اعتماد کنند زیرا اینها مردم عاقل و قابلی بودند با یك گذشتهٔ بزرگ واکنون به ذلّت وفلاکت افتاده بودند وازطرف یك نژاد جنگاوری که تقریباً درهر چیز جز رشادت شخصی وحبّ استقلال از آنها پست تر بودند باتحقیر معامله میشدند .

عَرَبْها مغلوبیّت معنوی خودرا ازدست **ایرانیان** حس میکردند ومی فهمیدند که در واقع فتح **زاب** جبران شکست **قادسیّه** و **جَلَوْلاء** و **نَهاوَنْد** بود لهذا درصدد بدست آوردن نفوذ ازدست رفتهٔ خود برآمدند وجنگ میان پسران **هارون** یعنی **أمین** و **مَأْمُون** درواقع جنگ ثانوی **عَرَبْ** و **ایران** بود که باز به غلبهٔ **ایرانیها** خاتمه یافت .

فهارس پنجگانهٔ کتاب از پرویز تا چنگیز:

۱- فهرست اسامی اشخاص وقبایل وطوایف .

۲- فهرست اسامی جای‌ها .

۳- فهرست اسامی کتاب‌ها ورسانه‌ها ومجله‌ها ومقاله‌ها .

۴- فهرست مطالب.

۵- تصحیحات وصوابنامه.

۱ - فهرست اسامی اشخاص وقبایل وطوایف

آ

آپلین ۱۱۳
آتنائوس ۱۰۹
آناناسیوس ۱۱، ۴۰
آدولی (رك : بندر حبشه) ۸۹
آرامی (زبان وخط ومردم ـ) ۱۹، ۲۶، ۴۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۶۹
آرامی قدیم ۱۰۶
آرامیها ۱۰۱، ۱۰۵
آرامیهای سوریه ۱۰۸
آرامیهای عراق ۱۰۸
آرتورکریستین ۸
آریانی ۳۹
آزادبه ۱۲۸، ۱۲۹
آزاد فیروز ۳۴
آزرمیدخت ۱۸۵
آسوربانی پال(رك : آشوربانی‌پال) ۵۶، ۹۹، ۱۰۱
آشور ۸۱
آشوربانی پال(رك : آسوربانی‌پال) ۱۰۷
آشوری ۵۵
آشوریان ۳۵
آشوریها (رك : آشوریان) ۵۶، ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۷۲، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۷
آفردیت (رك : زهره) ۱۲۹
آفریقایی ۷۹، ۸۸، ۸۹، ۹۳
آفیلا ۹۰
آکل المرار ۱۳۷
آگاثار خیدس ۱۰۳
آل علی (ع) ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳
آلمانی ۲۱
آل نصر ۱۲۲، ۱۲۳
آمنه ۱۵۳
آمورکسوس (رك : امرؤالقیس)۹۷
آموریها ۵۷
آناستازیاس ۲۴

آناستازیوس Anastasie ۷، ۱۳۷
آنتی‌گونوس Antigonus ۱۰۰، ۱۰۹
آنطیوخوس ۱۱۹
آوار ۱۲
آوارها ۱۷، ۱۸، ۳۷، ۳۸
آیدوگ (رك : ارياط) ۹۴

ا

ابادیها (رك : عبادیها) ۹۸
ابراز (رك : وراز) ۹
ابراهیم (ع) ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۲
ابراهیم(رك : ابراهیم‌بن‌الاشتر) ۲۱۴
ابراهیم (رك : ابراهیم بن محمد) ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۴
ابراهیم (رك : محمدبن علی) ۲۲۲
ابراهیم (رك : ابرهه) ۹۴
ابراهیم بن الاشتر ۲۱۳
ابراهیم‌بن ولیدبن عبدالملك ۲۱۹
ابرهه (رك : ابـراهیم) ۹۴، ۹۵، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۴۹
ابرهۀ حبشی (رك : ابرهه) ۱۵۳
ابناء (رك : ایرانیان) ۹۶
ابن اشعث ۲۱۵
ابن‌الاثیر (رك: تاریخ‌الکامل‌ابن‌الاثیر درفهرست اساسی‌کتابها) ۲۰۲
ابن‌الجوزی ۷۰
ابن‌الرشید ۵۰
ابن‌العبری ۱۳۰
ابن‌المقفع ۴، ۲۵
ابن‌خردادبه ۹، ۱۰
ابن زبیر (رك: عبدالله‌بن‌زبیر) ۲۱۲، ۲۱۳
ابن‌زیاد (رك: عبیدالله‌بن‌زیاد) ۲۱۱
ابن سعود ۵۰
ابن عبدربه ۶۱
ابن‌قتیبه(رك: طبقات‌الشعراء درفهرست اساسی‌کتابها) ۳۶
ابن‌هبیره ۲۲۵
ابوالعباس سفاح ۲۲۴، ۲۲۵
ابوایوب ۲۱۰
ابوبکر (خلیفۀ اول) ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۰
ابوجعفرمنصور ۲۲۴
ابوحنیفۀ دینوری ۱۳۳
ابوذر ۱۵۵
ابوسفیان ۱۶۸، ۱۷۳، ۲۰۷
ابوطالب ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲
ابوعبید ۱۸۶، ۱۸۷
ابوعبیده ۲۰۷
ابوعبیدۀ ثقفی ۲۱۳
ابوعون ۲۲۵
ابوکریب اسعد ۸۶
ابولهب ۱۵۸

ابومسلم (رك: ابومسلم خراسانی) ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۵
ابومسلم خراسانی ۲۱۹
ابوهاشم ۲۲۱، ۲۲۳
ابویعفور ۱۲۴
ابی‌اشوم ۵۷
اتراك ۱۹، ۳۱، ۲۱۶، ۲۲۰
احزاب (رك: قبایل عرب) ۱۶۹، ۱۷۰
احزاب عرب ۱۶۹
احشید ۱۰
ادب (رك: ادبیل) ۱۰۱
ادبیل (رك: ادب) ۱۰۱
اذینه (رك: سپتیموس‌اودناتوس) ۱۱۷، ۱۱۸
اراستوئن‌یونانی ۶۳
اراسنه ۳۹
ارتودکس- ارتودوکس ۲۵، ۴۰، ۱۳۵
اردشیر ۱۸۵
اردشیر اول هخامنشی ۳۰
اردشیر بابکان ۲، ۳۰، ۳۱
اردشیر دوم ۲۳
اردشیر سوم ۱۶
اروپایی ۶۹، ۲۱۶
ارباط ۹۴، ۹۵
ازد (قبیلهٔ-) ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۷۴، ۲۲۰
اساقفه ۸، ۲۶
اسباط‌اسمعیل ۹۹
اسباط سیزده‌گانهٔ اسمعیلی ۵۷
اسپهبدان خراسان ۴۱
استرابون ۷۸
اسد ۱۲۲
اسرحدون ۵۶، ۹۶، ۹۹
اسعدکامل ۸۶
اسفیمایوس (رك: سمیفع) ۹۳
اسقفها ۲۱
اسکندر ۱۰۰
اسکندری ۱
اسلام (دین‌ولشکر وقدرت وکشور-) ۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۴۸، ۵۸، ۷۵، ۸۵، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷
اسلامی (رك: اسلام) ۱، ۱۵، ۱۶، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۸، ۴۱، ۴۹، ۵۰، ۵۸، ۶۴، ۷۰، ۷۷، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷

اسلاوها ۳۷
اسمعیل (پسر ابراهیم خلیل‌الله) ۱۵۲، ۱۶۸
اسمعیل ۹۹، ۱۴۶
اسمعیل بن ابراهیم ۱۴۳، ۱۴۴
اسمعیلی (رك: عربهای اسمعیلی) ۱۴۵
اسود ۱۲۳
اسود بن منذر اول ۱۲۴، ۱۳۱
اشاعره ۲۸
اشکانی ۳۶، ۱۱۴
اشکانیان ۲، ۱۹، ۲۱، ۳۰، ۳۴، ۳۶، ۴۳، ۹۷
اشکانیان ایران ۱۶۶
اشکانیان روم ۱۱۶
اصبحه (رك: کالب اصبحه) ۹۴
اصحاب الاخدود ۹۲، ۱۸۰
اصحاب پیغمبر (رك: صحابه) ۲۲۲
اعراب ۱۳، ۱۷، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۵۵، ۵۷، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۱۷، ۲۲۰
اعراب ازد ۱۷۴
اعراب تخته قاپو (رك: اعراب حضری) ۱۲۰
اعراب بادیه ۱۲۱، ۱۳۳، ۲۲۶
اعراب بدوی ۸۷، ۱۲۰
اعراب جنوبی تدمر ۱۲۵
اعراب حضری (رك: حضریها) ۱۲۰
اعراب شهرنشین ۱۴۰
اعراب عدنانی بادیه ۱۲۱
اعراب مسیحی ۲۶، ۱۹۴
اعراب مسیحی بادیه ۱۸۸
اعراب مهاجر یمنی ۱۲۱
اعرابی ۱۳۳
اعراب یمن ۱۴۴
اعراب یهودی ۱۵۱
اعراب یهودی مذهب ۱۰۶
افشین ۹
اقوام آسور ۱۵۱
اقوام ایرانی نژاد ۴۲
اقوام بابل ۱۵۱
اقوام ترکی نژاد ۴۲
اقوام جنوب غربی عربستان ۱۰۰
اقوام سامی غربی ۵۴
اقوام عرب ۱۰۰، ۱۴۳
اقوام عربستان جنوبی ۱۰۵
اقیال ۱۳
اقیال یمن ۹۳، ۹۴، ۱۷۴
اکسومیها ۹۰
اللات ۱۴۷، ۱۵۰
الاامید (رك: الاعمید) ۹۰
الاعمید (رك: الاامید) ۹۰
الله (رك: رحمن) ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
الحجرالاسود (رك: کعبه) ۱۴۶
العزی ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۵
الفارسیة ۳۵
الفردکرمر A.kermer ۷۱
الکساندر بلاس ۱۱۱
الکساندر سوروس ۱۱۶

الماقه (رك: المقه خدای سبائیها) ۷۱
المقه (خدای سبائیها) ۷۱
المنذر (رك: منذر سوم) ۱۳۵
المنذر (رك: منذرماءالسماء) ۱۳۶
النعمان‌بن‌امرؤالقیس ۱۲۵
الهةالعزی ۱۲۵
الیس ۱۸۸
الیوس گالوس ۷۲، ۱۱۰
امرؤالقیس ۱۲۲
امرؤالقیس (شاعر معروف) ۱۳۸
امرؤالقیس (پادشاه حیره) ۱۰۵
امرؤالقیس (رك: آمورکسوس) ۹۷
امرؤالقیس(برادرعمروبن‌المنذر)۱۲۶
امرؤالقیس (رك: امرؤالقیس‌بن‌عمرو) ۱۳۸
امرؤالقیس‌بن‌عمروبن عدی ۱۱۲
امرؤالقیس عمرو ۹۱
اموی (رك: امویان واموبه) ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵
امویان ـ امویها (رك: اموی واموبه) ۲۰، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶
امیةبن‌عبدشمس ۱۵۲
امیم (قبیلهٔ ـ) ۵۸
امین ۲۲۷
امیه (رك: امیةبن‌عبدشمس) ۱۵۲
انصار(رك: مسلمین‌مدینه)۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۷
انگلیسها ۴۹، ۷۸
انگلیسی ۳، ۴، ۴۲، ۴۳، ۴۹
انوشروان ۳، ۵، ۹، ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۳۴، ۳۷، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۳
اوتیکیوس Eutychius ۸
اورانیوس ۱۰۳
اورلیان ۱۱۹
اوژپتوس ۱۲۴
اوس (قبیلهٔ ـ) ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷
اوس (رك: اوس‌بن‌قلام) ۱۲۳
اوس‌بن‌حجر ۳۵
اوس‌بن‌قلام ۱۲۳
اوگوست (قیصر)۸۲
اولاد علی (رك: آل‌علی) ۲۲۶
اویغورها ۱۹، ۴۲
اهل‌کوفه (رك: اهل‌کوفه)۲۰۳
اهالی‌کوفه (رك : اهل‌کوفه) ۲۱۰
اهل بدعت ۲۰، ۲۶، ۲۸، ۳۸
اهل بیت پیغمبر ۲۱۸
اهل تأویل وتفسیر به‌رأی۲۸

اهل تأویل دین زردشت ۲۸
اهل جده ۳۶
اهل عدن ۳۶
اهل‌کتاب (رك: یهود ، نصارى ، زردشتیان) ۱۷۱، ۱۷۵
ایاد ۳۶
ایاس (رك: ایاس بن قبیصهٔ طایی) ۱۳۳
ایاس‌بن قبیصهٔ طایی ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱
ایتعمر (رك: یتعمر) ۷۱، ۷۲
ایتعمر بین ۷۲
ایتعمر جنوبی ۷۲
ایتعمر سبایی ۷۲
ایتعمر کتیبه‌های یمنی ۷۲
ایتمر سبایی(رك: ایتعمر سبایی) ۷۲
ایتمر کتیبه‌های آشوری ۷۲
ایرانی (خط وزبان وکشور و مردم ولشکر-) ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۴، ۳۶، ۴۳، ۹۶، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۶
ایرانیان(رك : ایرانیها، ایرانی) ۲، ۳، ۵، ۱۲، ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۷۸، ۸۷، ۹۶، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷
ایرانیان یمن ۱۷۲
ایرانیها (رك: ایرانیان)۱۹۲، ۲۰۱، ۲۲۷
ایستمی (خاقان) ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹
ایلاساروس (رك: ایلیشرح‌یحضب) ۷۸
ایل قاغان (رك: تئومن) ۱۷
ائمه (رك: شیعیان) ۲۲۳
ایلیشرح ۷۱
ایلیشرح یحضب (رك: ایلاساروس) ۷۸

ب

بابکیه ۲۹
بابلی ۱۹، ۱۱۹
بابلیها ۱۰۵
بادیه‌نشینان (رك: اعراب بدوی) ۱۲۰
باذام (رك: باذان) ۱۷۱

باذان (رك : باذام) ۹۶، ۱۷۱، ۱۷۲
بار بعمشین ۲۳
بارتولد ۱۹، ۴۲، ۴۳
بارقیها ۷۶
بازو ۱۹۶
بت زباء (رك : بت زبای) ۱۱۸
بت زبای (رك : بت زباء) ۱۱۸
بتعیها ۷۶
بحیرا (رك : سرجیوس) ۱۵۴
بخارا خدا ۹
بدعتی ۳۹
بدوی‌ها (رك : اعراب بدوی) ۱۲۰
براز (رك : ابراز ، وراز) ۹، ۱۰
برازان رك : ورازان) ۱۰
براون (ادوارد ـ) ۲۲۷
بربر ۲۱۶
بربرها ۲۰۹
برمذشاه ۱۰
برمکیان ۳۱
بسمل ۱۹
بطالسه ۱۰۷
بطالسهٔ مصر ۱۰۷
بطریق (رك : فیلارك) ۱۳۵
بطلمیوس ۵۸، ۸۸، ۱۴۱، ۱۶۰
بطلمیوس فیلومتور ۱۱۱
بطلمیوس‌های مصری ۸۳
بعثت ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵
بعل ۱۵۰
بغ (رك : بغپور) ۲۰۱
بغپور (رك : فغفور) ۲۰۱
بکر (قبایل ـ) ۱۷۳، ۱۸۴، ۲۲۰
بکربن وائل ۱۲، ۳۶، ۱۳۱
بکریها ۱۷۳
بلاذری (رك : فتوح البلدان در فهرست اسامی کتابها) ۲۰۲
بلاش اول اشکانی ۱۱۴
بلال حبشی ۱۵۵
بلغارها ۱۶
بلقمه (رك : بلمقه ، یلمقه) ۷۱
بلقیس (رك : ملکهٔ سبا) ۷۰، ۷۱
بلمقه (رك : بلقمه) ۷۱
بلیزار ۱۲۵
بلیزاریوس ۱۳۵
بنوبکر ۱۳۹
بنوجرهم ۱۴۴
بنوعبدقیس ۱۳۹
بنوعجل ۳۵

بنوقریظه (رك : بنی‌قریظه) ۱۶۷، ۱۷۰
بنوقینقاع ۱۶۷
بنوکنانه ۱۴۵
بنوکهلان ۱۴۳
بنونصر ۱۰۸
بنونضیر ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹
بنوهمدان ۸۹
بنی‌اسرائیل ۵۵، ۱۴۱، ۱۶۰
بنی‌اسماعیل، بنی‌اسمعیل ۵۷، ۱۴۶
بنی‌امیه ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲
بنی‌تمیم ۳۴
بنی‌سعیدبن مالك‌بن ضبیعه ۳۵
بنی‌شیبان ۱۳۱
بنی‌عباس (رك : عباسیان) ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲
بنی‌قریظه ۱۶۹
بنی‌لخم ۱۶
بنی‌مطلب ۱۵۸
بنی‌هاشم ۱۵۸، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱
بودا ۳۱
بودایی ۳۰، ۴۲
بودائیان ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۴۱
بوران (رك : پوران دخت) ۱۸۵
بومین قاغان (رك : تئومن) ۱۷
بونابن بونابن حیران ۱۱۳
بووای (جاثلیق ـ) ۲۲
بهرام اول ۲۷
بهرام پنجم (رك : بهرام‌گور) ۲۳
بهرام‌پنجم ساسانی(رك : بهرام‌گور) ۱۲۳
بهرام چوبین ۴
بهرام‌گور(رك : بهرام پنجم) ۲۳، ۴۳، ۱۲۳
بهمن (سردار ایرانی در جنگهای اعراب) ۱۸۷، ۱۸۸
بهمنه (رك : وهمنه) ۹

پ

پاتریاك زکریا ۱۱
پادشاه اکسوم ۷۷
پادشاه حمیر ۷۷
پادشاه ذوریدان ۷۹
پادشاه ریدان ۷۷
پادشاه سبا ۷۷، ۷۹

پادشاه سبا وریدان و حضرموت و یمنه و عربهای آنها درجبال و تهامه ۸۷
پاکوروس ۳۶
پرویز (رك : خسرو پرویز) ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۶، ۲۷، ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۰
پریپلوس ۳۴
پطرس (کشیش عربها) ۹۷
پلین (مورخ رومی) ۳۴، ۷۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹
پوران دخت (رك : پوران) ۱۲
پهلوی (خط وزبان و نوشتهٔ ـ) ۴۳، ۲۱۳
پیترو (رك : شعیب) ۶۴
پیراسبریشوع ۶

ت

تابعین ۲۲۲
تاتئو ۱۹
تبابعهٔ یمن ۱۳۸
تبوئا ۱۰۱
تخته قاپو (رك : عربهای یمن) ۱۴۳
تدمریها ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۹
تراژان (امپراطور روم) ۱۱۰
ترك (رك : اتراك وترکها) ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۴۱
ترکش ۴۱
ترك شرقی ۴۱
ترکها (رك : اتراك) ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۳۱، ۲۰۹
ترکهای غربی ۴۱
ترکهای مغربی ۴۱
ترکی ۱۷، ۱۹
تشیع (رك : شیعه ، شیعیان) ۲۱۴، ۲۱۱، ۲۲۲
تغلب (قبیلهٔ ـ) ۱۸۴
تقی‌زاده (سیدحسن ـ) ۱۱
تلخونو (رك : ملکهٔ عرب) ۹۹
تمیم (قبیلهٔ ـ) ۲۲۰
تنوخ ۱۴۴
تیبریوس ۱۳۶
تیگلت پیلسر اول ۱۱۲
تیگلت پیلسر ایدیبی ایل ۹۹
تیگلت پیلسر چهارم ۹۸
تئودور ۱۱
تئوفیل ۸۶

ثئوبن (رك : ترك) ۱۷

ث

ثمود (رك : قوم ثمود) ۵۸، ۱۰۰،
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴،
۱۰۵، ۱۴۳
ثمودی (رك : ثمودیها) ۱۰۲، ۱۰۳،
۱۰۴، ۱۰۵
ثمودیها (رك : ثمود ، ثمودی) ۹۸
ثعلبة بن عمرو ۱۳۵
ثقیف (قبیلهٔ ـ) ۱۵۹، ۱۷۴
ثنویه ۲۸، ۴۳

ج

جابان ۱۸۷
جاسم (قبیلهٔ ـ) ۵۸
جاودانیه ۲۹
جبرئیل (رك : گابریل) ۲۶
جبلة بن الایهم ۱۳۵، ۱۳۶
جبلة بن حارث ۱۳۵
جبلهٔ غسانی ۱۲۵
جدرت (رك : جدروت) ۸۹
جدروت (رك : جدرت) ۷۵، ۷۶،
۸۹
جدیس (قبیلهٔ ـ) ۵۸، ۱۴۳
جذام (قبیلهٔ ـ) ۱۱۱، ۱۴۴
جذیمه ۱۲۲
جذیمة بن الابرش ۱۲۱
جرجی زیدان ۱۱۳، ۱۱۵
جرجیوس (رك : بحیرا) ۱۵۴
جرهم (قبیلهٔ ـ) ۱۴۸
جرهم قدیم (قبیلهٔ ـ) ۵۸
جرهمیها ۱۴۶، ۱۴۸
جشنس ۳۴
جعفر بن ابی طالب ۱۵۷، ۱۷۳،
۲۱۹
جنفه ۱۳۴
جمعهٔ صلبوت (رك : جمعهٔ مقدس)
۲۳
جمعهٔ مقدس (رك : جمعهٔ صلبوت)
۲۳
جندب (رك : جندبو) ۹۸
جندبو (رك : جندب) ۹۸
جنگ پل ۱۸۸

چ

چادر گردها ۲۳
چینی ۲۰۱

ح

حارث (رك : حارث‌بن جبلهٔ غسانی) ۱۲۵،۱۲۷،۱۲۶
حارث (رك : حارث‌بن عمرو) ۱۳۷، ۱۳۸
حارث (رك : حارث غسانی) ۱۲۷
حارث‌بن ثعلبه ۱۳۵
حارث‌بن جبلهٔ غسانی ۱۲۵،۱۲۶، ۱۲۷،۱۳۵
حارث‌بن عمرو ۱۳۷،۱۳۸
حارث‌بن عمرو کندی ۱۲۶
حارث غسانی(رك : حارث بن جبلهٔ غسانی) ۱۲۷
حارث کندی (رك : حارث‌بن عمرو کندی) ۱۲۶
حارثه ۸۱
حارثهٔ اول ۱۱۰
حارثهٔ چهارم ۱۱۰
حارثهٔ دوم ۱۱۰
حارثهٔ سوم ۱۰۹،۱۱۰،۱۱۱
حبشی ۱۳،۷۹،۸۸،۸۹،۹۰،۹۲، ۹۳،۹۴،۱۲۰،۱۴۹،۱۵۳،۱۶۵
حبشی آفریقایی ۹۳
حبشیها ۷۰،۷۶،۸۵،۸۶،۸۷،۹۰، ۹۱،۹۵،۱۲۰،۱۳۸
حبشیهای عربستان ۷۹
حبشیهای عربی ۹۲
حبشیهای مسیحی ۹۵
حبشیهای یمن ۷۹،۸۹
حج (رك : حجاج) ۱۴۸،۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۲،۱۷۷،۱۸۴
حجاج (رك : حج) ۱۴۸،۱۴۹، ۱۵۲،۱۶۰
حجاج‌بن یوسف ۲۱۵
حجاج یثرب ۱۶۲
حجةالوداع ۱۷۷
حجر (رك : حجربن عمرو) ۱۳۷

حجر (رك : حجربن حارث) ۱۳۷، ۱۳۸
حجربن عمرو ۱۳۷
حریم (رك : هریم) ۷۳
حزقیال نبی ۶۰
حسن (امام دوم شیعیان) ۲۰۶، ۲۰۸
حسین (رك : حسین بن علی‌بن ابی طالب) ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۱
حسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب ۲۱۰، ۲۱۲
حضرموتیها ۶۹، ۸۹، ۱۴۳
حضریها (رك : اعراب‌حضری) ۱۲۰
حکومت کهنه ۶۵، ۷۱
حکومت لخمی حیره ۹۱
حکیم ایرانی (رك : حکیم‌فارس) ۲۲
حکیم فارس (رك : فرهاد) ۲۱
حمزه (عموی پیامبر اسلام) ۱۵۷، ۱۶۸
حمزهٔ اصفهانی ۱۲۲
حمورابی ۵۷
حموربی (رك : حمورابی) ۵۷
حمیری ۶۸، ۷۷، ۸۰، ۸۶، ۹۵
حمیریها Homerite (رك : حمیری) ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۹۵، ۱۱۲، ۱۴۳
حمیریان (رك : حمیریها) ۷۷
حنفاء ۱۶۵
حنفاء ۱۶۵
حویطات (قبیلهٔ ـ) ۱۱۱
حیران ۱۱۶

خ

خارجیان (رك : خوارج) ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۳
خارجیها (رك : خارجیان) ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۰
خازو ۹۶
خاقان ترك ۱۷، ۲۰۱
خالد (رك : خالدبن ولید) ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴
خالدبن الولید ـ خالدبن ولید ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵
خاندان تانك ۴۱
خانوادهٔ عباسی ـ خاندان عباسی ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴
خانوادهٔ همدانی ۷۶

ختلان شاه (رك : شیرختلان) ۱۰
ختیها ۵۹
خدیجه (همسر پیامبر اسلام) ۱۵۰
۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۲
خراسانی ۲۱۹
خراسانیان ۲۲۶
خرلخ (رك : قارلوق) ۱۹
خرم دینان ۲۹
خرمیه ۲۱۸
خزاعه (قبیلهٔ ـ) ۱۴۴، ۱۴۶،
۱۴۸، ۱۷۳
خزاعیها (رك : خزاعه) ۴۶، ۱۷۳
خزر (قبیلهٔ ـ) ۱۶، ۲۱۷
خزرج (قبیلهٔ ـ) ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۲،
۱۶۷
خزرجیها (رك : خزرج) ۱۶۱
خزرها ۱۶، ۳۱
خسرو(رك : خسرو پرویز، پرویز)
۴، ۶، ۹، ۱۵، ۲۵، ۲۶، ۹۶،
۱۳۰، ۱۷۱، ۱۷۲
خسروانوشروان ۱۸
خسرو پرویز (رك : پرویز ، خسرو)
۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۲،
۱۷، ۲۴، ۲۵، ۳۳، ۳۷، ۴۳،
۹۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳،
۱۳۵، ۱۷۱، ۱۷۲
خسرو خوارزم ۹
خسرو دوم (رك : خسرو پرویز) ۳
خشاریاشا ۳۰
خط آرامی ۱۰۷
خط عربی ۱۱۱
خط نبطی ۱۱
خلافت عباسی ۲۸
خلفای اموی ۲۲۲
خلفای راشدین ۲۰۲
خلفای عباسی ۲۰
خلیفهٔ ثانی (رك : عمربن الخطاب)۲
خوارج (رك : خارجیان ، خارجیها)
۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴،
۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۲
خوارج ازارقه ۲۱۳
خوارج ایرانی ۲۱۳
خوارج عرب ۲۱۳
خوارج فارس ۲۱۵
خوارزمی ۴۳
خورنق (رك : خورنگ) ۱۲۳
خورنگ (رك : خورنق) ۱۲۳

د

دارا ٦
داریوش ۳۰
داریوش اول ۳٦، ۱۰۰
داود جدید
دراپیرون Drapeyron ۱۰، ۴۰
درستبد Archiar Drustbadh
٦، ۸، ۲٦، ۲۷
درفش کاویان ۱۹۱
دعات عیسوی ۹۱
دقیانوس (رك : دکیوس) ۲۳
دقیقی ۳۱
دکیوس (رك : دقیانوس) ۲۳
دمتریوس ۱۰۹
دودمان اسوی (رك : بنی‌امیه ، امویان) ۲۲۵
دوستی (رك : نصوری) ۲۹
دولت اکسوم ۸۳، ۸۹
دولت حبشی یمن ۸۸
دولت سبایی ۷۹
دولت لحیانی ۱۰۲، ۱۰۳
دولت وهابی جبل ۵۰
دولت همدانی سبا ۷٦
دهاقین عراق ۱۹۲
دهقانان ۲، ۱۸۷
دیصانی ۲۸
دیلمیان ۲۰۰
دیمتریوس کوربولو ۱۱۵
دین ابراهیم ۱۵۲
دین اسلام ۱۵۲، ۲۲٦
دین بت پرستی ۹۱، ۱۲۹
دین بودایی ۳۰
دین توحید ۹۱
دین زردشتی(- زرتشتی) ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۴۳
دین ستاره پرستی ۹۱
دین صابئه ۲۸
دین عیسوی (رك : دین مسیحی) ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۱۲۹
دین قدیم اعراب ۱۵۰
دین مانی ۲۸، ۴۲
دین مزدك ۱۲٦
دین مسیحی (رك : دین عیسوی) ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۴۳، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۲۳، ۱۲٦، ۲۲۱

دین یهود ، دین یهودی ۹۱، ۹۲
دیودور ۱۰۳، ۱۴۱

ذ

ذوالاکتاف (رك : شاپور دوم) ۲۲، ۳۶
ذوجدن ۷۷
ذونواس ۸۶، ۸۷، ۹۳، ۱۲۵
ذونواس یهودی ۱۲۵
ذویزن ۸۷

ر

راحم الغمه ۱۱۰
رأس الجالوت ۳۰
رأس تدسر ۱۱۶
راشدین (رك : خلفای راشدین) ۲۰۲
رب ایل (رك : رب عیل) ۱۱۰
رب عیل (رك : رب ایل) ۱۱۰
ربعیل دوم ۱۱۰
ربیعه ۱۴۵
رتبیل ۱۰
رحمن (رك : الله) ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۶
رستم (رك : رستم بن فرخزاد) ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
رستم بن فرخزاد ۳۲
رسول (رك : محمد ، مصطفی پیامبر اسلام) ۴۷، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۸
رفادت (ادارهٔ ـ) ۱۴۸
رمحیس زبیمان ۹۴
روب خان ۱۰
روتشتاین Rothsein ۱۲۹، ۱۳۳
روحانیون مسیحی ۲۱
روسی (خط وکشور ومردم ولشکر ـ) ۲۱، ۳۴، ۳۶، ۴۳، ۴۶، ۶۸، ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹،

۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶،
۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸،
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۵،
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۳،
۲۰۹، ۲۱۵، ۲۲۶
رومیها (رك : رومی) ۱۱، ۲۲، ۲۵،
۳۰، ۳۳، ۷۸، ۸۳، ۱۰۲،
۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵،
۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۵،
۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶،
۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۷۴،
۱۷۶، ۱۸۴
رومیان (رك : رومیها) ۲۶، ۷۸،
۲۲۷
ریدانیها ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰،
۸۹

ز

زاب (رك : زاب کبیر وزاب صغیر
درفهرست اسامی جایها) ۲۱۷
زاخاریا ۲۴
زباء ۱۸
زباء (رك : زنوبیا) ۱۲۱
زبان آرامی ۴۳
زبان پهلوی ۴۳
زبان معینی ۵۹
زبدیلی ۱۱۱
زبیبه ۹۸
زبیبی ۱۰۱
زبیر ۱۵۶، ۲۰۵
زحل ۱۵۱
زرتشتی (رك : زردشتی) ۳۰
زردشت ۲۸، ۴۲
زردشتی ۸، ۹، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۲۹،
۳۰، ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۱۵۱،
۱۶۵، ۱۷۴، ۲۰۲
زردشتیان ـ زردشتیها(رك : زرتشتی،
مجوس ، زردشتی) ۸، ۲۲،
۲۷، ۲۸، ۳۱، ۱۷۱، ۱۷۴،
۱۷۵
زردشتیان ایران ۱۷۵
زرعه ذونواس ۹۱
زمرخوس Zemarchos ۱۸
زنادقه (رك : زندیق) ۲۷
زندیق (رك : زنادقه) ۲۷، ۲۸
زندیك (رك : زندیق) ۲۸

زنوبیا (رك : بت زبای) ۱۱۸، ۱۱۹
زنوبیا (رك : زباء) ۱۲۱
زنون Zenon ۲۲
زهره (رك : آفردیت) ۱۲۹، ۱۵۰
زیاد (حاکم بصره) ۲۰۷
زیاد (رك : زیاد بن‌ابیه) ۲۰۹، ۲۱۱
زیادبن ابی‌سفیان ۲۰۸
زیادبن ابیه (رك : زیادبن ابوسفیان) ۲۰۸
زید (پسر خواندهٔ پیامبر اسلام) ۱۵۹
زید (رك : زیدبن حارثه) ۱۷۳
زید (رك : زیدبن عدی) ۱۲۷، ۱۳۱
زید (رك : عدی‌بن زید) ۱۳۱
زید (رك : زیدبن علی‌بن حسین) ۲۱۷، ۲۱۸
زیدایل (تاجر معینی –) ۵۹
زیدبن حارثه ۱۵۵، ۱۷۳
زیدبن عدی ۱۲۷
زیدبن علی بن حسین ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳
زیدیها ۲۲۳

ژ

ژوان ژوان‌ها ۱۷
ژوسن ۱۰۲
ژولیان (رك : یولیانوس) ۱۲۳

س

سابوم (رك : سبوم) ۵۶
ساراگن (رك : شرقیون) ۹۷
سارگن ۵۴، ۵۵، ۷۲
سارگون ۹۸، ۹۹، ۱۰۳
ساسانی (رك : ساسانیان) ۲، ۳، ۵، ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۴۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۱۴، ۲۲۰
ساسانیان (رك : ساسانی) ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۶، ۹۷، ۱۹۰، ۱۹۱
سام‌بن نوح ۱۴۳
سامی ۵۷، ۱۵۰، ۱۵۱

سامیهای شمالی (رك : فنیقیها) ۱۰۵
ساوینیاك ۱۰۲
سبایی (رك : سباییها) ۶۸، ۹۳، ۱۳۹
سباییها (رك : سبایی) ۵۶، ۶۲، ۶۳،
۶۵، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۸، ۸۰،
۹۰، ۹۸، ۱۱۲، ۱۴۳، ۱۵۰
سبخت ۱۳۹
سبو ۵۶
سبوم (رك : سابوم) ۵۶
سبریشوع (رك : سور یشوع)
Sabbrisho ۶، ۷، ۸، ۹
سپتیموس Septimius (رك :
سپتیموس سوروس) ۱۱۶
سپتیموس اذینة بن حیران ۱۱۶
سپتیموس اودناتوس Septimius
Odenatus ۱۱۶
سپتیموس سوروس Septimius
Severus ۱۱۵
سخندان طوسی (رك : فردوسی) ۳۲
سرایا (رك : سریه) ۱۶۶، ۱۷۰
سرجیوس ۸، ۱۱، ۱۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷،
۱۳۰
سرجیوس (رك : جرجیوس) ۱۵۴
سرجیوس شهید Sain Sergius ۶
سریانی (خط وزبان ـ) ۲۱، ۲۶
سریانیها (رك : سریانی) ۲۱
سریه (رك : سرایا) ۱۶۶
سعد (رك : سعدبن ابی وقاص) ۳۲،
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳
سعد (رك : سعدبن معاذ) ۱۷۰
سعدبن ابی وقاص ۳۲، ۱۵۵، ۱۹۰،
۱۹۱، ۲۱۱
سعدبن معاذ ۱۶۲، ۱۷۰
سعد وقاص (رك : سعدبن ابی‌وقاص)
۱۹۰
سغدی (زبان وخط ـ) ۴۳
سغدی‌ها (رك : سغدی) ۱۸، ۴۲
سلاطین آشور ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۶
سلاطین اور ۵۶
سلاطین ایران دورهٔ هخامنشی ۹۷
سلاطین بابلی ۵۴، ۹۷
سلاطین دوریدان ۸۵
سلاطین ساسانی ۱۹، ۲۲
سلاطین سبا ۶۳، ۷۱، ۸۵
سلاطین سلجوقی ۲۰
سلاطین سلوکی ۱۹

سلاطین عربستان ۸۷
سلاطین غسان ۱۳۴
سلاطین نبطی ۱۱۰
سلاطین یمن ۸۷
سلاق (عید ـ) ۱۲۷
سلامیها (رك : سلیم) ۱۰۷
سلجوقی ۲۰
سلسلهٔ همدانی ۷۹
سلطان محمدخوارزمشاه ۱۶
سلطنت متحدهٔ انگلند واسکوتلند ۷۸
سلمان (رك : سلمان فارسی) ۱۶۹
سلمان فارسی ۱۶۹، ۲۱۴
سلوکی (رك : سلوکیان) ۱، ۹، ۱۰۷
سلوکیان (رك : سلوکی) ۱۱۱
سلوکیه (رك : سلوکیان) ۸
سلیم (رك : سلامیها) ۱۰۷، ۱۱۱
سلیمان (پیامبر) ۵۶، ۷۰، ۱۱۳
سلیمان(رك : سلیمان بن عبدالملك) ۲۱۷
سلیمان بن عبدالملك ۲۱۷
سمسی (رك : شمسی) ۹۸
سمعانی ۲۹
سموابی ۵۷
سموال ۱۰۶
سمولا ایلو ۵۷
سمه بیع (رك : سمیبع اشوع) ۹۳
سمیبع اشوع ۹۳
سمیفع (رك : سمه بیع) ۹۳، ۹۴، ۹۵
سناخریب (رك : سنخریب) ۵۶، ۹۹
سنجبو (رك : ایستمی) ۱۹
سنخریب (رك : سناخریب) ۹۹
سنوذس ۲۳
سنی ۲۲۲
سوروس ۴، ۱۱۰
سوری (رك : سوریه) ۱۹
سوریشوع (رك : سبریشوع) ۸، ۲۶
سوریشوع (رك : سیریشوع) ۶، ۲۶، ۲۷
سوزوسن ۲۳
سوسری (رك : سوسر) ۵۶
سواع ۱۵۰
سهراب ۱۲۷
سیروس ۱۱
سیف (رك : سیف بن ذی یزن) ۹۵
سیف بن ذی یزن ۸۷، ۹۵
سیل العرم ۷۴

سیلائوس (رك : صالح) ۸۲
سیمون (رك : شمعون) ۲۲
سینود ۲۳،۲۴

ش

شاپور ۱۹۰
شاپور (رك : شاپور اول ساسانی) ۱۱۷
شاپور (رك : شاپور دوم) ۲۲،۲۳
شاپور اول(رك : شاپوراول ساسانی) ۲۸،۳۶،۴۳
شاپور اول ساسانی(رك : شاپوراول) ۱۱۶،۱۱۸
شاپور دوم (رك : شاپور ذوالاکتاف) ۲۲،۳۶
شاپور دوم ساسانی ۱۲۲،۱۲۳
شاپور سوم ۱۲۲
شارل مارتل ۲۱۹
شامیها (رك : شام ، شامات) ۲۰۵
شامیان (رك : شامیها) ۲۱۴
شاهدوست ۲۳
شاهزادگان ساسانی ۴۳
شاهنشاهان ایران ۱۰۰
شاهین ۱۲
شبیب بن یزید شیبانی ۲۱۳
شپرنگر Sprenger ۴۷
شداد ۵۸
شدر ۱۹
شراتجی ۱۱۵
شرحبیل یعفور ۸۷
شرقیون (رك : ساراگن) ۹۷
شعیب (رك : پیترو) ۶۴
شلمنصر ۹۸
شمتا Shamta ۸،۹،۲۶
شمر ۲۱۳
شمر ۱۴۴
شمر یحر عش (رك : شمر یهرعش) ۸۵
شمر یهرعش (رك : شمر یحر عش) ۸۵
شمسی (رك : سمسی) ۹۸،۱۰۱
شمعون (رك : سیمون) ۲۲
شمعون بار صباعی ۲۳
شهدای نصرانیت ۲۲،۲۳
شهر براز ۱۰، ۱۱،۲۴،۱۸۵

شهرستانی (رك : الملل والنحل در فهرست اسامی کتابها) ۲۹
شهرق ۱۰
شهریار ۱۸۵
شیرختلان (رك : ختلان شاه) ۱۰
شیرویه ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۵، ۲۶، ۱۳۳
شیعیان (رك : تشیع ، شیعه) ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵
شیعیان عباسی ۲۲۴
شیعیان علی‌بن ابی‌طالب ۲۰۸، ۲۲۲
شیعه (رك : تشیع) ۲۱۴، ۲۲۳
شیعهٔ علی (رك : شیعیان علی بن ابی‌طالب) ۲۱۴
شیرین (رك : ملکهٔ یعقوبی) ۷، ۸، ۹، ۲۶، ۲۷، ۱۳۰
شیرین آرامی (رك : شیرین) ۶

ص

صابئه (رك : ماندایی) ۲۸، ۱۷۵
صابئهٔ عراق (رك : ماندایی) ۴۲
صابئین (رك : صابئه) ۲۹، ۱۶۵، ۱۷۵
صالح (رك : سیلائوس) ۸۲
صحابه (رك : اصحاب پیغمبر) ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰
صحابهٔ پیغمبر (رك : اصحاب پیغمبر) ۲۰۲
صحار قبیلهٔ ـ) ۵۸
صدقی ۲۹
صرواح ۷۱
صعود مسیح (رك : سلاقا) ۱۲۷
صفابی‌ها ۱۰۵
صقالبه (رك ، اسلاوها) ۳۷
صلیب مقدس ۱۱

ط

طارق‌بن زیاد ۲۱۶
طاعون شیرویه ۱۵
طایفهٔ حمیر ۷۸
طائفیها ۱۵۴
طبری (محمد جریر ـ) ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۷۰، ۷۱، ۶۱، ۲۰۲

طرخان ۹
طسم (قبیلهٔ ـ) ۵۸، ۱۴۳
طلحه ۲۰۵
طوایف ثمود ۱۰۵
طوایف حمیری ۷۹
طوایف ریدانی ۷۹
طوایف لحیانی ۱۰۵
طوایف یمنی ۷۸
طی (قبیلهٔ ـ) ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۷۷

ظ

ظاهریون ۲۸

ع

عاد (قبیلهٔ ـ) ۵۸، ۱۴۳
عادل شاه ۹۶
عادیها Oadits (رك : عاد) ۵۸
عاشورا ۱۶۶
عام الفیل ۱۴۹
عائله ۱۴۴
عایشه ۲۰۵
عباس (عموی پیامبر اسلام) ۲۱۸
عباسی (خلفای ـ) ۲۰، ۲۸، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷
عباسیان (رك : عباسی) ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷
عبدالدار ۱۴۹
عبدالرحمن ۲۱۸
عبدالرحمن‌بن‌عوف(رك : عبدالرحمن عوف) ۱۵۵، ۱۷۵
عبدالرحمن عوف (رك : عبدالرحمن بن عوف) ۱۵۶، ۱۵۷
عبدالله (رك : عبدالله‌بن زبیر) ۲۱۲
عبدالله (رك : عبدالله‌بن عبدالمطلب) ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴
عبدالرحمن‌بن ابوبکر ۲۱۰
عبدالله‌بن العباس ۲۲۴
عبدالله‌بن المقفع ۲۵
عبدالله‌بن جعفر بن ابی‌طالب ۲۱۹
عبدالله‌بن رواحه ۱۷۳
عبدالله بن زبیر ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
عبدالله‌بن زیاد ۲۲۲

عبدالله‌بن عباس ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۹
عبدالله‌بن عبدالمطلب ۱۵۲
عبدالله‌بن عمر ۲۱۰
عبدالله‌بن معاویه ۲۱۹
عبدالله زبیر (رك : عبدالله بن‌زبیر) ۲۱۵
عبدالمطلب (رك: عبدالله‌بن عبد ـ المطلب) ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴
عبدالمطلب‌بن هاشم ۱۵۲
عبدالملك (رك:عبدالملك‌بن‌مروان) ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶
عبدالملك‌بن محمد ۲۱۸
عبدالملك‌بن مروان ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵
عبدالمنعم عامر ۱۳۳
عبد ربه ۲۱۳
عبد مناف (رك : عبدمناف‌بن قصی) ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۳
عبد مناف‌بن‌قصی (رك: عبدمناف) ۱۵۲
عبده ۸۲
عبده (رك: عبدهٔ سوم) ۱۱۰
عبدهٔ اول ۱۰۷، ۱۱۰
عبدهٔ دوم ۱۱۰
عبدهٔ سوم ۱۱۰
عبرانی ۶۴، ۱۰۵
عبرانیها (رك : عبرانی) ۱۰۵، ۱۴۸
عبرانیان (رك : عبرانیها) ۱۵۱
عبری ۱۲۲
عبور ۱۴۱
عتبه ۱۹۴، ۱۹۶
عثمان (رك :عثمان‌بن عفان) ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹
عثمان‌بن عفان (رك: عثمان) ۱۵۵
عثمانیها ۲۰، ۳۷
عجم ۲، ۱۳۲، ۱۳۳
عدنان ۱۴۳
عدنانی (رك: عدنان) ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۲۱۲، ۲۲۰
عدی‌بن زید ۱۲۹، ۱۳۱
عدیه ۱۰۱
عراقیها ۲۰۵
عرب (رك: عربها، اعراب، عربی) ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱،

۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲،
۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷،
۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴،
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰،
۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲،
۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴،
۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹،
۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴،
۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹،
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴،
۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰،
۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴،
۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۳،
۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱،
۲۲۲، ۲۲۷

عرب بائده (رك: عرب‌منقرضه)۱۴۳، ۱۴۸

عرب شام ۲۱۴

عرب عاربه ۱۴۳

عرب عدنانی ۱۵۲

عرب مستعربه ۱۴۳

عرب منقرضه (رك: عرب بائده) ۱۴۸

عربها (رك: عرب، اعراب) ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۷۸، ۸۷، ۹۳، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷

عربهای اسماعیلی ۱۶۵

عربهای ایران ۱۲۴

عربهای بدوی ۱۳۹، ۱۴۳

عربهای بکر ۱۸۴

عربهای جنوبی ۱۴۳

عربهای حجاز ۱۶۹، ۱۷۹

عربهای حضری ۱۷۹

عربهای شمال‌غربی (رك: یزاریها) ۱۲۲

عربهای شمالی ۱۴۳، ۱۴۵

عربهای عراق ۱۷۹، ۱۸۲

عربهای غسان ۱۸۴

عربهای کنده ۱۸۴

عرب‌های مدینه ۱۶۲
عربهای مسیحی ۱۸۲، ۱۸۴
عربهای مسیحی شرقیون ۹۷
عربهای یمن ۱۴۳، ۱۴۶، ۲۲۴
عربهای یهودی ۱۳۹
عربی (زبان ومردم وکشور وخط-)
۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۳،
۲۵، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۵۵، ۵۷،
۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۵،
۷۷، ۸۴، ۸۶، ۹۲، ۹۷، ۹۹،
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷،
۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳،
۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸،
۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۵،
۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۰۲،
۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵،
۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۶
عربی ابتدایی Proto - Arabe
۱۰۵
عربی فصیح (زبان -) ۱۰۵
عربی قرآن ۱۰۵
عزی (رك: زهره) ۱۲۹، ۱۴۷
عقبهٔ اول ۱۶۲
علی (امام اول شیعیان) ۱۵۵، ۱۷۷،
۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸،
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲
علی‌بن ابی‌طالب (رك: علی) ۱۶۳،
۱۷۴، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۰،
۲۲۲
علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین ۲۱۷،
۲۲۳
علی‌بن عبدالله ۲۱۸، ۲۲۴
علی‌بن عبدالله‌بن عباس ۲۱۹
علویان (رك: علویون) ۲۲۳
علویان زیدیها ۲۲۳
علویون (رك: علویان) ۲۱۴،
۲۱۸
عمالقه (رك: عملاق) ۵۵، ۵۸،
۱۲۳، ۱۴۳، ۱۶۰
عمر (رك: عمربن‌الخطاب) ۱۶۴،
۱۸۸، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۳،
۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹،
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۰
عمر بن‌الخطاب (رك: عمر) ۲،
۱۵۷، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۶،
۲۰۷، ۲۱۴

عمر بن عبدالعزیز ۲۱۷
عمرو (رك: عمروبن‌المنذر) ۱۲۶، ۱۲۷
عمرو (رك : عمروبن عدی) ۱۲۹
عمرو (رك : عمروبن امرؤالقیس) ۱۲۳
عمرو (رك : عمروبن عاص) ۲۰۶
عمروبن‌العاص ۴۰، ۱۵۷، ۱۷۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸
عمربن المنذر ۱۲۶
عمروبن امرؤالقیس ۱۲۲، ۱۲۳
عمروبن جفنه ۱۳۵
عمروبن حجر ۱۳۷
عمروبن سعد ۲۱۳
عمروبن سعدبن ابی‌وقاص (رك:عمرو ابن سعد) ۲۱۱
عمروبن عدی ۲۸
عمروبن عدی‌بن نصرلخمی ۱۲۲
عمروبن مالك ۳۵
عمروغسانی ۱۳۶
عمره ۱۷۰، ۱۷۲
عملاق (رك : عمالقه) ۵۵، ۱۴۳
عمی صدوق ۵۷
عوف‌بن مالك ۳۵
عیاض ۱۸۳، ۱۸۴
عید پنجماهه ۱۱
عیزانا ۹۰
عیسوی (رك: مسیحی) ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۳۸، ۹۱، ۱۲۹
عیسوی آرامی ۲۶
عیسویان (رك : عیسوی) ۹، ۲۲، ۱۳۰
عیسویان ایران ۱۳۰
عیسویان ایرانی (رك : عیسویان ایران) ۲۵، ۲۷
عیشوبیه ۱۳۰

غ

غرور (رك: منذر پنجم) ۱۲۸
غزوات (رك: غزوه) ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۶
غزوه (رك : غزوات) ۱۶۶
غزوهٔ بدر ۱۶۷
غسان (رك : غسانی) ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵

غسانی (رك : غسان) ۹۴، ۱۳۵ ،
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۱
غسانیان(رك : غسانی)۳۹، ۹۳، ۹۵،
۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۷۶
غسانیها (رك : غسانیان) ۳۴، ۱۲۴،
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۵،
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴،
۱۴۸، ۱۵۱، ۱۷۲، ۱۷۹
غطفان (قبیلهٔ ـ) ۱۶۹
غلاة ۲۲۳

ف

فارسی (زبان و خط ولشکر ومردم ـ)
۳۶، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۲۰
فارسیه (رك : الفارسیه) ۳۵
فارغ ینهب ۷۹
فتح‌الفتوح ۲۰۰
فراعنه ۵۵
فراعنهٔ مصر ۵۵، ۵۶
فرانسوی ۳۸
فرقهٔ یعقوبی ۲۷
فرمانروایان کاهن ـ کهنه (رك :
مکرب) ۶۷، ۶۹
فرنگیها ۱۱۲
فرهاد Afroates (رك : حکیم
ایرانی) ۲۱، ۲۲
فغفور (رك : فغفور چین) ۲۰۱
فغفورچین (رك : فغفور ، بغپور)
۲۰۱
فلسفهٔ بیزانس ۳۸
فلسفهٔ یونانی ۳۸
فنیقی ۱۱۹
فنیقیها (رك : سامیهای شمالی)
۱۰۵
فنیقیان (رك : فنیقیها) ۱۵۱
فوکاس Phocas ۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹
فیروز ۹، ۱۸، ۲۲
فیروز (پسر اردشیر بابکان) ۳۱
فیروزان ۱۹۸
فیلارك Philarque (رك: بطریق)
۱۳۵
فیلارکی ۹۷
فیلو پاتریس
فیل هلن (محب یونان) ۱۱۰

ق

قابوس ۱۲۷، ۱۳۵
قارلوق ۱۹

قارن (سردار ایرانی) ۱۸۱
قائم (رك: مهدی) ۲۲۲
قباد (رك : قباد ساسانی) ۱۲۴ ، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۶
قباد اول (پدر انوشیروان) ۵، ۹
قباد دوم (رك : شیرویه) ۵، ۱۳
قبایل ۱۶۰
قباد ساسانی ۱۲۳
قبایل خزاعه ۱۴۸
قبایل شمر ۱۴۴
قبایل طی ۱۴۴
قبایل عرب ۱۲۸، ۱۴۶، ۱۶۲ ، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۲۲
قبایل عربستان ۱۶۵
قبایل عرب عدنانی ۲۱۲
قبایل عرب‌نجد ۱۳۷
قبایل عرب یمنی ۲۱۲
قبایل کنده ۹۴، ۹۵
قبایل مضر ۱۴۵
قبایل سعدی ۹۵
قبایل مهاجر یمن ۱۲۲
قبایل نزاری ۱۴۵
قبایل هذیل ۱۰۳
قبایل همدان ۷۶
قبایل یثرب ۱۶۲
قبایل یمن ۸۴
قبچاق ۲۱۷
قبطی ۲۸
قبیصه ۱۳۱
قبیلهٔ ازد ۱۳۹
قبیلهٔ حاشد ۷۶
قبیلهٔ جرهم ۱۴۸
قبیلهٔ ردمان ۷۶
قتبانی (رك : قتبانیها) ۷۶
قتبانیها (رك : قتبانی) ۱۴۳
قتیبه (رك : قتیبةبن مسلم) ۲۱۶
قتیبةبن مسلم (رك : قتیبه) ۲۱۶
قحطان (رك : قحطانی) ۱۴۳
قحطانی (رك : قحطان) ۱۴۳، ۱۴۸
قحطبه ۲۲۵
قراختای ۱۹
قراختابیان ۱۶
قرامطه ۵۰
قرشیها (رك : قریش) ۲۰۴
قرطه (رك : کرتك) ۲۶
قرقیزها ۱۹
قرمطیان ۲۵

قریظه (قبیلهٔ ـ) ۱۶۱
قریش ۱۰۸، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸
قریش مکه ۱۷۳
قسطنطین ۲۲
قسطنطین جدید ۱۱
قصی (رك : قصی‌بن کلاب) ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹
قصی‌بن کلاب (رك : قصی) ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۲
قضاعه (قبیلهٔ ـ) ۱۲۱
قطری (رك : قطری‌بن فجاءة) ۲۱۳
قطری‌بن فجاءة ۲۱۳
قعقاع ۱۹۳
قلامسه ۱۴۱
قلمس کنانی ۱۴۱
قوم ثمود (رك : ثمود) ۴۷، ۵۱، ۵۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰
قوم حجر ۱۰۴
قوم حمیر ۷۴، ۷۸
قوم خدا (رك : رومی‌ها) ۲۲
قوم سبا (رك : قوم سبایی) ۷۲
قوم سبایی (رك : قوم سبا) ۷۰
قوم سبایی‌شمالی ۷۲
قوم عاد ۵۸
قوم لحیانی ۱۰۴
قوم نبطی ۱۰۱
قیس (قبیلهٔ ـ) ۲۲۰
قیصر (رك : قیصر روم) ۲۲، ۳۶
قیصر (رك : هرقل) ۳۱، ۳۲، ۳۶
قیصر روم ۹۰، ۹۳، ۱۲۵
قیل بزرگ ۹۳
قینقاع (قبیلهٔ ـ) ۱۶۱، ۱۶۸

ك

کابریل (رك : گابریل) ۱۳۰
کابل شاه ۱۰
کاتولیکوس (رك : عیشویبه) ۱۳۰
کالب اصبحه (رك : کلب‌الا اصبحه) ۹۴
کالیتوس ۱۱۷
کاهن (رئیس روحانی) ۸۶
کبیر (والی دولت‌معین) ۶۴

کربل وتر (رك : کریبائیل وتر) ۷۲، ۷۳
کرتك (رك : قرطه) ۲۶
کریبائل ۷۸
کریبائل وترینعم (رك : کریبائل وتریهنعم) ۷۸
کریبائل وتریهنعم (رك : کریبائل وترینعم) ۷۸
کریبائیل وتر (رك :کربل‌وتر) ۷۳
کریبلو ۷۳
کریستنسن ۲۷
کسری (رك : خسرو، خسروپرویز) ۳۲، ۱۳۲، ۱۹۱
کسکر ۱۸۷
کلب (قبیلهٔ ـ) ۲۲۰
کلب‌الاابجهه (رك : کلب‌الااصبحه) ۹۳
کلب‌الااصبحه (رك:کلب‌الاابجهه)۹۳
کلدانیان ۴۲
کمبوجیه ۳۶، ۱۰۷
کنانیها (رك : بنوکنانه) ۱۴۵
کندیها ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۷۰
کورش ـ کوروش ۳۰، ۱۰۷
کورش (ـ بطریق) ۱۲، ۴۰
کورش ـ کوروش اول ۱۰۰
کورش ثانی ۱۰۰
کوشان شاه (رك: فیروز پسراردشیر بابکان) ۳۱
کوفیه ۱۲۲
کیانی (فر ـ) ۲
کیپو ۹۸
کیتوس ۱۱۷
کید Kidd ۱۲
کیش مزدکی ۱۳۸
کیومرثیه ۲۹

گ

گابریل (رك : گابریل شیگازی)۶، ۷، ۸، ۹
گابریل (رك : جبرئیل) ۲۶، ۲۷
گابریل شیگازی Gabriel ۶
گالینوس۱۱۷
گت‌ها ۱۱۸
گرمانیکوس Germanicus ۱۱۴
گروهمان A. Grohmann ۷۱
گریگوار Grégoire ۸، ۲۷
گریگور ۷

گرینویچ ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۸، ۸۸، ۹۷
گشتاسب ۳۱
گلازر Glaser ۳۴، ۶۷، ۷۱، ۹۲، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶
گوز (رك : اکسوم) ۸۷
گوزگان خدا ۱۰
گولدزیهر (رك : مطالعات اسلامی در فهرست اسامی کتاب‌ها) ۳۵، ۱۰۸

ل

لابورت J. Laboart ۶، ۷
لحیانی (زبان و مردم وکشور ـ) ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۰
لحیانی‌ها(رك : لحیانی) ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
لحیانی‌های ثمودی ۱۰۴
لحیعه یرحب (رك : لحیعه ینوف) ۹۳
لحیعه ینوف (رك : لحیعه یرحب) ۹۳
لخم (رك : لخمی) ۱۲۴
لخمی (رك : لخمیون) ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۸
لخمیون (رك : لخمیها) ۱۲۲
لخمیها(رك : لخمیون) ۱۶، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۴۴
لمباردها ۳۷
لوسبارد ۱۲
لیلی (پادشاه جدیئی) ۹۶

م

ماءالسماء (رك : منذر ماء السماء) ۱۳۸
مارتین ۱۱
مارك آنتونی ۱۱۳
مارکوارت ۱۹
ماریا Maria (رك : مریم) ۸، ۲۶
ماکریانوس ۱۱۷
ماکلر ۲۴

ماکونیوس (رك : مایونیوس) ۱۱۸
مالکو (رك : ملکو) ۱۱۰
مالکوس فیلادلفیایی ۹۷
مأمون ۲۲۷
مانداییی (رك : صابئه ، صابئین)
۲۸،۲۹،۴۲،۱۷۶
مانداییها (رك : مانداییی) ۱۷۵
مانوی ۴۲
مانویان (رك : مانوی) ۲۷، ۲۸،
۳۰،۴۱
مانویه (رك : مانویان) ۲۸
مانی (رك : مانوی ، مانویان ،
مانویه) ۲۸،۴۲
مانیاخ سغدی ۱۸
مانیوم ۵۴
مایونیوس (رك : ماکونیوس) ۱۱۸
مبحودبن ابحد (رك : مبهودبن ابهد)
۷۸
مبشرین کلیسای ایران ۲۳
مبشرین مسیحی ۲۱
مبهودبن ابهد (رك : مبحودبن ابحد)
۷۸
متقیان مسلمین ۲۰۶
متکلمین جبری ۳۸
متکلمین معتزلی ۳۸
مثنی (سردار عرب) ۱۸۱، ۱۸۵،
۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹،
۱۹۰
مجاهدین اسلام ۱۶۸،۱۸۳
مجوس (رك : زردشتیان) ۲۹،۳۴،
۱۶۵،۱۷۵،۱۸۰
محمد (پیامبر اسلام ، رك : رسول ،
مصطفی) ۱۵۲،۱۵۴،۲۱۸،
۲۲۱
محمد (رك : محمدبن عبدالله بن
العباس) ۲۲۱
محمد امین (رك : رسول ، محمد)
۱۵۵
محمدبن الحنفیه ۲۱۳،۲۲۱،۲۲۳
محمدبن عبدالله(رك : رسول ، محمد
امین) ۱
محمدبن علی ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۳،
۲۲۴
محمدبن علی‌الباقر ۲۲۳
محمدبن علی‌بن عبدالله‌بن‌عباس ۲۱۹،
۲۲۴

محمدبن قاسم ۲۱۶
محمدبن مروان الحکم ۲۱۹
مختار (رك : مختاربن ابوعبیدهٔ ثقفی)
۲۱۳،۲۱۴،۲۲۲
مختار بن ابوعبیدهٔ ثقفی ۲۱۳
مذهب زردشتی (رك : دین زردشتی)
۲۸،۳۰
مذهب مانی (رك : دین مانی) ۴۲
مذهب نسطوری (رك : نسطوری)
۲۷،۱۳۷
مذهب یعقوبی ۲۷،۳۹،۴۰،۱۳۷
مرتدین ۲۰۳
مردانشاه ۶،۸،۲۷
مرقیونی ۲۸
مروان ۲۲۵
مروان (رك: مروان بن‌الحکم) ۲۱۲
مروان (رك : مروان‌بن محمد) ۲۲۴
مروان (رك: مروان‌دوم) ۲۱۹
مروان‌بن‌الحکم ۲۱۲
مروان‌بن محمد ۲۲۴
مروان‌بن محمدبن مروان‌الحکم ۲۱۹
مروان دوم ۲۱۹
مریم (رك : ماریا) ۲۶
مریم (زن خسرو پرویز) ۲۵
مریم رومی ۶
مریخ ۱۵۰
مزدا ۳۱
مزدك ۲۸،۲۹،۱۳۸
مزدکی (رك : مزدك) ۱۳۸،۲۱۸
مزدکیان (رك : مزدکی) ۲۸،۲۹،
۱۲۶،۱۳۸
مسألهٔ معینی ۶۶
مسروق (رك : مسروق بن ابرهه)
۹۵،۱۴۹
مسروق‌بن‌ابرهه (رك: مسروق)۹۵
مسعودی (رك: مروج‌الذهب) ۲۰۲
مسلم (رك: مسلم‌بن‌عقیل) ۲۱۰،۲۱۱
مسلمانان سنی ۲۲۲
مسلمین ـ مسلمانان ۲۵، ۲۷، ۲۸،
۳۰، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۷۰،
۱۰۴، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۹،
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲،
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶،
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲،
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶،
۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱،
۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶،
۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰،

۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴،
۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹،
۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳،
۲۰۴، ۲۰٦، ۲۰۷، ۲۰۹،
۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵،
۲۱٦، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲

مسلمین حجاز ۲۱۰

مسلمین حیره ۱۹۱

مسلمین شام ۲۱۰

مسلمین عراق ۲۱۰

مسلمین عرب ۱۹۵

مسلمین قریش ۱٦۲،۱۷۴

مسلمین مدینه (رك : انصار) ۱٦٦،
۱۷۷

مسلمین مکه(رك : مهاجرین) ۱٦۳،
۱۷۷

مسیح (رك : مسیحی) ۵۴، ۵۵،
۵٦، ۵۷، ۵۹، ٦۰، ٦۲،
٦۳، ٦۵، ٦٦، ۷۰، ۷۱،
۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۰، ۸۱،
۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰،
۹٦، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴،
۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲،
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۴، ۱۸۰

مسیحی (رك : مسیحیان) ۱، ۴، ۵، ٦،
۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴،
۱۵، ۱٦، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱،
۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲٦، ۲۷، ۲۸،
۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳٦، ۳۷، ۳۸،
۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ٦۸، ۷۰،
۷۴، ۷۷، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۸٦،
۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲،
۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۲،
۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰،
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵،
۱۱٦، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹،
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،
۱۲۵، ۱۲٦، ۱۲۷، ۱۲۸،
۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳،
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳٦، ۱۳۷،
۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴٦، ۱۴۹،
۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵٦،
۱۵۸، ۱۵۹، ۱٦۰، ۱٦۱،
۱٦۲، ۱٦۴، ۱٦۵، ۱۷۷،
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳،
۱۸۴، ۱۸۸، ۲۱۱

مسیحیان (رك : مسیح ، مسیحی)
۷، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴،

۲۵، ۲۶، ۴۰، ۳۸، ۴۱، ۹۱،
۹۲، ۹۳، ۱۳۰، ۱۷۵
مسیحیان ایران ۲۱
مسیحیان سوریه ۱۳۰
مسیحیان شرقی ۲۵
مسیحیان نسطوری ۴۱
مسیحیان یمن ۹۱
مسیحیت (رك : مسیحی ، مسیح)
۲۱، ۲۲، ۲۴، ۸۶
مشرق عربستان ۳۳
مشرکین (رك : مرتدین) ۱۶۳ ،
۱۶۴
مشرکین مکه ۱۶۴، ۱۶۶
مشکنی (رك : ماندایی) ۲۹
مصرو ۹۸
مصری (رك : مصر) ۸۳، ۱۱۹ ،
۱۵۵
مصریها (رك : مصری) ۵۵
مصعب (رك : مصعب بن زبیر)
۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
مصعب بن زبیر (رك : مصعب)
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴
مضر (قبیلهٔ ـ) ۱۴۵
مطعم بن عدی ۱۶۰
مطلب (رك : عبدالمطلب بن عبد
مناف) ۱۵۳
معان (رك : مغان ، مگان) ۵۵
معاویه (رك : معاویةبن ابوسفیان)
۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷،
۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲،
۲۱۳، ۲۱۴
معاویة بن ابوسفیان ۲۰۷
معاویة بن‌یزید (رك : معاویهٔ ثانی)
۲۱۲
معاویهٔ ثانی ۲۱۲
معدبن عدنان ۱۴۵
معدی ۱۴۵
معین‌ها (رك : معینی) ۴۸
معینی (رك : معان ، معینی) ۵۱ ،
۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۷۰، ۹۸،
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵،
۱۱۲، ۱۳۹
معینیها (رك: معین‌ها، معان، معینی)
۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۹ ، ۷۲،
۱۵۰، ۱۶۳
معینیهای یمن ۹۸

مغان (رك : معان ، مگان) ۵۵
مغتسله (رك : صابئه ، صابئین) ۱۷٦
مغول ۱٦
مغیرة (مغیرة بن شعبه) ۲۰۸
مغیرة بن شعبه(رك : مغیرة) ۲۰۸
مقدسی (رك : احسن‌التقاسیم ، البدء والتاریخ در فهرست اساسی کتابها) ۱۲،۱۵،۳٦
مکرب (رك : فرمانروایان کاهن) ٦۷،٦۹،۷۱،۷۲
مکرب (رك : مکرب) ٦۷
مکرب سبا ۷۱
مکربها (رك : حکومت‌کهنه) ٦۹، ۷۱
مکربهای سبا (رك : مکرب سبا) ۷۴
مکعبر (رك : آزاد فیروز) ۳۴
مکیها ۱۵۹، ۱٦۰، ۱٦۵، ۱٦۸، ۱۷۰، ۱۷۳
ملت ایران ۲۱
ملك الملوك (رك : زنوبیا) ۱۱۸
ملکائیه (رك : ملکانیه) ۳۹،۴۰
ملکانیه (رك : ملکائیه) ۲۵،۳۹
ملکو (رك : مالکو) ۱۱۰
ملکوی دوم ۱۱۰
ملکوی سوم ۱۱۰
ملکهٔ اریبی (رك : شمسی ، سمسی) ۹۸
ملکهٔ سبا (رك : بلقیس) ۵٦، ۷۰، ۷۱
ملکهٔ شبا (رك : ملکهٔ سبا) ۷۰
ملکهٔ عرب (رك : تلخونو) ۵٦ ، ۷۰،۹۹
ملکهٔ عربستان (رك : یتیعه) ۹۸
ملکهٔ یعقوبی (رك : شیرین) ۸
ملکیکرب یهیمن ۸٦
ملکیه (رك : ملکیه) ۳۹
ملکیه (رك : ملکیه) ۳۹
ملوخا ۵۵
ملوك اصلی سبا ۷۹
ملوك بابل ۵۷
ملوك تبع ۸٦
ملوك تدمر ۱۳۲
ملوك حضرموت ۸۵
ملوك حمیر ـ حمیری ۸٦، ۹۵ ، ۱۳۷،۱۵۱
ملوك حمیریه (رك : ملوك حمیر) ۹۵
ملوك حیره ۲۴، ۹۴، ۹۵، ۹۹ ،

۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،
۱۳۸
ملوك ذوریدان ۷۷، ۸۰، ۸۵
ملوك ریدان ۷۸
ملوك سبا ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۵
ملوك غسان ۹۹، ۱۲۸
ملوك غسانی ۱۳۷
ملوك کنده ۱۲۶، ۱۳۷
ملوك لخمی ۱۲۱، ۱۲۸
ملوك ماوراءالنهر ۴۳
ملوك معین ۶۶
ملوك مناذره ۱۲۱
ملوك نبطی ۱۱۱
ملوك هریم ۷۳
ملوك همدانی سبا ۷۹
ملوك یمنه ۸۵
ملوك یمنی ۸۶
منات ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۵
مناذره ۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲
منافقین مدینه ۱۶۷، ۱۶۹
منانیه (رك : مانویه) ۲۸
منذر ۱۶، ۱۲۲، ۱۲۶
منذر (رك : منذربن امرؤالقیس)
۱۳۸
منذر (رك : امیر حیره) ۹۲، ۹۳
منذر (رك: منذرپنجم) ۱۲۸
منذر (رك: منذردوم) ۱۲۳
منذر (رك: منذر سوم)۱۲۵
منذر (رك: منذرغسانی) ۱۲۷
منذر (رك: منذربن نعمان)۱۲۹
منذر (رك: منذر چهارم) ۱۳۱
منذر (رك: منذر ماءالسماء) ۱۳۵
منذر اول ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
منذربن المنذر (رك : منذر چهارم)
۱۲۷
منذربن‌النعمان بن امرؤالقیس ۱۲۳
منذر بن امرؤالقیس ۱۲۴، ۱۲۵،
۱۳۸
منذربن حارث غسانی ۱۲۷
منذربن ماءالسماء (رك: منذرسوم)
۱۳۵
منذر پنجم ۱۲۸
منذر چهارم ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۱
منذر دوم ۱۲۳، ۱۲۴
منذر سوم (رك : منذر ماءالسماء)
۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۸
منذر غسانی ۱۲۷، ۱۲۸
منذر ماءالسماء ۱۲۴

سنودنو ۵۴
سوالی ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳
سوبدان (رك : سوبدان زردشتی) ۲، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳
سوبدان زردشتی (رك : سوبدان) ۲، ۲۲، ۲۳
سورخین مسیحی ۲۶
سوریس ۸
سوریسیوس Maurice ۶، ۲۵، ۱۳۰
سوریسیوس (رك : سوریکتوس) ۳۷، ۱۳۰، ۱۳۴
سوریکیوس (رك : سوریسیوس) ۱۹، ۲۶، ۳۷
سوسی (پیامبر یهودیان) ۶۴، ۱۶۰
سوسی (رك : سوسی‌بن نصیر) ۲۱۶، ۲۱۷
سوسی‌بن نصیر ۲۱۶
سوکان ۱۷
سوللر Muller ۱۲۹
سونسون‌ها ۸۳
سونوفیزیت Monophysite (رك: یعقوبی) ۶، ۷، ۸
سونوفیزیتها (رك : یعاقبه) ۲۵ ، ۲۷، ۳۹
سهاجرنشین‌های سعینی ۱۰۱ ، ۱۰۵
سهاجرنشین‌های یونانی ۱۰۶
سهاجرین (رك : انصار) ۱۵۷ ، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۷، ۲۰۳
سهاجرین ایرانی ۳۶
سهاجرین جنوب غربی عربستان ۸۷
سهاجرین شمالی ۶۴
سهاجرین عرب ۲۱۶، ۲۲۰
سهاجرین سعینی ۶۳
سهاجرین یمنی ۸۸، ۱۳۴
سهاجرین یهود ۱۰۶
سهدی (رك : قائم) ۲۲۲
سهرگان ۲۲۰

ن

نابغه ۱۳۶
نافع بن ازرق ۲۱۳
نبطی (رك : نبطیان) ۸۲، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۹ ، ۱۴۸
نبطیان (رك : نبطیها) ۴۶، ۵۱، ۵۵، ۵۸، ۶۱، ۸۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۹

نبطیها (رك: نبطیان) ۶۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۶۵
نجرانیها ۹۲
نخیرگان ۱۲۸
نرسی ۲۸، ۱۸۷
نزاربن معدبن عدنان ۱۴۵
نزاری ۱۴۵
نزاری‌ها (رك: عربهای شمال غربی) ۱۲۲
نساطره (رك: نسطوری) ۶، ۷، ۲۶، ۲۷، ۳۹، ۱۳۰
نسطوری (رك: نساطره) ۶؛ ۷، ۹، ۲۶، ۲۷، ۳۹، ۴۱، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷
نسطوریان (رك: نسطوری، نساطره) ۸، ۲۵، ۲۷
نسیء ۱۴۱
نصارای ایرانی ۷، ۲۳
نصارای خراسان ۲۳
نصارای عرب ۱۴۶
نصارای عرب یمن ۱۷۸
نصارای نجران ۱۸۰
نصارای هرات ۲۳
نصاری ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۹، ۹۱، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۰
نصر ۱۵۰
نصر (رك: نصربن‌سیار) ۲۲۵
نصرانی (رك: نصاری) ۸، ۲۳، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۸۳
نصرانیت (رك: نصرانی، نصاری) ۲۲، ۲۵، ۳۵، ۸۴، ۹۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۲، ۲۰۹، ۲۱۰
نصربن سیار ۴۱، ۲۲۴، ۲۲۵
نصربن کنانه ۱۴۵
نصوری (رك: صابئین) ۲۹
نضیر (قبیلهٔ-) ۱۶۱
نعمان ۱۹۸
نعمان (رك: حارث بن جبله) ۱۳۵
نعمان (رك: المنذر) ۱۳۶
نعمان (رك: نعمان اول) ۱۲۳
نعمان (رك: نعمان‌بن‌المنذر) ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳

نعمان‌بن‌الاسود (رك : نعمان دوم)
۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۸،
نعمان‌بن المنذر ـ نعمان‌بن منذر ۱۲،
۱۷ ، ۱۲۵ ، ۱۲۸، ۱۲۹،
۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶
نعمان‌بن امرؤالقیس ۱۲۲
نعمان‌بن مقرن ۱۹۹
نعمان اول ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴
نعمان دوم (رك: نعمان بن‌الاسود)
۱۲۳، ۱۲۴
نعمان سوم ۱۲۸
نوروز ۲۲۰
نوشروان (رك: انوشروان) ۹۵
نولدکه Noldeke ۳، ۹، ۱۲۹،
۱۳۰
نیقااولیس (رك: بلقیس) ۷۰
نیقالیس (رك: بلقیس) ۷۰
نیلسن D. Nilsen ۶۶
نیوهرمزد ۷
نیهرمزد ۲۶

و

واستریوشان سالار (نام منصبی) ۹
واقدی (رك: فتوح‌البلدان در فهرست اساسی کتابها) ۲۰۲
والرین ۱۱۶، ۱۱۷
وبار (قبیلهٔ ـ) ۵۸
ود ۵۹، ۱۵۰
وراز (رك: براز) ۹، ۱۰
ورازان (رك: برازان) ۱۰
وردان‌شاه ۹
ورود ۱۱۷
وزار (رك: وراز)۹
ولید (رك: ولیدبن عبدالملك) ۱۵،
۲۱۶، ۲۱۷
ولیدبن عبدالملك ۲۱۹
ولید دوم ۲۱۹
وهب ۱۵۳
وهب‌اللات ۱۱۸، ۱۱۹
وهریز ۹۵، ۹۶
وهمنه (رك: بهمنه) ۹

ه

هادریان Adrien , Hadrien
۱۱۵
هارون ۲۲۷
هاشم ۱۴۹
هاشم (رك: هاشم‌بن عبدمناف) ۱۵۲،
۱۵۳
هاشم‌بن عبدمناف ۱۵۲
هاشمیان ۲۰۵
هالوی J. Haleve ۶۷
هانی (تاجر معینی-) ۵۹، ۱۳۱
هبل ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۳
هخامنشی (رك: هخامنشیان) ۹۷،
۱۰۷
هخامنشیان ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۶۰، ۱۰۰،
۱۰۶
هذیل (رك: هذیلیها) ۱۰۳
هذیلیها (رك : هذیل) ۱۴۵
هر Heree ۱۱
هراکلیوس Heraclius (رك :
هرقل) ۱۰، ۳۷
هرقل (رك: هراکلیوس) ۷، ۹، ۱۰،
۱۱، ۱۲، ۱۶، ۲۴، ۲۵، ۲۷،
۳۱، ۳۷، ۴۰، ۱۷۶
هرمز ۴
هرمز (پسرانوشیروان) ۱۶
هرمز (سردار ایرانی) ۱۸۱
هرمزان (سردار معروف‌ایرانی)
۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸
هرمز اول ۲۸
هرمز ترکزاد ۱۸
هریم (رك: حریم) ۷۳
هشام (رك: هشام‌بن عبدالملك) ۲۱۷،
۲۱۸، ۲۱۹
هشام‌بن عبدالملك ۲۱۸
هشام کلبی ۱۲۳
همدانی (رك: همدانیها) ۳۴، ۷۶
همدانی (رك: کتاب الاکلیل) ۷۴
همدانیها ۷۶، ۷۹، ۸۹
هوارت ۱۲
هوازن (قبیلهٔ - ۱۷۴
هوبس ۷۱
هود (- نبی) ۵۸

هیاطله ۱۷، ۱۸، ۳۱
هیرود ۸۲، ۱۱۰
هیرودیس ۱۱۸
هیکسوس ۵۵، ۵۷

ی

یبغو ۱۰
یتعمر (رك: ایتعمر) ۷۲، ۹۸، ۹۹
یتی عمر (رك: یتعمر) ۹۸
یتیئه (رك: یتیعه) ۹۸
یتیعه (رك: یتیئه) ۹۸
یثعمر (رك: یتعمر) ۷۲
یثمر (رك: یثعمر) ۷۲
یحیی (ـ نبی) ۱۱۰
یحیی‌بن زکریا ۳۰
یزدگرد ۱۴، ۴۳
یزدگرد (رك: یزدگرد اول) ۲۳
یزدگرد (رك: یزدگرد سوم) ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۴
یزدگرد اول ۲۳
یزدگرد سوم ۴۰، ۱۸۵
یزدین Yazden ۷، ۹، ۲۶، ۲۷
یزید (پسر ابوسفیان) ۲۰۷
یزید (رك: یزیدبن‌عبدالملك) ۲۱۷، ۲۱۹
یزید (رك: یزیدبن معاویه) ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲
یزیدبن ابوسفیان ۲۰۷
یزیدبن عبدالملك ۲۱۷، ۲۱۹
یزیدبن کبشه ۹۴
یزیدبن معاویه ۲۱۰، ۲۱۷
یزیدبن ولیدبن عبدالملك ۲۱۹
یقطان ۱۴۳
یعاقبه (رك: مونوفیزیتها) ۷، ۸، ۱۱، ۲۵، ۲۷، ۴۰، ۱۳۰
یعقوبی (رك: یعاقبه ، مونوفیزیت (Monophysite) ۷، ۸، ۹، ۲۷، ۳۹، ۴۰، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۷
یعقوبیان (رك: یعقوبی) ۲۷
یعمر (رك: یثمر) ۷۲
یعوق ۱۵۰
یغوث ۱۵۰
یکسوم ۹۵، ۱۴۹

یلمقه (رك : بلمقه خدای سباییها)
۷۱
یمنی (رك: یمنیها) ۵۹، ۷۲، ۷۹،
۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۱۲۱،
۱۴۸، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۴
یمنیها (رك: یمنی) ۸۱، ۹۰، ۹۴،
۱۶۰
یوستی ۵، ۱۴، ۱۶
یوستین ۱۳۶
یوستینیان ۵، ۳۷، ۱۳۵
یوسف (رك: زرعه ذونواس) ۹۱
یوسفیوس ۷۰
یولیانوس (رك: ژولیان) ۱۲۳
یونانی (رك: یونانیها) ۳۸ ، ۴۶،
۵۹، ۷۸، ۸۸، ۸۹، ۱۰۳،
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۹۴،
۲۲۶
یونانی سلوکی ۱۰۷
یونانی‌ها (رك : یونانی) ۵۶، ۹۳،
۱۰۷، ۱۱۷، ۱۹۴، ۲۰۹
یونانیان (رك: یونانیها) ۲۲۷
یهود (رك: یهودی) ۱، ۲۰، ۲۳ ،
۲۹، ۳۰، ۵۸، ۸۱، ۸۲، ۹۱،
۱۰۶، ۱۱۰، ۱۵۱، ۱۶۰،
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶،
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱،
۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱
یهود اصفهان ۳۰
یهود بنی‌قریظه ۱۶۹
یهود حجاز ۱۶۶، ۱۷۱
یهود فدك ۱۷۱
یهود مدینه ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۹
یهود همدان ۳۰
یهودی (رك: یهودیها) ۲۰، ۲۴،
۴۶، ۷۰، ۸۲، ۸۶، ۹۲، ۱۰۳،
۱۰۶، ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۵۱،
۱۸۰
یهودیت (رك : یهود) ۱۵۲
یهودیان ـ یهودیها ۲۹، ۳۰، ۸۳،
۱۳۹، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۸،
۱۷۷
یهودیهای عربستان ۱۵۱، ۱۶۶
یهودیهای یثرب (رك: یهودمدینه)
۱۴۱

۲- فهرست اسامی جایها

آ

آدولی ۹۴

آذربایجان ۱۲، ۲۰۰

آرسینوئه (رك: مدینة فارس) ۵

آسیا ۴۴، ۵۵

آسیای صغیر ۵، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۵۹، ۶۰، ۸۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۹۵، ۲۱۵، ۲۱۸

آسیای غربی ۷۱، ۱۰۹

آسیای مرکزی ۲۸، ۴۲

آسیای مرکزی روسی ۴۲

آسور (رك: آشور) ۱۵۱

آشور (رك: آسور) ۵۵، ۵۶، ۷۲، ۷۳، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۷

آشوریها (رك: آشور) ۱۰۱

آطنه ۵

آفریقا (رك: افریقا) ۴۴، ۵۶، ۵۹، ۷۷، ۷۸، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۵

آفریقای شرقی ۸۲

آفریقای شمالی ۸۱

آلمان ۶۶

آنقره ۱۱۸، ۱۳۸

ا

ابلق فرد ۱۰۶

ابله ۱۹۴، ۱۹۵

ابوقبیس (کوه-) ۱۵۸

ابیورد ۹، ۲۲۴

اپیر (رك: اوفیر) ۵۶

اجا ۱۴۴

احد (کوه-) ۱۶۸

احقاف ۴۶

ادس (رك: رهاء) ۱۱۷

ادسا (رك: رهاء) ۱۱، ۲۱

ادوم ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۷

اذاسا (رك: ادسا) ۱۱

اذینه ۳۶

اربو ۷۳

ارتیره ۸۷

ارتیق (رك: نیقیه) ۳۸

اردن ۱۱، ۳۰، ۴۶، ۱۳۴، ۱۷۶

ارزروم ۲۱۵

ارم ۵۸

ارمنستان (رك: ارمنیه) ۱۲، ۲۴، ۳۶، ۱۱۷، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۱۸

ارمنیه (رك: ارمنستان) ۱۰

اروپا ۴۵، ۸۱، ۱۲۰، ۲۱۶، ۲۱۷

اریبی (رك: عربستان شمال غربی) ۹۸، ۹۹

ازبکستان ۴۲

ازقان (رك: حصن غراب) ۶۱

اسپانی (رك: اندلس) ۳۷، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰

استانبول ۲۰، ۳۸، ۲۱۰، ۲۱۷

استپهای شمالی ماورای سیحون علیا ۴۲

استخر ۱۹، ۳۶، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۹

استخر فارس ۱۹۶

استرآباد (رك: کرخ میسان) ۱۱۴

استرآباد اردشیر (رك: استرآباد) ۱۱۴

اسدود ۵۵

اسروشنه ۹

اسکندریه ۷، ۱۱، ۱۲، ۲۵، ۴۰، ۱۱۳

اسکی بغداد (رك: بغداد کهنه) ۱۰

اصفهان ۳۰، ۱۶۹، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۱۹

اطریش ۶۶

اعراب ۱۳۲

افریقا (رك : آفریقا) ۲۰۹، ۲۱۶

افریقیه (رك : افریقا ، آفریقا) ۲۱۶

افسس Ephesus ۳۸

افسوس (رك : افسس) ۳۸

افغانستان ۱۸، ۳۰، ۳۱، ۴۲

اقیانوس هند ۳۶، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۹، ۶۷، ۷۵، ۸۱، ۸۶

اقیانوس اطلس ۸۱، ۲۱۵، ۲۱۶

اکد ۵۴

اکسوم (رك : حبشهٔ آفریقایی) ۷۵، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۹۴

الاحساء (رك : احساء) ۳۴، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۶۰، ۱۳۹، ۱۹۶

البدع (رك : مدین) ۵۱

البصراء (رك : سیرسریوم) ۱۲۲

البیضاء (رك : نشق) ۶۲

الجار (رك : بندر الجار) ۴۸

الجزایر ۲۱۶

الجزیره ۳۹

الحجارة (رك : الحجر) ۹۷

الحجر (رك : الحجارة) ۹۷

الحوراء ۴۷، ۵۲

الخریب ۱۰۲

الربع الخالی ۴۵، ۴۹

السوداء (رك : نشان) ۶۲

الشراء ۱۰۸

العلاء (رك : دیدان) ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۶۵

الشر (کرمستان ـ) ۳۴

الوجه (بندر ـ) ۴۷، ۵۲

الودیان (رك : الحجارة) ۹۷

الولد ۱۹۹

النمس (رك : مولوزیا) ۱۱۴، ۱۸۲، ۱۸۳

الموس گالوس ۸۳

امارت ابن السید ۵۰

امارت ابن سعد ۵۰

امارت حنفی ۸۸

امبراطوری ۱۸۲

انبار ۱۸۴
انباط ۱۸۰
اندلس (رك : اسپانی) ۲۰، ۲۲۰
انطاکیه ۱۱، ۱۲، ۲۱، ۲۵، ۳۷، ۴۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۷، ۲۲۷
انقره ۱۲، ۳۷
انگلیس ۴۹، ۷۸
اورفا (رك : رهاء ـ ادسا) ۱۱۷
اورفه (رك : ادسا ـ رها) ۱۱، ۲۱
اوسان (رك : اوطان) ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۳
اورشلیم ۱۱، ۲۴، ۲۵
اوطان (رك : اوسان) ۶۳
اوفیر (رك : اپیر) ۵۶، ۵۷
اهواز ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۴
ایران ۱، ۲، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۶۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷
ایران دورهٔ هخامنشی ۹۷
ایران ساسانی ۴۲
ایران هخامنشی (رك : ایران دورهٔ هخامنشی) ۱۰۷

ایرانیان ۱۱
ایالت عربستان رومی ۳۹،۴۴
ایالت عربی رومی ۴۸
ایطالی ۱۲،۳۷
ایله(بندر ـ ، رك : بندرعقبه) ۴۶،
۶۰،۱۷۷
ای یونی Ionie ۳۸

ب

باب الابواب ۱۹
باب‌المندب ۸۲،۸۳،۸۷،۸۹،۱۱۲
بابل ۱۷، ۱۹، ۳۰، ۴۲، ۵۴،۵۷،
۵۹، ۶۰، ۸۱، ۹۷، ۹۹،
۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳،
۱۱۴، ۱۵۱، ۱۸۴، ۱۸۵،
۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
بادیه ۱۲۴،۱۳۲،۱۳۳، ۱۸۸
بادیهٔ شام ـ بادیة الشام ۱۶، ۴۴،
۴۵، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۳۴،
۱۹۲
بادیهٔ عربستان ۳۲
بالکان ۳۷،۳۸
باهله ۳۴
بحراحمر ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱،۶۴،
۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۴،
۸۶،۸۷، ۹۳، ۱۰۶، ۱۰۷
بحرالجزایر یونان ۵۹
بحرالروم ۶۰،۱۴۲
بحرخزر ۴۲،۲۱۶،۲۱۸
بحرطبریه ۱۸۵
بحرمیت ۱۰۶،۱۰۸، ۱۷۳
بحرین ۳۴،۳۶،۵۰،۱۲۸، ۱۳۲،
۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۶۱،
۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۹،
۱۹۶
بخارا ۹، ۴۲،۴۳،۲۰۹،۲۱۶
بدر (رك : غزوهٔ بدر) ۱۴۲، ۱۶۷،
۱۶۸
بدع ـ بدع ۱۰۱
براقش (رك : یثیل) ۵۳،۶۲
برج بابل ۱۹۱
برلین ۵
بروسه ۳۸
بریطانی کبیر (رك : انگلیس) ۷۸
بزغاله (معبر ـ) ۱۸

بصره ۱۵، ۵۰، ۱۱۴، ۱۸۱، ۱۸۲،
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷،
۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۵،
۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲
بصری ۶۰، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۴،
۱۵۴، ۱۷۳
بطحاء ۱۴۶
بطیحه (باطلاق ـ) ۱۵
بغداد ۱۰، ۳۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۲۶
بغداد کهنه (رك : اسکی بغداد) ۱۰
بلاشه (رك : کنیل) ۱۱۴
بلخ ۱۸، ۳۰، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳،
۲۰۹، ۲۱۶، ۲۱۷
بلقاء ۴۴، ۱۳۴، ۱۷۶
بندر ایله (رك : ایله) ۱۰۹
بندر حوراء (رك : حوراء) ۱۰۹
بندر عقبه ۱۰۹
بوسفور ۵
بویب ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹
بهارستان (رك : طاق کسری) ۱۹۲
بهمن اردشیر (رك : فرات میسان)
۱۱۴
بیت المقدس ۲۴، ۲۹، ۱۶۶، ۱۶۷
بیتراپسوس ۱۲۴
بیروت ۳۵، ۲۰۷
بیزانس (رك : روم شرقی) ۶، ۱۸،
۲۵، ۳۸، ۴۰، ۲۰۹
بین‌النهرین ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۹، ۵۷،
۱۱۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۴

پ

پارس ۴۲
پاریس ۶، ۱۰، ۲۹، ۴۰
پالمیر ۱۱۲
پرا (رك : وادی موسی) ۴۶، ۴۸،
۵۱، ۵۵، ۶۱، ۱۰۸، ۱۰۹،
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵
پنجاب ۳۱
پواتیه ۲۱۸
پونت (رك : یمن) ۵۶

ت

تاجیکستان ۴۲
تاشکند ۴۲، ۲۱۶
تالقان ۱۰

تبابعه (رك : تبع) ۸۶
تبت ۴۲
تبریز ۱۰
تبع (رك : تبابعه) ۸۶
تبوك ۴۷، ۵۱، ۶۱، ۱۰۴، ۱۷۶، ۱۷۸
تدمر ۳۶، ۶۰، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۸۴
ترعهٔ سوئز ۴۴، ۴۶
ترك (اسم مکان) ۱۸
ترکستان ۲۸، ۳۱، ۴۲، ۲۲۵
ترکستان چین - چینی ۳۱، ۴۲
ترکمنستان ۴۲
ترکیه ۱۳۸
ترمذ ۱۰، ۲۰۹
تفلیس ۱۶
تکریت ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴
تمنع (رك : تمنه) ۱۵۲، ۶۱
تمنع (رك : تمنه) ۶۸
تمنه (رك: تمنع) ۵۲
تورفان ۴۳
تونس ۲۰۹
تهامه ۴۸، ۴۹، ۸۷، ۹۰، ۱۴۰، ۱۶۱، ۱۶۹
تهامهٔ حجاز شمالی ۵۱
تیبور (رك : تیوولی) ۱۱۹
تیماء ۴۷، ۵۱، ۶۰، ۶۱، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۶۵
تیوولی (رك : تیبور) ۱۱۹

ث

ثنی (نهر -) ۱۸۱

ج

جابیه ۱۳۴
جباء ۶۸
جبال ۸۷
جبعان ۶۸
جبل الطارق (رك : جبل طارق) ۲۱۶
جبل شمر ۴۵، ۵۰، ۵۸، ۷۲، ۹۹
جبل‌طارق (رك : جبل‌الطارق) ۲۱۶

جبل هرمون ۱۳۴
جبل هرون ۱۰۸
جده ۳۶،۴۸،۵۲،۱۵۷
جدیئی ۹۶
جرجان ۲۱۷،۲۲۵
جزایر بحرین ۵۶
جزیرة العرب ۳۳،۳۴،۴۴،۱۷۶،
۱۷۸،۱۷۹
جزیره ۱۹۰
جزیرهٔ خالدات ۵۲
جلق ۱۳۴
جلولاء ۱۹۳،۲۲۷
جمهوری قرقیز ۴۲
جندیشاپور-جندی شاپور ۳۹،۱۹۷
جنوب غربی ایران
جوائا ۱۲۹
جوزجان ۱۱۷
جوف (رك : دومة الجندل) ۴۵،۴۹،
۵۱،۵۵،۷۲
جوف جنوبی عربستان ۶۲
جوف شمالی ۵۶
جوف شمالی عربستان ۴۵،۷۰
جولان ۱۳۴
جوف معینی ۶۱
جیحون ۱۸،۲۰۱،۲۰۹،۲۲۰
جیرفت ۲۱۳
جیلان ۳۶

چ

چین ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۳۱، ۴۱،
۴۲، ۴۳، ۱۱۳، ۲۰۱،
۲۱۶

ح

حائل ۵۰،۵۱
حبش (رك : حبشه) ۱۵۷
حبشستان (رك : حبشه) ۸۳،۱۴۵،
۱۵۸
حبشه (رك : حبش ، حبشستان)
۷۱،۷۵،۷۶،۷۷،۷۹،۸۲،
۸۴،۸۵،۸۶،۸۷،۸۸،۸۹،
۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴،
۹۵، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۵۱،
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۱،
۱۸۰، ۱۸۱

حبشهٔ آفریقا (رك : اکسوم) ۷۵ ،
۷۷، ۷۹، ۸۳ ، ۸۶، ۸۷،
۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵
حبشهٔ آفریقایی (رك : حبشهٔ آفریقا)
۸۷
حبشهٔ روم ۸۷
حبشهٔ یمن ۷۴،۷۵،۷۹،۹۰
حجاز ۳۴، ۴۶،۴۷،۴۸،۴۹،۵۰،
۵۱، ۵۴ ، ۵۷، ۷۲، ۸۱،
۸۲،۹۵،۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳،
۱۰۴، ۱۱۱، ۱۳۲، ۱۳۹،
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵،
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۰،
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸،
۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴،
۱۷۸، ۱۸۰، ۲۱۰، ۲۱۲
حجاز شمالی ۵۱
حجر (رك : مداین صالح) ۴۶،
۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۸ ، ۶۰،
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴،
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰،
۱۱۱، ۱۶۵
حجرالاسود (رك : کعبه) ۲۵،۱۵۵
حدیبیه ۱۷۰،۱۷۱،۱۷۳
حدیده ۴۹
حراء (کوه ـ) ۱۶۰
حران ۱۰۵
حرة الرحاء ۱۰۴
حرةالعویرض(رك : حرة الغویرظ)
۴۷، ۱۰۴
حرة الغویرظ (رك : حرة العویرض)
۴۷
حریم (رك : هریم) ۶۲
حسمی ۴۶،۴۷، ۴۸، ۵۱، ۱۰۳،
۱۰۴، ۱۱۱، ۱۴۰
حصن السلع (رك : قصر السلع) ۱۰۸
حصن غراب (رك : ازنان) ۶۱،
۹۳
حضرموت ۳۴، ۳۵،۴۵،۴۶،۴۹،
۵۳، ۵۶، ۵۸ ، ۶۰، ۶۱،
۶۲، ۶۳، ۶۷ ، ۶۸، ۶۹،
۷۱، ۷۴، ۷۵ ، ۷۶، ۷۷،
۷۹، ۸۳، ۸۵ ، ۸۶، ۸۷،
۸۹، ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۱۲۰،
۱۲۸، ۱۷۷، ۱۸۰ ، ۱۹۵
حضرموت ساحل شرقی آفریقا ۷۸
حفیر ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶
حلب ۱۰۵
حلوان ۱۹۲،۱۹۵،۱۹۹،۲۱۹

حمص ۱۱، ۱۲، ۳۷، ۱۱۲، ۱۱۷،
۱۱۸، ۱۷۶، ۲۲۶
حمیر ۵۳، ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۷۵، ۷۶،
۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۵،
۹۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۱
حمیران (رك : هاماوران) ۷۸
حمیمه ۲۲۴
حنین ۱۷۴
حوراء ۱۰۷
حوران ۴۴، ۵۷، ۱۰۸، ۱۰۹،
۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۴
حوران شرقی ۱۲۲
حیار ۱۲۶
حیره ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۲۴، ۲۸، ۳۴،
۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۹،
۱۰۵، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۰،
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹،
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳،
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷،
۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۶۵،
۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴،
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸،
۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳

خ

خابور ۱۲۴، ۱۹۴
خانقین ۱۳۱
ختل ۱۰
خجند ۲۱۶
خراسان ۲۳، ۳۰، ۴۱، ۴۳، ۱۸۵،
۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱،
۲۰۶، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸،
۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲،
۲۲۳، ۲۲۴
خراسان شرقی ۳۰
خفان ۱۸۸
خندونیه (رك : کالسدون، قاضی‌کوی) ۵، ۳۷، ۳۹، ۱۱۸
خلیج عقبه ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۲،
۶۴، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸،
۱۴۰
خلیج فارس ۳۴، ۳۵، ۴۴، ۴۹، ۵۰،
۹۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴،
۱۲۹، ۱۵۱، ۱۸۰، ۱۸۱،
۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶

خندق (رك : خندق شاپور) ۱۹۰
خندق شاپور ۱۹۰
خوارزم ۹، ۴۱، ۴۲، ۲۰۳، ۲۱۶
خوزستان ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹
خیبر ۵۰، ۵۲، ۶۱، ۱۰۱، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۰

د

دارا ۱۲، ۳۷
دارالندوه ۱۴۸، ۱۶۳
داردانل ۱۱۹
دثینه ۶۷
دجله ۹، ۱۵، ۳۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴
دجلهٔ عوراء ۱۵
در بند ۱۶
دریاچهٔ بلکاش ۴۲
دریاچه‌های اورال ۴۲
دریای ارتیره ۷۷
دریای آزف ۱۸
دریای اژه ۳۸
دریای‌سرخ (رك : دریای قلزم) ۴۴، ۶۱، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۷
دریای سیاه ۱۸
دریای عربستان ۴۹
دریای عمان ۳۶، ۴۴
دریای قلزم (رك : دریای سرخ) ۴۴
دستگرد ۱۰
دشتهای شمالی ماورای سیحون‌علیا ۴۲
دلتای نیل ۱۰۹
دلوس ۵۹
دمشق ۱۲، ۳۷، ۴۷، ۶۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۵، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶
دورا ۱۹۱
دومةالجندل(رك : جوف)۴۵، ۵۱، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۴
دومه (رك : دومة الجندل) ۱۸۴
دهس ۷۳

دهناء (رك : نفود کوچك) ۴۵، ۴۶
دیاله ۱۹۳
دیدان (رك : العلاء) ۶۱، ۶۴، ۱۰۲
دیدن (رك : دیدان) ۴۷
دیرالجماجم ۳۶
دیناوریه ۴۲
دینور ۲۰۰

ذ

ذوالمجاز ۱۴۲
ذوریدان ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۵، ۸۶
ذوقار ۱۲، ۱۳، ۱۳۰، ۱۳۲
ذو نماره ۱۰۵

ر

راسهرمز ۱۶۹، ۱۹۵، ۱۹۷
رجمه ۷۰
رصافه (رك : سرجیو پولیس) ۶، ۲۶، ۱۳۰
رصافهٔ شام ۸
رقه ۱۲۵
رم (شهر -) ۱۱۹
روانه (رك : غوانه) ۴۷، ۵۱
روب ۱۰
روثان ۶۲
روم ۲، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۵۸، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۴
روم‌شرقی (رك : بیزانس) ۳، ۵، ۶، ۱۰، ۳۶، ۴۰، ۱۰۳، ۲۰۹

رها ـ رهاء (رك : ادسا ، اورفه ، اورنا) ۱۱،۲۱،۱۱۷
ری ۴۲،۱۹۳،۲۰۰،۲۰۱،۲۱۴،۲۱۹،۲۲۵
ریاض ۵۰،۵۲،۷۵
ریدان (رك : ظفار) ۷۵، ۷۷،۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۱۱۲، ۱۲۰

ز

زاب (رك : زاب کبیر و زاب صغیر) ۲۲۷
زاب صغیر (رك : زاب) ۲۲۵
زاب کبیر (رك : زاب) ۲۲۵
زاره ۱۶۱
زمزم ۱۴۶،۱۵۳
زبید ۷۵،۹۳

س

ساباط مداین ۱۳۱
سار دینیا ۲۱۶
ساوه ۲۰۰
سبأ ـ سبا ۵۳، ۵۶، ۶۱،۶۲،۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸ ، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳ ، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸ ، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴ ، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۱۱۲، ۱۴۴، ۱۲۰
سد مأرب ۷۲، ۷۴، ۸۴،۸۵،۸۷، ۹۴، ۱۴۴
سرجیوپولیس Sergiopolis (رك : رصافه) ۸،۲۶
سرحدات غربی ۳۱
سرخس ۲۰۳،۲۲۵
سغد (رك : صغد) ۹،۴۳
سلح (رك : سلحین) ۹۰
سلحین (رك : سلح) ۹۰
سلع (رك : نبطو) ۱۰۸
سلمی ۴۹
سلمی ۱۴۴
سلوکیه (شهر ـ) ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۳۰،۳۹،۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۲
سما (رك : سماءة) ۷۳

سماءة (رك : سما) ۷۳
سمرقند ۹، ۱۸، ۴۲، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۱۸
سند ۴۱، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۱۸
سوداء ۵۳
سودان ۸۲، ۸۸
سوریه ۵، ۸، ۱۱، ۱۲، ۲۱، ۲۶، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۵۹، ۶۰، ۶۵، ۷۲، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۲۷
سوریهٔ مغربی ۳۹
سومالی ۵۶
سیحون علیا ۴۲
سیرسزیوم Circesium (رك : البصیراء) ۱۲۴
سیستان ۱۰، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۲۰
سینا ۵۵

ش

شام (رك : شامات) ۱۶، ۴۷، ۵۴، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۵
شامات(رك : شام) ۱۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸
شاهراه تجارتی غربی عربستان ۶۰، ۹۸
شاهراه تجارتی هند و آفریقای شرقی ۸۲

شاهراه تجارتی یمن و سوریه ۱۰۴
شاهراه غربی عربستان ۸۳
شبام ۵۳
شبوه ۵۳،۶۱،۶۸
شبه جزیره (رك : جزیرة العرب) ۳۴
شبه جزیرهٔ سینا ۴۴،۴۶،۵۵،۶۰، ۱۰۶، ۱۰۹
شبه جزیرهٔ عربستان ۵۴، ۱۵۱ ، ۱۷۷
شبه جزیرهٔ عمان ۴۹
شرق الاردن ۴۶
شط العرب ۹۷،۱۱۴،۱۸۱،۱۸۶، ۱۹۴،۱۹۵
شعیبه (بندر ـ) ۴۸،۱۵۷
شمام ۳۴
شمر یهرعش ۸۶
شوحط (رك : ظفار) ۸۰
شوش ۵۴،۱۹۷، ۱۹۸،۱۹۹
شوشتر ۱۹۷
شهر آبان ۱۰
شیگاز ۶

ص

صحار ۳۶
صحرای احقاف ۵۸
صحرای شام ۱۸۴
صحرای عربستان ۱۶
صحرای نفود (رك : کویر نفود) ۴۸،۹۷
صحرای نفود بزرگ ۱۰۶
صحرای نفودکوچك ۵۰
صرفه ۱۰۸
صرواح ۵۲،۷۳
صغد (رك : سغد) ۲۱۶، ۲۱۷ ، ۲۱۸
صفین ۲۰۵
صلخد ۱۰۸
صنعاء ۴۹، ۵۲،۵۳،۶۲،۷۳،۷۴، ۷۵، ۸۰، ۱۲۶
صور ۶۰،۲۰۷
صیهد ۴۶

ض

ضجاعمه ۱۳۲

ط

طاق کسری (رك : بهارستان) ۱۹۱
طائف ۴۸، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۴
طبرستان ۲۱۳، ۲۱۷
طبریه ۱۱
طخارستان ۱۰، ۱۸، ۲۰۳، ۲۱۶،
طنجه ۲۱۵
طیسفون (رك : مدائن) ۳، ۱۰، ۱۱، ۱۹، ۲۵، ۳۰، ۳۹، ۹۵، ۱۱۷، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۲

ظ

ظفار ۵۳، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۱۱۲
ظفار (رك : ریدان) ۵۳، ۱۱۲
ظفار (رك : مهره) ۵۳، ۶۱، ۸۹
ظفار جنوبی ۸۹
ظفار شمالی یمن ۷۷

ع

عانه ۵۷
عجم ۲۱۸
عدن ۱۳، ۳۶، ۴۹، ۸۲، ۸۶، ۹۳، ۱۹۵
عراق ۱۵، ۲۸، ۲۹، ۳۹، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۴، ۵۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸
عراق عرب ۴۴، ۱۹۸

عربستان ۱۶، ۳۴، ۳۵، ۴۴، ۴۵،
۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۵۵،
۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰،
۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۸،
۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۸، ۷۹،
۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷،
۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۶،
۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱،
۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸،
۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳،
۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲،
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷،
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۰،
۱۵۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۳،
۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸،
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۰،
۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۳
عربستان جنوبی ۵۹، ۶۷،
۸۲، ۸۳، ۹۱، ۱۰۵
عربستان رومی ۱۳۴
عربستان شمال‌غربی ۹۸
عربستان‌شمالی ۶۳، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲
عربستان مرکزی (رك : نجد) ۱۲۲،
۱۴۴
عرش بلقیس ۷۱
عرفات ۱۴۲
عرم (رك : سیل‌العرم) ۷۴، ۱۴۴
عسیر ۴۸، ۵۰، ۱۴۰
عقبه (رك : ایله) ۶۰، ۱۷۷
عقبه (رك : تنگه وتپهٔ ـ) ۱۶۲،
۱۶۳
عقیر ۵۰
عکاظ ۱۴۲، ۱۵۵
علاء ۱۹۶
علویحصب (رك: بخلاف علویحصب)
۷۴، ۷۷
عمان ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۴، ۴۵، ۴۹،
۵۰، ۶۰، ۸۲، ۸۵، ۸۶،
۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۵،
۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷،
۱۷۹، ۱۸۰
عمان ۱۴۴، ۱۴۵
عمره ۱۴۷
عیلام ۹۷
عین تمر ۱۸۴

غ

غرجستان ۱۰
غزنه ۲۰۳، ۲۰۹
غزه (رك : بندر ـ) ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۷۲، ۸۴، ۱۰۹، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۲
غساسنه ۱۳۲
غسان ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴
غلطه ۱۱
غوافه(رك : روافه) ۴۷، ۵۱، ۵۸، ۱۰۴

ف

فارس (رك : پارس) ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۴۴، ۴۹، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۵
فدك ۶۱، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱
فرات ۵، ۹، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۴۵، ۵۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۱۱
فرات البصرة ـ فرات بصره ۱۰۹، ۱۱۴
فرات سفلی ۱۷۹
فرات میسان ۱۱۴
فراض ۱۸۴
فرانسه ۴، ۶۶، ۲۱۷، ۲۱۸
فرغانه ۹، ۴۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸
فلسطین ۵، ۱۱، ۱۲، ۲۵، ۲۹، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۸۱، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۲۴

فیلارك اعراب ۱۳۲
فنیقیه ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۸۱
فیوم ۵

ق

قابوس ۱۳۶
قادسیه ۳۱، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۲۷
قاضی کوی (رك : خلقدونیه ، کالسدون) ۵، ۳۹، ۱۱۸
قاهره ۱۳۳
قتبان ۵۳، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۹۰، ۹۱
قرح ۴۷، ۱۰۲
قرقیسیا ۱۹۴
قرنا او (رك : قرنه) ۶۲
قرنه (رك : قرنا او) ۶۲
قریم ۱۸
قزل رباط ۱۹۳
قصر ۶۷
قصر السلع (رك : حصن السلع) ۱۰۸
قصر ریدان ۷۳، ۷۴
قطر ۴۹
قطیف ۵۰، ۱۰۹، ۱۸۱
قسطنطینیه ۱۱، ۱۲، ۱۸، ۲۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۹۷، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۷
قفقاز ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۳۶، ۶۷
قلعهٔ ریدان ۶۷، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۷۸،
قم ۲۰۰
قندهار ۲۰۹
قنسرین ۱۲۶، ۲۲۶
قومس ۲۱۹، ۲۲۰
قیروان ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۶
قیساریه ۲۲۶
قیصریه ۵، ۷، ۱۲، ۳۷

ك

کابل ۱۱، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۹
کاپادوکیه ۱۱۷، ۱۱۸
کارون (رود ـ) ۱۹۶

کاشان ۲۰۰
کاشغر ۴۲، ۲۱۶
کالسدون Chalcedon (رك : خلقدونیه، کالکدون، قاضی‌کوی) ۵، ۱۱، ۱۲، ۳۷، ۳۹، ۱۱۸، ۱۲۵
کالکدون (رك : کالسدون) ۵
کانسو ۱۷، ۱۸
کحلان ۶۸
کربلاء ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۵
کرخ‌میسان Charax ۱۱۴
کرك ۳۰
کرمان ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۵
کعبه ۲۵، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۴، ۲۱۱
کفیل (رك : بلاشه) ۱۱۴
کده ۱۶، ۱۹، ۱۹۴
کلیسای ایران ۲۵
کلیسای روم ۳۹
کلیسای قبر مقدس ۲۵
کلیساهای مسیحی ۲۶
کلیسای ملکانی ۱۱
کمنه (رك : کمینهو) ۶۲
کمینه ۸۲
کمینهو (رك : کمنه) ۶۲
کنانه ۱۶۹
کنده ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵
کنعان ۶۵
کوفه ۱۵، ۳۶، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶
کوه سرات ۵۸
کوی صفا ۱۰۵
کویت ۴۵، ۵۰
کویر شام ۱۱۲
کویر نفود ۴۷، ۱۲۱
کیتور ۷۰
کیلیکیه ۵، ۱۲، ۱۱۷

گ

گودا ۵۴
گوزگانان ۲۰۰

ل

لاگاش ۵۶
لحسا (رك : الاحساء) ۱۳۹
لحیان ۶۰
لندن ۱۲
لکوکوم (رك : لوکوکوم) ۱۰۷
لوکوکوم Leukokom (بندر ـ) ۸۲، ۸۹
لوکه‌کوم Leukekome (رك : الحوراء) ۴۷، ۵۲
لیبی ۵
لیدن ۴، ۱۰، ۱۵، ۳۴، ۳۶

م

مأرب (رك : مریب) ۵۳، ۶۱، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۴، ۱۲۰، ۱۴۴
مأرب (سد ـ) ۸۴
ماژورکا ۲۱۶
ماوراء الاردن ۵۰، ۳۰، ۴۶، ۴۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۷۳
ماوراء النهر ۴۱، ۴۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۵
ماوراءنهر جیحون ۲۰۱
ماورای فرات ۴۵
مجه ۱۴۲
محمره ۱۱۴
مخالیف یمن ۷۴
مخلاف علویحصب ۷۴
مداین(رك : طیسفون) ۱۰، ۱۲، ۳۹، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۶

مداین صالح(رك : حجر) ۴۷، ۵۱، ۱۰۲، ۱۰۴
مدرسهٔ سلوکیه ۲۷
مدیان (رك : مدین) ۶۴
مدین (رك : البدع) ۴۷، ۵۱، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۷۲، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۴۰، ۱۶۵، ۱۶۶
مدینة الرسول (رك : مدینه ، یثرب) ۱۶۴
مدینة فارس(رك : آرسینوئه) ۶
مدینه(رك : یثرب) ۱، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۸۶، ۹۵، ۱۰۴، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲
مدینه (بندر ـ) ۴۸
مذار ۱۸۱، ۱۸۳
مراکز یهودی نشین ۳۰
مراکش ۲۱۶
مرو ۴۲، ۴۳، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵
مرورود ۹، ۳۱، ۲۲۴
مریب(رك : مأرب) ۷۸
مریب(رك : مریمه) ۸۲
مریمه (رك: مریب) ۸۲
مستعمرهٔ حبشی یمن ۹۰
مستملکهٔ حبشی‌یمن ۸۹، ۹۰
مسقط ۴۹
مشرق ایران ۳۰، ۳۱
مشقر ۳۴
مصر ۵، ۱۱، ۱۲، ۲۵، ۲۸، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۷۹، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۵

مصران (رك : مصرو) ۶۴، ۶۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۷
مصر علیا ۱۰۹
مصرو (رك : مدین) ۹۹
مصرو (رك : مصران) ۶۴، ۱۰۱
مصریم (رك : مصر) ۶۴.
مصوع ۸۹
معابد یونان ۵۹
معان (رك : معین) ۵۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۱۰۱، ۱۰۷
معبد بودایی (رك : معبد نو بهار) ۳۰
معبد نوبهار (رك : نو و وهار) ۳۰
معین (رك : معان) ۵۳، ۵۵، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۹۶، ۱۰۱
معین جنوبی ۱۰۱
معین مصران (رك : مصران) ۶۴، ۹۸
مغان (رك : مگان) ۵۴
مغولستان ۴۲
مقتل حارثه (رك : مقتل مسیحی) ۹۲
مقتل مسیحی (رك : مقتل حارثه) ۹۲
مقتلهای سریانی ۲۲
مندونیه ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۸۰
مقنا ۴۶
مکران ۲۰۰، ۲۱۶
مکورا با (رك : مکه) ۱۴۱
مکه (رك : کعبه) ۱، ۴۸، ۵۲، ۶۱، ۹۹، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵
مگان (رك : مغان) ۵۴، ۹۶
ملتان ۲۱۶
ملوخا ۵۶
مملکت اویغور ۴۲

ممالك جماهیر شوروی ۴۲
مملکت حبشی یمن ۸۹
مملکت عربی‌سعودی ۵۰
منی ۱۶۲
مؤاب ۴۵
مؤته ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
موصل ۱۹۴، ۲۲۵
مهره ـ مهره (رك : ظفار) ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۳، ۶۱، ۷۵، ۸۵، ۸۹، ۹۰
میسان ۹، ۲۹، ۳۰، ۱۰۹
میوس هورموس ۸۳

ن

ناحیه (رك : نجیه) ۶۸
نباطو (رك : نبطو) ۱۰۸
نبطو(رك : نباطو) ۱۰۸
نجد ۲۲، ۳۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۷، ۹۹، ۱۰۷، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۸۴
نجد شمالی عربستان ۶۵
نجد غربی ۴۶
نجد مرکزی ۵۰
نجران ۶۱، ۷۵، ۸۲، ۸۴، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۲۲، ۱۵۱
نجف ۱۲۹، ۱۹۰
نجیه (رك : ناجیه) ۶۸
نرمسین ۵۴
نسا ۹، ۲۲۴
نشان (رك : السوداء) ۶۲
نشق (رك : البیضاء) ۶۲، ۸۲
نصیبین ۷، ۳۹، ۱۱۷
نفود بزرگ (رك : نفود شمالی) ۴۵، ۵۰
نفود شمالی (رك : نفود بزرگ) ۴۵
نفود کوچك ۴۵
نماره ۱۲۲
نوو وهار (رك : معبد نوبهار) ۳۰
نهاوند ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۵، ۲۲۷
نهرالدم ۱۸۲
نهروان ۲۰۶
نیشابور ۲۰۳، ۲۲۰، ۲۲۵

نیقیه (رك : ارتیق) ۳۸
نیل (رود ـ) ۱۰۹
نینوی ۱۰،۱۲،۳۱،۹۶

و

وادی العربه ۴۶،۱۰۸
وادی القری ۴۷
وادی خریب ۶۱
وادی دواسیر ۳۴
وادی سرحان ۴۵،۹۹
وادی موسی (رك : پترا) ۴۶،۵۱،
۱۰۸
واسط ۲۲۵
وبار ۴۶
وردانه ۹
ولایات بالکان ۲۷
ولایات روم ۳۷،۳۸
ولایات شرقی ۳۱
ولایات شرقی ایران ۴۱
ولایات شمالی ۳۱
ولایات شمالی عربستان ۸۱
ولایات عربستان ۳۴
ولجه ۱۸۲،۱۸۳
ولگا ۱۶
ولوژزیا (ری : الیس) ۱۱۴

ه

هادریان‌پالمیر Hadriana palmyra
یا Hadrianapdis
هاشمیه ۲۲۶
هاماوران (رك : حمیران) ۷۸
هامبورگ ۴
هجر ۳۴،۵۰،۱۳۹
هرات ۹، ۱۰،۲۳،۳۱،۲۰۳،۲۰۹،
۲۲۴
هرمز ۸۲،۸۶
هرمز (سردار ایرانی) ۱۸۵
هریم (رك : حریم) ۶۲
هضبهٔ نجد ۴۸
هفوف (رك : هفهوف) ۵۰
هفهوف (رك : هفوف) ۵۰
همدان ۷۶،۳۰،۱۹۹،۲۰۰
هند ۴۲، ۴۳،۸۱،۸۲،۸۴،۱۱۲،
۱۱۳، ۱۲۶، ۲۱۶، ۲۰۸
هندوستان ۵۹،۶۰،۶۳

هیت ۱۹۰، ۱۹۴
هییرا پولیس ۱۱

ی

یثرب (رك : مدینه ، مدینة الرسول)
۴۸، ۵۲، ۶۱، ۸۶، ۱۰۱،
۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳،
۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳،
۱۶۴
یثیل (رك : براقش) ۶۲
یریم ۸۰
یمامه ۳۴، ۴۶، ۵۰، ۵۴، ۵۸، ۹۷،
۹۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۷۱،
۱۷۷، ۱۸۱
یمن ۱۳، ۳۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹،
۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۰،
۶۲، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۰،
۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵،
۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲،
۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷،
۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲،
۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷،
۹۹، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۰،
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۱،
۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۲،
۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹،
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴،
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹،
۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۵،
۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵،
۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰،
۲۰۶
یمنه (رك : یمانه) ۸۵، ۸۶، ۱۲۰
یمنه (رك : یمانه) ۸۵، ۸۶، ۸۷
ینبع (بندر ـ ، رك : لوکوکوم) ۴۸،
۵۲، ۸۲، ۱۶۰
یونان ۵۸، ۵۹، ۱۰۳، ۱۱۰

فهرست اسامی کتابها ومجله‌ها و رساله‌ها

آثار تدمر ۱۱۵

آثار لحیانی ۱۰۲

آپار یمن ۶۷

احسن‌التقاسیم ۳۶

اخبار عرب

اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی ۵

اسلام ودین زردشتی (رسالهٔ ـ) ۳۵

الاخبارالطوال ۱۳۳

البدء والتاریخ مقدسی ۱۲، ۱۳

العرب‌قبل‌الاسلام (رك: جرجی‌زیدان)

۱۱۳، ۱۱۵

العقدالفرید ۷۰

المسالك والممالك‌ابن خردادبه ۹، ۱۰

الملل والنحل شهرستانهانی۲۹

امپراطور هرقل وامپراطوری‌بیزانس

(کتاب‌ـ) ۱۰، ۴۰

امپراطور هرقل و امپراطوربیزانس

درقرن هفتم مسیحی ۴۰

اوستا ۹، ۲۸، ۲۹

ایام‌العرب ۱۶۱

ایران درزمان ساسانیان ۸

ایران در زیر حکومت ساسانیان۲۷

ایرانشهر (کتاب ـ) ۱۹
ایرانیکا (رسالهٔ ـ) ۱۹
تاریخ الکامل ابن الاثیر ۲۰۲
تاریخ طبری ۲۰۲،۴
تاریخ هرقل ۲۴
ترجمهٔ تاریخ طبری ۳
ترکستان (کتاب ـ) ۴۲،۴۳
توزات ۵۵،۵۶،۵۷،۵۸،۶۰،۶۱
۶۴،۷۰،۹۹،۱۰۶،۱۴۳
خوارزمی (رك: مفاتیح العلوم ـ خوارزمی) ۱۵
دایرةالمعارف اسلامی ۱۹،۶۱،۷۱
دایرةالمعارف بریتانی ۸۸
دایرةالمعارف کاتولیك ۲۴
دریانوردی دریای ارتیره (کتاب ـ) ۷۷
دیوان اوس بن حجر ۳۵
روایات اسلام ۵۸
روایات عرب ـ عربی ۵۸،۵۹،۷۱،
۷۵،۸۴،۸۶،۹۲،۹۴،۱۲۱،
۱۴۱،۱۴۴،۱۴۵،
روایات مسیحی ۹۲
سفر ملوك ۱۱۲
سیر البطارکة الاسکندرانیین ۴
شاپورگان (کتاب ـ) ۴۳
شاهنامه ۳۲
صفة جزیرةالعرب (کتاب ـ) ۳۴
طبقات الشعراء (رك: ابن قتیبه) ۳۶
فتوح البلدان بلاذری ۲۰۲
فقه اللغهٔ ایرانی ۱۴،۱۶
قرآن ۳۸،۵۸،۶۴،۷۰،۷۴،۸۶،
۹۲،۱۰۵،۱۷۵،۱۸۰
کتاب الاکلیل ۷۴
کتاب الانساب ۲۹
کتاب حزقیال نبی ۶۰
کتاب مقدس یهود ۳۰
کتاب نیلسن D.Nilsen ۶۶
کتیبهٔ امرؤالقیس عمرو ۹۱
کتیبهٔ تیگلت پیلسر اول ۱۱۲
کتیبهٔ حصن غراب ۹۳
کتیبهٔ ذونماره ۱۰۵
کتیبهٔ سد ۱۲۰
کتیبهٔ صنا خریب ۷۳

کتیبهٔ سومری پتسی ۵۶
کتیبهٔ معینی ۱۰۱
کتیبه‌های آشوری ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۷۰، ۷۲، ۹۶، ۹۹
کتیبه‌های آشوربانی‌پال ۱۰۷
کتیبه‌های بابلی ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۹۶
کتیبه‌های تدمری ۱۲۰
کتیبه‌های ثمودی ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۰
کتیبه‌های حبشی ۸۷، ۸۹
کتیبه‌های حضرموتی ۶۹، ۱۲۰
کتیبه‌های حمیری ۱۲۰
کتیبه‌های سبایی ۱۲۰
کتیبه‌های سریانی زبد ۱۰۵
کتیبه‌های سلاطین آشور ۱۰۶
کتیبه‌های سلاطین اور ۵۶
کتیبه‌های سلاطین حبشهٔ آفریقا ۷۷
کتیبه‌های صفابی ۱۰۵، ۱۲۰
کتیبه‌های عربی ابتدایی ۱۰۳
کتیبه‌های عربی زبد ۱۰۵
کتیبه‌های عربی و یونانی حران ۱۰۵
کتیبه‌های قتبانی ۶۷، ۱۲۰
کتیبه‌های لحیانی ۱۲۰
کتیبه‌های مصری ۵۶
کتیبه‌های معین معینی ۷۰، ۱۲۰
کتیبه‌های مهاجرنشینهای معینی ۶۶
کتیبه‌های نبطی ۱۰۴، ۱۲۰
کتیبه‌های یمنی ۵۷، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۷، ۸۸
کتیبه‌های یونانی ۱۰۴
کتیبه‌های یونانی زبد ۱۰۵
کنزالحفاظ فی تهذیب الالفاظ ۶۱
ماری ارتبرا (کتاب ـ) ۳۴
مجلهٔ مدرسهٔ مطالعات شرقی ۳۰
مرآة الزمان ۷۰
مراصدالاطلاع ۳۸
مروج الذهب (رك: مسعودی) ۲۰۲
مسیحیت در امپراطوری ایران در زمان ساسانیان (کتاب ـ) ۶
مطالعات اسلامی (رك: گولدزیهر) ۱۰۸
مفاتیح العلوم خوارزمی ۱۵
معجم البلدان ۱۱، ۳۶، ۳۸، ۷۳
نهضتهای دینی ایران در قرن دوم و سوم (رك: صدیقی) ۲۹

۴ - فهرست مطالب

مطلب	صفحه
فصل اول	**۱-۴۳**
اوضاع ایران و ممالك مجاور آن در اوان ظهوراسلام	۱-۲
اواخر دولت ساسانیان	۲-۳۶
مملکت روم شرقی	۳۶-۴۰
سوریه ومصر	۴۰
مشرق ایران	۴۰-۴۳

مطلب | صفحه

فصل دوم -۴۴

عربستان وعربها، جغرافیای این قطعه وتاریخ قدیم آن	۵۳-۴۴
دول قدیمهٔ عرب	۵۹-۵۴
قدیمترین دول عرب	۶۱-۵۹
دولت معین	۶۶-۶۲
قتبان	۶۸-۶۷
حضرموت	۶۹-۶۸
سبا	۷۴-۶۹
ظهور قوم حمیر	۸۷-۷۴
استیلای حبشهٔ آفریقا بریمن	۹۵-۸۷
استیلای ایران بر یمن	۹۶-۹۵
شمال عربستان	۱۰۶-۹۶
مملکت نبطیها	۱۱۱-۱۰۶
تدمر	۱۱۹-۱۱۱
حیره وغسان وکنده	۱۳۸-۱۱۹
سواحل غربی خلیج فارس	۱۳۹
باقی اراضی عربستان	۱۳۹
حجاز	۱۴۲-۱۴۰

مطلب	صفحه
اقوام عرب‌وانساب‌آنها	۱۴۵-۱۴۲
قریش	۱۴۶-۱۴۵
کعبه	۱۴۷-۱۴۶
مکه	۱۴۷
قریش وریاست مکه	۱۵۰-۱۴۸
دین قدیم اعراب	۱۵۱-۱۵۰
ابتدای بعثت	۱۵۲-۱۵۱
سیرت حضرت رسول‌اکرم	۱۶۰-۱۵۲
ارتباط بااهل مدینه	۱۶۴-۱۶۰
اسلام در دورهٔ هجوم	۱۶۶-۱۶۴
یهود حجاز واسلام	۱۶۷-۱۶۶
جنگ بدر	۱۷۷-۱۶۷
دورهٔ خلافت دراسلام	۱۷۸-۱۷۷
فتوحات خارجی	۱۸۰-۱۷۸
آغاز حمله به‌ایران	۲۰۲-۱۸۰
ایران در زیرحکومت خلفای مدینه	۲۰۷-۲۰۲
خلافت بنی‌امیه	۲۱۰-۲۰۷
یزیدبن معاویه	۲۲۵-۲۱۰
خلافت دربغداد	۲۲۷-۲۲۶

فهارس پنجگانهٔ کتاب ازپرویز تاچنگیز ۲۲۹- ۳۱۶

۱ـ فهرست اسامی اشخاص وقبایل وطوایف ۲۲۹-۲۷۳

۲ـ فهرست اسامی جایها ۲۷۵-۳۰۰

۳ـ فهرست اسامی کتابها ورساله‌ها ومقاله‌ها ۳۰۱-۳۰۳

۴ـ فهرست مطالب ۳۰۵-۳۰۸

۵ـ تصحیحات وصوابنامه ۳۰۹-۳۱۴

تصحیحات و صوابنامه

صفحه	سطر	صواب
۲	۹	ووی‌آنهارا می‌گردانید
۲	۱۷	مقام محترم وبانفوذی داشتند
۳	۱۸	گنج بادآورد ازهرطرف
۳	۲۱	(Noldeke)
۴	۲	درموقعی بفرمانده انواج
۴	۶	حاصله درنتیجهٔ

صفحه	سطر	صواب
۴	۷	عمده بسلطنت
۸	۴	آرتورکریستن‌سن
۸	۲۵	مجمع‌اساقفه
۸	۲۷	خلیفهٔ اعظم
۹	۲۵	**یاوراز** باشد
۱۱	۱۶	پاتریارك **زکریا**
۱۸	۲۵	لشکرکشی به**ایران**
۲۰	۱۳	وطن دوستی آنها خیلی
۲۲	۲۴	به **نصاری**را شروع کرد
۲۷	۲	مخصوصاً **موبدان**
۲۷	۱۸	انتخاب جاثلیق نداد
۲۸	۶	ورفع خطرازآنها
۲۹	۱۸	وبه‌اسم معروف‌تر
۳۰	۱۹	شنیده می‌شود
۳۵	۹	**فی‌تهذیب‌الاالفاظ**
۳۸	۶	و کشمکشهای فرقه‌های مذهبی
۳۸	۱۱	**فلسفهٔبیزانس**
۳۹	۳	هرنوع تعقیب
۴۰	۱۱	به‌دست مسلمین افتاد
۴۲	۸	ازسکنهٔ آن ممالك
۴۳	۱۲	**دین‌مسیحی** بود
۴۴	۹	از ترعهٔ سوئز

صفحه	سطر	صواب
۴۶	۱۷	آبادیی موسوم به
۴۸	۱۸	اقیانوس هند
۵۴	۶	داستان لشکرکشی
۵۶	۱۶	هزارهٔ سوم
۵۸	۶	باافسانه‌های زیادی
۵۹	۱۴	ازطاووس وبوزینه
۶۲	۱۰	مبدأ آن دولت را
۶۴	۷	پیش پیترو
۶۷	۴	یکی از دول
۶۸	۷	کتیبه‌ها است که ظاهراً
۷۰	۱۰	دریکی **کتیبه‌های معینی**
۷۲	۵	درکتیبهٔ خود
۷۴	۱۶	**مخلاف علویحضب**
۷۴	۱۷	**وعلویحضب** ظاهراً
۷۷	۱۷	(در **علویحضب**)
۷۸	۱۲	یافته و درواقع
۸۳	۱۲	تجارت عمدهٔ بخورات
۸۷	۳	نظر به **ایران** داشتند

صفحه	سطر	صواب
۹۳	۱۳	بعضی اصلا حبشی
۹۴	۱۵	قبایل **کنده** بود
۹۷	۷	سرحد نفوذ **ایران**
۹۸	۸	انبساط یافت
۹۸	۱۱	درآنجا برقرارساخت
۱۰۴	۳	درمنتهی‌الیه جنوب غربی
۱۱۰	۲	روم‌کرد
۱۱۰	۴	درحجر چندی
۱۱۲	۱۳	شمال وسطی **کویر**
۱۱۳	۱	درتواریخ مربوط
۱۱۳	۱۶	۱ـ ظاهراً
۱۱۴	۱۴	نیز نامیده می‌شد
۱۱۷	۴	در **روم** پیش‌آمد
۱۱۸	۲	پیش اسپراطور فرستاد
۱۱۸	۱۰	**قاضی کوی**حالیه
۱۲۰	۱۶	وغیره‌که ذکر آنها
۱۲۶	۲	مخالفتش با**دین مزدك**
۱۳۹	۷	آنها و **نبطیان**

۱۴۱	۱۳	**یهودیهای یثرب**
۱۴۱	۲۰	**قلامسه** نامیدند.
۱۴۳	۲	ومدون گشته است
۱۴۴	۱۲	وتخریبات کلی
۱۴۹	۱۶	حکومت کرده
۱۵۲	۱۳	ومنصب سقایت
۱۵۲	۱۶	ازمکه خارج شود
۱۵۷	۸	بایکی دیگر
۱۵۷	۱۱	ودرنتیجه پادشاه حبشه
۱۵۸	۱	آشفته‌تر گردیده
۱۶۰	۲	به‌بعضی ازبزرگان
۱۶۰	۱۲	درواحه‌ای واقع شده و مرکز
۱۶۳	۶	کنکاشهای سری**مسلمین** باقبایل
۱۶۳	۱۳	براین عقیده متفق‌شدند
۱۶۶	۱۳	قبل ازهجرت **رسول**
۱۶۷	۱۸	لشکری از**مهاجرین**
۱۶۸	۱۸	دربیست وپنج فرسخی شمال
۱۷۵	۱۵	که ظاهراً درآن زمان
۱۷۵	۱۶	نیز جسته جسته
۱۸۰	۱۳	مورد حمله واستیلای

مطلب	صفحه
نواحی **خلیج فارس** تا **شط العرب**	۸
سال ۱۱ هجرت	۱۸۱
بدین لحاظ فراریان	۱۴
به **کرمان** و از آنجا به بلخ	۱۸۵
حرکت می‌کرد بر آنها	۳
پایتخت دولت **بیزانس**	۱۹۵
و بی‌آذوقگی شده	۱
خلافت بنی‌امیه را	۲۰۱
خود درآورد و **استخر**	۸
خطرناکترین انقلابات را	۲۰۶
	۱۲
	۲۰۹
	۱۴
	۲۰۹
	۱
	۲۱۲
	۱۶
	۲۱۹
	۸
	۲۲۲

انتشارات فروغی

تحت شماره ۷۷۲ به تاریخ ۴۹/۷/۲۲
در دفتر مخصوص کتابخانه ملی به ثبت رسیده است
بها ۲۵۰ ریال